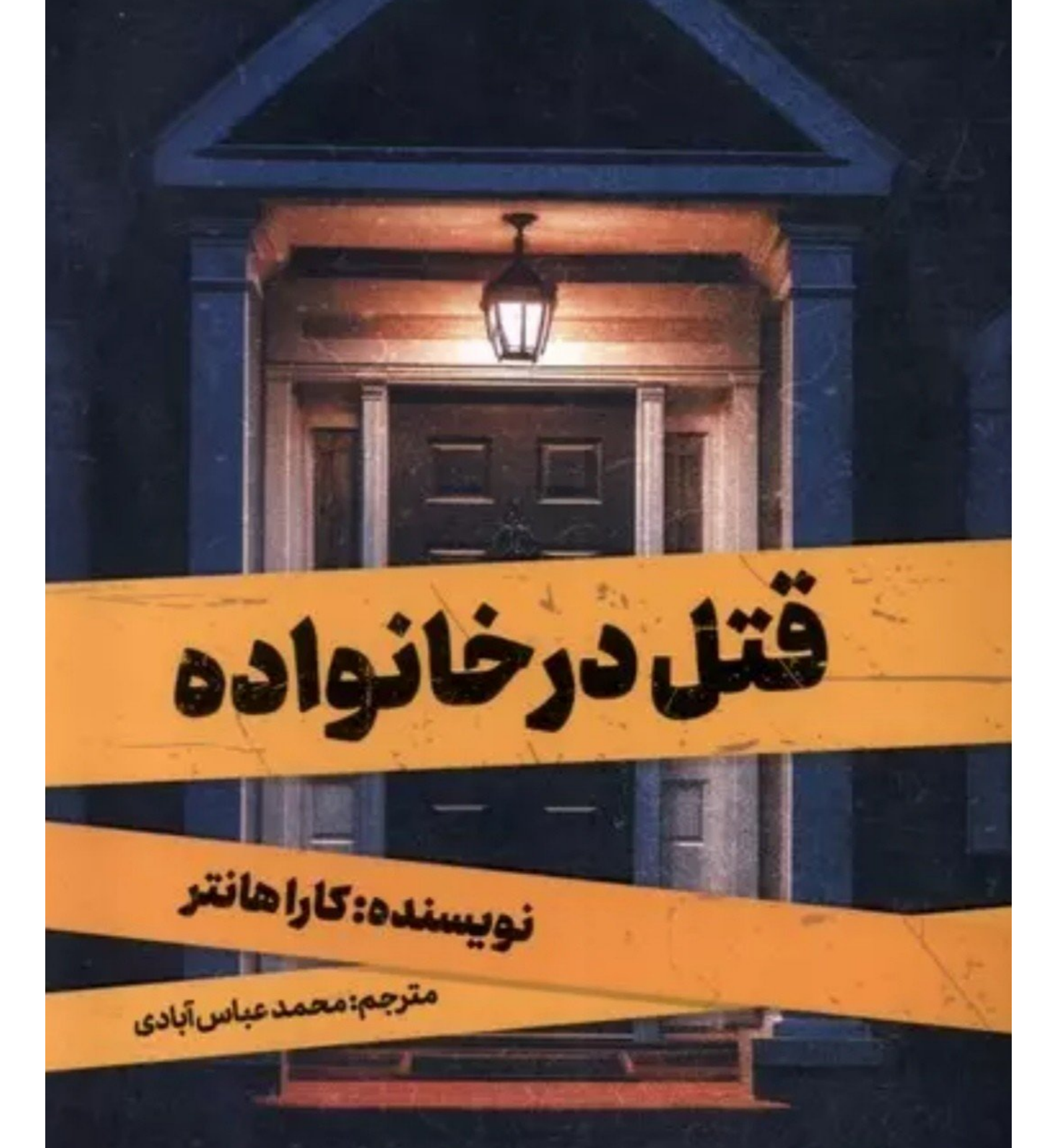


دانلود
کتاب



قتل در خانواده

نویسنده : کارا هانتز



قتل در خانواده

نویسنده: کارا هانتز

مترجم: محمد عباس آبادی

سپس یک نفر باقی ماند

پیچش نهایی به سبک آگاتا کریستی، پایانی تکان دهنده برای سریال بدن نام 'رقم زد'

راس لزی



جدیدترین فصل سریال بدن نام روز گذشته با پیچش داستانی تکان دهنده‌ای خاتمه یافت که نه تنها خانه، بلکه کل سالن تئاتر را روی سر بینندگان خراب کرد.

بدنام موفق‌ترین سریال فصل پاییز شورانر بوده و از زمان پخش اولین اپیزودش در تاریخ سوم اکتبر تا به حال، از فهرست ده سریال برتر این سرویس استریم خارج نشده است و چنان بحث‌های خودمانی‌ای به وجود آورده که آن دسته از افرادی که دنیای تلویزیون صرفاً زمینی را به خاطر دارند به گذشته می‌برد و حس نوستالژی حسرت‌باری را در آن‌ها برمی‌انگیزد. همان طور که گفتم، در زمان شروع پخش این سریال، حتماً سازندگان آن بسیار شهامت داشته‌اند که به جای تن دادن

1. Infamous
2. Showrunner

به فرهنگ غالب تماشای پی در پی، روش پخش تدریجی را انتخاب کرده‌اند، اما درنهایت این روش قطعاً نتیجه فوق‌العاده‌ای داشته است. به خصوص به این دلیل که این امکان را فراهم کرد تا وقایع حقیقی خارج از صحنه در پایان دو قسمتی دیشب تلفیق شوند.

قالب این فصل برای مجموعه **بدنام**، و به‌گمانم برای بسیاری از بینندگان تازگی داشت، اما باوجود شیوه مبتکرانه آن، سکانس پایانی اپیزود نهایی دیشب ثابت کرد آنچه در طول این چند هفته تماشا کرده‌ایم، در حقیقت بازآفرینی بسیار مدرنی از سناریوی کلاسیک سپس هیچ‌کدام باقی نماندند^۱ بوده که اولین بار آگاتا کریستی آن را خلق کرد و از آن پس همه نسل‌های جدید جنایی‌نویسان، به‌ویژه پی‌دی جیمز^۲ بزرگ و در سال‌های اخیر نویسندگانی همچون لوسی فولی^۳ و سارا پیرس^۴ آن را بازآفرینی کرده‌اند. گروه کوچکی از غریبه‌ها، به دور از دنیای بیرون، وقتی متوجه این حقیقت هولناک می‌شوند که قاتلی در میان‌شان از دید همه پنهان شده، ضد یکدیگر می‌شوند.

اپیزود دیشب هم به همین صورت بود. ضمناً نه، البته که نمی‌گویم قاتل چه کسی است. فقط در همین حد بگویم که من تنها بیننده‌ای نخواهم بود که بلافاصله کل سریال را از اول تماشا می‌کنم تا ببینم چطور ممکن است متوجه نشده باشم...

@RLeslieTV

-
1. And Then There Were None
 2. PD James
 3. Lucy Foley
 4. Sarah Pearse

| شورانر |

۹ ژانویه ۲۰۲۳

**در فصل جدید «بدنام»، فیلم ساز بریتانیایی
پرونده قتل ناپدری اش را که به مدت بیست سال حل نشده
باقی مانده است مرور می کند**

«چه کسی لوک رایدرا را کشت؟» که در لوکیشن اصلی
در لندن فیلم برداری می شود، شامل فیلم های خانوادگی قبلاً دیده نشده،
مصاحبه با اعضای خانواده و دسترسی اختصاصی
به صحنه جرم خواهد بود.

**«بدنام: چه کسی لوک رایدرا را کشت؟» سه شنبه ۳ اکتبر
(۹:۰۰-۱۱:۰۰ شب) در شورانر آغاز می شود**

در فصل هفتم سریال تحسین شده «بدنام» که به شهرت جهانی رسیده

است، گای هاوارد^۱ - فیلم ساز - بینندگان را به تماشای پرونده ای می برد که در کودکی بر روح و روان او تأثیر عمیقی باقی گذاشته و به مدت دو دهه کابوسی برای خانواده اش بوده است. در اکتبر ۲۰۰۳، زمانی که هاوارد ده سالش بود، جسد ناپدری اش، لوک راید، در باغ خانه خانوادگی شان در منطقه ای اعیانی در لندن پیدا شد. با وجود تحقیقات طولانی و خبرسازی که از سوی پلیس بریتانیا صورت گرفت، هیچ وقت هیچ شخصی متهم نشد و پرونده همچنان حل نشده باقی مانده است.

نیک وینسنت^۲، تهیه کننده درای رایزر فیلمز^۳ در قالب جدیدی برای مجموعه «بدنام»، افرادی را که در پرونده اصلی نقش کلیدی داشته اند به همراه کارشناسان معتبری در حیطه تحقیقات صحنه جرم، روان شناسی فارنزیک^۴، تحقیقات پلیس و قانون، گرد هم آورده تا پس از بررسی پرونده قتل، تلاش کنند مجرم را که همچنان آزاد است شناسایی کنند.

شرکت کنندگان عبارتند از:

- آلن گنینگ^۵: بازرس بازنشسته پلیس کلان شهر.
- میچل کلارک^۶: روزنامه نگاری که در سال ۲۰۰۳ اخبار مربوط به پرونده را برای مطبوعات لندن پوشش می داد.
- هیوگو فریزر^۷، کی سی^۸: دادستان کیفری برجسته انگلستان.
- دکتر لایلا فرنس^۹: روان شناس فارنزیک.

1. Guy Howard

2. Nick Vincent

3. Dry Riser Films

4. forensic psychology

5. Alan Canning

6. Mitchell Clarke

7. Hugo Fraser

9. Laïla Furness

- جی جی نورتون^۱: بازرس صحنه جرم، پلیس ولز جنوبی.
- ویلیام آر. سرافینی^۲: کارآگاه بازنشسته ان وای پی دی^۳.

در این سریال هفت قسمتی که مراحل تولید آن چند ماه طول کشیده است، اعضای این تیم شواهد اولیه پرونده را بازبینی می کنند، مجدداً با شاهد ها مصاحبه می کنند و با در نظر گرفتن پیشرفت هایی که بعدها به دست آمده اند در زمینه علم فارنژیک، به بررسی مدارک سال ۲۰۰۳ می پردازند. همچنین با اعضای خانواده ای که تا به حال هیچ وقت جلوی دوربین درباره وقایع آن شب صحبتی نکرده اند مصاحبه خواهند کرد.

گرت هولبک^۴، سرپرست تولید برنامه های مستند شورانر، گفت: «سرعت و هیجانی که این قالب جدید به سریال می ده همه مون رو هیجان زده کرده. امیدوارم نه تنها به بیننده ها کمک کنیم به درک عمیق دست اولی از این پرونده مهم برس، بلکه شاید بالاخره حقیقتی رو که خانواده سال ها به دنبال کشفش بوده ن برایشون روشن کنیم.»

قرار است اپیزود اول «بدنام: چه کسی لوک رایدرا کشت؟» در بیستمین سالگرد قتل، یعنی سه شنبه، سوم اکتبر (۱۱:۰۰-۹:۰۰ شب) در شورانر پخش شود. اپیزودهای بعدی قسمت به قسمت پخش خواهند شد.

سریال «بدنام» که برنده جوایز متعددی است، به وسیله درای رایزر فیلمز برای شرکت شورانرتی وی تولید شد و اولین بار در سال ۲۰۱۴ به نمایش درآمد. «بدنام» که از پیشگامان معتبر مستندهای جنایی است، پیش از این جرایم معروف و حل نشده ای را همچون «مرگ ژان پنه رمزی^۵»،

1. JJ Norton

2. William R. Serafini

۳. NYPD: اداره پلیس نیویورک.

4. Garrett Holbeck

5. JonBene t Ramsay

«ناپدید شدن لورن اسپیرر»^۱، «قتل پیتر فالکونیو»^۲ در استرالیا را در سال ۲۰۰۱ و پرونده کامیلا ژوان^۳ معروف به «دختر آفتاب پرست» را در انگلستان پوشش داده است.

این سریال به تهیه‌گزارش‌های نافذ، تحلیل‌های دقیق و دسترسی اختصاصی به نزدیک‌ترین افراد به جرم مشهور است.

درای رایزر فیلمز از سازندگان مبتکر و پیشگام در زمینه برنامه‌های سرگرم‌کننده و مستند است. پروژه‌های قبلی آن عبارتند از «فانوس‌های سرخ: سفرهایی در چین»^۴ (۲۰۱۶)، به تهیه‌کنندگی و کارگردانی دومینیک سیپریانی^۵؛ «میهن حقیقی: رازهای درونی سی‌ای‌ای»^۶ (۲۰۱۸)، به تهیه‌کنندگی رودی اسد^۷؛ و «دستگیری قاچاقچیان مواد مخدر کلمبیا»^۸ (۲۰۱۹)، به تهیه‌کنندگی بث مک‌وی^۹. «بدنام» به تهیه‌کنندگی نیک وینسنت، تدوین فابیو بری^{۱۰} و با تحقیقات تارک عثمان^{۱۱} ساخته شده است.

فصل هفتم را زک کلرمن^{۱۲} و مری آن بلینجر^{۱۳} فیلم‌برداری می‌کنند، گرافیک به وسیله میدیوم ررکرییتیو^{۱۴} انجام می‌گیرد و موسیقی به وسیله نگولین ساوند استودیوز^{۱۵}.

گای هاوارد فارغ‌التحصیل رشته مطالعات فیلم و رسانه در دانشگاه

-
1. Lauren Spierer
 2. Peter Falconio
 3. Camilla Rowan
 4. The Red Lanterns: Journeys in China
 5. Dominic Cipriani
 6. The Real Homeland: Inside the CIA
 7. Rudy Assad
 8. Catching Colombia's Drug Lords
 9. Beth McVeigh
 10. Fabio Barry
 11. Tarek Osman
 12. Zach Kellerman
 13. Mary-Ann Ballinger
 14. Medium Rare Creative
 15. Pangolin Sound Studios

تَنِت^۱ در انگلستان است و روی تعدادی از پروژه‌های تلویزیون بریتانیا کار کرده است. این اولین سریال مهم اوست.

تحقیقات رسانه‌ای

زنتی مالتهاوس

درای رایز فیلمز با مسئولیت محدود

xanthe@dryriserfilms.com

قابل توجه سردبیرها:

اطلاعات بیشتر درباره شرکت‌کنندگان به شرح ذیل است. قرار مصاحبه و/یا کسب اطلاعات پیش‌زمینه با هریک از شرکت‌کنندگان به درخواست متقاضیان امکان‌پذیر است. برای جزئیات بیشتر با زنتی مالتهاوس^۲ تماس حاصل فرمایید.

در ادامه رزومه کاری شرکت‌کنندگان را مشاهده می‌کنید:

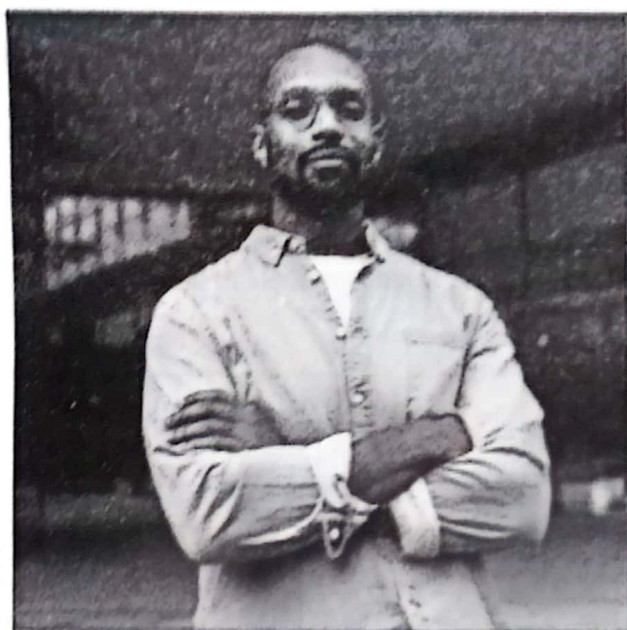


آلن کنینگ

مأمور ارشد بازنشسته پلیس

سوابق	اداره پلیس کلان شهر (ام پی اس)
	بازرسی حوزه برنت ام پی اس (۲۰۰۹-۲۰۲۲)
	▪ رسیدگی به جرایم مهم و حوادث جدی در منطقه برنت لندن ▪ برنامه ریزی و تخصیص منابع پلیس به صورت مورد به مورد ▪ اجرای خط مشی ها و ضوابط ام پی اس ▪ همکاری با مأموران شورا و انجمن ها
	گروه بان کارآگاه حوزه هیز و هارلینگتون ام پی اس (۲۰۰۱-۲۰۰۹)
	گروه بان حوزه کرویدون جنوبی ام پی اس (۲۰۰۱-۱۹۹۵)
	پاسبان کارآگاه حوزه بریکستون هیل ام پی اس (۱۹۹۵-۱۹۹۰)
	پاسبان حوزه کرویدون جنوبی ام پی اس (۱۹۹۵-۱۹۸۴)

فصلیات دانشکده افسری پلیس، هندون، ۱۹۸۴ دیرستان کارلایل رود، کرویدون، ۱۹۷۲-۱۹۸۴ دریافت ۶ سطح O، ۵ گواهی آموزش متوسطه	
اطلاعات شخصی تاریخ تولد: ۵ مه ۱۹۶۷ وضعیت تأهل: متأهل تعداد فرزندان: بدون فرزندان	
سرگرمی ها گلف، مطالعه، سفر	



میچل کلارک روزنامه‌نگار مستقل

دربارهٔ من

من متولد ۱۹۸۲ در لَدبروک گروو^۱ هستم و هیچ وقت این منطقه را ترک نکرده‌ام. پدرم جاماییکایی بود، مادرم اهل گرنادا، و هر دو با افتخار از نسل ویندراش^۲ هستند. ارزش‌هایی که به من آموختند شخصیتم را شکل داده‌اند و باعث وفاداری‌ام به نسلم، طبقه‌ام، دوستانم و ارزش‌هایم شده‌اند. من حقیقت را به همان شکلی که هست روایت می‌کنم؛ به صورت سیاه و (گاهی) سفید.

کارهایی که می‌کنم

اخبار

دربارهٔ هر چیزی و هرکسی با بی‌پروایی و سخت‌کوشی گزارش تهیه می‌کنم.

1. Ladbroke Grove

2. Windrush: منظور مهاجرانی است که بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۷۱ از کشورهای کارابیب به بریتانیا آمده‌اند. ویندراش نام کشتی حامل این مهاجران است.

خصوصیات

تهیه گزارش‌های دقیق و بی‌کم‌وکاست و مجاب‌کننده‌ای که از رابطه طولانی و عمیق با محله و اجتماعم سرچشمه می‌گیرند. کارهایم به مدت سی سال در مطبوعات محلی و ملی منتشر شده‌اند، از اخبار شبانگاهی لندن غربی تا دِیلی میرر^۱، و د وویس^۲ تا نیو استیتمن^۳.

ضمیر/مذکر

1. The Daily Mirror
2. The Voice
3. New Statesman



لیلا فرنس روان شناس بالینی و فارنزیک

مدارک تحصیلی

- دیپلم روان شناسی فارنزیک، انجمن روان شناسی بریتانیا، ۲۰۰۹.
- دکترای روان شناسی بالینی، ۲۰۰۲.
- فوق لیسانس روش های تحقیق در روان شناسی، ۱۹۹۹.
- لیسانس (افتخاری) روان شناسی، ۱۹۹۶.

سوابق

من قبلاً هم در واحدهای بزرگسالان و هم در کانون های اصلاح و تربیت سازمان زندان های اعلیحضرت کار کرده ام. همچنین در تیم های بالینی خدمات بهداشت و درمان ملی لندن، لیورپول و داربی شایر عضویت داشته و به مسائلی همچون اعتیاد به مواد مخدر و الکل، اختلال های شخصیتی و سوء استفاده جنسی از کودکان رسیدگی کرده ام.

آثار منتخب

- «انفکاک در روان شناسی فارنزیک جنایی»، سایکایتریست، تابستان ۲۰۲۰.
- «فراتر از شکارچی ذهن: دسته بندی شیوه های فعلی تحلیل قاتلان زنجیره ای»، نشریه روان شناسی بالینی، زمستان ۲۰۱۶.

شرح حال

روان شناس فارنزیک،
عضو شورای مشاغل
حوزه سلامت و درمان

عضو انجمن روان شناسی
بریتانیا (بی بی اس)

دفتر ناظران تأیید شده
حرفه روان شناسی بی بی اس
(آرای بی بی اس)

بسمت فعلی

بنیان گذار
و روان شناس اصلی
فرنس و شرکا،
آکسفورد

حیطه های تخصص

ارزیابی روان شناسی فارنزیک

- | | |
|--|---|
| <ul style="list-style-type: none"> ■ «جرم و پی‌تی‌اس‌دی»، نشریه روان‌پزشکی بریتانیا، ژوئن ۲۰۱۳. ■ «درمان شناختی تحلیلی در معالجه مجرمان زنجیره‌ای و خطرناک»، مقالات آمریکایی در روان‌شناسی فارنزیک، پاییز ۲۰۰۶. ■ «به‌سوی درک انسانی‌تری از اختلال تجزیه‌هویت»، سایکایتریست، تابستان ۲۰۰۴. ■ «از دست رفته: مقابله با سوگ و فقدان»، مقاله ارائه‌شده در کنفرانس ای‌ای‌بی‌سی‌تی، منچستر، ۲۰۰۲ (با نام لایلا خان). | <p>ارزیابی‌های پیش از محاکمه و ارائه اظهارات تخصصی به خصوص در رابطه با مجرمان زنجیره‌ای خطرناک، روابط خانوادگی و شخصیت، و تروما</p> |
|--|---|

رزومه

← من جی جی نورتون هستم، بازرس فارنزیک



بیش از بیست سال در این حیطه کار کرده‌ام؛ از دانشگاه بیرمنگام
مدرک لیسانس علوم فارنزیک گرفته‌ام و بعد از آن هم فوق لیسانس از
دانشگاه هادرسفیلد. برای پلیس منچستر بزرگ و کلانتری گلاسترشر کار
کرده‌ام و در حال حاضر برای پلیس ولز جنوبی کار می‌کنم.

مهارت‌های من



تحلیل دی‌ان‌ای



تحلیل آثار پاشیدگی خون



فارنزیک



بالستیک



تحقیقات صحنه آتش‌سوزی



سم‌شناسی



فارنزیک دیجیتال



انسان‌شناسی فارنزی



حشره‌شناسی

دانستنی‌های لازم



یک بار در یکی از اپیزودهای «شاهد خاموش»، به عنوان کارشناس فارنزیک شرکت کرده‌ام.

در ۳۷۸ کالبدشکافی حضور داشتم، از جمله کالبدشکافی مردی که با سقوط یک پیاپای بزرگ کشته شده بود، سه نفر که صاعقه به آن‌ها برخورد کرده بود، و یک نفر که یک نهنگ قاتل نیمی از بدنش را خورده بود.

قبل از اینکه وارد حیطة فارنزیک شوم به کشیش شدن فکر کرده بودم.

عضو منسا هستم

یک زمانی یک رتیل خانگی داشتم

کمر بند مشکی تکواندو دارم

هیچ وقت سریال مستند جنایی تماشا نمی‌کنم

مفتخرم که
مأمور پلیس نیویورک بوده‌ام



ویلیام آر. سرافینی جونیور

خدمات کارآگاهی

«همه انتظاراتتون رو از یه کارآگاه خصوصی برآورده می‌کنه»
رضایت مشتری

سوابق

سی سال به عنوان کارآگاه ان‌وای پی‌دی در منتهن کارکرده‌ام. طی این مدت دربارهٔ بیش از ۳۵۰ فقره قتل، ۲۵۰ فقره جرایم جنسی، سرقت‌ها، ورود غیرمجاز به خانه، آتش‌افروزی، جرایم مواد مخدر و زورگیری‌های خیابانی بی‌شماری تحقیق کرده‌ام.

در هزاران صحنه جرم حضور داشته و تقریباً به همان تعداد با مجرم‌ها سروکار داشته‌ام. شش بار به خاطر شجاعت مورد تقدیر قرار گرفته‌ام، سه بار تیر خورده‌ام (که یک بارش نزدیک بود منجر به مرگم شود)، و دو بار ازدواج کرده‌ام (که باز هم یک بارش نزدیک بود منجر به مرگم شود).

با اف‌ای‌ای، پلیس کلان‌شهر لندن و یوروپل همکاری کرده‌ام.

همه این‌ها را که کنار هم بگذاریم، تقریباً همه چیز را دربارهٔ تحقیقات صحنه جرم، تحلیل شخصیت مجرمان، قربانی‌شناسی، یا روال‌های تحقیقاتی می‌دانم، اگر هم خودم ندانم، قطعاً کسی را می‌شناسم که بداند.

چرا باید من را استخدام کنید؟ چون اهل جازدن نیستم.

حتی اگر به قیمت جانم هم تمام شود کار را به سرانجام می‌رسانم. خب، شاید نه دقیقاً به قیمت جانم، ولی منظورم را می‌فهمید.



مهارت‌ها

- شرافت
- امانت
- صداقت
- پشتکار
- تشخیص درست
- ابتکار عمل
- شجاعت
- درایت

– پایان اطلاعیه مطبوعاتی –

ایمیل شروع کار از طرف نیک وینسنت، ۳۱ مارس ۲۰۲۳

اهمیت: بالا

تاریخ: جمعه ۱۴۰۵، ۲۰۲۳/۰۳/۳۱

از: نیک وینسنت

به: گای هاوارد، هیوگو فریزر، آلن کینگ، میچ کلارک، لیل فرنس، بیل سرافینی، جی جی نورتن
سی سی: تارک عثمان، فابیو بری، گروه تولید درای رایزر

موضوع: بدنام؛ چه کسی لوک رایدرا کشت؟ برنامه فیلم برداری

خیلی خوشحالم که بالاخره هفته گذشته همه تون رو از نزدیک دیدم. آشنایی با همدیگه قبل از فیلم برداری همیشه مفید واقع می شه. هرچند همون طور که گفتم، اپیزود اول رو با معارفه شروع می کنیم تا بدون اینکه اطلاعات بیش از حد بدیم، بیننده ها رو از سوابقتون مطلع کنیم (بیننده ها برخلاف مطبوعات، رزومه هاتون رو ندیده ن!)
در حین معارفه هر سؤالی که دلتون خواست از همدیگه پرسین (راجع به سوابق و تخصص و غیره)، چون ارتباطتون با هم - هم مثبت و هم منفی - بخش مهمی از روابط مداوم جلوی دورینه.

ضمناً از این طریق به خوبی میتونیم فرق بین روال های حقوقی و کیفری انگلیس و آمریکا رو به بیننده ها بفهمونیم (← آلن / بیل / هیوگو).

همون طور که توضیح دادم، برای اپیزود اول لازمه اطلاعاتی رو که مشخصاً از قبل در اختیار داریم مرور کنین تا بیننده ها رو از آخرین اطلاعات مطلع کنیم، ولی از اون به بعد، اطلاعات جریان خیلی آزادتری خواهند داشت. تیم پژوهش هنوز دارن روی بعضی از عناصر تحقیقات کار می کنن، ولی ما عمداً شما رو از اون ها با خبر نمی کنیم - خیلی مهمه که این برنامه «تمرین شده» به نظر نیاد. می خوایم اگه در طول مسیر، مدارک و شواهد جدید و مهمی به دستمون رسید واقعاً متعجب به نظر برسین، و البته این به تحقیقات خیلی فعاله؛ طوری که ممکنه حتی نسبت به اون چیزی که در حال حاضر تصور می کنیم، به جاهای خیلی متفاوتی برسیم.

مجبور شدیم توی چند تا از مسائل لجستیکی تعدادی تغییرات جزئی بدیم، به همین خاطر به برنامه به روز شده ضمیمه کرده م. هر سؤالی داشتن فقط به من یا تارک از طریق ایمیل / واتس اپ پیغام بدین.

دوشنبه می بینمتون.
نیک

پیامک‌های رد و بدل شده بین املی^۱ و مورا^۲ هاوارد، اول آوریل ۲۰۲۳، ۹:۵۶ شب.

املی

واقعا می‌خواه این کار رو بکنه؟

مورا

ظاهرا. ببین، میدونم چه حسی داری
ولی این قضیه واسه اون خیلی مهمه

ممکنه دیگه فرصت به این بزرگی گیرش نیاد

املی

خودش که اینطور می‌گه

مورا

تو لازم نیست حتما این کار رو بکنی ام.
در واقع به نظرم بهتره این کارو نکنی

املی

به نظرم «هیچ‌کدوممون» نباید این کار رو بکنیم

مامان بفهمه خیلی بدش میاد

مورا

آره خب اون که دقیقا قرار نیست بفهمه

املی

نکته این نیست، خودتم میدونی

مورا

گای که بهر حال این کار رو میکنه پس
فایده‌ای نداره ما دوتا بحث کنیم

املی

باشه. فقط هرچی شد بهم خبر بده خب؟

اگه چیزی دستگیرشون شد؟

مورا

چقد احتمالش هست؟

املی

با این حرومزاده‌هایی که من دیدم
هیچی بعید نیست

مث گاو سرشون رو میکنن تو زندگی خصوصی مردم،
براشونم مهم نیست چقد آسیب میزنن

مورا

بین من خودم حواسم هست خب؟
به من اعتماد کن.
نمیذارم اتفاق بدی بیفته

املی

قول میدی؟

مورا

قول میدم. یوس

پیغام صوتی برای پیتر لاسلز^۱، دوم آوریل ۲۰۲۳، ۱۰:۰۳ صبح



پیتر! آکن کنینگم. خیلی وقته با هم حرف نزدیم. ممکنه به گوشت خورده باشه که من قراره توی این سریال جدید شورانر مربوط به بازبینی پرونده لوک رایدن حضور داشته باشم. این آخر هفته وقت داری با هم یه گپ سریع بزنیم؟ به نظرم ممکنه مفید واقع بشه، و نه فقط برای من.

به زودی حرف می‌زنیم.



اپیزود یک | در دست فیلم برداری |

درای رایزر فیلمز

لندن W1Q 2UD، خیابان شروود ۲۲۷



تیک وینسنت کارگردان: گای هاوارد تدوینگر: قایو بری محقق: تازک عثمان دستیار تولید: چنی تیت مدیر لوکیشن: گای جانسون صبحانه سر صحنه از ۸:۳۰ ناهار در حین کار از ۱۲:۴۵ پایان فیلم برداری ۱۷:۳۰	برنامه کار بدنام: چه کسی لوک رایدر را کشت؟ دوشنبه سوم آوریل ۲۰۲۳ اپیزود ۱: در محل روز ۱ از ۳	بازیگران آلن کینگ (AC) میچل کلارک (MC) هیگو فریزر (HF) لیلا فرنس (LF) جی جی نورنون (JJN) بیل سرافینی (WS)
		ساعت حضور عوامل ۰۹:۰۰ ساعت آماده شدن دوربین: ۰۹:۳۰ طلوع آفتاب ۰۶:۲۷ غروب آفتاب ۱۹:۳۷ پیش بینی وضع هوا ۱۲ درجه، ابری

توجه: نمذادی جای پارک در محل، باید پیشاپیش رزرو شود نزدیک ترین ایستگاه مترو: هالند پارک شماره تماس اضطراری ۶۱۶۱۷۸ ۰۷۰۰۰	لوکیشن: لندن W8 OTF کمپدن هیل، لاربرت رود ۲، دورنی پلیس
--	--

عوامل

تیتراژ: مونتاژ سیاه و سفید به سبک فیلم هنری از عکس‌ها و کلیپ‌های کوتاه: صحنه جرم، پوشش خبری معاصر، عکس‌های خانوادگی

آهنگ: «چیزی نیست، مامان (فقط خون‌ریزی دارم)» [باب دیلن]، از ساوندترک فیلم «ایزی رایدِر» [۱۹۶۹]

پایان تیتراژ

بدنام

فید این

چه کسی لوک رایدِر را کشت؟

فید آوت

قاب سیاه، پدیدار شدن متن، با صداگذاری؛ راوی (زن):

در جمعه شب سوم اکتبر ۲۰۰۳، نیروهای پلیس به آدرسی در محله‌ای اعیانی در غرب لندن احضار شدند.

تماس‌گیرنده بچه‌ای بود که به حدی آشفته بود که اولین نیروهای امدادی مطمئن نبودند باید انتظار چه چیزی را داشته باشند.

یک حادثه؟ خشونت خانگی؟ یا شاید دزدی؟ اما چیزی که پیدا کردند، یک جنازه بود. جنازه‌ای در باغ، در پایین یک پلکان، که ضربات بسیار شدیدی به سر و صورتش وارد شده بود.

هیچ‌کس دیگری در خانه نبود. فقط دو دختر نوجوان شوکه‌شده و برادر کوچک‌ترشان که در طبقه بالا خواب بود.

فید آوت

کات به: گای در اتاق نشیمن دورنی پلیس^۱. پنجره‌های فرانسوی،
امیباب و ائائییه کمی سنتی، نمای باغ آن طرف. گای لاگراندام است
و چشمان آبی روشن خیره‌کننده و موهای بلوند تیره نسبتاً بلندی
دارد با یک گوشواره تکی، یک دست‌بند زنجیر نقره و یک ساعت
مچی خلبانی سنگین با بند کروم. پیراهن سفید و شلوار جین
به تن دارد.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

و تو اون پسر بچه بودی.

گای هاوارد

بله، درست.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

و اون دخترها خواهرها ت بودن؟

گای هاوارد

(با سر تأیید می‌کند)

مورا پونزده سالش بود، املی سیزده، من هم ده سالم بود. مورا بود
که به ۹۹۹ زنگ زد.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

اون جنازه رو پیدا کرد؟

گای هاوارد

بله.

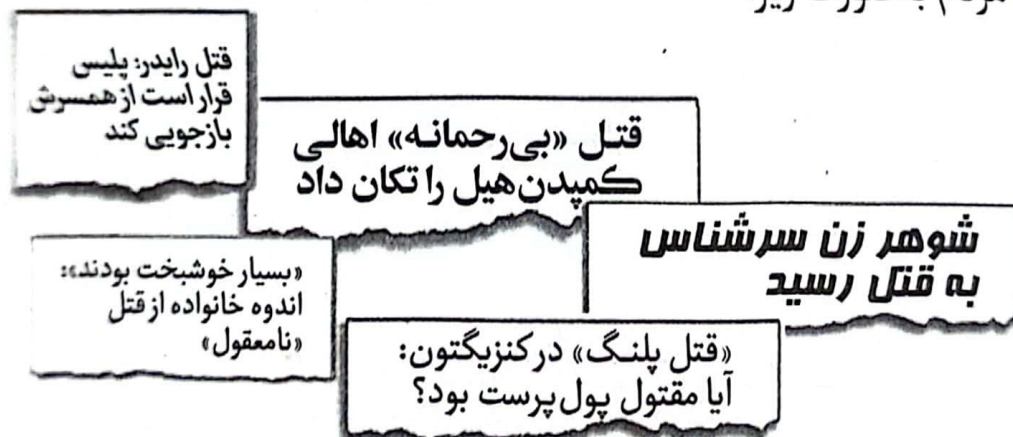
نیک وینسنت (تهیه کننده) - خارج از قاب

و اون کی بود؟

گای هاوارد

لوک رایدِر؛ ناپدری من.

کات به: مونتاژ عناوین روزنامه های امروزی زیر کلیپ های خبری و مصاحبه
با مردم به صورت زیر:



خبر شماره ۱

بیش از دو هفته از زمانی که جسد لوک رایدِر بیست و شش ساله با آثار ضرب و جرح وحشیانه در باغ خانه همسرش در کمپدن هیل کشف شد سپری می شود، اما به نظر می رسد پلیس کلان شهر هنوز به یافتن مجرم نزدیک نشده است. خانم رایدِر آن شب در یک مهمانی بوده و تنها شخص دیگری که در خانه حضور داشته، پسر ده ساله اش بوده است. این کشف هولناک زمانی رخ داد که دختران او ساعت ده ونیم از سینما برگشتند.

صدای ۱ (زن داخل خیابان)

واقعاً هولناک بود؛ هولناک! بعضی دوست‌های من هنوز که هنوزه می‌ترسن کلاً برن بیرون، چه برسه به اینکه شب برن بیرون. همچنین جنایت‌هایی اصلاً این اطراف اتفاق نمی‌افته.

صدای ۲ (مردی در برنامه تلفنی)

معلومه که کارزنش بوده. کارچه کس دیگه‌ای می‌تونه باشه؟ کی غیر از اون انگیزه این کار رو داشته؟ ورود به اون خونه بدون اینکه کسی متوجه بشه اصلاً غیرممکنه. اگه از من پیرسین، می‌گم که مرده بهش خیانت می‌کرده، اونم سربزنگاه مچش رو گرفته. اولین بار نیست که همچین چیزهایی پیش می‌آد.

خبر شماره ۲

چنان‌که گویی این قتل وحشیانه و ظاهراً نامعقول کافی نبوده، اکنون پلیس کلان‌شهر مورد انتقاد شدید معترضانی قرار گرفته که می‌گویند کرولاین^۱ راید رنا عادلانه آماج حملات قرار گرفته است، چون اوزن مسنی است که همسر مردی خیلی جوان‌تر از خودش بوده است. بازرس پیت رسلز که مسئولیت اصلی تحقیقات را بر عهده دارد دیروز اظهار داشت: «هروقت قتلی در محیط خانه رخ بدهد، اولین اولویت ما همیشه این است که از نزدیک‌ترین افراد به مقتول بازجویی کنیم و آن‌ها را از تحقیقاتمان حذف کنیم، حالا هم داریم همین کار را می‌کنیم.»

صدای ۳ (دوست کرولاین)

من ده ساله کرولاین راید رو می‌شناسم، اون هیچ‌وقت دست

به همچین کاری نمی‌زنه. اصلاً همچین چیزی ازش برنمی‌آد و علی‌رغم چیزهایی که توی روزنامه‌ها می‌نویسن، اون و لوک خیلی از زندگی شون با هم راضی بودن. این رو به این خاطر می‌دونم که چند روز قبل از مردن لوک با هم دیدمشون و هیچ تنشی بینشون نبود و درمورد اینکه اون لوک رو بکشه و بذاره بچه‌هاش جنازه رو پیداکنن، خب، هرکسی که اون رو بشناسه بهت می‌گه همچین چیزی قابل‌تصور نیست، به هیچ وجه قابل‌تصور نیست.

خبر شماره ۳

این قتل به «قتل پلنگ»^۱ معروف شده و باگذشت بیش از یک دهه همچنان مدارک و شواهدی وجود ندارند که نشان بدهند کرواتین رایدرشوهر بسیار جوان تر خود را به قتل رسانده و مطمئناً هیچ وقت اتهامی رسمی به او وارد نشده است، به هیچ شخص دیگری هم اتهامی وارد نشده است.

کات به: فضای داخل مثل قبل، گای.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

حالاتوی سال ۲۰۲۳ هستیم و نزدیک به بیست سال از این ماجرا می‌گذره. چرا الان دوباره رفتی سراغ این ماجرا؟

گای هاوارد

چون می‌خوام حقیقت رو بدونم، چون به عنوان یه فیلم‌ساز این

۱. Cougar Killing: پلنگ معمولاً به زن‌های مسنی گفته می‌شود که با مردهای خیلی جوان‌تر از خودشان رابطه دارند.

کارمه، و چون خانواده‌م نزدیک به دو دهه ست دارن با فکر این
ماجرای زندگی می‌کنن و تا زمانی که یه نفر باعث وبانی این کاررو پیدا
نکنه، هیچ کدوممون هیچ وقت به آرامش نمی‌رسیم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

فکر می‌کنم مادرت هم حال و روز خوبی نداره، درسته؟

گای هاوارد

(با سر تأیید می‌کند)

دکتر تشخیص داده که به زوال عقل زودرس مبتلا شده. همه‌ش
شصت سالشه. این پرونده - قتل لوک - کل خانواده رو نابود کرد،
ولی مادرم رو بیشتر از همه.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

پس یعنی با این فیلم قصد داری از اون دفاع کنی؟ دلیل این کارت
همینه؟

گای هاوارد

می‌خوام به حقیقت پی ببرم.

(مکث)

هر حقیقتی که باشه.

مونتاز: نماهایی از ناحیه کمپدن هیل. نماهای گچی و آجری خانه چهار طبقه
با نرده‌هایی کنار پیاده‌رو، پنجره‌هایی بلند با بالکن‌های فرفورزه، درختان
گلیسین، ماشین‌های گران قیمت پارک شده‌ای در خیابان، مادرانی در حال
هل دادن کالسکه بچه، چند سگ.

صدای خارج از قاب - راوی

و جست‌وجو برای کشف حقیقت از همین جا آغاز می‌شود. اینجا با اینکه احتمالاً گران‌ترین بخش لندن است، تابه حال کسی اسمش را نشنیده. اینجا می‌فریای بلگریویا یا کِنزینگتون جنوبی نیست، حتی چلسی هم نیست. منطقه دابلیو ۸ کمپدن هیل لندن است. فیلم دهه نودی بسیار موفقی که هیو گرانت و جولیا رابرتس در آن بازی کرده بودند، منطقه مجاور آن، یعنی ناتینگ هیل را به سرعت به شهرت جهانی رساند، اما کمپدن هیل و محیط پُردرخت زیبای اطرافش همچنان عمدتاً ناشناس باقی مانده بود؛ مسئله‌ای که مایه آسایش خاطر ساکنان بسیار ثروتمند و بسیار انزواطلب آن بود. امروزه با ده میلیون دلار هم نمی‌توان آپارتمانی در دابلیو ۸ خرید و یکی از این خانه‌های ویلایی ویکتوریایی به راحتی می‌تواند قیمتی دو برابر این داشته باشد؛ اما این خانه - همین خانه - قابل مقایسه با خانه‌های دیگر نیست.

کات به فیلمی هوایی از دورنی پلیس که اندازه زمین و وسعت باغش را نشان می‌دهد.

زمانی که دورنی پلیس در دهه ۱۷۶۰ ساخته شد، این ناحیه حتی جزو لندن هم نبود. درواقع، حتی جزو یک روستا هم به حساب نمی‌آمد. یک عمارت جاکوبین^۱ قدیمی به نام کمپدن هاوس بود که قبل از اینکه در سال ۱۸۶۲ بر اثر آتش‌سوزی ویران شود، اسمش را روی آن ناحیه و تعدادی ساختمان کوچک اطرافش گذاشتند، اما فقط در همین حد باقی ماند.

صدای راوی روی تصویر کمپدن هاوس به صحبت ادامه می‌دهد و دوربین

۱. سبکی از معماری در انگلستان است. و.

روی نقشه سال ۱۸۲۰ لندن که کنزینگتون و نایتبریج را به شکل روستاهایی نشان می‌دهد حرکت می‌کند.



اگر در آن زمان از کمپدن هیل بالا می‌رفتید با دشت‌های سرسبز احاطه می‌شدید و دودکش‌ها و مناره‌های لندن از دور فقط به شکل نقطه‌هایی تارو مبهم دیده می‌شدند.

تصویر دورنی پلیس در اوایل دهه ۱۹۰۰.

دورنی پلیس در ابتدا اسمش این نبود، حتی در ابتدا یک خانه هم نبود.

در اواسط دهه ۱۸۵۰، دو کلبه متصل به هم را کوبیدند و به یک خانه خیلی بزرگ تبدیل کردند و صاحب جدیدش شروع به

توسعه آن کرد و جناح‌هایی جدید و یک گرمخانه مرکبات و یک اسطبل به آن اضافه کرد و درانتهای قرن به یک خانه اشرافی دل خواه تبدیل شد.

مونتاژ: یک رشته از عکس‌های دوره ویکتوریا از خانه: افرادی که بالباس تابستانی چای می نوشند و تنیس بازی می کنند. نماهایی خارجی از ارتفاع خانه از جلو، حیاط، نماهای مختلف داخلی از جمله اتاق پذیرایی، راهروی ورودی و اتاق نشیمن صبح.

و همه این‌ها زمانی بود که لندن امروزی، یعنی لندن ایستگاه‌های راه آهن و خیابان‌های تجاری، تازه در حال شکل‌گیری بود. در سال ۱۹۰۰، دیگر خیلی وقت بود که اثری از دشت‌های سرسبز اطراف دورنی پلیس وجود نداشت. کوچه‌ها جای خود را به خیابان‌ها داده و تراس‌های جدید پرنوری از همه طرف باغ را احاطه کرده بودند. به طوری که از خیابان حتی نمی شد خانه را دید، و در حال حاضر نیز همچنان همین طور است.

دوربین از داخل خیابان به طرف ورودی دورنی پلیس حرکت می کند، سپس روی آن زوم می کند. هیچ دوربین مدار بسته‌ای به چشم نمی خورد.

ورودی خیلی نامحسوسی در لاربرت رُود^۱ هست، اما حتی وقتی که دروازه‌ها باز هستند هم چند متر بیشتر از ماشین رو را نمی توان دید. هیچ اسمی روی ورودی نیست، فقط شماره ۲ رویش نوشته شده و صفحه کلیدی که رمز عبور دارد. اگر کسی نداند خانه آنجاست، به احتمال قریب به یقین آن را نمی بیند.

اولاً چرا که خانه‌های زیادی اواخر دهه ۱۸۰۰ در اطراف آن ساخته شده‌اند، مثل یک جور معجزه است که دورنی پلیس اصلاً آنها را نبرد آورده است. حتی آن زمان هم سازندگان اگر می‌توانستند در را پیدا کنند، خرابش می‌کردند و می‌توانید تصور کنید زمینی به این وسعت امروزه چقدر ارزش دارد اما به هر حال این خانه دوام آورد و زمان جنگ جهانی اول مالکیت آن به خانواده هاولد رسید.

دورنی به صورت اتفاقی به حرکت درمی‌آید و گای را نشان می‌دهد که کار ورودی ایستاده است.

گای هاولد

خانواده من.

کات به مونتاژ فیلم‌هایی از خانه که گای را در کودکی نشان می‌دهند، روی یک تاب، یا یک توله‌سگ، در حال بازی با بچه‌های دیگر در یک استخر کودک. افراد بزرگ‌سال مختلفی در پس زمینه به چشم می‌خورند، از جمله کرولاین و اندرو هاولد.

صدای خارج از قاب - گای هاولد

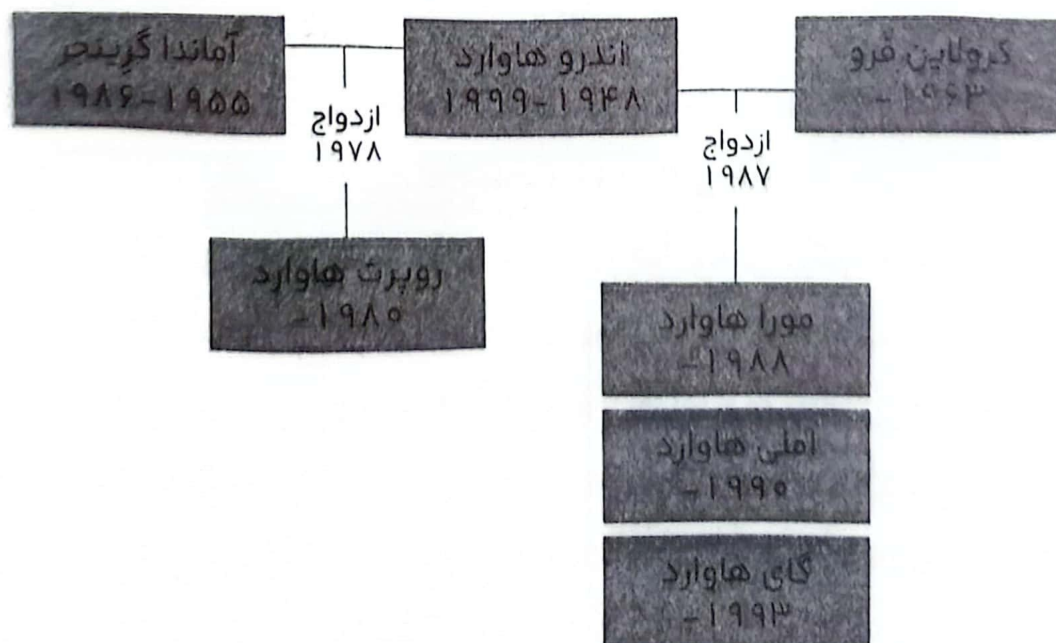
من توی دورنی پلیس به دنیا اومدم. خواهرهای بزرگم هم همین طور. جای محشری برای بزرگ شدن بود. داخل خونه به کم تو در تو بود، حداقل طبقه‌های بالا، با کلی پلکان و راهرو و پیرچ‌های عجیب توی قسمت‌هایی که در طول سال‌ها توسعه داده شده بودن. برای بچه‌ای مثل من حکم به کاخ سحرآمیز رو داشت. حتی به زیرزمین هم داشت که وانمود می‌کردیم به ۵ خمدست، هر چند درواقع انبار شراب بابا بود.

تابستون ها که برگ درخت ها درمی اومد، حتی نمی شد خونه های دیگه رو دید، پس مثل یه باغ مخفی بود که توش می تونستی تقریباً فراموش کنی اصلاً توی لندن هستی. زمین های اطرافش اون قدر بزرگ بودن که خواهرهام حتی یه اسبچه داشتن. البته یکی از اون نژادهای شتلند^۱ بود، ولی به هر حال بازم یه اسبچه بود؛ توی لندن همه دوست هاشون می اومدن نوبتی سوارش می شدن. می تونم بگم با این کار توی مدرسه خیلی محبوب شده بودن.

عکس هایی از عروسی هاواردها که زیرشان نوشته شده: «اندرو و کرولاین هاوارد»، سپس پرتره های خانوادگی مختلفی از بچه هایشان در نوزادی، خردسالی، بالباس فرم مدرسه، و همین طور کل اعضای خانواده با هم.

پدرو مادر من سال ۱۹۸۷ با هم ازدواج کردن، دومین ازدواج بابام بود. بابا سی و نه سالش بود، مامانم بیست و چهار سال.

کات به: شجره نامه خانواده هاوارد



مورا حدود یه سال بعد از ازدواجشون به دنیا اومد، املی سال ۱۹۹۰، من هم سال ۱۹۹۳ به دنیا اومدم. یه برادر ناتنی بزرگ ترهم داشتیم، هرچند بیشتر وقت ها توی مدرسه بود؛ کالج ایتن^۱.
یادمه پدر و مادرم خیلی مهمونی می گرفتند؛ شب ها همیشه چند نفر خونه مون بودن. ما رو می فرستادن طبقه بالا. دخترها بعضی وقت ها یواشکی می اومدن بیرون که نگاه کنن، ولی برای من خیلی حوصله سربر بود.

کات به: بازسازی: دو دختر کوچک که از لابه لای طارمی به تعدادی بزرگ سال نگاه می کنند که در سالن بزرگی در پایین در حال مشروب خوردن هستند. «کرو لاین» پر جنب و جوش و خندان در یک سمت سالن، «اندرو» ساکت و باوقار در سمت دیگر سالن.

معمولاً فرداش خونه بوی گند دود می داد، یه عالمه بطری خالی کنار سطل آشغال ها بود، ماما هم «سردرد» داشت. نمی دونم واقعاً از اون همه مهمونی گرفتن لذت می برد یا نه. اکثر کسانی که می اومدن، نمی شد اسمشون رو «دوست» گذاشت. واقعاً دوست و رفیقی نداشتن، حداقل هیچ دوست مشترکی نداشتن. بابا با مردهایی که هیچ وقت به داخل خونه دعوت نمی شدن گلف بازی می کرد، ماما هم در طول روز می رفت بیرون و به ما می گفت با دوست های خانمش «قرارناهار» داره. اون ها رو هم هیچ وقت توی خونه مون ندیدیم.

کسانی که برای مهمونی شام می اومدن، آشنای کاری بابا بودن: کارمندهای بانک، وکلا و مدیرهای امور مالی. بابا از «آدم های بانفوذ» شهر بود. حداقل هر وقت بحثش پیش می اومد، این چیزی

بود که مامان می‌گفت، البته من نمی‌دونستم معنی این حرف چیه، سال‌ها بعد بود که بالاخره فهمیدم واقعاً چی کار می‌کرده. تنها چیزی که توی بچگی می‌دونستم، این بود که غیر از آخر هفته‌ها تقریباً هیچ وقت خونه نیست، تازه بعضی وقت‌ها آخر هفته‌ها هم خونه نبود؛ ولی هر وقت خونه بود، همیشه حاضر بود برای ما وقت بذاره، هر چند مشخصاً اون زمان از این دید به قضیه نگاه نمی‌کردم، فقط یادمه که باهام بازی می‌کرد.

کلیسی از گای در حال کریکت بازی کردن با پدرش در باغ دورنی پلیس. گای توپ را برای اندرو پرتاب می‌کند و اندرو عمداً توپ را به هوا می‌اندازد تا گای بتواند به راحتی آن را بگیرد. گای با خوشحالی به این طرف و آن طرف می‌دود و اندرو او را بلند می‌کند و در آغوش می‌گیرد. کرو لاین و دخترها دارند تماشا می‌کنند، در حالی که دخترها روی قالیچه‌ای نشسته‌اند و کرو لاین روی یکی از صندلی‌های باغ. کرو لاین کلاه بزرگی بر سر گذاشته که روی صورتش سایه انداخته، یک عینک آفتابی هم در دست دارد. به نظر می‌رسد فکرش مشغول باشد.

این تابستون هزار و نهصد و نود و نهه. ساختمون گنبد هزاره تازه افتتاح شده بود، دادگاه استیضاح بیل کلینتون به جایی نرسیده بود، توی کوزوو هم جنگ شده بود؛ ولی اینکه می‌دونم سال ۱۹۹۹ بود به خاطر این‌ها نیست، به خاطر اینکه ما تابستون دیگه‌ای نداشتیم. حداقل به عنوان یه خانواده. کریسمس اون سال بابا مُرد.

بازسازی: فیلم سیاه و سفید از پسر بچه‌ای که روی کاناپه‌ای نشسته و افراد بزرگ‌سالی دور و برش می‌چرخند. نمای دیدگاه به‌گونه‌ای است که فقط

پایین تنه بزرگ سال ها دیده می شود. نور کم طوری است که افراد سایه های بلندی می اندازند.

مثل برخورد شهاب سنگ کاملاً غیرمنتظره بود. سال ها بعد مامان بهم گفت بابا مدتی بوده که مریض بوده، ولی اون موقع هیچ کس چیزی به ما نگفته بود. درواقع این اتفاق همون موقعی افتاده بود که بابا یه آخر هفته من رو برده بود هالندپارک^۱؛ فقط خودمون دوتایی رفتیم. سکتۀ قلبی شدیدی کرد و همون کارش رو یکسره کرد. حداقل این چیزیه که بعداً به من گفتن. راستش هیچی درمورد این قضیه یادم نمی آد؛ یعنی باید دیده باشم، اما خاطره ای ازش ندارم؛ ولی این رو یادمه که همه مدام حالم رو می پرسیدن. بگذریم؛ بعد از مردنش خونه پر از آدم شد؛ خواهرش و بچه هاش که تقریباً هیچ وقت نمی دیدیمشون، مردهای کت و شلواری ای که در عمرمون ندیده بودیمشون، و روپرت؛ برادر ناتنی مون. این اولین خاطره واضحیه که ازش دارم.

کات به: مورا هاوارد، اتاق نشیمن دورنی پلیس. او اکنون سی و پنج ساله و لاغر اندام است و سرو وضع مرتبی با لباس های شیک سبک قدیمی دارد. پیراهن فیروزه ای کم رنگ به تن دارد، باگوشواره های نقره بلند و گردن بندی که با آن ست است. حرکات و رفتار با اعتماد به نفس، خاص افراد طبقه خودش را دارد، اما با این حال ناخوش احوال به نظر می رسد؛ حلقه های تیره ای دور چشمانش هست و در حین صحبت با گردن بندش ور می رود.

مورا هاوارد

روپرت باید اون زمان نوزده سالش بوده باشه. در اصل هنوز محصل

بود، ولی فقط به این خاطر که داشت واسه آکسبریج^۱ آماده می شد.

گای هاوارد - خارج از قاب

برای بیننده های آمریکایی من این توضیح رو بدم که منظورش شرکت توی آزمون های ورودی آکسفورد و کمبریج، برای همین به ترم دیگه هم ادامه داد.

مورا هاوارد

درسته. بگذریم! هنوز خیلی کلاسش از ما بالاتر بود و واسه همین نسبت به ما خیلی دید از بالا به پایین داشت، این کارش هم دلیلی نداشت جز اینکه می تونست. البته من اون زمان این موضوع رو نمی دونستم، فقط فکر می کردم آدم «فرهیخته» ایه. ماما فقط برای کسانی که مورد تأییدش بودن این کلمه رو به کار می برد.

(می خندد)

ولی شاید فقط به این خاطر بود که کراوات می زد. یادمه به روپ حسودی می شد، چون قرار بود بره دانشگاه و مجبور نبود توی خونه بمونه و همه ش امرونی بشه. از اون مرز جادویی ای که بچه ها رو از آدم بزرگ ها جدا می کنه رد شده بود. (نفسی تازه می کند)

و البته جزو کسانی بود که تابوت رو حمل کردن؛ تابوت بابا رو؛ چون پسرو وارثش بود و از این صحبت ها. (مستقیم به گای نگاه می کند سپس رویش را آن طرف می کند)

کات به: گای، همان اتاق، زاویه ای دیگر.

گای هاوارد

هیچ کس یه توضیح درست راجع به خاک سپاری بهمون نداد. یادمه روز قبلش دعوای شدیدی بین مامان و آلیس، خواهر بابا، پیش اومد. بعداً فهمیدم که آلیس نظرش این بوده که بهتره ما توی خاک سپاری شرکت نکنیم. گفته بود ما خیلی بچه ایم، و حالا که به اون موقع فکر می کنم می بینم حق با اون بوده.

دخترها یازده ساله و نه ساله بودن، ولی من شیش سال بیشتر نداشتم. سنم در حدی بود که بدونم اتفاق خیلی بدی افتاده، ولی کوچیک تر از اون بودم که درست هضمش کنم. اون همه آدم سیاه پوش، اون ماشین عجیب غریبی که باهاش بابا رو بردن، گودال توی زمین. انگار یکی از کتاب داستان های بچگی م به واقعیت تبدیل شده بود؛ کتاب هاییت^۱ یا یه همچین چیزی؛ ولی نه به شکل خوبی.

تا جایی که یادمه، روپرت زیاد با من حرف نمی زد. انتظاری هم نداشتم باهام حرف بزنه؛ درسته که درمونده و گیج و سردرگم بودم، ولی خیلی بچه بودم. من اهمیتی نداشتم. چرا باید به خودش زحمت می داد با من حرف بزنه؟

سال ها بعد بود که بالاخره متوجه شدم اون دقیقاً می دونسته من دارم چی می کشم، چون واسه خودش هم پیش اومده بوده. هم سن من بود که مادرش مرده بود. مادر اونم درست مثل بابا خیلی غیرمنتظره مرده بود. با این حال هیچ وقت راجع بهش باهام حرف نمی زد. من برادرش بودم، ولی هیچ وقت نشد من رو بنشونه و ازم بپرسه حالم خوبه یا نه، حتی یه بار هم بغلم نکرد.

(به پایین نگاه می کند)

کات به: مورا.

مورا هاوارد

مدت کوتاهی بعد از اون، اوضاع به فنا رفت. خونه این قدر خالی شد که فقط خودمون مونده بودیم؛ ما و مامان. مامان با بعضی ازکت شلواری ها «جلسه» می داشت و هنوزم سر قرارهای نهارش می رفت، ولی دیگه خبری از مهمونی نبود. خیلی سیگار می کشید، «سردردها»ش بیشتر شده بودن. خدمتکارها ازمون مراقبت می کردن؛ مستخدممون - اسمش یادم رفته، چون بعد از مدت کوتاهی از اونجا رفت - و زنی که واسه نظافت و شستن لباس ها می اومد. مامان از اینکه ازمون مراقبت کنه متنفر بود، واسه همین همیشه یه نفر رو واسه این کار می آورد خونه. اسمش بئاتریس بود. ما ازش خوشمون می اومد. گمونم یه خرده لوسمون می کرد، به خصوص گای رو، و البته روپ هم بود. به هرطریقی که شده کم کم طوری شد که روپرت رو خیلی می دیدیم.

کات به: مونتاز: روپرت هاوارد در کودکی در دورنی پلیس، با والدینش، در ایتن، در جوانی در کمبریج.

صدای خارج از قاب - راوی

روپرت هاوارد، متولد ۱۹۸۰، تنها فرزند اندرو از همسر اولش آماندا بود. هنوزشش سالش نشده بود که مادرش در یک سانحه رانندگی کشته شد. شایعه شده بود که مست بوده، اما رأی رسمی این بود که تصادف به دلیل جاده های یخی رخ داده است. کرولاین به عنوان پرستار بچه خانواده هاوارد با آن ها زندگی می کرد

و زمانی که اندرو هاوارد چند هفته پس از مرگ همسرش با او ازدواج کرد رسوایی بزرگی به پا شد.

کات به: تصویر صفحه خاطرات روزنامه دیلی میل

از پرستار بچه به میلیونر

نوشته جنت آردن برای دیلی میل

کرولاین فرو نسبت به دختر ساختمان سازی که در حال بزرگ شده است، در حال ساختن زندگی بسیار دل خواهی برای خود در یکی از ممتازترین منطقه های لندن است.

جایگاه فرو بیست و چهار ساله پس از تنها دو سال کار به عنوان پرستار سرخانه فرزندان اندرو هاوارد، میلیونر سرشناس سی و نه ساله، قرار است به بانوی خانه ارتقا پیدا کند.

به گفته یک منبع آگاه: «جشن عروسی شان قرار است همین تابستان برگزار شود. با توجه به اینکه مدت زیادی از مرگ آماندا نمی گذرد، طبیعتاً خیلی به ظاهر سازی اهمیت می دهند.»

صدای خارج از تصویر- راوی

خیلی‌ها - شاید همان‌طور که انتظارش می‌رفت - نتیجه گرفتند که حتماً اندرو از مدت‌ها قبل از مرگ آماندا با کرولاین رابطه پنهانی داشته است؛ مسئله‌ای که اندرو همیشه انکارش می‌کرد. عده‌ای حتی می‌گفتند آن سانحه رانندگی ممکن است اصلاً «تصادفی» نبوده باشد. البته این‌ها را به‌طور علنی نمی‌گفتند. در منطقه دابلیو ۸ لندن چنین مسائلی رایج نیست.

حقیقت هرچه بود، چند ماه بیشتر از ازدواج زوج جدید نگذشته بود که این شایعه بر سر زبان‌ها افتاد که در دورنی پلیس اوضاع خیلی هم خوب نیست.

کرولاین به دوستانش گفته بود روپرت «لجبازی» و «بد خلقی» می‌کند و با اینکه به نظر می‌رسید اندرو تمام تلاشش را به کار می‌گیرد تا اختلافات را برطرف کند، روپرت رفته رفته ارتباطش را با خانواده مادری‌اش بیشتر کرد و وقتی سیزده سالش شد روانه ایتن شد و فقط گهگاه در تعطیلات به خانه می‌آمد.

کات به: روپرت هاوارد در یکی از ادارات شهر. کت و شلوار به تن دارد و عینک آفتابی و کراوات قرمز و نارنجی روشن تیم کریکت ام‌سی‌سی^۱ زده است. شباهت زیادی به پدرش دارد.

روپرت هاوارد

اگه سؤالت اینه که ازش خوشم می‌اومد یا نه؟ پس نه، معلومه که ازش خوشم نمی‌اومد. ازش متنفر بودم. من رابطه خیلی نزدیکی با مادرم داشتم و از کرولاین بیزار بودم، از اون نوع بیزاری شدید و نامعقولی که برای هر بچه شیش ساله‌ای توی اون شرایط طبیعیه.

سزاوار این بیزاری بود؟

شاید نه؛ ولی هیچ وقت باهاش گرم نگرفتم، هیچ وقت هم بهش اعتماد نداشتم و هرچی بزرگ تر شدم، بیشتر مطمئن شدم که حق داشتم بهش اعتماد نکنم.

کات به: گای در حال تماشای فیلم آخرین اظهارنظرهای روپرت بالپ تاپ. لبخند سردی می زند.

گای هاوارد

از این حرف هاش تعجب نمی کنم. همیشه افکارش رو به صراحت بیان کرده.

(شانه بالا می اندازد)

گمونم شاید اگه منم جای اون بودم همین حس رو داشتم.

نیک وینسنت (تهیه کننده) - خارج از قاب

در حال حاضر رابطه تون با هم چگونه؟

گای هاوارد

زیاد همدیگه رو نمی بینیم. می خواد توی انتخابات بعدی مجلس نامزد بشه، برای همین کل وقتش رو توی نقاط دورافتاده شراب شراب صرف صحبت با محافظه کارهای اونجا می کنه؛ ولی در جواب سوالت باید بگم که با هم می سازیم، با اختلاف نظرهای همدیگه کنار می آییم و سعی می کنیم خودمون رو درگیر بحث با همدیگه نکنیم؛ مثل بحث درباره هرچیزی که به حرف «خ» ربط داشته باشه؛ خ مثل خانواده.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

دلیل اینکه تصمیم‌گرفتی خودت جلوی دوربین باهاش مصاحبه نکنی همین بود؟ اینکه می‌خواستی کس دیگه‌ای به جات این کار رو بکنه؟

گای هاوارد

(روی صندلی‌اش جابه‌جا می‌شود)
این فیلم به کشف حقیقت مربوط می‌شه و این یعنی بهتره بعضی جنبه‌هاش رو بقیه انجام بدن، نه خودم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

ولی باتوجه به اینکه الان گفتی موضوع خانواده براتون موضوع حساسیه، ممکنه بعضی‌ها از اینکه روپرت اصلاً قبول کرده توی این کار شرکت کنه تعجب کنن.

گای هاوارد

این رو باید از خودش بپرسی، ولی حدس می‌زنم بهت بگه چیزی برای پنهون کردن نداره.

کات به: روپرت.

روپرت هاوارد

(لبخند می‌زند و دستانش را از هم باز می‌کند)
من؟ من چیزی برای پنهون کردن ندارم. هیچی. من اصلاً روزی که لوک مُرد لندن نبودم و قبل از اینکه بپرسی، درمورد کروالین عذاب وجدان ندارم.

(مکث)

ولی لوک... این قضیه ش فرق می‌کنه. درمورد لوک عذاب وجدان دارم. می‌شه گفت کل اون اتفاق تقصیر من بود.

کات به: عکس صحنه جرم، با صورت تار شده. جسد به پشت روی پلکانی ولو شده. ترک خوردگی‌هایی روی بعضی از سنگ‌های پله‌ها هست و یک میل و چندین ابزار کارگری دیگر در گوشه سمت چپ بالای عکس به چشم می‌خورد. مشخص است که باران باریده، اما هنوز لکه خون بزرگی اطراف سر جسد هست.

راوی

لوک رایدر در زمان مرگ کمی بیش از یک سال از ازدواجش با کرو لاین می‌گذشت. بیست و شش ساله و اهل کَلگورلی^۱ استرالیای غربی بود. تا آنجا که اطلاع داریم، تنها کاری که در طول عمرش به عنوان شغل انجام داده بود، تصدی بار بود؛ ابتدا در سیدنی و بعد در یونان.

احتمال اینکه کسی مثل او حتی به طور اتفاقی با کرو لاین هاوارد مواجه شود خیلی کم بود. با این حال، این اتفاق رخ داد و دو سال بعد لوک رایدر مُرد.

تابه حال هیچ‌کس به قتل لوک رایدر متهم نشده است. این پرونده خبرساز که نیروهای پلیس را سردرگم کرد و زندگی سه فرزند خوانده کوچکش را برای همیشه تغییر داد، همچنان حل نشده باقی مانده است؛ اما حالا که به بیستمین سالگرد این قتل نزدیک می‌شویم، و با وجود همه پیشرفت‌های اخیر در زمینه دی‌ان‌ای و فارنزیک، شاید وقتش شده باشد که دوباره مرور شود، شاید زمان آن

1. Kalgoorlie

فرارسیده باشد که قاتل لوک رایدر به سزای عملش برسد و خانواده هاوارد از بلاتکلیفی درآید.

کات به: اتاق ناهارخوری دورنی پلیس. اعضای تیم به همراه نیک و گای دور میز نشسته اند. نیک صورتش اصلاح نکرده است و موهای تیره ای تا سرشانه دارد که در حال خاکستری شدن هستند. یک پیراهن نخی آبی به تن دارد و دست بندهای مهره ای و پلاستیکی مختلفی دور مچ چپش بسته است. گای تی شرت مشکی به تن دارد.

کاغذها و عکس هایی با چند لیوان آب و یک دستگاه قهوه ساز و چند لپ تاپ روی میز هستند. یک تخته سفید و یک تابلوی اعلانات هم روی سه پایه هایی قرار داده شده اند؛ چند تا از عکس هایی که قبلاً دیده ایم (محیط بیرون خانه، دروازه ورودی، شجره نامه و غیره) روی تابلوی اعلانات قرار دارند.

دوربین با نمای کلوزآپ روی عکس ها به حرکت درمی آید و در پایان، تعدادی عکس از خانواده را نشان می دهد.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(نگاهی به افراد دور میز می اندازد)

و اینجا است که شما وارد عمل می شین. اگه قرار باشه این پرونده رو حل کنیم، یه تیم درجه یک لازم داریم و به نظرم این تیم درجه یک رو داریم؛ فکر نمی کنم هیچ جنبه ای از دستگاه عدالت کیفری باشه که دور این میز جمع نکرده باشیم.

بعضی ها لبخند می زنند، بعضی ها بی صدا می خندند.

و همین طور که می بینین، ما اینجا توی دورنی پلیس هستیم، جایی

که قتل رخ داد. این اولین باریه که کسی غیر از پلیس و اعضای خانواده به خونه دسترسی پیدا می‌کنه، بنابراین این فرصت بی نظیر پیش اومده که توی صحنه جرم قدم بزنیم و شاید هم بعد از این همه سال بفهمیم اون شب واقعاً چه اتفاقی افتاده.

(به قهوه ساز اشاره می‌کند)

قهوه ش هم از قهوه استودیو بهتره.

(باز هم بعضی ها می‌خندند)

و جالبی ش اینه که این درواقع اولین باریه که همه مون توی یه اتاق همدیگه رو از نزدیک می‌بینیم، پس قراره اون کار معذب کننده رو انجام بدیم که همه افراد دور میز یکی یکی خودشون رو معرفی می‌کنن. اول تو شروع می‌کنی آلن؟

در سکانس بعدی دوربین روی هریک از اعضای تیم که صحبت می‌کنند حرکت می‌کند و اسم و عنوان روی صفحه ظاهر می‌شود. اول نمای کلوزآپ از آلن است. کت تیره با کراوات به تن دارد، عینک زده و پیراهن سفیدی که کمی چروک شده است زیر کتش پوشیده. موهای جوگندمی کوتاه و صورت لاغری دارد، بریده بریده حرف می‌زند و معذب به نظر می‌رسد.

حین صحبت هایش کلیپ های خبری ویدئویی بی صدایی از بعضی پرونده هایش نشان داده می‌شوند که در آن ها آلن رو به دوربین به سؤالات مطبوعات و غیره پاسخ می‌دهد.

آلن کینگ

من آلن کینگ، بازرس بازنشسته پلیس کلان شهر هستم و در زمینه قتل تخصص دارم. بیش از سی سال سابقه کار در حیطه تحقیقات جنایی دارم و زمانی که این پرونده باز بود توی پلیس کلان شهر کار می‌کردم، هرچند هیچ وقت توی اون تیم کار نکردم.

دوربین به سمت هیوگو حرکت می‌کند. بین پنجاه تا پنجاه و پنج سال سن دارد، اما کمتر از این سن نشان می‌دهد. کت و شلواری با راه‌راه‌های پهن و پیراهن صورتی به تن دارد و کراوات سرمه‌ای و سفید خال خالی زده است. آستر ابریشم قرمزی با طرح مواره داخل کتش به چشم می‌خورد. خونسرد، با اعتماد به نفس و شاید کمی مغرور است.

هیوگو فریزر

من هیوگو فریزر، کی‌سی هستم که برای کسانی که اهل بریتانیا نیستن مخفف وکیل سلطنتیه. اصولاً معنی‌ش اینه که از اعضای ارشد کانون وکلای کیفری انگلیس و ولز هستم و از سال ۱۹۹۷، دفاع و تعقیب طیف وسیعی از مجرم‌ها رو بر عهده داشته‌م.

دوربین به سمت میچل حرکت می‌کند. چهل و خرده‌ای سن دارد، با سر تراشیده و عینک و ریش کوتاهی که دارد خاکستری می‌شود. پیراهن لی به تن دارد و دستمال گردن ابریشم طرح دار بسته است.

میچل کلارک

من میچل کلارک هستم، روزنامه‌نگار. نزدیک به بیست سال برای مطبوعات ملی و لندن مطلب نوشته‌م.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

ولی این کل ماجرا نیست، مگه نه؟

میچل کلارک

(خودکاری برمی‌دارد و با آن ور می‌رود)

نه، اولین خبرنگاری هم بودم که شب قتل رایدرتوی صحنه جرم حاضر شد. درواقع حتی قبل از پلیس رسیدم اونجا.

گای هاوارد

و همین طور که وارد تحقیقات می شیم، بیشتروارد جزئیات این مسئله می شیم که چطور قبل از پلیس به صحنه جرم رسیدی. لایلا!

دوربین به سمت لایلا حرکت می کند. نزدیک به پنجاه سال سن دارد، با پوست سبزه، آرایش بی نقص اما ملایم، و موهای خاکستری کوتاه؛ بلوزساتن سبزه تن دارد و شال ابریشم دورگردنش است و چند دست بند طلا دور مچش بسته است. مشخص است که خیلی به ظاهرش اهمیت می دهد.

لایلا فرنس

من لایلا فرنس هستم، روان شناس فارنژیک. با پلیس کلان شهر و زندان های مختلف بریتانیا از جمله برادموور^۱ همکاری داشته ام؛ تخصص من قاتل های زنجیره ای.

گای هاوارد

این رو برای شفاف سازی می گم، هیچ وقت صحبتی از این نشده که لوک قربانی یه قاتل زنجیره ای بوده.

لایلا فرنس

(با سر تأیید می کند)

بله، درست می گی؛ ولی همون طور که مأمورهای پلیس بینمون

¹ Broadmoor

می‌دونن، باید قبل از تمرکز روی یه رشته تحقیقات، همه فرضیه‌های بالقوه یه جرم رو ارزیابی کرد.

بیل سرافینی

موافقم.

دوربین به سمت بیل حرکت می‌کند. از هر نظر مرد بزرگی است. ظاهر بالیهت و حضور چشمگیری دارد. خونگرم و خوش‌مشراب است، اما مشخص است از آن‌هاست که نباید پا روی دمشان گذاشت. کت و شلوارش کمی بیرایش کوچک است. سنجاق سینه‌ای با طرح پرچم آمریکا به یقه کتش زده.

بیل سرافینی

من بیل سرافینی هستم، کارآگاه بازنشسته ان‌وای‌بی‌دی.

مونتاز عکس‌هایی قدیمی از بیل: بایونیفرم، در حال دریافت مدال، یا لباس شخصی و نشان پلیس.

قتل، تجاوز، ایجاد حریق عمدی، کودک‌ربایی، جرایم بانددی، هرچی که بگی، مسئول همه این‌ها بوده‌م.
(لبخند می‌زند)

البته نه شخصاً. سی و چند سال توی اداره پلیس کار کرده‌م و الان به عنوان کارآگاه خصوصی کار می‌کنم. هر سؤال دیگه‌ای که دوست داری بپرسی در خدمتم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

ممنونم بیل، و بالاخره جی‌جی.

دوربین به سمت جی جی حرکت می‌کند. چهل و خرده‌ای سن دارد، با موهای تیره کوتاه و عینک؛ پیراهنی مشکی به تن دارد که گوشه‌های یقه‌اش مثلث‌های تزئینی نقره‌ای دارد. یک خال کوبی روی قسمت داخلی ساعد چپش دارد که به بارکد شباهت دارد، ولی درواقع پروفایل دی‌ان‌ای‌اش است. یک بطری استیل ضدزنگ آب جلوی‌اش قرار دارد.

جی جی نورتون

من جی جی نورتون هستم. درضمن نه، بهتون نمی‌گم جی جی مخفف چیه. اگه از این حرف‌های حوصله سربر هم بخوام بزنم، می‌گم پنج ساله برای پلیس ولز جنوبی توی صحنه‌های جرم‌کار می‌کنم. قبلش هم باز از همین جورکارها می‌کردم.

گای هاوارد

(خطاب به اعضای تیم)

همه‌تون می‌دونین که چرا این پرونده این قدر برای من مهمه، ولی از اینجا به بعدش دیگه پرونده «من» نیست و می‌شه پرونده شما. من دارم این فیلم رو می‌سازم، ولی «کارگردانی‌ش» نمی‌کنم. اینکه این ماجرا بعدش به کدوم سمت بره به شما بستگی داره و به اینکه تحقیقاتتون شما رو کجاها می‌بره. حالا هر جایی که باشه. از الان به بعد فقط وقتی می‌آم جلوی اون دوربین...

(اشاره می‌کند)

... که قرار باشه به عنوان شاهد حضور داشته باشم، یا در صورتی که دلیل خیلی خوب دیگه‌ای وجود داشته باشه. درمورد تو هم همین‌طوره، نیک. این الان برنامه توه.

دوربین روی اعضای تیم به حرکت درمی آید و وقتی دوباره به نقطه اول برمی گردد، گای و نیک دیگر نیستند.

بیل سرافینی

(به افراد دور میز نگاه می کند)

خب... شروع کنیم؟

چند نفر روی صندلی هایشان جابه جا می شوند و کاغذهایشان را برمی دارند یکی دو نگاه بینشان رد و بدل می شود. ظاهراً بیل مسئولیت و کنترل کارها را به دست گرفته است.

طبق تجربیات من، همیشه بهتره بازبینی به پرونده حل نشده روجا خلاصه ای از حقایق شروع کرد...

آلن کیننگ

من خوشحالم می شم این کار رو بکنم...

بیل سرافینی

(حرف او را قطع می کند)

جسارتاً، آلن، به نظرم توی این مرحله کسی رو می خوایم که دید تازه ای به پرونده داشته باشه. مسلماً تو باتوجه به آگاهی ت از روال کار پلیس کلان شهر، اطلاعات خیلی ارزشمندی در اختیارمون می داری، ولی در حال حاضر می خوایم شروع تازه ای داشته باشیم، بدون پیش فرض؛ پس چطوره تو شروع کنی، جی جی؟ هرچی نباشه این پرونده به فارتزیک متکیه.

جی جی نورتون

(با لحنی خشک)

همیشه همین طوره؛ ولی چشم، حتماً.

(کافزهایش را به سمت خودش می کشد)

خیلی خب، حالا چه چیزهایی می دونیم؟

می دونیم که لوک رایدن شوهر کرولاین هاوارد بوده، می دونیم که شناخت خیلی طولانی مدتی از هم نداشته ن و ازدواجشون می شه گفت «جنجالی» بوده، به خصوص توی خانواده خود کرولاین. می دونیم که لوک شب مردنش توی خونه تنها بوده و داشته از گای مراقبت می کرده. کرولاین توی یه مهمونی بوده و دو دخترشون رفته بودند سینما توی فانتینگ هیل گیت^۱، می دونیم که وقتی پلیس رسیده اونجا بارون شدیدی در حال باریدن بوده، ولی هنوز چند تیکه از زمین زیر جنازه خشک بوده که این نشون می ده بعد از افتادنش بارون شروع شده.

روی صحنه بارسازی شده به حرف هایش ادامه می دهه: فیلم سیاه و سفید بی صدا. در هوای تاریک، دوربین از باغ تا خانه حرکت می کنه. هیچ یک از پنجره های طبقات بالا روشن نیستند، فقط یکی دوتا از پنجره های طبقه پایین روشن هستند. بارش باران شروع می شه و قطره هایش در نور برق می زنند.

کات به اعضای تیم. حالا یک گاه شمار روی تابلوی اعلانات است

گاه شمار - ۲۰۰۳/۱۰/۰۳

شب ۱۵:۰۸، کرولاین دخترها را به سینما می رساند

۹:۰۵، کرولاین به مهمانی می رود

حدود ۱۰:۲۰ بارش باران شروع می شود
 ۱۰:۳۰ دخترها به خانه می رسند، وارد آشپزخانه می شوند
 ۱۰:۴۵ مورا جنازه را در باغ پیدا می کند
 ۱۰:۴۷ تماس با ۹۹۹
 ۱۰:۵۲ مورا سعی می کند به مادرش زنگ بزند
 ۱۰:۵۶ پلیس ها و آمبولانس سر می رسند

جی جی نورتون

می دونیم که تماس با خدمات اورژانسی ساعت ۱۰:۴۷ به وسیله مورا هاوارد انجام شده و اولین کسانی که به صحنه رسیده‌ن، ساعت ۱۰:۵۶ رسیده‌ن.

طبق اسناد اداره هواشناسی، می دونیم که اون شب حدود ساعت ۱۰:۲۰ بارون شروع شده و پزشک قانونی این طور تخمین زده که موقع رسیدن بهیارها حدود یک ساعت از مرگ لوک رایدن می گذشته، با این حساب زمان تقریبی مرگ بین ۹:۲۰ و ۱۰:۲۰ بوده.

می دونیم پشت سرش صدمه‌ای دیده بوده که ممکنه به دلیل زمین خوردن بوده باشه؛ اما علت اصلی مرگش ترومای غیرنافذ به صورت و جلوی جمجمه‌ش به دفعات زیاد بوده و این قطعاً به دلیل زمین خوردن نبوده. سوای این‌ها، می دونیم که اثری از ورود مخفیانه نبوده و ورودی اصلی ملک یه صفحه کلید برای وارد کردن رمز ورود داشته که یعنی دروازه فقط در صورتی باز می شده که شخص رمز رو بدونه یا در صورتی که یه نفر از داخل خونه در رو براش باز کرده باشه؛ ولی توی خیابون دوربین مداربسته نداشته، پس نمی دونیم اون شب کی اومده یا رفته.

پس از دیدگاه من و با نهایت احترام به مجریان قانونی که دور این میز حضور دارن، چیزی که باقی می‌مونه کلی سؤاله.

دوربین حرکات او را دنبال می‌کند که بلند می‌شود، به سمت تخته سفید می‌رود و خودکار را برمی‌دارد. تخته در حین نوشتن او کمی تکان می‌خورد.

با بدیهی‌ترین سؤال شروع می‌کنیم:

یک: وسیله. پلیس هیچ وقت آلت قتاله رو با قطعیت شناسایی نکرده. آیا قاتل اون رو با خودش آورده بوده یا فقط یه چیزی بوده که در اوج عصبانیتش از توی باغ برداشته؟

دو: فرصت. اون شب کی می‌تونسته وارد باغ بشه؟ کسی بوده که رایدراون رو می‌شناخته؟ کسی که خودش راهش داده؟ یا کسی که خودش رمز رو بلد بوده؟

این نکته هم شایان ذکره که هیچ گلی داخل خونه نبوده و با توجه به وضعیت هوا در طول چند روز قبلش و وضعیت ماشین رو جلوی خونه، هرکس که از بیرون می‌اومده باید کفش هاش خیلی گلی بوده باشن؛ بنابراین احتمالش خیلی کمه که قاتل وارد خونه شده باشه، ولی بنا به دلیلی که فقط می‌تونیم در موردش حدس بزنیم، لوک با وجود سرد بودن هوا رفته بیرون و همون جا مرده.

و در آخر عاملی که خودم شخصاً فکر می‌کنم از همه مهم‌تره: سه: انگیزه. کی دلیلی برای کشتن لوک رایدرا داشته و چرا؟

لیلا فرنس

موافقم. انگیزه از همه مهم‌تره؛ ولی چیزی که از نظر من جای خالی‌ش توی همه اسناد مربوط به این پرونده احساس می‌شه، یه درک درست از هویت واقعی لوک رایدرا.

به نظر من قبل از اینکه شروع کنیم به بررسی اینکه کی ممکنه خواسته باشه آسیبی بهش برسونه، لازمه تصویر خیلی واضح تری از قربانی در اختیار داشته باشیم.

بیل سرافینی

(به افراد دور میز نگاه می کند)
خب، فکر می کنم همه با این حرف موافق باشیم.

تغییر به حالت روایت.

مونتاز فیلم های آرشیوی از استرالیا در اواسط دهه هفتاد، افتتاح تالار اپرای سیدنی، افرادی نشسته در ساحل و غیره.

صدای خارج از قاب - راوی

لوک رایدردرژوئن ۱۹۷۷ در کلگورلی استرالیای غربی به دنیا آمد. پدر و مادرش برایان و مورین رایدربودند که اوایل دهه ۱۹۷۰ از جنوب انگلستان به استرالیا مهاجرت کردند. آن ها به هیچ وجه اولین بریتانیایی هایی نبودند که به دنبال آفتاب، دریا و زندگی جدید به استرالیا مهاجرت می کردند، اما برخلاف اکثر چنین خانواده هایی که در شهرهای ساحلی بزرگی همچون سیدنی، ملبورن، ادلاید و بریزبن^۱ ساکن می شوند، رایدرها خود را در شهر کوچکی وسط صحرای استرالیا یافتند؛ جایی که با ماشین یک روز با هر نقطه ای فاصله داشت.

نقشه استرالیا، زوم آهسته روی کلگورلی.

1. Brisbane



عکس‌های آرشیوی شهر کَلگورلی در دههٔ هفتاد: رنگ‌ورورفته، مناطق توسعه‌نیافته، ماشین‌های قدیمی، مردهایی با سبیل و خط‌ریش بلند در حال مشروب‌خوردن در بارها.

صدای خارج از قاب - راوی

پدرو مادربرایان رایدر، ویکتورو فلورنس رایدر بودند که صاحب کسب‌وکار خانوادگی روبه‌رونقی در حومهٔ گیلفورد بودند، اما به‌نظر می‌رسد قبل از اینکه برایان انگلستان را ترک کند، اختلافی پیش آمده بود که احتمالاً به ازدواجش مربوط می‌شد. ظاهراً برایان بعد از ترک انگلستان با خانواده‌اش به‌کلی قطع رابطه

کرده بود و حتی اگر هم می‌خواست ارتباطش را با آن‌ها حفظ کند، آن‌زمان تماس‌های تلفنی راه دور هزینه خیلی زیادی داشتند، بنابراین برقراری ارتباط به نامه‌های چند وقت یک‌باری که رسیدنشان چند هفته طول می‌کشید محدود می‌شد.

برایان آموزش مهندسی معدن دیده بود و به همین دلیل بود که خانواده‌اش شهر معدنی روبه‌رونق کلگورلی را به عنوان خانه جدید خود انتخاب کرده بودند؛ اما آن شروع تازه‌ای که به آن امیدوار بودند به فاجعه بدل شد: زمانی که لوک یازده سالش بود، مورین راید رت‌نها شش ماه بعد از تشخیص سرطان پستانش درگذشت. برایان راید پنج سال بعد بر اثر سیروز کبدی که احتمالاً دلیلش زیاده‌روی در مصرف الکل بود جان خود را از دست داد. به نظر می‌رسد که لوک رابطه خیلی نزدیکی با مادرش داشته و تنها عکسی که بعد از مردنش در کیف پولش پیدا شد این عکس لوک در کودکی با مادرش بود.

عکس سیاه‌وسفید لوک راید در کودکی با زنی در بیرون خانه‌ای یک طبقه با پرده‌های توری در پشت پنجره، یک سبد آویزان شده گل پژمرده، و یک سبد شیرروی پله جلوی در. یک برج آب بتنی در پس‌زمینه به چشم می‌خورد.

زن موهای فرّری کوتاهی دارد، دامن پلیسه‌دار و ژاکت رنگ روشنی به تن کرده که آن را روی شانه‌هایش انداخته. دستش را دور پسر بچه‌ای با پیراهن سفید آستین کوتاه و شلوارک حلقه کرده است.

صدای خارج از قاب - راوی

لوک در هفده سالگی تک‌وتنها شد؛ نه خانواده‌ای نزدیکش بود و نه امیدی به آینده داشت؛ وقفه‌ای که به دلیل بیماری مادرش در

تحصیلش پیش آورده بود باعث شده بود هیچ مدرک رسمی‌ای برای اشتغال نداشته باشد. تنها چیزی که به آن علاقه داشت، موتورسیکلت بود، و وقتی بعد از مرگ پدرش خانه خانوادگی‌شان فروخته شد، پول آن را برداشت و یک دوکاتی خرید و فرار کرد. یک‌راست به سیدنی رفت. سال ۱۹۹۴ بود و این شهر تازه در حال پیشرفت بود.

فیلم آرشیوی از سیدنی آن زمان: بار، ساحل، بیکینی و موج‌سواری؛ کلی موج‌سواری.

تفاوت سیدنی و کلگورلی مثل تفاوت شب و روز بود. بزرگ‌ترین شهر استرالیا مرکز خوش‌گذرانی این کشور بود؛ شهری نورانی، رنگارنگ و پر جنب و جوش؛ ملغمه‌ای از مردم سراسر دنیا که غذا و موسیقی و فرهنگشان را با خودشان به آنجا آورده بودند. فرهنگ بزم و پایکوبی پر جوش و خروش و سبک زندگی راحت طلبانه‌ای در آن حاکم بود و لوک خیلی زود فهمید که بهترین موج‌های دنیا را دارد. لوک تا آن موقع در عمرش موج‌سواری نکرده بود، اما اجازه نداد این مسئله مانعش شود. بعد از گذشت چند هفته تا جایی که می‌توانست وقتش را در ساحل سپری می‌کرد.

فیلم آرشیوی از موج‌سوارها.

تقریباً در همین دوران بود که به او لقب «ایزی» دادند. شاید باتوجه به نام خانوادگی‌اش انتظار می‌رفت زودترین لقب را به او بدهند، اما زندگی در کلگورلی هیچ‌وقت برای لوک «راحت» نگذشته بود؛ ولی حالا اوضاع فرق می‌کرد. در یکی از بارهای محل کار می‌کرد،

ورزیده و برنزه شده بود و تعداد دخترهایی که آنجا در عرض یک هفته با آن‌ها آشنا می‌شد بیشتر از تعدادی بود که در کل عمرش در کلوگورلی با آن‌ها آشنا شده بود. زندگی خوب بود، زندگی «راحت» بود.

و اگر آنجا می‌ماند، ممکن بود به همین شکل ادامه پیدا کند؛ اما نماند.

بعد از دو سال دوباره عازم سفر شد. اول به بالی رفت، بعد به کامبوج و لبنان، بعد از آن هم در سال ۱۹۹۹ به یونان رفت؛ جایی که در کنار کار در بار از این جزیره به آن جزیره سفر می‌کرد. و همان جا بود که با روپرت هاوارد آشنا شد.

کات به: روپرت، همان محیط / فضای داخل مثل قبل.

روپرت هاوارد

تابستون بعد از امتحانات مرحله پیشرفته دوره متوسطه^۱ بود و بابا به مقدار پول نقد بهم داده بود تا به مدت دو ماه اروپا رو با قطار بگردم. اون زمان این کار مد بود. کم هزینه و لذت بخش بود و با اینکه خیلی کم پیش می‌اومد که خطر جدی برات پیش بیاد احساس می‌کردی داری ماجراجویی می‌کنی. با کلی آدم جورواجور آشنا می‌شدی، قوت غالبت کربوهیدرات‌های مضر بود و هیچ وقت به اندازه کافی نمی‌خوابیدی. اولین رابطه‌م، اولین سیگارم و اولین خماری در خد بی‌هوشی‌م رو اونجا تجربه کردم، برای همین در کل به یادموندنی بود. به بابا گفته بودم می‌رم ایتالیا «آثار هنری» رو ببینم...

(با انگشتانش در هوا علامت نقل قول نشان می‌دهد)

... ولی هیچ وقت فرصت این کار پیش نیومد و یه باره سر از یونان

درآوردم، دقیق‌تر بخوام بگم، سفالونیا^۱. یه روستای ماهیگیری کوچیک به اسم آسوس^۲، و پام رو که گذاشتم توی اولین بار، اون اونجا بود. با یه لبخند پهن گفت: «سلام رفیق، آبجو می‌خوری؟» و به همین سادگی با هم دوست شدیم.

تا ابد.

(مکث)

از قرار معلوم.

مونتاژ عکس‌هایی از آن تابستان. روپرت و لوک در بار، داخل یک قایق، در حال مشروب خوردن، سیگار کشیدن، خندیدن. دخترهایی در همه عکس‌ها دیده می‌شوند، اما هر دفعه دخترهای جدیدی هستند.

من سپتامبر برگشتم ایتن تا آزمون ورودی کمبریج رو بدم و لوک توی آسوس موند. یادم نمی‌آد گفته باشه چه برنامه‌ای داره، ولی همیشه برنامه زندگی‌ش منعطف بود. خبری ازش نشنیدم، انتظار هم نداشتم خبری ازش بشنوم. اهل نامه‌نوشتن نبود و فراموش نکنین که اون موقع فیس‌بوک هم نبود. درواقع بعید می‌دونم یه نفر توی کل آسوس بوده باشه که اصلاً اینترنت داشته باشه.

دفعه بعدی که دیدمش، سه ماه بعد توی لندن بود: روزاول سال نو. اولین روز هزاره جدید. تاریخی نیست که آدم فراموشش کنه. هرچند سال نورو به اون صورت جشن نگرفتم... تازه یکی دو هفته بود پدرم مرده بود.

به نظرم اگه لوک هر موقع دیگه‌ای پیدااش شده بود می‌تونستم ارتباط خوبی باهاش داشته باشم. منظورم اینه که همه‌مون

1. Cephalonia

2. Assos

دوستی‌های مسافرتی داشتیم؛ همچنین دوستی‌هایی زودگذر و فقط توی همون مدت مسافرت خوبن، نه واسه همیشه. یه کم مثل طعم شراب رتسینا^۱؛ ولی با مردن بابا و بد بودن هوا و از اونجاکه همه به جزمین بهشون خیلی خوش می‌گذشت، دیدن اون فقط یادم انداخت که زندگی همیشه مزخرف نیست.

رفتیم بیرون و سگ مست شدیم و من حساب کردم؛ چون اون هیچ پولی نداشت. بعد روی زمین خوابید، چون هیچ پولی نداشت، و اون دو شب بیرون رفتن، شد دو هفته. من اون زمان توی دورنی پلیس زندگی نمی‌کردم؛ راستش هیچ وقت اونجا احساس راحتی نکرده بودم، بعد از مردن بابا هم بدتر شده بود. به قول بچه‌های امروزی هشتگ «ضایع»!

بگذریم. بعد از اینکه فهمیدم راستی راستی کمبریج قبول شده (که حقیقتش به همون اندازه که واسه معلم حیرت‌آور بود واسه خودم هم همین‌طور بود) دوباره رفتم سفر، و این دفعه لوک هم باهام اومد.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

کی باکرولاین آشنا شد؟

روپرت هاوارد

(روی صندلی‌اش جابه‌جایی می‌شود)

توی اولین تعطیلات کریسمس بود.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

پس یعنی دسامبر ۲۰۰۰ بوده.

روپرت هاوارد

درسته. کرولاین شب کریسمس یه دورهمی مشروب خوری گرفته بود. منم دعوت کرد. بعید می‌دونم واقعاً دلش می‌خواست من اونجا باشم، ولی چاره‌ای هم نداشت، چون قرار بود همه دوست‌های اونجا باشن. می‌دونی، برای حفظ ظاهر.

لوک پیش من توی ارلزکورت^۱ مونده بود، برای همین اونم باهام اومد. راستش از اینکه دلش می‌خواست بیاد تعجب کردم؛ چون از اون مهمونی‌های باب میل اون نبود، ولی از طرفی هم هیچ وقت به مشروب مجانی نه نمی‌گفت.

فکر کردم یه ساعت می‌ریم بارو برمی‌گردیم، ولی حدودهای ساعت نه که رفتم دنبال لوک بگردم، دوتایی با هم توی آشپزخونه دیدمشون: اون و کرولاین، و نه، قبل از اینکه پرسبی، هیچ کاری نمی‌کردن، فقط داشتن حرف می‌زدن.

یعنی واقعاً حرف می‌زدن. تا حالا لوک رو دوروبر دخترها اون جوری ندیده بودم.

(می‌خندد)

هرچند نمی‌شد اسم کرولاین رو «دختر» گذاشت.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

قبلاً هیچ وقت علاقه‌ای به همچین زن‌هایی نشون نداده بود؟

روپرت هاوارد

(یک ابرویش را بالا می‌برد)

فکر می‌کنم منظورت زن‌های مسن باشه، نه؟ نه، هیچ وقت. حقیقتش اون مدل جاهایی که ما می‌رفتیم، معمولاً زن‌های

هم سن و سال کرولاین رو نمی دیدی و با اینکه بارتوی آسوس مشتری های زن مسن هم داشت، لوک هیچ وقت در این حد برای اون ها تلاش نکرده بود. رفتارش باهاشون مؤدبانه، ولی بی علاقه و سرسری بود، اگه متوجه منظورم می شی.

نیک وینسنت (تهیه کننده) - خارج از قاب

حالا چطور این مورد این قدر فرق داشت؟

روپرت هاوارد

(دستانش را از هم باز می کند)

واقعاً منم نمی دونم. وقتی بالاخره فرصتش پیش اومد که بهم بگه با هم وارد رابطه شده، راستش خندیدم. فکر کردم داره سربه سرم می ذاره.

یعنی، آره، زن جذابی بود؛ نسبت به سنش. حتی اینم پیش بینی کرده بودم که سریع باهاش صمیمی شه، چون قشنگ دم دستش بود، ولی...

(دوباره انگشتانش را در هوا خم می کند)

«رابطه»؟ ازدواج؟ عمراً!

نیک وینسنت (تهیه کننده) - خارج از قاب

پس چطور توضیحش می دی؟

روپرت هاوارد

(ابروهایش را بالا می برد)

هیچ توضیحی ندارم. نمی دونم. شاید کمبود محبت مادر؟ به هر حال توی سن کم مادرش مرده بود.

شاید واقعاً عشق بود، ولی من که باور نمی‌کنم. هیچ وقت باور نکردم، و البته نظر همه این بود که به خاطر پول. اینکه لوک صرفاً یه آدم پول پرسته.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

تو هم این رو قبول داشتی؟

روپرت هاوارد

(خنده تحقیرآمیزی می‌کند)

خودت چی فکر می‌کنی؟

کات به: مونتاژ عکس‌های عروسی لوک رایدرو کرولاین هاوارد. عکس‌هایی هنری، بیشتر سیاه و سفید، هستند که مشخص است کاریک عکاس حرفه‌ای درجه یک است. مراسم در باغ دورنی پلیس برگزار شده؛ صندلی‌هایی در یک نیم‌دایره دور آلاچیقی پوشیده از گل چیده شده‌اند. کرولاین یک لباس ابریشم تا زیر زانو پوشیده و دسته‌گل رزی در دست دارد. لوک کت و شلواری به رنگ روشن و پیراهنی یقه‌باز بایک رز سفید توی سوراخ دکمه‌اش به تن دارد. موهای بلوند کوتاهی دارد و در همه عکس‌ها لبخند زده. روپرت ساق‌دوشی با قیافه جدی است و دخترهای کرولاین در چندین عکس حضور دارند و لباس ساق‌دوشی عین هم پوشیده‌اند. تشخیص احساس‌شان از روی قیافه‌شان سخت است. گای فقط در پس‌زمینه یکی از عکس‌ها دیده می‌شود، سرش را چرخانده و دارد به یک گلدان سنگی لگد می‌زند.

راوی

لوک رایدرو کرولاین هاوارد در سال ۲۰۰۲، در حضور جمع کوچکی از خانواده و دوستان نزدیک، در باغ خانه کرولاین ازدواج کردند.

ماه عسلشان در مالدیو بود و سه هفته بعد که برگشتند، نشانه‌ای حاکی از آنکه این زوج جدید به همان اندازه که در ظاهر به نظر می‌رسد خوشبخت و شاد نیستند، دیده نمی‌شد؛ اما این مانع شایعات نشد.

کات به: مدلین داوینگ^۱، بازنویس «دوست کروالین هاوارد». نزدیک به هفتاد سال سن دارد، با موهای خاکستری آراسته و ژاکت کشمیر خاکستری چند سایه تیره‌تر. در آشپزخانه‌ای به سبک بیلاقی با یک ردیف ماهیتابه مسی و گیاهان خشک شده در بالای یک میز چوبی مرکزی نشسته است؛ رومیزی‌های چهارخانه‌ای روی یک اجاق قرمز آگاد در حال خشک شدن هستند و یک لابرادور سیاه هم روی زمین خوابیده است.

مدلین داوینگ

بله، مردم حرف‌هایی می‌زدن. به نظرم ناگزیر بود. می‌دونم که از اون زمان تا الان دیگه باب شده، ولی رابطه زن‌ها با مردهای جوون تراز خودشون اون موقع هنوز جا نیفتاده بود. هرچند اگه نظر من رو بپرسید، بیشتر زن‌هایی که پشت سر، غیبتِ کروالین رو می‌کردن، صرفاً بهش حسودی شون می‌شد؛ لوک خیلی خوش قیافه بود، خیلی ورزیده و برازنده هم بود. نتیجه اون همه ورزشی بود که می‌کرد.

اصلاً هم آدم از خود راضی و مغروری نبود؛ خیلی مهربون و خوش‌برخورد بود. کیه که همچین شریک زندگی‌ای نخواه؟ در مورد اختلاف سنی شون هم مدام به مردم حرف جون کالینز^۲ رو یادآوری می‌کردم که وقتی راجع به مرد جوونی که تقریباً همون موقع باهاش

1. Madeleine Downing

2. Joan Collins

ازدواج کرده بود ازش پرسیدن، جواب داد: «اگه بمیره، مرده دیگه.»
(می خندد)

تازه اختلاف سنی اون‌ها حدود سی سال بود. برای کرولاین فقط چهارده سال بود. امروزه دیگه چهارده سال اختلاف سن زیادی به حساب نمی‌آد و در هر صورت لوک همیشه نسبت به سنش آدم خیلی بالغی به نظرم می‌اومد. کرولاین می‌گفت: «آدم پخته‌ایه.»

گای هاوارد - خارج از قاب

زمان قتلش حدس و گمان‌هایی توی مطبوعات بود راجع به اینکه شاید به کرولاین خیانت می‌کرده، اینکه ممکنه خیانت انگیزه کشتنش رو بهش داده. هیچ وقت نشونه‌ای از همچین چیزی ندیدی؟

مدلین داوونینگ

به هیچ وجه! به من که چیزی نگفت.

گای هاوارد - خارج از قاب

راجع به رابطه‌ش باهات حرف می‌زد؟

مدلین داوونینگ

بعضی وقت‌ها. یعنی گهگاه با هم دعواشون می‌شد. اینکه مسلمنه. همه زوج‌ها دعوا می‌کنن؛ ولی مطمئناً هیچ وقت دلیلی بهم نداده که فکر کنم مشکل جدی‌ای وجود داره.

گای هاوارد - خارج از قاب

خیلی‌ها فکر می‌کردن لوک آدم پول پرستیه. شما هم همین فکر رو می‌کردی؟

مدلین داوینگ

(با حالتی معذب می خندد)

نه، به نظرم پول اون قدرها هم براش مهم نبود. یعنی کافیه ببینی چند سال گذشته چطور زندگی کرده بود؛ موج سواری، کارتوی بار. این ها کارهای مورد پسند کسی که رؤیای به زندگی پنج ستاره روتوی سرش داره نیستن، و به هر حال کرولاین علاقه ای به هتل های لوکس و رستوران های گرون قیمت نداشت. این جور چیزها براش مهم نبود.

کات به: ابیگیل پارکر^۱، بازیرنویس «دوست کرولاین رایدر». کت وشلوار تیره و بلوز سفید به تن دارد و عینک زده. مشخص است در محل کارش است: یک میز کار، چند کمد فایل، یک کامپیوتر.

ابیگیل پارکر

به نظرم پول برای کرولاین فوق العاده مهم بود. موضوع جایگاه بود؛ چون «کدبانو»ی دورنی پلیس بود، هرچند این عنوان رو از طریق ازدواج به دست آورده بود. درضمن سوای این مسئله، هر ساختمونی که اون قدر قدیمی باشه همیشه باید کارهایی روش انجام بشه: تعمیر بام، لوله کشی، نگهداری کلی. اون خونه مسلماً پول می بلعید.

گای هاوارد - خارج از قاب

ولی مگه پدرم پول زیادی براش به جا نداشته بود؟

ابیگیل پارکر

خب، هم آره، هم نه. یعنی در مقایسه با اکثر مردم آره؛ ولی

1. Abigail Parker

همون طور که گفتم، مخارج خیلی زیادی داشت. شهریه مدرسه هم بود. هرچند فرستادن تو به ایتن غیرممکن بود. واقعاً از عهده هزینه‌ش برنمی‌اومد؛ ولی لوک دقیقاً آس و پاس نبود. درسته که قبلاً وقتش رو همه‌ش توی ساحل می‌گذروند، ولی قرار بود ارث زیادی از پدر بزرگ و مادر بزرگش بهش برسه.

گای هاوارد - خارج از قاب

واقعاً؟ مگه سال‌ها قبل باهاشون اختلاف شدیدی پیدا نکرده بود؟
لوک خودش واسه مردم این جوری جا انداخته بود.

ایگیل پارکر

درست می‌گی، اختلاف پیدا کرده بودن، ولی لوک مدت کوتاهی بعد از ازدواجش باهاشون ارتباط برقرار کرد. معلوم شد پدر بزرگش چند سال پیش مرده، ولی مادر بزرگش هنوز زنده بود و از هر نظر خیلی سرزنده بود، و باتوجه به اینکه لوک تنها نوه‌شون بود، منطقی بود که انتظار داشته باشه همه اموالشون رو به ارث ببره.
فکر می‌کنم صداش رو درنیاورده بود که با مادر بزرگش ارتباط برقرار کرده، چون نمی‌خواست مردم فکر کنن باکاسه‌گدایی رفته اونجا.
مفت خوری هیچ وقت وجهه خوبی نداره.

گای هاوارد - خارج از قاب

مامان این رو می‌دونست؟

ایگیل پارکر

معلومه که می‌دونست. اصلاً از اول خود اون بود که تشویقش کرد این کار رو بکنه.

(می خندد)

در واقع می شه گفت اگه بین اون زن و شوهریه نفر آدم پول پرست وجود داشت، خود کرولاین بود، نه لوک.

گای هاوارد - خارج از قاب

ولی امکان نداره این برای مادرم انگیزه‌ای برای کشتنش بوده باشه، مگه نه؟ اگه قبل از مادر بزرگش می مرد، پول ها به مامان نمی رسید و هیچی عایدش نمی شد. به نفعش بوده لوک رو زنده نگه داره، حداقل تا زمانی که پیرزنه می مرده.

ایگیل پارکر

(سعی می کند قیافه اش منزجر به نظر نرسد)
خب، اینم حرفیه؛ ولی آره، امکان نداره ارث انگیزه قتل بوده باشه و بدون شک پلیس هم به همین نتیجه رسیده.

کات به: مونتاژ عکس های لوک و کرولاین: در عروسی، در ماه عسل، در ساحل، در باغ دورنی پلیس، باگای و خواهرهایش. هیچ کدام از بچه ها لبخند بر لب ندارند. دوربین عقب می رود و متوجه می شویم این عکس ها روی میز مقابل اعضای تیم پخش و پلا شده اند.

بیل سرافینی

پس فکر می کنم همه مون قبول داریم که قضیه پیچیده تر از اونیه که فکر می کردیم، نه؟

لیلا فرنس

لوک هم شخصیت خیلی پیچیده تری داره. از اونجاکه توی اون

سن کم مادرش رو از دست داده و بعد از مدت کوتاهی پدرش رو هم از دست داده، حدس می‌زنم با مشکلات حل نشده زیادی مربوط به سوگ و رهاشدگی دست و پنجه نرم می‌کرده؛ اما در ظاهر به نظر می‌رسه فوق‌العاده بی‌دغدغه و بی‌قید بوده.

بیل سرافینی

توی غلبه بر مشکلات هم خیلی خوب بوده. این طور به نظر می‌آد که توی خوندن افکار و احساسات مردم استعداد خاصی داشته. می‌دونسته باید به سمت چه کسانی گرایش پیدا کنه.

هیوگو فریزر

منظورت اینه که می‌دونسته از چه کسانی استفاده کنه. چیزهایی که داری توصیف می‌کنی، خصوصیات یه آدم سوءاستفاده‌گر خودمحوره، اونم از نوع خیلی آشکارش؛ و قیافه کودکانه و بی‌دغدغه‌ش هم باعث می‌شده توی این زمینه مؤثرتر عمل کنه.

آلن کنینگ

مطمئناً به نظر می‌آد روپرت رو «وادار» کرده باشه بیشتر مخارجش رو بده.

جی جی نورتون

پس شاید به کسی دیگه‌ای هم برخورد کرده باشه که به اندازه روپرت باهاش مهربون نبوده باشن؛ کسانی که فکر می‌کردن به قول هیوگو از شون «سوءاستفاده» شده؟

آلن کنینگ

هیچ وقت قدرت پول رو به عنوان انگیزه قتل دست کم نگیرین. اگه سی سال سابقه کار توی اداره پلیس چیزی به من یاد داده باشه، همین مسئله ست.

و البته اگه به دست کسی که اون رو می شناخته کشته شده باشه - کسی که عصبانی ش کرده بوده - این رو توضیح می ده که چطور اون شب تونسته وارد دورنی پلیس بشه.

هیوگو فریزر

درمورد آشنایای رایج دیگه چی می دونیم؟ احتمالاً فقط افرادی باشن که توی لندن باهاشون مواجه شده. که بعیده تعدادشون زیاد بوده باشه.

لیلا فرنس

(در حال ورق زدن پوشه پرونده جلویش)

من اینجا اطلاعات زیادی در این مورد نمی بینم. سه چهار نفر در جواب درخواست پلیس پیش قدم شدن که همه شون هم تیرنه شدن. ظاهراً پلیس هیچ شخص مهم دیگه ای رو پیدا نکرده.

هیوگو فریزر

خب، اگه یه مقتول سرت کلاه گذاشته باشه، واسه اومدن پیش پلیس ها پیش قدم نمی شی، درسته؟ با این کار خودت رو به عنوان یه مظنون در اختیارشون می ذاری.

بیل سرافینی

ولی مطمئناً مسئله ایه که باید بررسی ش کنیم. یه مرد جوون به

سن و سال اون باید آشناهای بیشتری از صرفاً این فهرست داشته باشه، حداقل چند تا هم پیاله. باید اون افراد رو پیدا کنیم.

جی جی نورتون

مخالف نیستم، ولی به نظر من اولین اولویتمون باید مدارک فارنژیک باشه. می دونم که دارم به نفع حیطة تخصصی خودم حرف می زنم، ولی باید راجع به آسیب دیدگی ها و چیزهایی که درمورد آلت قتاله بهمون می گه و چیزهایی که ممکنه از روی این ها درمورد ضارب استنباط کنیم، اطلاعات بیشتری به دست بیاریم. باتوجه به محل، آیا قاتل رو می شناخته؟ و اگه می شناخته، آیا حمله عمدی بوده یا یه لحظه دستخوش خشونت آنی شده؟ و در هر صورت دلیلش چی بوده؟ عصبانیت، شورو شر، حسادت، انتقام؟ چی؟

اکثر افراد دور میز سر تکان می دهند و زیر لب تأیید می کنند.

بیل سرافینی

خیلی خب، پیشنهاد می کنم با شرح بیشترگاه شمارا اون روز شروع کنیم؛ اینکه چه کسانی توی دورنی پلیس بوده ن و چه ساعتی. صرفاً برای اینکه درک واضح تری از وقایع اون روز داشته باشیم و بعد تو زحمت تحلیل فارنژیکش رو برامون بکشی جی جی، نظرت چیه؟

جی جی نورتون

فکر خوبیه.

دوربین بیل را دنبال می کند که بلند می شود و نقشه ای را به تابلو می زند و برگه دیگری را کنار گاه شمار قبلی می گذارد.

بیل سرافینی

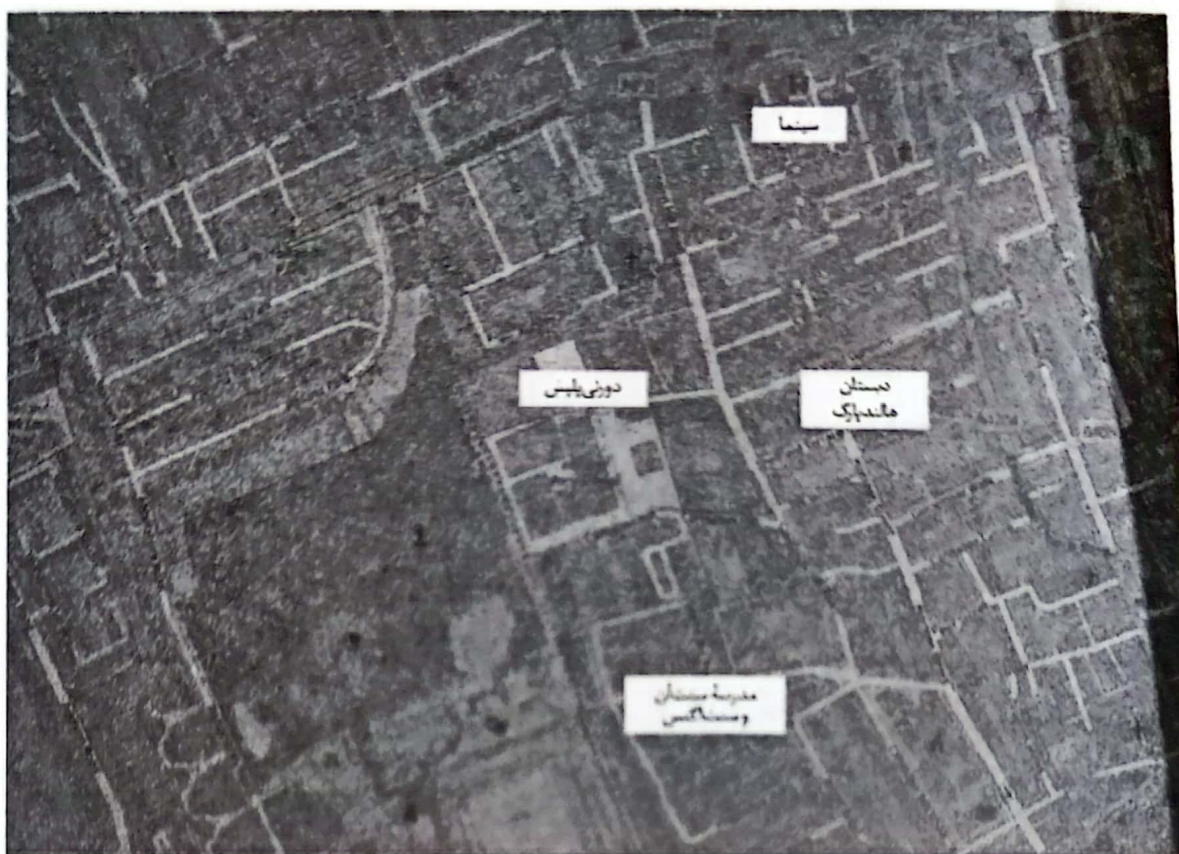
خیلی خب، وقایع صبح تا عصر اون روز توی دورنی پلیس به این صورت بوده:

گاه شمار- ۲۰۰۳/۱۰/۰۳

صبح ۸:۳۵	کرولاین می رود تا گای را با ماشین به مدرسه برساند؛ دخترها پیاده می روند.
۹:۰۰	نظافتچی سر می رسد (بئاتریس آلوز).
۹:۱۵	کرولاین به خانه بر می گردد.
۱۱:۱۵	کرولاین برای ناهار از خانه خارج می شود.
بعد از ظهر ۲:۰۰	آلوز می رود.
۲:۴۵	کرولاین از ناهار بر می گردد.
۳:۳۰	کرولاین از خانه خارج می شود تا لباس ها را از خشک شویی بیاورد و برود دنبال گای.
۴:۱۵	دخترها از مدرسه بر می گردند.
۴:۴۵	دخترها به مهمانی می روند.
۷:۰۰	دخترها مهمانی را ترک می کنند و ۷:۱۵ بر می گردند، پیتزای می خورند.

بیل سرافینی

سوم اکتبریه روز جمعه بوده، بنابراین هر سه تا بچه توی مدرسه بوده. کرولاین با ماشین گای رو رسونده دبستان هالندپارک،



دخترها هم خودشون پیاده رفته‌ن مدرسه که سه بلوک اون طرف‌تر
توی خیابون بایبستر بوده...

آلن کنینگ

«بیستر»^۱ تلفظ می‌شه.

بیل سرافینی

واقعاً؟ هیچ وقت این بلایی رو که شما سر زبان انگلیسی می‌آرین
نمی‌تونم درک کنم.

(خودش متوجه حرفی که زده است می‌شود و لبخند می‌زند)
گمونم این چیزیه که شما بریتانیایی‌ها بهش می‌گین طعنه، ها؟
بگذریم، همه شون ساعت ۸:۳۵ از دورنی پلیس خارج می‌شن و لوک
رو توی خونه تنها می‌ذارن.

جی جی نورئون

می‌دونیم حول و حوش اون موقع، کسی اومده اونجا یا تماس گرفته؟

بیل سرافینی

زن نظامتچی، بئاتریس آلوز، درست بعد از ساعت نه رسیده، ولی به پلیس گفته از اون ساعت تا ساعت دو که رفته، ندیده کسی بیاد خونه. همچنین از رفتار لوک هم متوجه چیز غیرعادی ای نشده؛ گفته رفتارش مؤدبانه بوده، ولی زیاد پر حرفی نمی‌کرده که ظاهراً انتظارش می‌رفته. ناراحت یا مضطرب هم به نظر نیومده. حداقل طبق گفته بئاتریس آلوز.

هیوگو فریزر

که به نظر من این نشون می‌ده لوک اون شب یا منتظر اومدن کسی نبوده یا اگه هم بوده، انتظار نداشته به خشونت کشیده بشه.

بیل سرافینی

درسته، و البته پلیس ال.یو.دی‌های خونه رو بررسی کرده...

لیلا فرنس

بیخشید، ال.یو.دی چیه؟

بیل سرافینی

عذر می‌خوام، مخفف پرینت تماس تلفنیه. حداقل توی آمریکا، هرچند از قیافه‌هاتون معلومه که اینجا به کار نمی‌ره.

آلن کنینگ

حالا اون روز چه تماس هایی با خونه گرفته شده؟

بیل سرافینی

دو تماس.

ماژیکی برمی دارد و یادداشت هایی به گاه شمار اضافه می کند.

یکی ش ۹:۴۶ صبح بوده و یک دقیقه و بیست ثانیه طول کشیده؛ شماره یه شرکت خشک شویی محلی بوده که بعداً تأیید کردن زنگ زده ن تا بگن رخت های کِرولاین آماده ست و می تونه بیاد سراغشون. لوک تلفن رو جواب داده و بازم رفتارش کاملاً عادی به نظر می اومده.

دومین تماس، ۲:۳۷ بعد از ظهر بوده و دو دقیقه و سی و سه ثانیه طول کشیده و از یه باجه تلفن بوده. پلیس مشخص کرده که تلفن مذکور توی سالن ایستگاه کینگزکراس بوده، ولی هیچ وقت نتونستن شخصی رو که تماس گرفته شناسایی کنن.

هیوگو فریزر

مدت زمانش واسه تماس اشتباهی خلیه.

بیل سرافینی

موافقم.

لیلا فرنس

اون موقع لوک تنها توی خونه بوده؟

بیل سرافینی

سؤال خوبیه. یادت بمونه که بعداً درموردش صحبت کنیم. فعلاً برگردیم سراغ گاه شمار؛ کرولاین بعد از رسوندن گای به مدرسه، ساعت ۹:۱۵ برمی‌گرده، بعد تا ۱۱:۱۵ توی خونه ست، بعد می‌ره بیرون تا چند تا کار انجام بده و بعدش می‌ره ناهار. تأیید کرده که لوک کل اون مدت زمان توی خونه بوده و بازم رفتارش کاملاً عادی به نظر می‌اومده. بئاتریس آلوز هم متوجه هیچ تنشی بینشون نشده، ولی چون مشغول نظافت و لباس شستن بوده، شاید زیاد پیش لوک نبوده.

(دوباره به طرف گاه شمار برمی‌گردد)

کرولاین حدود ساعت ۲:۴۵ از ناهار برمی‌گرده؛ بازم لوک عادی به نظر می‌آد و هیچ حرفی هم از تماس مرموز از ایستگاه کینگزکراس نمی‌زنه. کرولاین ساعت ۳:۳۰ دوباره می‌ره بیرون، اول می‌ره خشک شویی که این به وسیله پلیس تأیید شده، بعد می‌ره گای رو از مدرسه می‌آره.

توی این فاصله مورا و املی حدود ساعت ۴:۱۵ برمی‌گردن خونه و لباس عوض می‌کنن و بعد می‌رن یه دورهمی مهمونی طور توی خونه یکی از دوست هاشون.

لیلا فرنس

(بالبخند)

«دورهمی مهمونی طور؟» معلومه بچه نداری.

بیل سرافینی

(بالبخندی متقابل)

یعنی این قدر تابلوئه؟ بگذریم. حدود ده دوازده تا دختر توی این

هرچی که اسمش رو می‌ذاری حضور داشته‌ن و مورا و املی تا حدود ساعت هفت اونجا بوده‌ن.

دوربین بیل را دنبال می‌کند که می‌چرخد و تعدادی عکس را کنارگاه‌شمار می‌زند؛ مورا و املی با چندین دختر نوجوان دیگر در یک اتاق خواب دیده می‌شوند: ریسۀ لامپ دور یک آینه، یک میز آرایش پر از لوازم آرایشی و لاک ناخن، یک کابوس‌گیر^۱ روی دیوار، تعدادی کوسن رنگارنگ پخش و پلا شده که روی تخت به چشم می‌خورند.

دخترها رو به دوربین شکلک درآورده‌اند، ژست گرفته‌اند و نوبتی یک کلاه کابویی صورتی، یک شال گردن پر به رنگ لیمویی و کفش‌های پاشنه‌بلند مختلفی را با آرایش‌ها و مدل موهای مختلف امتحان کرده‌اند. معلوم است خیلی بهشان خوش می‌گذرد.

دخترها حدود ساعت ۷:۱۵ برمی‌گردن دورنی پلیس و بالوک و گای توی آشپزخانه پیتزا می‌خورن.

هیوگو فریزر

که احتمالاً تمام اون مدت توی خونه بوده‌ن.

بیل سرافینی

آره، یا توی باغ بوده‌ن یا داخل خونه تلویزیون می‌دیده‌ن. صبحش بارون شدیدی اومده بوده، ولی بعد از ظهر آفتابی بوده و لوک حدود یه ساعت با گای توی باغ کریکت بازی کرده، حداقل تا وقتی هوا تاریک شده.

لیلا فرنس

ظاهراً کرولاین می خواسته اون دوتا اون روز دوروبرش نباشن،
به خصوص اگه می خواسته اون شب بره بیرون.

بیل سرافینی

شاید. ظاهراً لوک قصد داشته باهاش به اون مهمونی بره، ولی
لحظه آخر نظرش عوض شده. این روزی اظهارات کرولاین به
پلیس می دونیم، این هم که بناتریس آلو قرار بوده بیاد از یچه
مراقبت کنه، ولی ساعت ۸:۳۰ اون شب کرولاین با موبایل بهش
زنگ می زنه و بهش می گه لازم نیست بیاد، این موضوع رو تأیید
می کنه.

هیوگو فریزر

پس ممکنه لوک به خاطر اون تماس مرموز از کینگزکراس نظرش
عوض شده باشه؟

بیل سرافینی

آره.

(به گاه شمار شب اشاره می کند)

همون طور که گفتم، کرولاین حدود ساعت ۸:۱۵ دخترها رو برده
سینما توی ناتینگ هیل، بعد وقتی برگشته خونه، دیده شوهرش
توی اتاق نشیمن نشسته و داره تلویزیون نگاه می کنه. همون موقع
لوک بهش می گه نمی آد مهمونی.

لیلا فرنس

و کرولاین هم مشکلی با این قضیه نداشته؟

بیل سرافینی

(شانه بالا می اندازد.)

ظاهراً لباس عوض می کنه، یه کم بعد از ساعت نه می آد پایین و می بینه لوک همچنان داره تلویزیون نگاه می کنه و آبجو می خوره، و این آخرین باریه که شوهرش رو زنده می بینه...
به گفته خودش.

جی جی نورتون

به گفته خودش.

بیل سرافینی

(با حالت معناداری سر تکان می دهد)

لیلا فرنس

اون وقت گای از اون شب چی یادش مونده؟ یعنی رونوشت صحبت هایی رو که پلیس اون موقع باهاش کرده خونده، ولی با خودم گفتم شاید از اون موقع تا الان چیز دیگه ای هم یادش اومده باشه. باتوجه به اینکه موقع کشته شدن لوک اون تنها شخص توی خونه بوده.

بیل سرافینی

(به آن طرف دوربین نگاه می کند)
می خوای این یکی رو جواب بدی، گای؟

دوربین گای را دنبال می کند که وارد قاب می شود و روی یکی از صندلی ها می نشیند، به جلو خم می شود و آرنج هایش را روی ران هایش می گذارد.

گای هاوارد

در جواب سؤال لیلا، نه، چیز دیگه‌ای یادم نیومده. می‌دونم که عصر اون روز توی باغ بالوک کریکت بازی کردم. اتفاقاً افتضاح بازی می‌کرد، به خصوص واسه یه استرالیایی؛ چیزی که همیشه عصبانی‌م می‌کرد، چون معنی‌ش این بود که هیچ وقت نمی‌خواد برای مدت طولانی بازی کنه.

بعد هم پیتزا خوردیم. فرداش مدرسه نداشتم، برای همین مامان گفت می‌تونم تا ده بیدار بمونم، چون تلویزیون یه برنامه‌ای داشت که می‌خواستم ببینمش، ولی لوک ساعت ۹:۳۰ من رو فرستاد که بخوابم.

(لبخندی یک‌وری می‌زند)

حتی نتونستم آخر برنامه‌م رو ببینم.

هیوگو فریزر

نگفت منتظر کسیه؟ برای همین می‌خواست تو رو دک کنه؟

گای هاوارد

نه، نگفت. دلیل اون رو هم نمی‌دونم.

جی جی نورتون

بعد اون چیزی نشنیدی؟ صدای زنگ در؟ صدای صحبت؟

گای هاوارد

نه، هیچی. چیز بعدی‌ای که یادم می‌آد، اینه که مامان بیدارم کرد و خونه پر از آدم بود.

بیل سرافینی

(پرونده را چک می کند)
که طبق گزارش پلیس درست بعد از دوازده شب بوده.

هیوگو فریزر

(با دقت به دو گاه شمار نگاه می کند)
پس طبق چیزهایی که الان شنیدیم، زمان مرگ به بین ۹:۳۵، یعنی
بعد از اینکه گای رفته خوابیده و ۱۰:۲۰، یعنی وقتی که بارون شروع
شده، محدود می شه.

بیل سرافینی

دقیقاً!

جی جی نورتون

حالا وقتی دخترها اومدن خونه چی شده؟

بیل سرافینی

چطوره از خودشون پرسیم؟

کات به: مورا هاوارد، مثل قبل، در اتاق نشیمن دورنی پلیس.

مورا هاوارد

حدود ۱۰:۳۰ برگشتیم. همه چراغ ها روشن بودن و هیچی عجیب
یا غیرعادی به نظر نمی اومد.

گای هاوارد - خارج از قاب

دروازه اصلی بسته بود؟

مورا هاوارد

بله.

گای هاوارد - خارج از قاب

و در جلویی صد درصد قفل بود؟

مورا هاوارد

معلومه که قفل بود. امکان نداشت متوجه همچین چیزی نشیم، ولی من کلید داشتم، واسه همین زنگ در رو نزدیم، فقط همین جوری رفتیم داخل.

گای هاوارد - خارج از قاب

بازم هیچ چیزی غیر عادی به نظر نمی رسید؟

مورا هاوارد

نه، اصلاً. رفتیم توی آشپزخونه تا نوشابه بخوریم، بعد من رفتم سمت اتاقم...

گای هاوارد - خارج از قاب

همون اتاقی که بالای اسطبله؛ همون که مامان وقتی برای بابا شروع به کار کرد توش زندگی می کرد.

مورا هاوارد

درسته.

گای هاوارد - خارج از قاب

خب، بعدش چی شد؟

مورا هاوارد

(نفس عمیقی می کشد)

پیداش کردم. یعنی به محض اینکه رفتم بیرون، فهمیدم یه اتفاقی افتاده. می دونستم ببینمش.

(آب دهانش را قورت می دهد و رویش را آن طرف می کند)
می دونستم یه جنازه ست. بارون شدیدی داشت می بارید و نمی شد به راحتی دید، ولی باز می دونستم.

گای هاوارد - خارج از قاب

فکر می کردی چه اتفاقی افتاده؟

مورا هاوارد

مطمئن نیستم اون لحظه فکر خاصی کرده باشم.

(شانه بالا می اندازد)

گمونم اگه فکری توی ذهنم بوده، این بوده که یه نفر افتاده روی پله ها. ماما همیشه راجع به این حرف می زد که اون پله ها چقدر خطرناک و با اون بارونی که می اومد...

گای هاوارد - خارج از قاب

شناختی ش؟ می دونستی که لوکه؟

مورا هاوارد

(با سر جواب منفی می دهد)

نه، اولش نمی دونستم. فقط شبیه یه مرد بود؛ یه مرد سیاه پوش. تا وقتی نزدیکش نرفته بودم، متوجه نشده بودم اونه.

گای هاوارد - خارج از قاب

حتی توی تاریکی و توی اون وضعیتی که جنازه داشت، تونستی
تشخیص بدی؟

مورا هاوارد

این جور نبوده که...

حرفش را قطع می کند و سرش را پایین می اندازد؛ معلوم است که آشفته
است و به سختی نفس می کشد و سعی می کند بر خودش مسلط شود. بعد
از چند لحظه دوباره شروع به صحبت می کند، ولی سرش را بلند نمی کند.

از روی لباس هاش فهمیدم. کاپشنش رو شناختم؛ همون کاپشن لی
مشکی. یه لوگوی نقره ای رو یقه ش داشت. همون بود که مامان
براش خریده بود.

گای هاوارد - خارج از قاب

خب، بعدش چی شد؟

مورا هاوارد

فرار کردم، یا حداقل می خواستم فرار کنم، ولی پاهام سیر شده بودن
و همه ش توی گِل لیز می خوردم. به محض اینکه رسیدم داخل،
املی رو صدا زدم و بهش گفتم یه سربه تو بزنه. نگران بودم که نکته
اتفاقی واسه تو هم افتاده باشه.

گای هاوارد - خارج از قاب

و بعد به ۹۹۹ زنگ زدی؟

مورا هاوارد

(مردد می ماند، بعد با سر تأیید می کند)
درسته. درها رو هم بستم. با خودم گفتم شاید کسی که بهش حمله کرده هنوز بیرون باشه.

گای هاوارد - خارج از قاب

به مامان هم زنگ زدی؟

مورا هاوارد

زنگ زدم به موبایلش، ولی برنداشت. بعد پلیس ها اومدن و همه چی به فنا رفت.
واسه همیشه.
(رویش را آن طرف می کند)

کات به: اعضای تیم.

لیلا فرنس

طفلکی! اون موقع پونزده سال بیشتر نداشته. این سنی نیست که زندگی آدم زیرورو بشه.

هیوگو فریزر

اشاره به موبایل کرولاین من رو به فکر انداخت. فکر می کنم لوک هم موبایل داشته. اون روز هیچ تماس عجیبی با هیچ کدومشون گرفته نشده یا خودشون تماسی نگرفته ن؟

بیل سرافینی

(با سر جواب منفی می دهد)

چیزی که پلیس نتونه توضیحش بده نه.
(به افراد دور میز نگاه می کند)
خب، توی این مرحله سؤال دیگه ای ندارین؟ نه؟ در این صورت
حالا نوبت توئه، جی جی.

دوربین می رود روی جی جی که پوشه اش را باز می کند و عکس هایی از
صحنه جرم را روی میز می چیند. بعضی از عکس ها قبلاً نشان داده شده اند:
کلوزآپ هایی از اطراف جسد که خون ریخته شده را نشان می دهد (لباس ها
به وضوح دیده می شوند، اما اجزای صورت برای دوربین تار شده اند)؛
نماهای جدیدی از زوایای بازتر که جسد را نسبت به خانه نشان می دهد.

جی جی نورتون

خب، همون طور که می بینیم، همون کاپشن لی سیاهی تن را بدر
بوده که مورا الان راجع بهش حرف زد. همین طور شلوار جین،
تی شرت، یه جفت دمپایی سیاه و یه ساعت مچی برای تلینگ اونجر
که کرولاین به عنوان کادوی عروسی بهش داده بوده.

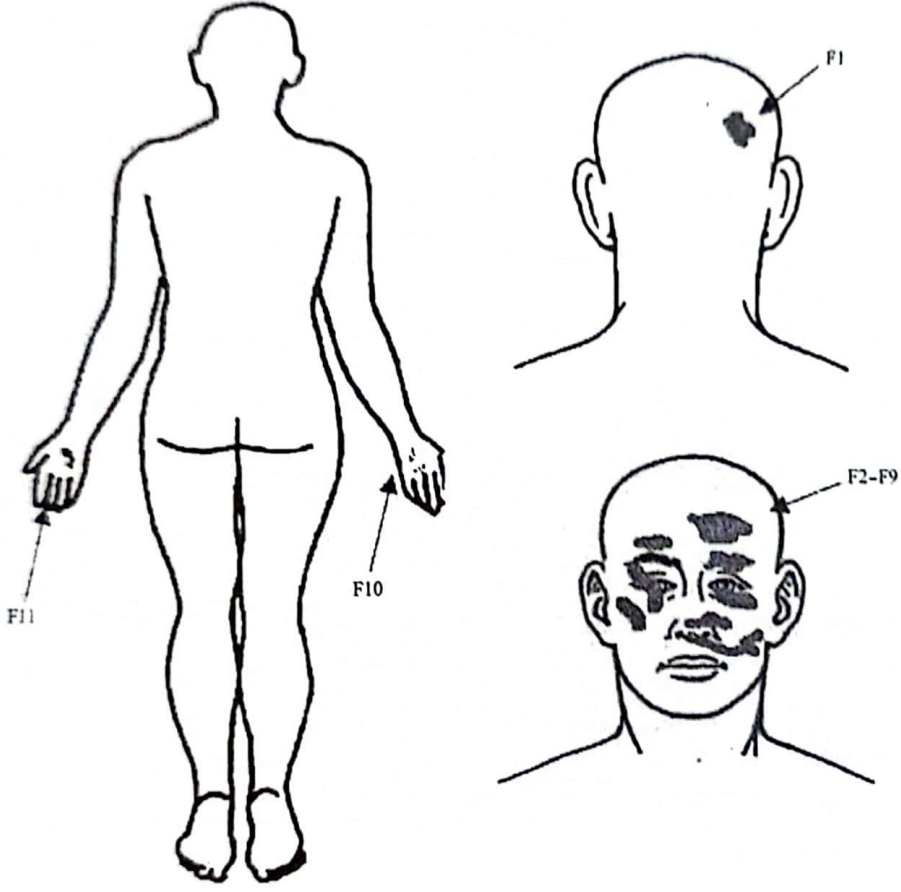
هیوگو فریزر

(به حالت تحسین)
ساعت قشنگیه!

جی جی نورتون

واگه آشنا به نظر می آد، به این خاطر که کرولاین دقیقاً همین مدل
رو به عنوان کادوی تولد بیست سالگی به گای داده.

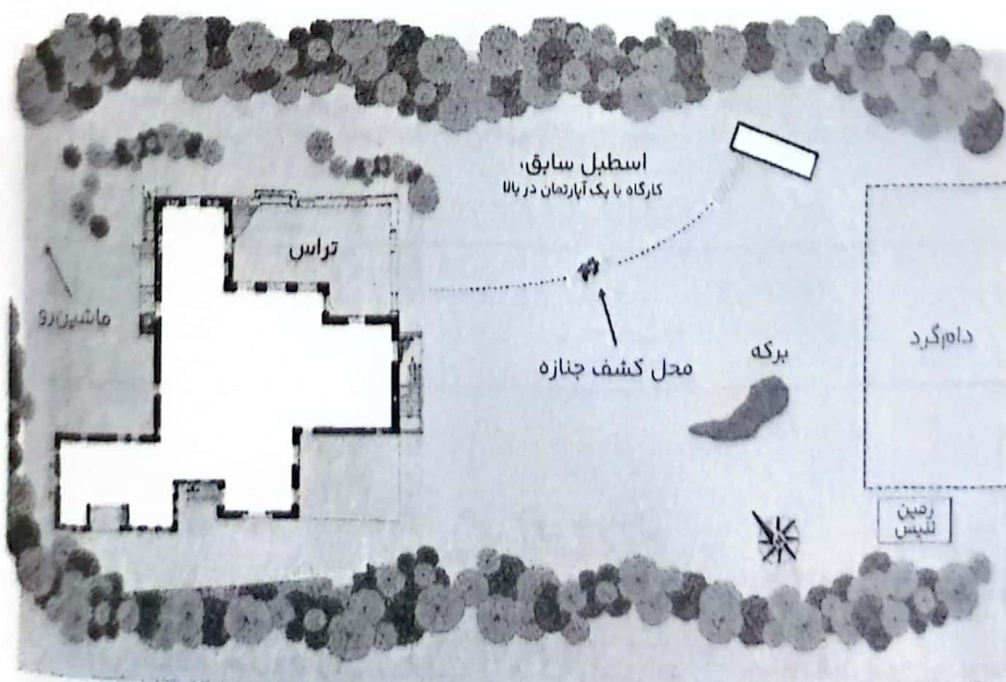
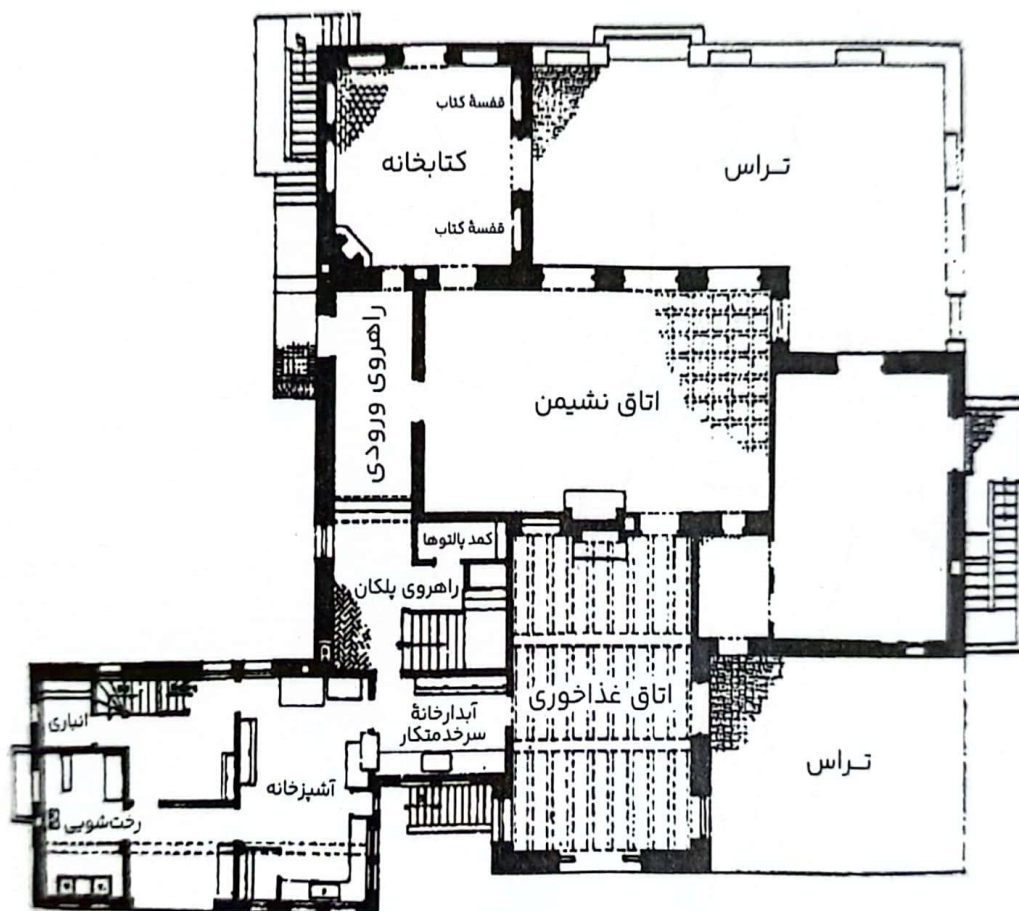
روی صفحه کلیدش می زند و یک نقشه بدن روی صفحه پدیدار می شود.

مطب پزشک قانونی فارنزیک	
نام: لوک راپدر ت.ت: ۱۹۷۷/۸/۹ تاریخ: ۲۰۰۳/۱۰/۴ ساعت: ۰۹:۴۵	نام: ت هلیدی مکان: بیمارستان چرینگ کراس شماره مرجع: CJG - 1620 / 18J
	
یافته ها F1: شکستگی فرو رفته جمجمه ۳/۵*۷ سانتی متر F2-F9: آسیب دیدگی های ترومای غیر نافذ، منجر به آسیب شدید بافت و شکستگی های استخوان. F2: ۱/۷۵*۶ سانتی متر؛ F3: ۲*۹ سانتی متر؛ F4: ۳*۶ سانتی متر؛ F5: ۲*۱۰ سانتی متر؛ F6: ۲*۱۱ سانتی متر؛ F8: ۳*۴/۵ سانتی متر؛ F9: ۲*۸ سانتی متر F10: خراشیدگی های جزئی. F11: خراشیدگی های جزئی.	
تاریخ: ۲۰۰۳/۱۰/۴ دسترسی محدود (تا زمان تکمیل) FME/BM/01	امضا: Timothy Halliday صفحه: ۱ از ۱

جی جی نورتون

خیلی خب، به طور خلاصه، جنازه تقریباً ساعت ۲۲:۴۵ پیدا شده و اون موقع حدود یک ساعت از مرگ راپدر می گذشته. قراره یه کم بریم

بیرون و خودمون ببینیم، ولی اگه به این نقشه نگاه کنین...
(به سمت نقشه محل می چرخد)
... وضعیت کلی اون محیط دستتون می آد.



جی جی نورتون

یه زمین تنیس اینجا هست، یه دام گرد اینجا، این ساختمان اینجا هم همون اسطبل قدیمیه که خانواده هاوارد به یه کارگاه و انبار تبدیلش کرده بودن. رایدر موتورسیکلتش رو اینجا می داشت.

زمانی که کرولاین اولین بار به عنوان پرستار بچه برای خانواده هاوارد شروع به کار کرد، اتاق های زیرشیروانی بالا رو براش به یه آپارتمان مستقل تبدیل کردن و همون طور که الان شنیدیم، مورا هاوارد موقع قتل رفته بوده داخل اون اتاق ها. درواقع یه سرایشی خیلی تند اون طرف تراز خونه به سمت اسطبل هست که مشخصاً از روی این تصویر دیده نمی شه، ولی دلیل وجود اون پلکان ها همینه؛ باغ دراصل به صورت شیب های پلکانی طراحی شده.

(نقشه را روی میز می گذارد و به افراد دور میز نگاه می کند)
همون طور که قبلاً گفتم، مدرکی مبنی بر اینکه ضارب وارد خونه شده باشه وجود نداشته، همه درها هم موقع برگشتن دخترها به خونه قفل بوده. به خاطر بارش بارون هم هیچ ردپای قابل شناسایی ای توی باغ نبوده.

آلن کیننگ

و در هر صورت، اکتبر بوده، هوا بد بوده و دمای زیر پنج درجه بوده. هرکس که اومده خونه ممکن بوده دستکش و پالتو پوشیده باشه و این ها تقریباً به کلی مانع از انتقال دی ان ای می شن، حتی بدون بارون؛ و با توجه به اون وضعیت هوا، همچنین لباس هایی هم باعث سوءظن هیچ کس نمی شده.

جی جی نورتون

پس یا رایدر متوجه شده که یه نفر مخفیانه وارد باغ شده و رفته

بیرون تا بررسی کنه، که بعید به نظر می‌رسه، یا اون شخص کسی بوده که رایدراون رو می‌شناخته...

میچل کلارک

مثل همون مرد یا زن مرموز توی کینگزکراس.

جی جی نورتون

و بنا به دلیلی، لوک نمی‌خواسته اون شخص رو به داخل راه بده و ترجیح داده باوجود وضعیت هوا بیرون باهاش صحبت کنه.

لیلا فرنس

ولی این زیاد عجیب نیست. زودترین ساعتی که ممکنه کشته شده باشه، درست بعد از ساعت نه و نیم بوده و تا اون موقع حتماً می‌دونسته که مورا و املی ممکنه هر لحظه برگردن. اگه با کسی قرار داشته که حتی سرسوزنی آدم مشکوکی بوده، به نظرم می‌خواسته این موضوع رو از دخترها مخفی کنه.

بیل سرافینی

(با حالت معناداری سر تکان می‌دهد)
به خصوص اگه نمی‌خواسته کرولاین بفهمه. دخترها هیچ چیز مشکوکی رو از کرولاین مخفی نمی‌کردن، به خصوص اگه می‌تونستن برای انتقام از لوک ازش استفاده کنن.

لیلا فرنس

دقیقاً!

هیوگو فریزر

ولی از طرف دیگه، لوک موتورسیکلت رو می داشته توی کارگاه که این خودش می تونه دلیل حضورش توی باغ بوده باشه، چه منتظر کسی بوده، چه نه.

جی جی نورتون

از لحاظ نظری بله، ولی به دراون کارگاه قفل می زده و وقتی جنازه‌ش رو پیدا کرده‌ن، کلید همراهش نبوده؛ کلید هنوز توی خونه بوده که این تقریباً احتمال این مسئله رو که موقع رفتن سرکار با موتور کسی یراش کمین کرده باشه از بین می بره. و صرفاً جهت اطلاع، همه ابزارهای کارگاه سر جاشون بوده‌ن و هیچ اثری از خون یا ماده بیولوژیکی روی هیچ کدومشون نبوده.

لیلا فرنس

که این ما رو می رسونه به آلت قتاله احتمالی.

جی جی نورتون

درسته.

عکس‌های کالبدشکافی را این بقیه پخش می کند؛ جزئیات برای دورین تار شده‌اند.

این‌ها مطمئناً برای آدم‌های حساس مناسب نیستن. همون طور که می بینین، یه آسیب دیدگی پشت سرش هست که قطعاً به حدی جدی بوده که بیهوشش کرده، چند تا ساییدگی جزئی هم روی دست‌هاش هست که با افتادن روی پله‌های سنگی مطابقت

دارن؛ ولی امکان نداره آسیب دیدگی های صورت و قسمت جلویی
جمجمه تصادفی بوده باشن.

بیل سرافینی

(عکس ها را از نظر می گذرانند)
این ضربه ها پیایی و شدید بوده ن.

جی جی نورتون

(به طرف نقشه بدن می رود و اشاره می کند)
هشت ضربه جدا و مشخص به صورتش خورده که بدون شک
دلیل مرگش همین بوده. ماده مغزی به وضوح توی کالبدشکافی
قابل رؤیت بوده.

لیلا فرنس

نمونه بارزی از قتل افراطی بوده. این تصادفی نیست، شخصیه
خیلی شخصیه.

میچل کلارک

به خصوص اگه لوک از قبل بیهوش شده، این احتمال دفاع از خود
رو منتفی می کنه. قاتل حتماً بدجوری می خواسته اون رو بکشه.

هیوگو فریزر

پس اگه آلت قتاله جزو ابزار لوک نبوده، به نظر پلیس ها چی بوده؟

جی جی نورتون

نتونسته ن به طور قطعی شناسایی ش کنن؛ یا یه چیزی مشابه

چکش بوده که با خودش آورده، یا یه چیز تصادفی مثل یه قلوه سنگ یا یه تیکه شکسته از سنگ کف باغ. و همون طور که از عکس ها می بینین، کار تعمیراتی که داشته روی پله ها انجام می شده به این معنی بوده که اون موقع تکه سنگ های شکسته زیادی برای انتخاب کردن وجود داشته ن.

میچل کلارک

سخت می شه آدم با یه چکش که زیرکتش قایم کرده توی لندن بگرده و کسی متوجه نشه. جهت اطلاع می گم.

جی جی نورتون

درسته، و فکر می کنم به همین دلیل پلیس بیشتر به فرضیه سنگ متمایل بوده؛ ولی اگه همین طور بوده باشه، بارون هرگونه احتمال شناسایی سنگ رو از بین برده.

بیل سرافینی

(عکس های صحنه جرم را مرور می کند)
چیزی که راجع به تعمیرات گفتم... گمونم همه چیزهایی که برای همون کار تعمیرات استفاده شده آزمایش شده، نه؟ بیل و این جور چیزها؟

جی جی نورتون

صد درصد.

هیوگو فریزر

(به نقشه نگاه می کند)

فقط چند متر اون طرف تریه برکه بزرگ هست که به نظرم کلمه «محل دفع زباله» از همه جاش می باره. به خصوص اگه آلت قتاله جزو خرده سنگ های باغ بوده باشه.

جی جی نورتون

درسته، و آره، اون زمان برکه رو آب کشی کرده ن. کف برکه پراز قلوه سنگ و پاره سنگ بوده، بنابراین شناسایی یه تیکه سنگ دیگه تقریباً غیرممکن بوده، حتی در بهترین زمان ممکن؛ ولی با اون همه آب از لحاظ مدرک کاملاً بی فایده بوده.

لیلا فرنس

خاک یا مویی توی زخم هاش بوده که با فرضیه سنگ جور دریاده؟

جی جی نورتون

سؤال خوبییه. جواب مثبتیه، ولی نه به اندازه ای که مدرک قطعی به حساب بیاد. با توجه به اینکه مقتول بیرون بوده و از چندین پله افتاده پایین، مطمئناً یه مقدار آلودگی توی زخم هاش به وجود می اومده.

آلن کنینگ

مطمئناً نکته فرضیه سنگ اینیه که یه زن هم مثل مرد می تونه به راحتی با همچین چیزی ضربه بزنه.

بیل سرافینی

(با حالت معناداری سر تکان می دهد)
و کرواتین فقط به اندازه بیست دقیقه پیاده روی با اونجا فاصله داشته.

لیلا فرنس

دوست‌هایی که باهاشون بوده نگفته‌ن یه وقتی یواشکی رفته؟

بیل سرافینی

«تا جایی که متوجه شده‌ن نه».

ولی دورهمی مشروب خوری بوده، نه شام؛ بنابراین یه جا ننشسته بوده‌ن. تعداد مهمون‌ها هم دست‌کم سی‌چهل نفر بوده، پس اگه مدت کوتاهی غیبت می‌زده لزوماً به چشم نمی‌اومده.

لیلا فرنس

ولی اگه رفته، موقع برگشت به مهمونی بارون شدیدی می‌باریده، سرتاپاش خیس می‌شده و همین‌طور خونی. مطمئناً یه نفر متوجه می‌شده.

بیل سرافینی

وکلاش هم دقیقاً همین‌رو به کارآگاه‌های مسئول پرونده گفته‌ن؛ ولی ما قصد داریم سعی کنیم افرادی رو که اون شب اونجا حضور داشته‌ن پیدا کنیم تا ببینیم تمایلی دارن باهامون صحبت کنن یا نه.

هیوگو فریزر

(در دفترچه‌ای یادداشت می‌کند)

در حال حاضر فهرست مظنون‌هامون به این صورته. کرولاین: بدیهی‌ترین مظنونه؛ چون این‌طور قتل‌ها همیشه کاریه شریک زندگی صمیمی‌ان، ولی اون عذر غیبت نسبتاً خوبی داشته، انگیزه آشکاری هم نداشته؛ حداقل هنوز انگیزه‌ای افشا نشده.

روپرت: اونم انگیزه آشکاری نداره، اصرار هم داره که توی لندن نبوده، هرچند فکر می‌کنم بهمون توصیه بشه این ادعاش رو مجدداً بررسی کنیم.

و آخر از همه، که البته اهمیتش از بقیه کمتر نیست، شخصیه که از کینگزکراس تماس گرفته؛ کسی که هیچ وقت شناسایی هم نشده، چه برسه به اینکه پیدا بشه؛ اما اگه کسی بوده که اون قدر کینه شدیدی داشته که رایدرو رو بکشه، باید خیلی دقیق دنبالش بگردیم، چون ظاهراً پلیس پیدااش نکرده.

(به افراد دور میز نگاه می‌کند)

بی‌پرده بخوایم بگیم، دیگه کی هست؟

(سکوت)

میچل کلارک

(سرش را بلند می‌کند)

من.

فید آوت

- تیتراژ پایانی -

ایمیل جمع بندی از طرف نیک وینسنت، ششم آوریل ۲۰۲۳، ۱۱:۱۰ صبح.

تاریخ: سه شنبه ۱۴۰۴/۰۴/۲۳

از: نیک وینسنت

به: گای هاروارد، هیوگو فریزر، آلن کیننگ، میچ کلارک، لایلا فرنس، بیل سرافینی، جی جی نورنون
سی سی: تارک عثمان، فابیو بری، گروه تولید درای رایزر

موضوع: اپیزود ۱، جمع بندی و مراحل بعدی

فقط خواستم مجدداً بابت اینکه تونستین افشاگری بزرگ رو درمورد میچ تا لحظه آخر سزی نگه دارین ازتون تشکر کنم. هیچی مثل یه پایان پرتعلیق نمی تونه بیننده رو به ادامه تماشا وادار کنه؛ ولی از الان به بعد، اگه در طول فیلم برداری چیزی پیش اومد که از قبل ازش اطلاع نداشتین، همون موقع صریحاً بگین. این جواری هیجان برنامه بیشتر می شه!
هفدهم دوباره فیلم برداری می کنیم و مشخصاً این دفعه تمرکز اصلی مون روی میچ و جگونگی ورودش به فهرست مظنون هاست. توی این فاصله مصاحبه ای برای آلن و بیل با پیتربلسز، کارآگاه اصلی پرونده، ترتیب دادیم. خیلی وقته بازنشسته شده، ولی بدون شک همچنان آدم تیزیه. آخرین باری که با هم حرف زدیم، درمورد مصاحبه دودل بود. ولی ظاهراً الان قبول کرده. الان توی دِون زندگی می کنه، پس احتمالاً یه سفر کوتاه به جنوب داشته باشیم.

طبق معمول هر سؤالی داشتین بهم اطلاع بدین.
نیک

اهمیت: بالا

تاریخ: جمعه ۱۴۰۵، ۲۰۲۳/۰۴/۰۷

از: تارک عثمان

به: فابیو بری، Mel@MediumRare.com

موضوع: عکس برای اپیزود ۲

همون طور که راجع بهش صحبت کردیم، چند تا عکس که میچ از حدود سال ۲۰۰۳ بهمون داده ضمیمه کرده م. همون جور که پیش بینی می شد، پلیس کلان شهر حاضر نیست هیچ فیلم / رونوشتی از هیچ کدوم از بازجویی هاش منتشر کنه، بنابراین قراره نقشه «ب» رو اجرا کنیم و بازسازی ها رو فیلم برداری کنیم. چند تا فیلم خبری هم از تحقیقات اولیه پیدا کرده م. هرچند البته میچ توی هیچ کدومشون نیست.

ارادتمند، تارک

پیامک‌های بین املی و مورا هاوارد، هفتم آوریل ۲۰۲۳، ۷:۳۳ شب.

املی

اوضاع چگونه؟

مورا

گمونم همون طوری که انتظار داشتم
ولی برگشتن توی خونه حس عجیبی داشت

املی

؟؟ تو که چند ماهه اونجایی

مورا

آره، ولی تو اتاق خودم. نه خونه
اینجا مث یه پرش زمانی کوفتی میمونه. جدی

اتاق دقیقا مث همون روزیه که رفتی
اتاق گای هم همینطور

آدم برگاش میبرزه

املی

مصاحبه‌ها چی؟

مورا

دارن خیلی از اون جریانات مربوط به ماما
و آماندا رو مرور میکنن. تصادف تو جاده

املی

این چه ربطی به این قضیه داره؟

مورا

گای میگه جزو «پس زمینه» ست 😊

ولی فکر کنم از همون اول قرار بوده جزوش باشه.
درضمن اصن بعد این همه مدت کی اهمیت میده؟

املی

گفتنش واسه تو راحت

مورا

ببین، من میدونم دارم چکار میکنم خب؟
قول میدم همه چی درست شه

درضمن فکر نمیکنم روپ دقیقا حضور
مفیدی تو برنامه داشته باشه

املی

بیشتر داره خودشو تبرئه میکنه

لاشی

مورا

آره. انتظارش میرفت. تو خیالت راحت
باشه خب؟ همه چی تحت کنترله

اپیزود یک

| پخش، ۳ اکتبر |

بدنام

چه کسی لوک راید را کشت؟

یک سریال مستند غیراقتباسی از شورانر

تلویزیون

ماجرای اسرارآمیز دردورنی پلیس^۱

آیا فصل جدید سریال شورانر می‌تواند بالاخره پرونده یک جنایت مشهور را حل کند؟

راس لزی



بدنام: چه کسی لوک رایدرا را کشت؟
شورانر

صوفی‌های انگلیسی: ساموئل پامر
بی‌بی‌سی ۴

فصل جدید شورانر شب گذشته با سری جدیدی از بدنام آغاز شد که این بار بریک پرونده حل نشده واقعاً «بدنام» مربوط به سال ۲۰۰۳ تمرکز دارد. قتل وحشیانه لوک رایدرا استرالیایی بیست و شش ساله در کمپدن هیل رخ داد؛ منطقه‌ای که تنها چند کیلومتر با محل سکونت

۱. اشاره به عنوان رمانی از آگاتا کریستی به نام «ماجرای اسرارآمیز در عمارت استایلز»

من در آن زمان که تازه از دانشگاه فارغ التحصیل شده بودم فاصله دارد. هنوز هم دلهره‌ای که این قتل به وجود آورده بود، به خصوص برای هم خانه‌های مؤنثم را به خاطر دارم.

آن زمان صدها مأمور مشغول انجام تحقیقات بودند و باورش سخت است که تک‌تک سرخ‌های ممکن از نو بررسی نشدند. از آن زمان تا به حال تعدادی مستند جنایی درباره این پرونده ساخته شده که هیچ‌کدامشان حرف تازه‌ای برای گفتن نداشته‌اند؛ اما حالا به بهانه بیستمین سالگرد این قتل، «چه کسی لوک رایدرا کشت؟» را در دست تولید داریم که گای هاوارد، پسر خوانده مقتول آن را کارگردانی کرده، در نتیجه دسترسی بی‌سابقه‌ای به اعضای خانواده و صحنه جرم در اختیار سازندگان این سریال قرار گرفته است. اگر قرار باشد کسی بتواند چیز جدیدی کشف کند، آن شخص گای هاوارد است.

بدنام / لوکرایدر پیوستن

من الان این زیرگروه رو برای تبادل نظر درست کردم، همه میتونن نظر بدن، فقط قوانین گروه رو رعایت کنید!

ارسال شده ۹ ساعت پیش توسط Slooth 

۶ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

وای... پایان اپیزود اول عجب تعلیقی داشت! اصلا کی راجع به این یارو میچ میدونست???

ارسال شده ۹ ساعت پیش توسط BerniethBoltcutter 

۴ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

من یه *عمره* تو نخ این پروندهم و میتونم بگم میچ اصلا جزو مظنون ها نبود

ارسال شده ۸ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

و اون تماس مرموز از کینگزکراس یا هرچی که بوده، اگه اشتباه نکنم اینم

جدید بود. ممکنه این همه چی رو تغییر بده؟

ارسال شده ۸ ساعت پیش توسط Investig8er 

۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم

ارسال شده ۸ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

پلیسا اون زمان فکر میکردن کار زنش بوده. یعنی البته مطبوعات نمیتونستن علنا همچین چیزی

بگن، ولی خیلی تابلو بود

ارسال شده ۷ ساعت پیش توسط TruCrimr 

۶ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

جالبه. به نظرت کار زنش بوده؟

ارسال شده ۶ ساعت پیش توسط RonJebus 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

در حال حاضر آره، آخه دلیلی نمی بینم کس دیگه ای انگیزهش رو داشته باشه. ولی شاید این آدم چیز جدیدی کشف کرده باش
بینیم چی میشه

ارسال شده ۶ ساعت پیش توسط TruCrimr 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

از این فرمتش خوشم میاد. به کم شبیه مرد عوضیه، اگه اون رو دیده باشین. اون یکی رو چه برلینگر سال ۲۰۱۸ ساخت. به اپیزود خوب راجع به پرونده پاتریشا رورر ساختن. تو اونم خیلی چیزا داشت که قبلا ندیده بودم

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط Brian885643 

۱۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

باورم نمیشه تا حالا چیزی راجع به این پرونده نشنیده‌م! خیلی جذابه. خونه شون! وای! حتی نمیدونستم اصلا همچین خونه‌هایی درست وسط لندن هست. همچین خونه‌ای اصلا چقدر قیمتشه؟ \$\$\$\$

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط TCFanatic88 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

پول رو دنبال کنید. از من گفتن بود

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط TruCrimr 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم. باید این احتمال رو هم در نظر گرفت. احتمال خیلی مهمی هم هست

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط Brian885643 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

اپیزود دو

در دست فیلم برداری

درای رایزر فیلمز

لندن W1Q 2UD، خیابان شروود ۲۲۷



تهیه کننده: نیک وینسنت کارگردان: گای هاوارد تدوینگر: فایو بری محقق: تارک عثمان دستیار تولید: چنی تیت مدیر لوکیشن: گای جانسون صبحانه سر صحنه از ۸:۳۰ ناهار در حین کار از ۱۲:۴۵ پایان فیلم برداری ۱۷:۳۰ قابل توجه بازیگران: اول نماهای بیرونی فیلم برداری می شوند، لباس مناسب بپوشید	برنامه کار بدنام: چه کسی لوک رایدر را کشت؟ دوشنبه هفدهم آوریل ۲۰۲۳ اپیزود ۲: در محل روز ۱ از ۳	بازیگران آلن کینگ (AC) میچل کلارک (MC) هیوگو فریزر (HF) لیلا فرنس (LF) جی جی نورتون (JJN) بیل سرافینی (WS) ساعت حضور عوامل ۸:۴۵ ساعت آماده شدن دوربین ۹:۱۵ طلوع آفتاب ۵:۵۹ غروب آفتاب ۱۹:۵۸ پیش بینی وضع هوا ۳ درجه، ابری
---	--	--

لوکیشن: لندن W8 OTF، کمپدن هیل، لاربرت رود ۲، دورلی پامس	توجه: تعدادی جای پارک در محل، باید پیشاپیش رزرو شود نزدیک ترین ایستگاه مترو: هالند پارک شماره تماس اضطراری ۰۲۰۰۰ ۶۱۶۱۷۸
--	--

عنوان	نام	تلفن	عوامل	نام	تلفن	تیماس
-------	-----	------	-------	-----	------	-------

تیتراژ: مونتاز سیاه و سفید به سبک فیلم هنری از عکس‌ها و کلیپ‌های کوتاه: صحنه جرم، پوشش خبری معاصر، عکس‌های خانوادگی

آهنگ: «چیزی نیست، مامان (فقط خون‌ریزی دارم)» [باب دیلن]، از ساوندترک فیلم «ایزی رایدِر» [۱۹۶۹]

پایان تیتراژ

بدنام

فید این

چه کسی لوک رایدِر را کشت؟

فید آوت

قاب سیاه، پدیدار شدن متن، با صداگذاری؛ راوی (زن):

۳ اکتبر ۲۰۰۳: جسد لوک رایدِر بیست و شش ساله با آثار ضرب و جرح وحشیانه به وسیله دختر خوانده پانزده ساله‌اش در باغ خانه همسرش در منطقه‌ای اعیانی در غرب لندن پیدا می‌شود. هیچ‌کس دیگری در خانه نبوده، اثری از ورود غیرمجاز به چشم نمی‌خورده، هیچ چیز دزدیده نشده و هیچ انگیزه آشکاری برای این حمله وحشیانه وجود نداشته است. تا جایی که مردم اطلاع داشته‌اند، پلیس پیشرفت چندانی نکرده است. چیزی که از آن اطلاع نداشتند این بود که چند ساعت پس از کشف جسد، مردی برای بازجویی به اداره پلیس برده شد. اسم آن مرد میچل کلارک بود.

کات به: اعضای تیم که بیرون دروازه دورنی پلیس ایستاده‌اند. هوا هم ابری و هم صاف است و معلوم است نسبت به آوریل سرد است، چون همه پالتو به تن دارند و شال دورگردنشان است.

بیل سرافینی

خب، میچ، شاید آخر اپیزود قبلی برای بیننده‌هامون خیلی تکان‌دهنده بوده. می‌دونی چرا این موضوع اون زمان علنی نشده؟

میچل کلارک

خب، درواقع من هیچ‌وقت به اتهام قتل بازداشت نشدم و حدس می‌زنم پلیس مواظب بود که مبادا در حال هدف‌گرفتن یه سیاه‌پوست دیده بشه. به خصوص توی اون قسمت از شهر. فراموش نکنین که سال ۲۰۰۳ تحقیقات مک‌فیرسن^۱ هنوز از یاد مردم نرفته بود.

بیل سرافینی

(رو به دوربین)

برای بیننده‌های آمریکایی مون، منظور تحقیقاتیه درمورد چگونگی رسیدگی پلیس کلان‌شهر به پرونده قتل یه مرد جوون سیاه‌پوست به اسم استیون لارنس^۲ در سال ۱۹۹۳. یافته‌های این تحقیقات در سال ۱۹۹۸ منتشر شد و دراون پلیس کلان‌شهر به «نژادپرستی سازمانی» متهم شد. این قضیه اون موقع مثل بمب صدا کرد، درسته؟

1. Macpherson

2. Stephen Lawrence

میچل کلارک

صد درصد.

بیل سرافینی

حالا برامون تعریف کن چه اتفاقی برات افتاد؟ چطور درگیر این ماجرا شدی؟ با اینکه اوایل دهه بیست عمرت بودی از همون سن روزنامه نگار بودی، درسته؟

کات به: مونتازی از مطالب منتشرشده در روزنامه ها که اسم کلارک به عنوان خبرنگار در آن ها ذکر شده، به همراه عکس هایی از او در زمان قتل. عکس ها زیر صحبت های میچل ادامه پیدا می کنند، بعد دوربین دوباره به بیل کات می خورد.

پسر دانش آموز سیاه پوست چهارده ساله، آخرین قربانی خشونت باندهای اراذل و اوباش

نوشته میچل کلارک

نیمایی که جمعیت در نزدیک بونی مادر نرس، فعالیت پرورش را در باندهای ناپید کردند که تیرتا همین اواخر همین نزد آمد از جمله با چاقو جانش را از اراذل و اوباش تکلیب کرد و به بلیه پدر و در دانشگاه حضور داشت و کادر آموزش دست داد. روز گذشته با نام جکسون مادرهای آن منطقه هشدار داد بیشتر این کالج انتظار داشت بعد که او در پنج نرس، چهارده ساله اصل ایلی کلرکس مراتب بچه های خود باشند معلم ازین کجاشی عمویش آموزش تیزی شرکت

روزنامه لندن غربی

ژانویه ۲۰۰۲

نظر: مک فیلسون چه چیزهایی را واقعاً تغییر داد؟

نوشته میچل کلارک

که می شناسم، حداقل یکبار به وسیله پلیس متوقف و بازرسی و تا زمانی که درباره جنین شده اند، از جمله چندین نفر از دغدغه های صحت نشود، بعد دوستانم که آن زمان در دانشگاه است شرایط در مدت زمان کوتاهی بودند، اما منظر می رسد که اکنون پلیس جنین دیدی نسبت به ما

دوویس

ژوئن ۲۰۰۱

به گفته رئیس پلیس کلان شهر جرایم مربوط به مواد و چاقو کشی به معضلی «بوم گیر» تبدیل شده اند

نوشته میچل کلارک

روز گذشته برخی منابع آگاه اعلام کردند که مأموران ارشد پلیس کلان شهر اکنون پذیرفته اند که جرایم مربوط به مواد و چاقو کشی در خیابان های لندن به سطحی رسیده که کنترل آن از عهده پلیس خارج شده است. مناطقی از لندن غربی به عنوان مناطق بسیار دگرگون کننده معرفی شدند و کنش های نژادی و اراذل سطح عنونت در باندهای اراذل و اوباش از دلایل اصلی این تکراری عنوان

اخبار شبانگاهی لندبروک گروو

مارس ۲۰۰۳

میچل کلارک

سال ۲۰۰۳ من بیست و یک ساله بودم، مستقل کار می کردم و تا سال ها بعدش به هیچ روزنامه خاصی وصل نبودم. توی لدبروک گروو زندگی می کردم و منبع بیشتر مطالبم اونجا بود.

بیل سرافینی

لدبروک گروو درست کنار کمپدن هیل، ولی از هر جنبه دیگه ای باهاش فرق داره، درسته؟

هیوگو فریزر

زمین تا آسمون فرق دارن، و اون زمان حتی بیشتر این جوری بود. نسبت به دو منطقه که فاصله شون از همدیگه یه کیلومتر هم نیست، دوتا قطب متضادن. از نظر جرایم مربوط به مواد و خشونت و اسلحه و چاقو اگه منظورته، تصویر قشنگی تداعی نمی شه.

میچل کلارک

(به او نگاه می کند)

و تقریباً همه این ها نتیجه مستقیم محرومیت، مسکن بد، تحصیلات پایین و بله - شرمنده، ولی باید این رو بگم - نژادپرستی بوم گرو «سازمانی» بوده و هست. همچین مطالبی نیاز به نوشتن دارن.

هیوگو فریزر

(دستانش را بالا می گیرد؛ دستکش چرم مارک دار دستش است)
هی، من که مخالفتی نکرده ام. یه نگاه به من بندازا من از اون واسپ های^۱ مدنظر تو نیستم.

۱. مخفف سفیدپوست آنگلو ساکسون پروتستان.

بیل سرافینی

حالا چطور راجع به پرونده رایدر شنیدی، میچ؟ به نظر نمی آد جزو موضوع های ثابت مدنظر تو باشه.

میچل کلارک

نبود؛ ولی منم مثل خیلی از روزنامه نگارهای محلی مرتب به ارتباط های رادیویی بی سیم پلیس گوش می دادم...

کات به: فیلم آرشیوی از اسکتر پلیس؛ کلوزآپ از کاربری که فرکانس را تنظیم می کند و بخش هایی از گفت وگوهای پلیس را می شنود.

بیل سرافینی

استراق سمع می کردی، درسته؟ که از منبع دست اول بفهمی چه خبره؟

میچل کلارک

و شنیدم که یه ماشینی رو به اون آدرس اعزام کردن و منم فقط یه حسی به دلم افتاد. این اطراف همین جوری اتفاق بد نمی افته.

(به کل خیابان اشاره می کند)

منظورم اینه که خوب به اینجا نگاه کنین.

به هر حال کار دیگه ای هم نداشتم و نزدیک بودم، پس همین جوری حدسی اومدم.

بیل سرافینی

و وقتی رسیدی اینجا، چی دستگیری شد؟

میچل کلارک

خب، همون طور که می بینی، خونه حتی از توی جاده معلوم هم نیست، حدود پنج دقیقه طول کشید تا این دروازه کوفتی رو پیدا کردم. اونجا، اون طرف جاده پارک کردم و وقتی ماشین پلیس اومد و دروازه براشون باز شد، من پیاده شدم و پیاده پشت سرشون از ماشین رو رفتم بالا.

آلن کینگ

که البته غیرقانونی بوده...

میچل کلارک

از نظر فنی آره.

آلن کینگ

نه فقط از نظر فنی، واقعاً غیرقانونی بوده. برای همین تو رو در نهایت...

بیل سرافینی

(حرف او را قطع می کند)

صبر کن، صبر کن! داریم زیادی جلو می ریم. برگردیم به همون اول که از ماشین رو رفتی بالا. پلیس ها متوجه نشدن داری پشت سرشون می آی؟

میچل کلارک

به نظرم نه. هوا تاریک بود، بارون شدیدی هم داشت می بارید. احتمالاً شیشه های اون ها هم مثل شیشه های من بخار گرفته بود.

بیل سرافینی

بعدش چی شد؟

میچل کلارک

خب، بهتر نیست بهتون نشون بدم؟

دوربین افقی حرکت می‌کند تا دروازه‌ها را نشان بدهد. دروازه‌ها کم‌کم باز می‌شوند و اعضای تیم پشت سر بیل و میچ از ماشین رویگی که پرچین‌های بلندی دو طرفش قرار دارند بالا می‌روند. ماشین رو به سمت راست می‌پیچد و بعد از چند لحظه خانه نمایان می‌شود. با اینکه قبلاً تصاویری شماری از آن دیده‌ایم، همچنان باانگیزه است.

میچل کلارک

(می‌ایستد و اشاره می‌کند)

مأمورها اونجا سمت چپ پارک کردن، بعد رفتن سمت دروازه‌ها رو زدن. منم همین اطراف منتظر موندم، جایی که نمی‌تونستن من رو ببینن. می‌دونستم که امکان نداره کسی من رو به داخل راه بده، ولی با خودم گفتم ممکنه هنوزم بتونم از پشت پنجره‌ها یه چیزی ببینم...

بیل سرافینی

پس یعنی پرده‌ها باز بودن؟

میچل کلارک

درسته. خلاصه بعد از اینکه رفتن داخل، من حرکت کردم سمت پشت خونه.

دوباره راه می‌افتند، از عرض ماشین رو می‌گذرند و وارد مسیری می‌شوند که سمت راست خانه را دور می‌زند و به تراس پشتی می‌رسد. صدای یک نفر شنیده می‌شود که می‌گوید: «یا خدا!» باغ‌ها در مقابلشان تا دوردست‌ها ادامه دارند؛ اسطبل قدیمی و پله‌هایی که جنازه لوک رویشان پیدا شده بود به وضوح دیده می‌شوند؛ اما غیر از دو کبوتر که روی چمن‌ها سرو صدا می‌کنند، اثری از حیات به چشم نمی‌خورد.

لیلا فرنس

در حال حاضر کسی اینجا زندگی نمی‌کنه؟

بیل سرافینی

کرولاین تا پارسال که سومین شوهرش مُرد، اینجا زندگی می‌کرد. الان توی سامرست^۱ زندگی می‌کنه. مورا از دو ماه پیش رفته توی اتاق سابقش زندگی می‌کنه تا مواظب خونه باشه؛ ولی غیر از این‌ها نه. کسی اینجا نیست.

(رویش را به میچ می‌کند)

برگردیم به ۲۰۰۳. وقتی رسیدی اینجا چی شد؟

میچل کلارک

خب، خیلی تاریک بود. روشنائی فقط از پنجره‌ها می‌اومد و بارون شدیدی بود؛ ولی قطعاً یه چیزی رو پایین پله‌های اونجا دیدم، با این حال نمی‌تونستم تشخیص بدم چیه، فقط یه سایه تیره بود؛ مثل یه کپه لباس کهنه.

بیل سرافینی

که کم‌وبیش همون چیزیه که مورا هم دیده بود. بریم یه نگاه دقیق‌تر بندازیم.

دوربین دنبالشان حرکت می‌کند که از روی چمن‌ها به سمت پله‌های سنگی می‌روند. نمای دیدگاه پایین است و صدای قرق‌قرچ پاهایشان را که ردی از جای پا روی چمن‌های یخ‌زده به جا می‌گذارند ضبط می‌کند.

بیل سرافینی

حتماً خیلی زود متوجه شدی که فقط به کپه لباس کهنه نیست.

دوربین روی نقطه‌ای که جنازه پیدا شده بود زوم می‌کند، بعد به تدریج به فیلم بازسازی شده‌ای از شب قتل تبدیل می‌شود که در آن جنازه در تاریکی زیر باران افتاده، سپس تصویر دوباره به روشنائی روز و زمان حال تغییر می‌کند.

میچل کلارک

درسته. مثل صحنه‌ای از یه فیلم ترسناک بود. وضعیت صورتش - خونی که همه جا پخش شده بود، بارون شدید.

بیل سرافینی

بعدش چی شد؟

میچل کلارک

راستش فکر کنم به دقیقه‌ای کنترل خودم رو از دست دادم، بعدش که به خودم اومدم، دوتا مأمور داشتن از داخل خونه با داد و قریاد می‌اومدن سمتم، منم فقط چرخیدم و فرار کردم.

برخی از افراد نگاهی به یکدیگر می‌اندازند.

می‌دونم، شما جای من بودین، سر جاتون می‌موندین، درسته؟

بهشون می‌گفتین دارین چه کار می‌کنین؛ ولی شما جای من نبودین؛ یه جوون سیاه پوست بیچاره ازلد بروک گروو که پلیس بارها جلوش رو گرفته بود و بازرسی ش کرده بود...
(جلوی خودش را می‌گیرد و نفس عمیقی می‌کشد)
سی ثانیه بعد من به پشت توی گِل ولو شده بودم و داشتن به اتهام قتل بازداشت می‌کردن.

هیوگو فریزر

همون جا و همون لحظه بازداشت کردن؟

میچل کلارک

درسته. بعد کشان کشان از دروازه جلویی بردنم بیرون و چپوندنم توی یه ماشین پلیس. دراین فاصله کل اعضای سیرک کوفتی شون داشتن جمع می‌شدن: آمبولانس، تیم فارنزیک، سه تا ماشین پلیس دیگه و افراد دیگه. تمام اون مدت همین جوری منتظر گذاشته بودنم اونجا. تا اینکه بالاخره ساعت یک توی بازداشتگاه ناتینگ هیل اطلاعاتم رو ثبت کردن.

کات به: مورا هاوارد، همان محیط اپیزود ۱.

مورا هاوارد

یادمه که بیرون یه خبرایی بود. یه هویی کلی داد و فریاد و صدای یه جور درگیری از توی باغ اومد و مأمور زنی که گذاشته بودنش پیش ما که مواظبمون باشه، نمی‌خواست ما بریم بیرون نگاه کنیم. یادم نمی‌آد مردی رو دیده باشم، ممکنه املی دیده باشه - اون پشت پنجره بود - ولی من یادم نمی‌آد.

کات به: بازسازی: فیلم بدون صدا. نمای زاویه بالا از «میچل» که دو مأمور لباس شخصی او را به داخل یک اتاق بازجویی پلیس می برند. او را روی یک صندلی می نشانند و بعد خودشان پشت به دوربین روبه روی او می نشینند. بازجویی از او را شروع می کنند و مشخص است که خیلی زود تب و تاب اوضاع بالا می رود. فیلم با صحبت های بعدی ادامه پیدا می کند.

میچل کلارک

شیش ساعت تمام نگهم داشتن. پشت سرهم ازم سؤال های تکراری می پرسیدن. اونجا چه کار می کردم؟ چطور وارد شده بودم؟ بهشون گفتم روزنامه نگار مستقلم، گفتم نوشته هام رو چک کن، ولی باور نمی کردن، و بعد اون رسید: پیتربلسلز، بازرس پیتربلسلز.

در تصویر، دو مأمور بلند می شوند و می روند و «میچل» چند لحظه تنها می ماند، بی حرکت می نشیند، بعد به پشتی صندلی اش تکیه می دهد و مستقیم به دوربین نگاه می کند. در باز می شود و مرد دیگری وارد می شود. بلندقد است و موهای وسط سرش کمی ریخته اند. می نشیند و بازجویی دوباره شروع می شود.

میچل کلارک

و دوباره همه چیز از اول شروع شد؛ همون سؤال ها؛ همون سؤال های مسخره تکراری. انگار براش با عقل جور در نمی اومد که اصلاً به سیاه پوست بتونه روزنامه نگار باشه. شروع کرد به پرسیدن این سؤال که مواد همراهم هست یا نه؟ که آیا مواد می فروشم؟ آیا به رایدرو مواد فروخته بودم؟ آیا به خاطر همین رفته بودم اونجا...

کات به: اعضای تیم در باغ.

لیلا فرنس

چیزی راجع به مواد در رابطه با رایدر یادم نمی‌آد، قطعاً چیزی توی گزارش کالبدشکافی ش نبود.

جی جی نورتون

نه، هیچ جا صحبتی از مواد نشده بود.

لیلا فرنس

(به میچل)

پس لسلز غیر از تبعیض نژادی بدیهی، چرا این قدر روی مواد تمرکز کرده بود؟

میچل کلارک

چه می‌دونم!

آلن کنینگ

بازرسی ت کردن؟

میچل کلارک

(با حالتی معذب روی صندلی اش جابه‌جا می‌شود)
آره.

آلن کنینگ

ماشینت رو هم بازرسی کردن؟

آلن کنینگ

دلیلش رو می دونی؟

میچل کلارک

نه، نمی دونم. باید از خودشون بپرسی.

بیل سرافینی

(به اعضای تیم نگاه می کند)

خب، گمونم باید دقیقاً همین کار رو بکنیم.

کات به: بیل و آلن دارند با ماشین به دیدن پیتزلسلزمی روند. بیل پشت فرمان است، عینک آفتابی زده و شیشه سمت راننده را پایین کشیده و آرنجش را لبه پنجره گذاشته. آلن پالتو و شال ضخیم پوشیده.

بیل سرافینی

وقتی کارآگاه بودی پیتزلسلزمی شناختی؟

آلن کنینگ

روی دوسه تا پرونده با هم کار کرده بودیم، ولی یه سری تحقیقات جزئی راجع به تعداد خیلی زیادی آدم بودن. شناخت خاصی ازش نداشتم؛ به اون مفهوم نه.

بیل سرافینی

(نگاهی به او می اندازد)

هیچ وقت راجع به این پرونده باهات حرف نزد؟

آلن کنینگ

(از پنجره به بیرون نگاه می کند)
من هیچ وقت نقشی توی این پرونده نداشتم.

بیل سرافینی

ولی سؤال من این نبود.

آلن کنینگ

اون موقع درموردش باهاش حرف نزدیم.

بیل سرافینی

و از اون موقع تا الان چی؟

آلن کنینگ

(بدون اینکه به او نگاه کند)
چند وقت پیش با هم حرف زدیم. موقعی که شنید قراره توی این
برنامه حضور داشته باشم.

بیل سرافینی

(تند ترمز می گیرد)
هرچقدر هم که توی این کشور رانندگی کنم، آخرش هیچ وقت لم
این میدون ها دستم نمی آد...

آلن کنینگ

فلکه.

بیل سرافینی

بهترین توصیه‌ای که تا حالا به بریتانیایی بهم کرده: گفت به محض اینکه وارد شون شدی، دیگه حق تقدم با توئه، فقط باید یادت بمونه کدوم وری می پیچی.
(صدای بوق ماشین‌ها)

کات به: بیل و آلن دم در خانه پیتزلسلز؛ خانه‌ای یک طبقه با مسیری که از میان باغ سنگ فرش شده مرتبی می‌گذرد. باد می‌آید و صدای مرغ‌های ماهی خوار به گوش می‌رسد.
در باز می‌شود و لسلزروی پله می‌آید. قیافه‌اش از روی عکس‌هایی که قبل‌تر در مطبوعات دیده‌اند قابل شناسایی است، اما حالا قامت خمیده‌ای دارد و عینکی است.

بیل سرافینی

(عینک آفتابی‌اش را درمی‌آورد و دستش را به سمت او دراز می‌کند)
آقای لسلز، بیل سرافینی هستم، پلیس سابق نیویورک. آشنایی با شما باعث افتخاره، قربان.

پیتزلسلز

(با قیافه‌ای مات و مبهوت با او دست می‌دهد)
همچنین، همچنین.
(برای کینگ سر تکان می‌دهد)
سلام آلن.

آلن کینگ

خوشحالم می‌بینمت، پیتز.

پیتر لسلز

(کنار می ایستد)
بیاین تو، بیاین تو.

کات به: بیل، آلن و پیتر در حال نوشیدن چای در اتاق نشیمن پیتر که به
باغ پشتی مشرف است، بیشترش حیاط خلوت است، یک منقل که کمی
زنگ زده در یک گوشه حیاط است، یک تاب بچه هم هست، چای داخل
فنجان هاست و با یک قوری و یک کاسه شکر روی سینی است.

بیل سرافینی

داشتیم با میچل کلارک حرف می زدیم.

پیتر لسلز

حدس می زدم باهاش حرف بزنین.

بیل سرافینی

مطمئنم که به دلایل کاملاً نژادپرستانه تبدیل به مظنون شده.

(دستانش را بالا می گیرد)

قصد بی احترامی به شما یا روال کارتون رو ندارم - همون طور که
مطمئنم خودتون اطلاع دارین، ما خودمون هم توی ان وای بی دی
مشکلاتی داشتیم - ولی مسئله ای که مجبوریم کاملاً روشنش
کنیم.

پیتر لسلز

خوب می دونم که اون همچین فکری می کنه و من نمی خوام الان
بهشینم اینجا و ادعا کنم که پلیس کلان شهر اون زمان سابقه کاملاً

پاک و بی خدشه‌ای داشته؛ ولی درمورد کلارک، مسئله دراون حدی که به نظر می‌رسه سیاه‌وسفید نیست؛ سیاه‌وسفید در هر دو مفهومش.

بیل سرافینی

این رو برام توضیح بدین.

پیترلسلز

کلارک به ما گفت روزنامه‌نگاره، راست هم می‌گفت، روزنامه‌نگار بود؛ ولی توی خیلی کارهای دیگه هم دست داشت. اگه به مطالبی که می‌نوشت یه نگاه بندازین، متوجه می‌شین که بیشترشون همه از یه نوع بودن: جرم و جنایت، مواد، اراذل و اوباش. کلارک اون دنیا رو می‌شناخت و رابط‌هایی توش داشت و از اون رابط‌ها فقط برای جمع‌آوری اطلاعات خام استفاده نمی‌کرد. ما خیلی خوب می‌دونیم که اون یه موادفروش خرده‌پا بود، ولی اون موقع به اندازه‌ای مواد ازش نگرفتیم که برای تعقیب قانونی‌ش کافی باشه.

بیل سرافینی

فروختن مواد به لوک رایدرو تکزب می‌کنه و تا جایی که تونستیم بفهمیم، لوک اصلاً مواد مصرف نمی‌کرده.

پیترلسلز

رایدر اعتیاد جدی نداشت، نه، ولی مدارک و شواهدی پیدا کردیم که نشون می‌داد تفنی مصرف می‌کرده؛ بیشتر کوکابین.

بیل سرافینی

پس نظرتون این بوده که میچل برای فروش مواد به رایدراونجا بوده. با اینکه اون موقع هیچ کوکایینی باهاش نبوده؟

پیترلسلز

بله، همین طوره.

بیل سرافینی

ولی رایدروقتی جسدش پیدا شد پولی همراهش نبود، درسته؟

پیترلسلز

درسته. فرضیه ما این بود که کلارک بعد از کشتنش پول رو برداشته. سیصد پوند همراهش بود؛ شیش تا اسکناس پنجاه پوندی. برای اسکناس ترکیب رایجی نیست.

بیل سرافینی

اثرانگشت رایدرو روی اون اسکناس ها بود؟

پیترلسلز

نه، متأسفانه سال ۲۰۰۳ اسکناس های اینجا هنوز از جنس کاغذ بودن. هیچ وقت اثرانگشتی روشن پیدا نمی کردیم.

بیل سرافینی

ولی حتی اگه درمورد معامله مواد حق با شما باشه، ترتیب وقایع جوردر نمی آد. اگه با هم قرار گذاشته بودن، ولی آخرش با هم

اختلافی پیدا کرده بودن که به مرگ رایدر منجر شده بود، چرا که باید تا موقع رسیدن پلیس اونجا می‌موند؟

پیتر لسلز

فرضیه ما این بود که کلارک داشته توی جیب‌های رایدر دنبال پول نقد می‌گشته که یه دفعه می‌بیند دخترهای هاوارد رسیده از پنجره‌های اتاق پذیرایی به وضوح دیده می‌شده. توی بونه قایم شده، بعد مورا هاوارد رو دیده که اومده بیرون و جنازه پیدا کرده، بعد سریع برگشته داخل. می‌دونسته اولین کاری که مورا هاوارد می‌کنه زنگ زدن به پلیسه و امکان نداشته بتونه بدون پایین رفتن از ماشین رو و بالا رفتن از دروازه از ملک خارج بشه. همچنین کاری هم ریسکش خیلی بالا بوده، چون ممکن بوده به راحتی دیده بشه.

ما معتقدیم که تصمیم گرفته توی باغ بمونه، به این امید که وقتی حواس مأمورها جای دیگه ایه یواشکی دربره.

بیل سرافینی

ولی درست کنار جنازه پیدااش کردن، مگه نه؟

پیتر لسلز

(نگاهی یکوری به او می‌اندازد)

همچین چیزی بهتون گفت؟

بیل سرافینی

می‌گه مأمورهای یونیفرم پوش دیدنش، اونم فرار کرده - از روی غریزه - بعد مأمورها از سمت دیگه خونه بهش رسیده‌ن.

پیترلسلز

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)
همچین چیزی نبود. یکی از مأمورهای من دیده بودش که داره از
توی بوته ها یواشکی درمی ره و افتاده بود دنبالش.

بیل سرافینی

پس یعنی می گین دروغ گفته؟

پیترلسلز

لبخند سردی می زند.
این جوری بگیم که «ممکنه اون طور دیگه ای یادش مونده باشه».
اون شب وقتی پرس وجوی خونه به خونه انجام دادیم یکی از
همسایه ها گزارش کرد که یه مردی رو با مشخصات کلارک دیده که
چهل دقیقه قبل از زمانی که می گه رسیده اونجا، توی یه ماشین
کنار خیابون بوده؛ اما تاریک بوده و نتونسته کلارک یا ماشین رو در
حدی خوب ببینه که بتونه از بین صف مظنون ها بشناسدش.

بیل سرافینی

مدرکی پیدا کردین که ثابت کنه اون ولوک همدیگه رومی شناخته ن؟
که رایدراون شب منتظرش بوده؟

پیترلسلز

نه؛ نه تماس تلفنی ثبت شده ای بود، نه ایمیلی، نه هیچی.

بیل سرافینی

ولی ممکنه کلارک بوده باشه که از اون باجه تلفن توی کینگزکراس
زنگ زده باشه؟

پیترلسلز

دقیقاً! نتونست ثابت کنه موقع برقراری اون تماس کجا بوده.

آلن کیننگ

پس به همین دلیل فقط به خاطر «پیداشدن توی ملک محصور» فقط یه اخطار بهش داده شده؟

پیترلسلز

دقیقاً! هیچ وقت برای هیچ چیز دیگه‌ای مدرک کافی نداشتیم.
(از یکی به دیگری نگاه می‌کند و چایش را برمی‌دارد)
ولی شاید شما بیشتر شانس بیارین.

قاب ایستا، سپس دورین عقب کشیده می‌شود و می‌بینیم که کل اعضای تیم در حال تماشای این فیلم بوده‌اند. حالا در محیط استودیو با تابلوی اعلانات، تخته سفید و صفحه نمایش در اتاقی با سقف بلند و پنجره‌های بزرگ و دیوار آجری به رنگ سفید حضور دارند. به یک مدرسه ویکتوریایی شباهت دارد.

بیل سرافینی

(رویش را به میچل می‌کند)
حالا در جواب چیزهایی که الان شنیدی چه حرفی داری؟

میچل کلارک

(شانه بالا می‌اندازد)

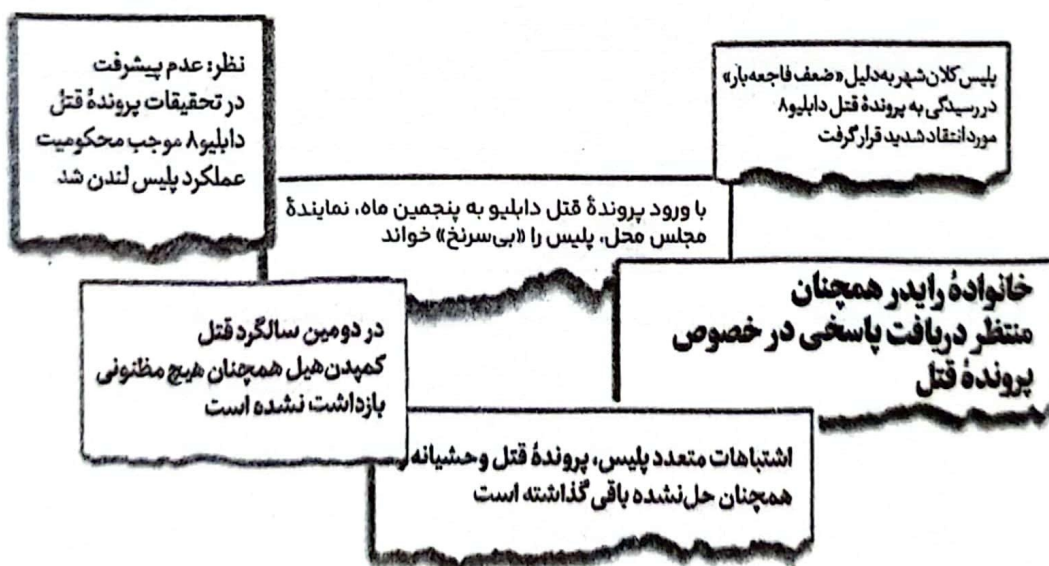
سرهمون حرف‌های قبلی هستم؛ تک تک حرف‌هام. من رایدر رونمی‌شناختم، هیچ وقت از اون باجه تلفن یا هیچ وقت دیگه‌ای

بهش زنگ نزدهم و یه ساعت قبل از مردنش هم توی خیابون نبوده‌م. فقط به قصد پیدا کردن یه مطلب واسه نوشتن رفتم اونجا. جهت اطلاعاتون هم بگم که نرفته بودم بهش مواد بفروشم. دلیل اینکه پلیس از هیچ چیز دیگه‌ای مدرکی پیدا نکرد، این بود که هیچ چیز دیگه‌ای نبود. والسلام! همه این‌ها حقیقت محضه.

جی جی نورتون

ولی تو هم انتقامت رو گرفتی، مگه نه؟ منظورم اینه که توی اون پرونده، پلیس کلان شهر رو حسابی توی منگنه گذاشتی.

کات به: مونتاژی از مطالبی که به وسیله میچل نوشته شده بودند که برخی محلی بودند و بعضی ملی.



جی جی نورتون

(یک ابرویش را بالا می برد)

انتقام غذایی که باید سرد سرو بشه؛ نه، میچ؟

میچل کلارک

(مشاهده بالایی اندازد)

به هر حال به نفر باید از پلیس توضیح بخواد.

لیلا فرنس

خب، الان نظرت چیه، میچ؟ بعد از اینکه این همه مدت راجع به این پرونده نوشتی، باید فرضیه‌ای درمورد اتفاقی که افتاده داشته باشی.

میچل کلارک

نمی‌دونم کی اون رو کشته، ولی می‌دونم که پلیس خیلی درمورد علت قتلش تحقیق نکرد.

بیل سرافینی

درزمینه قربانی‌شناسی کار زیادی انجام ندادن؟

میچل کلارک

بعید می‌دونم اصلاً پلیس کلان‌شهر اون زمان معنی این کلمه رو دوسته باشه.

لیلا فرنس

فکر نمی‌کنم این منصفانه باشه...

جی جی نورتون

(به میچ)

صرفاً جهت اطلاع خودم می‌پرسم؛ فکر می‌کنی مجرم مشخص نشده

که همچنان ناشناسه؟ یعنی کرولاین و روپرت هاوارد نه؟ دنبال قاتل کینگزکراس باید بگردیم؟

میچل کلارک

به احتمال قریب به یقین، بله. به نظر من.

لیلا فرنس

(با تردید)

واقعاً؟ کرولاین با اختلاف، بدیهی ترین مظنون بوده.

جی جی نورتون

ولی هیچ وقت مدرک کافی برای متهم کردنش هم وجود نداشته، درسته؟ چه برسه به محکوم کردنش. من لزوماً با حرف تو مخالف نیستم لیلا، فقط می گم ممکنه درمورد انگیزه حق با میچ باشه. اینکه یه جریان هایی توی زندگی لوک بوده که پلیس هیچ وقت بهشون پی نبرده.

لیلا فرنس

من فقط نظرم اینه که قبل از اینکه عجولانه بریم دنبال یه «سوژه ناشناس» مرموز بگردیم که اون زمان پلیس هیچ وقت شناسایی ش نکرده و الان پیدا کردنش سخت تر هم شده، باید کرولاین رو حذف کنیم، روپرت رو هم همین طور.

آلن کنینگ

این کاملاً نظر منه.

بیل سرافینی

لیلا درست می‌گه. باید مقصد بعدی مون همین باشه.

(به افراد دور میز نگاه می‌کند)

موافقین؟

(اکثراً سر تکان می‌دهند و زیر لب تأیید می‌کنند)

خب، بیاین با کرولاین شروع کنیم.

جی جی، می‌شه هر چیزی رو که تا الان می‌دونیم برامون خلاصه

کنی؟

جی جی نورتون

باکمال میل.

(پوشه‌اش را باز می‌کند)

کرولاین با اسم کامل کرولاین فزو سال ۱۹۶۳ در یکی از شهرک‌های

هال به دنیا اومده و تنها بچه آلن و جین فروئه.

کات به: مونتاژ عکس‌های کرولاین در کودکی، با والدینش، در ساحل، با

لباس فرم مدرسه، در کلاس باله، با گروهی از دوستانش در جشن تولدش،

با کلاه جشن تولد. بچه خیلی خوشگلی است، با موهای قهوه‌ای و لب‌خند

شاد و با اعتماد به نفس. همه لباس‌هایش خیلی دخترانه‌اند.

خانواده مرفهی داشته و کرولاین رو توی مدرسه خصوصی گذاشته‌ن،

ولی باتوجه به نمرات درسی‌ش مشخصه که دانش‌آموز خیلی

سخت‌کوشی نبوده. وقتی هم شونزده سالش بوده با مرد سن بالاتری

وارد رابطه شده که مورد تأیید پدر و مادرش نبوده، برای همین اون

رو فرستادن تا تابستون رو پیش عموش توی اجباستون^۱ بگذرونه تا

1. Edgbaston

این رابطه رو فراموش کنه.

سپتامبر برگشته، از برگشتن به مدرسه امتناع کرده و توی یه کلاسی ثبت نام کرده تا به عنوان پرستار بچه آموزش ببینه. بیست سالش که بوده، توی ناحیه کنزینگتون لندن زندگی و کار می کرده. البته این اوایل دهه هشتاد بوده و باتوجه به مرور زمان نتونستیم کسی رو که اون زمان اون رو می شناخته پیدا کنیم، غیر از زنی که یه مدت کوتاه توی سال ۱۹۸۴ کرولاین براش کار می کرده.

کات به: روث کامرون^۱، با زیرنویس «کارفرمای سابق کرولاین هاوارد». خانم سال خورده ای در یک اتاق نشیمن پرزرق و برق. پراز خرت و پرت های تزیینی، گلدان، یک گربه برمه ای قهوه ای که روی کاناپه پلک می زند. کمی لهجه آمریکایی دارد.

روث کامرون

همیشه خیلی خوب با هم تا می کردیم. بهترین پرستار بچه ای نبود که تا حالا داشتیم، خیلی راحت حواسش پرت می شد؛ ویژگی ای که برای یه پرستار بچه مشکل سازه؛ ولی ازش خوشم می اومد. همدم خوبی بود. خوش صحبت بود.

بعد از رفتنش ارتباطمون رو حفظ نکردیم، ولی یادمه خبر عروسی ش توی روزنامه ها اعلام شد. از اینکه داشت عروسی می کرد هیچ تعجب نکردم. همیشه تصورم این بود که پرستاری بچه براش فقط یه چاره موقته تا وقتی کسی رو پیدا کنه که خرجش رو بده.

کات به: استودیو. جی جی مقابل تعدادی عکس روی تخته سفید ایستاده.

جی جی نورتون

کرولاین بعد از رفتن از خونه خانواده کامرون بود که توی دورنی پلیس برای اندرو هاوارد و همسرش شروع به کار کرد. سال ۱۹۸۵ بوده و روپرت تازه پنج سالش شده بوده.

دوربین روی عکس های روی تابلو به حرکت درمی آید: دورنی پلیس در دهه هشتاد: اندرو و آماندا با دوستانشان در باغ؛ روپرت زمانی که کودکی نوپاست در دامن مادرش نشسته است. در جای دیگری در حالی که دارد لبخند می زند و دست تکان می دهد روی شانه های پدرش حمل می شود. سپس عکس های پلیس از لاشه اتومبیل گلف جی تی آی آماندا هاوارد که در شانه سفت جاده ای ۳ وارونه شده است و در آخر هم چندین عکس از اندرو با کرولاین روی پله های شهرداری چلسی در روز عروسی شان. کرولاین حالا بلوند است، بالباس دوتکه آبی کم رنگی که یادآور لباس های ژاکلین کندی است، اندرو هم کت و شلوار خاکستری شیکی به تن دارد و کراوات نقره ای زده. روپرت در یکی از عکس ها حضور دارد، پای پدرش را سفت گرفته و تا جایی که توانسته خودش را از کرولاین دور کرده. لبخند بر لب ندارد.

همون طور که قبلاً گفتیم، تنها چند ماه بعد از شروع کار کرولاین توی دورنی پلیس، آماندا هاوارد می میره و کمتر از یک سال بعدش کرولاین و اندرو طی مراسم نسبتاً ساده ای توی دفتر خونه محل ازدواج می کنن. البته اگه بشه به شهرداری چلسی گفت «ساده».

همیشه تکذیب کرده ن که قبل از مرگ آماندا با هم رابطه پنهونی داشته ن و مشخصاً در هر صورت هم الان نمی شه ثابتش کرد.

لیلا فرنس

تصادف آماندا چی؟ واقعاً دلیلی داشته که کسی اون تصادف

رو مشکوک در نظر بگیره یا اینم فقط جزو شایعه پراکنی‌های
بدخواهانه‌تر بوده؟

آلن کنینگ

من گزارش تصادف رو مرور کردم و دیدم ماشینش هیچ مشکلی نداشته.

میچل کلارک

(به کاغذهایش نگاه می‌کند)

علتش یخ‌زدگی جاده نوشته نشده بود؟

جی جی نورتون

چرا، ولی به گفته قاضی پلیس، سطح الکل خون آماندا فقط یه ذره
پایین‌تر از حد قانونی بوده که باعث تعجب خیلی‌ها شده، چون تازه
ساعت یازده صبح بوده. ضمناً پلیس هیچ وقت نفهمیده اصلاً توی
اون جاده چه کار می‌کرده. جاده‌ای ۳ از لندن می‌ره به سوری^۱ و
همپشیر^۲، ولی هیچ دوست و رفیق یا فامیلی توی اون قسمت از کشور
نداشته.

لیلا فرنس

آماندا الکی بوده؟

جی جی نورتون

نه. درواقع اصلاً خیلی کم پیش می‌اومده الکل مصرف کنه که
اینم یکی دیگه از چیزهایی بوده که به شایعه‌ها بیشتر دامن زده.

1. Surrey

2. Hampshire

لیلا فرنس

(آه می کشد)

این ذات انسانی. زیبا نیست؟

میچل کلارک

حالا مردم فکر می کردن دقیقاً چه اتفاقی افتاده؟ که کرو لاین توی
کاپوچینوش مشروب ریخته تا از سر راه خودش برش داره؟

آلن کنینگ

کم و بیش.

لیلا فرنس

ولی این خیلی مسخره ست...

آلن کنینگ

(شانه بالا می اندازد)

می دونم، ولی مردم همچین فکری می کردن.

لیلا فرنس

فکر می کنم همون زمان درمورد این اتهامات تحقیق شده، درسته؟

آلن کنینگ

بله، پلیس تحقیقات کاملی انجام داده. به اصرار خانواده اماندا.

لیلا فرنس

نتیجه ش؟

آلن کنینگ

نتیجه قطعی نداشته که تقریباً انتظارش می‌رفته. اندرو اون روز زودتر می‌ره اداره، روپرت شیش سالش بیشتر نبوده، تنها شخص دیگه‌ای هم که توی خونه حضور داشته کرولاین بوده. ادعا کرده که نمی‌دونسته آماندا داره کجا می‌ره، ندیده صبح اون روز مشروب بخوره و مطمئناً خودش هم چیزی بهش نداده؛ ولی چطور می‌شه یه چیز منفی رو اثبات کرد؟

لیلا فرنس

حالا که صحبت روپرت شد، بیشتر چیزهایی که قبل ترراجع به لوک گفتم درمورد اونم صدق می‌کنه: اون قدر ناگهانی مادرش رو از دست داده، بعد هم اینکه تقریباً بلافاصله یه نفر دیگه جاش رو گرفته که مشخصاً روپرت ازش خوشش نمی‌اومده برای یه بچه شیش ساله عمیقاً ناراحت‌کننده بوده، و با اینکه تحقیقات نشون داده‌ن بچه‌های خیلی کوچیک غالباً یه ناپدری یا نامادری جدید رو می‌پذیرن، مطمئناً درمورد روپرت این طور نبوده.

بیل سرافینی

اگه اندرو و کرولاین واقعاً رابطه مخفیانه داشتن، شاید بچه‌هه بو برده. زیاد پیش می‌آد.

کات به: فلیسیتی گرینجر^۱ با زیرنویس «خواهر آماندا هاوارد». داخل آشپزخانه بزرگی است با درهایی کشویی که به باغ بزرگی باز می‌شوند؛ آشپزخانه وسایل مشکی، کف سرامیکی سفید و یک لوستر امروزی مدل سوزنی دارد.

فلیسیتی گرینجر

برام کاملاً واضح بود که کرولاین از همون اول عزمش رو جزم کرده بود اندرو رو به دست بیاره. از حالت نگاه کردنش بهش معلوم بود، از اون حالتی که مژه هاش رو به هم می زد. به آماندا گفتم: «این زن برات دردسر درست می کنه، از شرش خلاص شو!» ولی آماندا فقط به حرفم خندید و جدی نگرفت، و می دونم که خواهرم اگه مشروب خورده بود اصلاً با اون ماشین جایی نمی رفت، به خصوص توی جاده های یخ زده. کلاً قضیه بدجوری بودار بود.

البته من بیشتر از همه دلم برای روپرت می سوخت. طفلکی، توی اون سن مامانش رو از دست داده بود و کرولاین بعد از اینکه حلقه ازدواج رو دستش کرد دیگه هیچ توجهی به روپرت نکرد. همه ش از این می نالید که «بدقلق» و «بدخلقه». باز خوب بود که هنوز ما رو داشت که بهمون پناه بیاره.

کات به: استودیو.

هیوگو فریزر

ولی این ها چی رو به ما ثابت می کنه سوای این استنباط که کرولاین دقیقاً توی لیست بهترین دوست های خواهر آماندا نبوده؟

جی جی نورتنون

به نظرم نشون می ده که کرولاین اگه می خواسته چیزی رو به دست بیاره می تونسته کارهای بی رحمانه ای بکنه. بیاین واقع بین باشیم، حتی اگه به هیچ وجه نقشی توی مرگ آماندا نداشته، بعدش سریع به اندرو نزدیک شده.

بیل سرافینی

ولی این انگیزه کشتن لوک رو بهش نمی داده، درسته؟ ممکنه این رو توضیح بده که چرا اصلاً از اول باهاش ازدواج کرده: اون رو می خواسته پس باید به هر قیمتی شده، باوجود هر حرفی هم که بقیه می زدن، به دستش می آورده؛ ولی این رو توضیح نمی ده که چرا می خواسته لوک بمیره.

میچل کلارک

شاید بایه مرد دیگه رابطه مخفیانه داشته. این قدیمی ترین و رایج ترین انگیزه تاریخه.

بیل سرافینی

اتفاقاً وقتی رفتیم پیش پیترلسلز، درمورد این احتمال باهاش حرف زدیم، اونم این ها رو بهمون گفت.

کات به: مصاحبه پیترلسلز با بیل و آلن.

پیترلسلز

طبیعتاً این موضوع رو بررسی کردیم. حتی کوچک ترین نشونه ای از خیانت هم می تونه یه رابطه رو به نابودی بکشونه، به خصوص رابطه ای که دراون اختلاف سنی این قدر زیاد باشه و کرولاین از نظر من ازاون زن هایی نبود که همچین خفتی رو تحمل کنه.

بیل سرافینی

پس یعنی صریحاً ازش بازجویی کردین؟

پیترلسلز

صد در صد. فوراً تکذیب کرد که لوک خیانتی بهش کرده. گفت: «اگه خبری بود می فهمیدم.» گفت: «همیشه وقتی دروغ می گفته می فهمیدم.»

همه افراد دیگه ای هم که باهاشون صحبت کردیم، تقریباً همین رو گفتن: هیچ وقت چیزی ندیده بودن که حاکی از خیانت لوک باشه. اگه هم رابطه دیگه ای در جریان بوده به طرز خارق العاده ای مخفی نگهش داشته.

بیل سرافینی

اون وقت شما حرف کرو لاین رو باور کردین؟

پیترلسلز

بله، فکر نمی کنم بهم دروغ گفته باشه.

کات به: استودیو. گای حالا سر میز پیش بقیه اعضای تیم نشسته است.

گای هاوارد

به همه تون قول داده بودم که فقط در صورتی توی این سریال من رو جلوی دوربین ببینین که دلیل خیلی موجهی داشته باشه. الان یکی از اون وقت هاست؛ چون معلوم شده که پیترلسلز اشتباه کرده: مادرم بهش دروغ گفته، هرچند بیشتر از گفتن حقیقت خودداری کرده تا اینکه مرتکب خود عمل دروغ گفتن شده باشه. یه نگاه به این بندازین.

کات به: مصاحبه با مورا هاوارد. این بار در آشپزخانه دورنی پلیس نشسته

و زانگ یقه شل خیلی گشاد، شلوار چین آبی کم رنگ و چکمه آگ پوشیده است. آستین های زانگ را روی دستانش پایین کشیده، انگار که سردش باشد، ظاهر اتاق طوری است که انگار کسی برای مدت طولانی در آن ساکن نبوده.

گای هاوارد - خارج از قاب

رابطه لوک و مامان، پاییز اون سال، توی هفته های قبل از مرگش،
چطور بود؟

مورا هاوارد

(شانه بالامی اندازد)

خودتم اونجا بودی، هرچی من دیده باشم تو هم دیدی.

گای هاوارد - خارج از قاب

فکر نمی کنم من به اندازه تو دیده باشم. من ده سال بیشتر نداشتم
و راستش فکر نمی کنم خیلی تیزبین بوده باشم.

مورا هاوارد

(آه می کشد و رویش را آن طرف می کند)

مامان... فکرش درگیر بود. در طول روز بیشتر می رفت بیرون و شب ها
دیر برمی گشت. تماس های تلفنی ش هم زیاد بودن؛ تماس هایی
که طبقه بالا بهشون جواب می داد و در رو می بست.

گای هاوارد - خارج از قاب

ممکن بود با کسی رابطه داشته باشه؟

مورا هاوارد

(دوباره به او نگاه می کند)

اون موقع هیچ وقت همچین فکری نکردم، گمونم به ذهنم خطور نمی کرد.

گای هاوارد - خارج از قاب

جدی؟ پونزده ساله بود، تابستون بعدش خودت دوست پسر داشتی.

مورا هاوارد

ببین، گفتم که، بهش فکر نکردم.

گای هاوارد - خارج از قاب

املی چی؟

مورا هاوارد

(شروع می کند به وررفتن با آستین هایش)
خودت باید این رو ازش پرسی، نه من.

گای هاوارد - خارج از قاب

نمی خواد راجع بهش حرف بزنه، خودت که این رو می دونی. نظرش
اینه که «نباید زخم های کهنه رو باز کنیم». برای همین حاضر
نیست جلوی دوربین باهاش مصاحبه بشه.

مورا هاوارد

(نفس عمیقی می کشد)

ببین، اگه سؤالت اینه که تابستون اون سال املی فکر می‌کرده مامان با کسی رابطه داره یا نه، پس آره.

یه روز مجبور شده ساعت ناهار بره خونه، چون بند و بساط شناس رو جا گذاشته بوده و به محض اینکه در رو باز کرده از طبقه بالا صدای آدم شنیده؛ صدای عجیب. کلاً صدای ناهنجار دیگه، که البته شدیداً شرم‌آور بوده، واسه همین فقط با تمام سرعت رفته چیزهای رو برداشته و سعی کرده وانمود کنه هیچی نشنیده، ولی وقتی برگشته پایین، مامان توی آشپزخونه بوده. ظاهراً یه کم سرخ شده بوده و دکمه‌های بلوزش رو عوضی بسته بوده.

گای هاوارد - خارج از قاب

این‌ها رو ام همون موقع بهت گفتم؟

مورا هاوارد

نه، سال‌ها بعدش. گفت نمی‌خواسته حال من رو بد کنه.

گای هاوارد - خارج از قاب

از کجا می‌دونسته لوک نبوده؟

مورا هاوارد

لوک اون روز رفته بوده شمال، و به هر حال ام صدای یارو رو شنیده بوده. صداش اون قدر مبهم بوده که نتونسته حرف‌هایش رو تشخیص بده، ولی گفت «کلاس بالا» حرف می‌زده، پس قطعاً لوک نبوده. یه ام‌جی بی‌قدیمی هم اون روز توی جاده پارک شده بوده؛ یه ام‌جی بی‌قرمز روشن. گفت قبلاً هم چند باری اون ماشین رو دیده، فقط تا اون موقع براش محرز نشده بوده.

گای هاوارد - خارج از قاب

ولی ممکن نبوده ماشین یکی از همسایه ها باشه؟ یا مال یه مهمون؟

مورا هاوارد

منم همین رو گفتم. فقط می دونم که هیچ کدوممون دیگه ندیدیمش؛ ولی ظاهراً یه ساک ورزشی روی صندلی شاگرد بوده که چند تا تی شرت و کتونی ورزشی توش بوده. اگه «دنبال سرنخ» می گردی.

(یک ابرویش را بالا می برد)

موفق باشی.

کات به: استودیو.

گای هاوارد

(به افراد دور میز نگاه می کند)

البته حرفش اشتباه نیست. تیم تحقیق این موضوع رو بررسی کرده، ولی مربوط به نزدیک به دو دهه پیشه و یه ساک ورزشی و یه ماشین اسپرت قرمز، سرنخی نیست که بشه بهش دل خوش کرد.

بیل سرافینی

صرفاً محض اطمینان می پرسم، املی اون زمان هیچی در این باره به پلیس نگفته؟

گای هاوارد

نه. گمونم می خواسته از مامان محافظت کنه و نذاره آبروی خانواده

توی روزنامه‌ها بره؛ دوباره بدون اون هم به اندازه کافی اوضاعمون بد بود، و فراموش نکنین که این قضیه مربوط به دست‌کم سه ماه قبل از قتل بوده، پس شاید املی با خودش فکر کرده ربطی نداره.

جی جی نورتون

من از این بابت زیاد مطمئن نیستم. اگه کرولاین تصمیم گرفته باشه با این مرد قطع رابطه کنه و مرده قبول نمی‌کرده چی؟ شاید اون شب اومده اونجا که با کرولاین روبه‌رو بشه و لوک رو دیده. ممکنه با هم جروب‌بحث کرده باشن.

آلن کینگ

سناریوی محتملیه؛ سناریویی که اگه من بودم مطمئناً بررسی‌ش می‌کردم و مطمئنم پیترو تیمش هم اگه این اطلاعات در اختیارشون قرار می‌گرفت همین کار رو می‌کردن. می‌تونسته سرخ خیلی مهمی باشه.

بیل سرافینی

(رویش رابه می‌چل می‌کند)
تو احياناً شب قتل یادت نمی‌آد یه ام‌جی بی بیرون دورنی پلیس دیده باشی؟ تو اونجا بودی.

میچل کلارک

نه، ولی توی اون ناحیه ماشین اسپرت چیز تقریباً رایجیه.

آلن کینگ

حتی یه مدل قدیمی مثل اون؟ به رنگ قرمز روشن؟

میچل کلارک

خب، اولاً از بس تاریک بود که هر رنگی هم که داشت نمی شد تشخیص داد؛ ثانیاً، قضیه بیست سال پیشه، برادر من. آره، ممکنه اونجا بوده باشه، ولی یادم نمی آد دیده باشمش، خب؟

لیلا فرنس

حالا بعد از این همه سال چه کاری می تونیم درموردش بکنیم؟

گای هاوارد

همون طور که گفتم، تارک و تیم تحقیقات همچنان دارن می گردن، پس ممکنه یه چیزی پیدا شه، و توی این فاصله...

بیل سرافینی

... توی این فاصله توصیه می کنم روی عذر غیبت کرولاین تمرکز کنیم. اگه این مرد اون شب برای دیدنش رفته باشه اونجا باید سرزده رفته باشه. کرولاین اگه می دونست اون قراره بیاد، برای مشروب خوردن نمی رفت بیرون.

جی جی نورتون

از طرف دیگه، ممکنه وقتی کرولاین توی مهمونی بوده اون یارو بهش زنگ زده و گفته باشه داره می ره سمت خونه؟ ممکنه حتی تهدید کرده باشه که با لوک روبه رو می شه؟ شاید کرولاین هول می شه و با عجله برمی گرده خونه، ولی دیگه دیر شده...

لیلا فرنس

(با اخم)

... و وقتی با جسد خونی شوهرش مواجه می‌شه فقط شونه‌هاش رو می‌ندازه بالا و همین جوری ول می‌کنه می‌ره؟ به پاپس زنگ نمی‌زنه، آمبولانس خبر نمی‌کنه، همین جوری خرامان خرامان برمی‌گرده بیرون تا به داگری^۱ توت‌فرنگی دیگه نوش جان کنه؟

بیل سرافینی

(با سر تأیید می‌کند)

هیچ‌کس هم توی مهمونی متوجه چیز مشکوکی نمی‌شه. من که باور نمی‌کنم.

آلن کینگ

همه‌تون دارین یه چیزی رو فراموش می‌کنین. اگه این معشوق مرموز وقتی کرولاین توی مهمونی بوده بهش زنگ می‌زده، یه تماسی توی پرینت تلفن کرولاین ثبت می‌شد.
(به پوشه اشاره می‌کند)

ولی چیزی اونجا نیست. هر تماسی که اون شب گرفته و هر تماسی که باهاش گرفته شده در طول تحقیقات اولیه کاملاً بررسی و بازبینی شده‌ن، از جمله تماس بی‌پاسخ از طرف مورا توی ساعت ۱۰:۵۲.

لیلا فرنس

پیامک چی؟

آلن کینگ

(سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد)
نه. هیچی.

لیلا فرنس

دکمه حذف رو زده؟

آلن کینگ

بله، مسلماً می‌تونسته این کار رو بکنه، ولی در اون صورت تیم فارنژیک دیجیتال می‌تونست بازیابی شون کنه. از اون زمان تا الان خیلی پیچیده تر شده، ولی باز می‌تونستن یه پیامک پاک شده رو پیدا کنن، حتی توی سال ۲۰۰۳.

جی جی نورتون

و البته اون زمان واتس‌آپ یا اسنپ‌چت هم نبوده. جهت اطلاع می‌گم.

میچل کلارک

یه توضیح بدیهی هست.
(اعضای تیم به او نگاه می‌کنند)

جی جی نورتون

بفرما.

میچل کلارک

اون مرد توی مهمونی بوده.

لیلا فرنس

خب... حالا منظورت از این حرف چیه؟ پس یعنی توی مهمونی با هم صحبت می‌کنن، قرار می‌ذارن توی خونه همدیگه رو ببینن

و بعد مرده قبل از اون می ره اونجا؟ همچین کاری برای کرولاین
ریسک نداشته؟ وقتی می دونسته لوک خونه ست؟

جی جی نورتون

(به طرف نقشه محل می رود و اشاره می کند)
ولی آپارتمان اینجاست، درسته؟ همون که بالای کارگاه؛ جایی
که کرولاین وقتی پرستار بچه بوده اونجا زندگی می کرده. شاید قرار
گذاشته ن اونجا همدیگه رو ببینن.

لیلا فرنس

ولی اونجا اون موقع اتاق مورا بوده.

جی جی نورتون

بله، ولی مورا اون شب سینما بوده. کرولاین خودش با ماشین
رسونده بودش. اوضاع امن و امان بوده یا حداقل کرولاین این طور
فکر می کرده.

میچل کلارک

(با سر تأیید می کند)

ولی به اندازه کافی احتیاط نمی کنن. لوک یه چیزی می بینن، مثلاً
شاید روشن شدن چراغ ها، می ره ببینن قضیه چیه، بعد جارو و جنجال
به پا می شه.

لیلا فرنس

ولی این سناریو کرولاین رو بیشتر شریک جرم می کنه. اگه واقعاً این
اتفاق افتاده باشه، کرولاین تمام مدت اونجا حضور داشته.

میچل کلارک

(با قیافه گرفته)

و بعد بلافاصله درمی‌ره و دختر نوجوونش رو ول می‌کنه تا با اون
صحنه هولناک مواجه بشه.

جی جی نورتون

(به طرف میز برمی‌گردد و کاغذها را برمی‌دارد)

می‌دونیم دقیقاً چه کسانی توی اون مهمونی مشروب خوری بوده‌ن؟

آلن کینگ

پلیس یه فهرست تهیه کرده بوده، ولی حدس می‌زدن کامل نباشه.
بدون شک از اون مهمونی‌ها بوده که در به روی همه بازه.

بیل سرافینی

اون فهرست رو داریم گای؟

گای هاوارد

نه دقیقاً؛ ولی تارک ترتیبی داده تا یکی از اعضای تیم بافیلیس فرانکس^۱
صحبت کنه. مهمونی برای تولد شوهرش توی یه رستوران اسپانیایی
به اسم پِنِدِس^۲ بوده که نزدیک به یک کیلومتر با دورنی پلیس فاصله
داشته. قبل از اینکه برسید، بگم که خیلی وقته تعطیل شده.

بیل سرافینی

پس تو این زن رو می‌شناختی؟

گای هاوارد

فیلیس رو؟ نه زیاد. شوهرش از آشنایان کاری بابام بود. یه بانکدار کله‌گنده یا هم‌چین چیزی. جک و فیلیس می‌اومدن مهمونی‌های شام پدر و مادرم، ولی فکر نمی‌کنم غیر از این معاشرتی با هم داشتن، و صرفاً برای شفاف‌سازی بگم که من هیچ‌وقت راجع به این قضیه با فیلیس حرف نزده‌م. مسلماً اون زمان باتوجه به اینکه ده سال بیشتر نداشتم باهاش حرف نزدم، ولی از وقتی هم که روی این برنامه شروع به کار کردیم باهاش صحبت نکرده‌م، پس نمی‌دونم ممکنه چی بهمون بگه. (به افراد دور میز نگاه می‌کند)

حالا کی می‌خواد این یکی رو به عهده بگیره؟

میچل کلارک

من می‌گم خوبه لیلا باهاش حرف بزنه؛ زن با زن.

لیلا فرنس

احیاناً این حرفت یه ذره بوی تبعیض جنسیتی نمی‌ده، میچ؟

آلن کیننگ

تا جایی که اطلاع دارم لیلا تجربهٔ بازجویی نداره...

میچل کلارک

کل نکتهٔ حرفم همینه. اینکه نمی‌خوایم این زن احساس کنه داره بازجویی می‌شه.

لیلا فرنس

(به آلن)

من همیشه با آدم‌ها مصاحبه می‌کنم؛ من روان‌شناسم، این کارمه.

آلن کنینگ

این یه کم فرق می‌کنه...

بیل سرافینی

... هیوگو، جی جی، شما نظری ندارین؟

جی جی نورتون

شاید بهتر باشه لایلا با هیوگو بره که یه تعادلی برقرار بشه.

(رویش را به هیوگو می‌کند)

تو توی دادگاه از آدم‌ها سؤال می‌کنی، درسته؟

هیوگو فریزر

(می‌خندد)

خب، آره، ولی منم در تأیید حرف میچ فکر می‌کنم معمولاً مردم توی

خیابون با شنیدن کلمات «وکیل سلطنتی» می‌شه مثل خرگوشی

که توی جاده نور چراغ جلوهای ماشین افتاده روش.

(نگاهی به لایلا می‌اندازد)

یا در این مورد، زن توی خیابون؛ مشخصاً.

بیل سرافینی

(لبخند پنهانی می‌زند)

کسی نگفت تو با یکی از اون کلاه‌گیس‌های عجیب‌غریب وکیلی بری

اونجا، هیوگو.

میچل کلارک

خب، من که ظاهراً به هر شکل بیشتر عمرم در حال مصاحبه با آدم‌ها هستم، خوشحال می‌شم منم پیام.

بیل سرافینی

خیلی هم عالی! پس شد میچ و لایلا.
فرنس و کلارک: شبیه اسم یه سریال پلیسیه.
(میچ لبخند می‌زند، اما لایلا نه)

کات به: پیاده‌رو بیرون خانه فرانکس در بلگریویا. چهار طبقه، نمای گچی سفید، بایک درخت گلیسین خیلی قدیمی که دو طبقه پایینی را پوشانده. آفتاب و آواز پرندگان. میچ و لایلا مقابل دروازه فرفورزه می‌ایستند.

لایلا فرنس

خب، ظاهراً نمی‌شه به فیلیس فرانکس گفت «زن توی خیابون». از هر زاویه‌ای که بهش نگاه کنی.

میچل کلارک

ولی سال ۲۰۰۳ اینجا زندگی نمی‌کردن.

لایلا فرنس

(لبخند سردی می‌زند)

پس این نسخه «جمع و جورتر» خونه شونه. خدا شانس بده!

هنگام بالارفتن از مسیر، دوربین دنبالش حرکت می‌کند؛ زنی اهل آسیای شرقی بالباس خاکستری تیره در را باز می‌کند. آن‌ها را به داخل یک اتاق

نشیمن در جلوی خانه که مشرف به میدان است راهنمایی می‌کند. دیوارهای سبزی‌آبی کم‌رنگ، پرده‌های زربفت ضخیم، یک آینه روگوه‌کوی خیلی بزرگ، فرش‌های اوبوسون. فیلیس فرانکس برای خوشامدگویی به آن‌ها بلند می‌شود. خیلی ریزنقش است و بسیار نحیف به نظر می‌رسد، اما حرکاتش پراترزی و شاداب هستند.

فیلیس فرانکس

(با آن‌ها دست می‌دهد)

دکتر فرنس، آقای کلارک. بفرمایید بشینین.

لیلا فرنس

ممنون که ما رو به حضور پذیرفتین، خانم فرانکس.

فیلیس فرانکس

اوه، لطفاً فیل صدام کن. همه فیل صدام می‌کنن. خب، پس می‌خواین راجع به کرولاین و لوک ازم بپرسین.

لیلا فرنس

حتماً بارها راجع به اون شب ازت سؤال پرسیده‌ن.

فیلیس فرانکس

(سرش را با ناراحتی تکان می‌دهد و آه می‌کشد)
بارها و بارها.

میچل کلارک

می‌شه جزئیاتش رو برامون توضیح بدی؟ اگه اشکالی نداره؟

فیلیس فرانکس

حتماً، تولد شوهرم بود؛ تولد شصت سالگی ش؛ ولی نمی خواست از اون جشن های مفصل باشه - جک هیچ وقت اهل شلوغ کاری نبود، فقط نوشیدنی با دوستان. می خواست مهمون ها با همون سرو وضع معمولی شون بیان. از اون رستوران پندس خوشش می اومد، سر همین خیابون هم بود، پس گزینه مناسبی بود.

کل رستوران رو رزرو کردیم و پیش غذا به مهمون ها کاناپه دادیم. غذاهای دریایی شون حرف نداشت، خیلی حیف شد که تعطیل شد. یادمه یه مرد خیلی خیلی جوون ازم بابت کاوا^۱ تعریف کرد.

(می خندد)

درواقع دوم پرینیون بود، نه کاوا.

لیلا فرنس

می دونم که خیلی ها می اومدن و می رفتن، ولی حتماً یه جور فهرست مهمون ها داشتین، نه؟

فیلیس فرانکس

بله، حداقل اولش داشتیم. پلیس از همون اول یه کپی ازش داشت؛ ولی من به مهمون ها تأکید کرده بودم که می تونن دوست ها و همکارهاشون رو هم با خودشون بیان. در این مورد اصلاً به کسی سخت نمی گرفتیم. جک هم دایره آشنایان وسیعی داشت - همکارهاش، آدم های کلوب گلف، دوست های قدیمی، هم دانشگاهی هاش توی کمبریج. خلاصه جمع خیلی جورواجوری بود - خیلی از مهمون ها غیر از گروه خودشون کسی رو نمی شناختن.

۱. نام یک نوشیدنی.

میچل کلارک

ولی کرولاین هاوارد قطعاً اونجا حضور داشت، مگه نه؟

فیلیس فرانکس

البته اون موقع دیگه کرولاین رایدر بود؛ ولی آره، قطعاً اونجا به وقتی باهاش صحبت کردم. خیلی سرزنده و پر جنب و جوش بود. با زمانی که زن اندرو بود خیلی فرق داشت. یادمه به یه نفر گفتم اگه داشتن به شوهر خیلی جوون تر از خودت این قدر تأثیر خوب داره من هم می‌خوام.

(لمیخند می‌زند)

البته شوخی می‌کردم.

میچل کلارک

یادته کرولاین راجع به موضوع خاصی حرف زده باشه؟

فیلیس فرانکس

راستش نه. فقط از اون گپ‌های مخصوص مهمونی بود. یادمه گفت لوک کسالت داره و برای همین خودش تنها اومده، ولی حدس می‌زنم دلیل اصلی‌ش این بود که حوصله بودن بین آدم‌های سنتی پیری مثل ما رو نداشت. البته به نظرم تقصیری هم نداشته...

(می‌خندد)

... چک به اندازه پدر بزرگ اون سن داشت.

میچل کلارک

می‌دونی چه موقع از شب این گفت‌وگو پیش اومد؟

فیلیس فرانکس

پلیس هم همین سؤال رو ازم پرسید. اون موقع بهشون گفتم فکر می‌کنم حدود ساعت نه ونیم بوده. از اون زمان تا الان چیزی یادم نیومده که باعث بشه حرفم رو عوض کنم.

لیلا فرنس

پس نسبتاً اوایل مهمونی بوده. ممکنه بدون اینکه کسی متوجه بشه رفته باشه بیرون و بعداً برگشته باشه؟

فیلیس فرانکس

قطعاً! یه جمعی توی آلاچیق پشت رستوران بودن که سیگار می‌کشیدن. آدم‌ها مدام می‌رفتن بیرون و برمی‌گشتن.

لیلا فرنس

و کروالین قطعاً آخر شب اونجا بود؟

فیلیس فرانکس

بله، از این بابت خیلی مطمئنم، چون پلیس اومد دنبالش گشت. باید حدود یازده ونیم بوده باشه.

میچل کلارک

ولی خودت از نه ونیم به بعد دیگه باهاش حرف نزده بودی. نمی‌دونی خلق و خوش تغییری کرده بود یا نه؟

فیلیس فرانکس

نه؛ ولی فکر می‌کنم بعداً یه نفر بهم گفت رنگش پریده بوده. منظورم

قبل از اومدن پلیسه. معلومه که موقع رفتن خیلی پریشون بود.

میچل کلارک

نمی دونی این رو کی گفت؟ درمورد اینکه رنگش پریده بوده؟

فیلیس فرانکس

نه، متأسفانه. به پلیس هم گفتم.

لیلا فرنس

و هیچ کس اشاره‌ای به این نکرده که دیده باشه انگار زیر بارون بوده؟ آخر شب بارون می اومده، مگه نه؟

فیلیس فرانکس

وای آره، بارون شدیدی هم بود؛ ولی نه، من ندیدم. البته موقع رفتنش گِل و تیکه‌های ریزی از چمن روی کفش هاش به چشمم خورد. یه کفش با پاشنه‌های خیلی بلند پاش بود؛ کرم‌رنگ بودن، مدل کفش عروس، پس گمونم کثیفی شون بیشتر به چشم می اومد.

لیلا فرنس

این نشون نمی داد که بیرون بوده؟

فیلیس فرانکس

خب، اون قسمت پشت رستوران که الان گفتم یه تیکه ازش چمن بود، پس اگه رفته باشه اونجا سیگار بکشه ممکنه دلیلش اون بوده باشه.

میچل کلارک

و می دونیم که سیگار می کشیده.

لیلا فرنس

الان که بهش فکر می کنی، اسمی هست یادت اومده باشه که توی
فهرستی که پلیس روش کار می کرده نبوده باشه؟

فیلیس فرانکس

نه متأسفانه، اگه بود بهشون می گفتم.

لیلا فرنس

گفتی کفش هاش کرم رنگ بودن، یادته دیگه چی پوشیده بود؟

فیلیس فرانکس

لباسش سرمه ای بود؛ یه جور لباس پلیسه دار، و قبل از اینکه بپرسی،
بله، قطعاً در حدی تیره بود که لکه های خون رو مخفی کنه. حداقل
تا حدی. پلیس دقیقاً این سؤال رو ازم پرسید.

میچل کلارک

یه ام جی بی قرمز برات آشنا نیست؟

فیلیس فرانکس

(کمی جامی خورد)

آخه چرا باید همچین سؤال بپرسی؟

میچل کلارک

می دونی منظورم چه مدل ماشینیه؟

فیلیس فرانکس

معلومه که می دونم. جک اوایل آشنایی مون یکی ازشون داشت.
سبزیشمی بود. ماشین کوچولوی قشنگی بود...

لیلا فرنس

احیاناً یادت نمی آد اون شب یه ام جی بی پارک شده نزدیک
رستوران دیده باشی؟ می دونم خیلی سال پیش بوده...

فیلیس فرانکس

می دونی، فکر کنم دیدم. مطمئنم که جک بهم نشونش داد؛ چون
به هر حال اون زمان آدم زیاد از اون مدل ماشین ها نمی دید. البته
الان حتی کمتر هم شده...

میچل کلارک

جک می دونست مال کیه؟

فیلیس فرانکس

(با سر جواب منفی می دهد)
نه، مطمئنم نمی دونست. اگه هم می دونست، نگفت. اگه گفته بود
یادم می موند. کاش هنوز بودش، می تونستین از خودش پرسین.

لیلا فرنس

خیلی شرمندهم خانم فر - فیل - نمی دونستم شوهرت فوت کرده.

فیلیس فرانکس

(لبخند غمگینی می زند)

عذرخواهی لازم نیست، عزیزم. جک نمرده، فقط دیگه نیست.
آلزامر داره. متأسفانه شوهرم این روزها دیگه حتی من رو هم
نمی‌شناسه. بگذریم! چای می‌خورین؟

کات به: استودیو. مشخص است که مدتی سپری شده، چون اعضای تیم
لباس‌های جدیدی به تن دارند. گای بازهم سر میز است.

لیلا فرنس

(به اطراف نگاه می‌کند)

تا همین جا پیش رفتیم. شرمنده.

بیل سرافینی

تقصیر تو که نیست، تو هرکاری از دست برمی‌اومد کردی؛ ولی به
بن بست خوردیم.

(رویش را به گای می‌کند)

فکر می‌کنم قبلاً راجع به همه این‌ها با مادرت حرف زدی، نه؟

گای هاوارد

آره، موقعی که ایده این پروژه به ذهنم رسید؛ ولی زیاد فایده‌ای
نداشت. متأسفانه حال و روز خوبی نداره. خیلی وقت‌ها ذهنش
به شدت آشفته‌ست و خیلی راحت حواسش پرت می‌شه و حتی
اگه به نظربیااد چیزی یادش اومده، فکر نمی‌کنم لزوماً قابل اعتماد
باشه.

(به بقیه نگاه می‌کند)

ولی هروقت در این باره حرف زدیم - یعنی، در گذشته، قبل از
بیماری‌ش - همیشه حرف‌هاش دقیقاً حرف‌های قبلی بوده.

همون چیزهایی که به پلیس گفت: کل شب توی مهمونی بوده،
دلیلی نداشته لوک رو بکشه یا به کسی بگه براش بکشدش،
شخص دیگه‌ای رو هم نمی‌شناخته که هیچ‌کدوم از این دو کار رو
کرده باشه.

آلن کنینگ

(در حال ورق زدن کاغذها)

توی گزارش پلیس چیزی راجع به گل روی کفش هاش ذکر
نشده.

گای هاوارد

من تا وقتی حرف‌های فیلیس رو نشنیده بودم، چیزی در این باره
نمی‌دونستم. فکر می‌کنم رفتنش برای سیگار کشیدن ساده‌ترین
توضیحش باشه.

آلن کنینگ

ولی تنها توضیحش نیست.

گای هاوارد

به هر حال اصل تیغ اوکام و این صحبت‌ها...

میچل کلارک

اصل چی؟

هیوگو فریزر

«ساده‌ترین توضیح تقریباً همیشه درسته.»

همون چیزهایی که به پلیس گفت: کل شب توی مهمونی بوده،
دلیلی نداشته لوک رو بکشه یا به کسی بگه براش بکشدش،
شخص دیگه‌ای رو هم نمی‌شناخته که هیچ‌کدوم از این دو کار رو
کرده باشه.

آلن کنینگ

(در حال ورق زدن کاغذها)

توی گزارش پلیس چیزی راجع به گل روی کفش هاش ذکر
نشده.

گای هاوارد

من تا وقتی حرف‌های فیلیس رو نشنیده بودم، چیزی در این باره
نمی‌دونستم. فکر می‌کنم رفتنش برای سیگار کشیدن ساده‌ترین
توضیحش باشه.

آلن کنینگ

ولی تنها توضیحش نیست.

گای هاوارد

به هر حال اصل تیغ اوکام و این صحبت‌ها...

میچل کلارک

اصل چی؟

هیوگو فریزر

«ساده‌ترین توضیح تقریباً همیشه درسته.»

آلن کنینگ

«تقریباً همیشه»، نه همیشه. بهتره صبر کنیم ببینیم چی می شه.

بیل سرافینی

(به آلن)

به نظرت پلیس متوجه کفش ها نشده؟ به نظر می آد مهم ترازاونی باشه که نادیده گرفته بشه توی اون شرایط.

آلن کنینگ

مشخصاً وقتی رفته ن توی مهمونی که بهش خبر بدن، یه نفر باید متوجه وضعیت کفش هاش می شده؛ ولی یه کاری که می دونیم قطعاً انجامش داده ن، آزمایش پیراهنش برای کشف خون بوده، همین طور پالتویی که با خودش برده مهمونی. من از پیتزلسلز پرسیدم، تأیید کرد که هیچی روی هیچ کدومشون نبوده، و نظر شخص خودم اینه که نمی شه کسی همچین حمله ای به کسی بکنه و خون و مواد دیگه بدن روی لباس هاش نمونه.

جی جی نورتون

بیشتر هم به این خاطر که ضربه اولیه به پشت سرکشنده نبوده. مرده ها خون ریزی نمی کنن، ولی آدم های بیهوش مطمئناً خون ریزی می کنن. اون ضربات کشنده باعث خون ریزی شدید می شده ن.

میچل کلارک

خیلی خب، حالا با همه این حرف ها به چه نتیجه ای می رسیم؟ فکر می کنیم این مرد مرموز کرواتین وجود خارجی داره یا نه؟

لیلا فرنس

به نظر من که آره. دلیلی نداشته املی همچین داستانی راجع به مادرش از خودش دربیاره؛ ولی اینکه چطور شناساییش کنیم مسئله دیگه ایه.

جی جی نورتون

ظاهراً به مرحله‌ای رسیدیم که این تحقیقات می‌تونه چندین جهت مختلف رو درپیش بگیره.

دوربین او را دنبال می‌کند که بلند می‌شود، به سمت تخته سفید می‌رود و شروع به نوشتن می‌کند.

شماره ۱: معشوق احتمالی کرولاین که ممکنه صاحب یه ام‌جی‌بی قرمز و یه ساک ورزشی بوده یا نبوده باشه.
شماره ۲: پیشینه لوک. من همچنان فکر می‌کنم نسبت به اون چیزی که به نظر می‌آد لایه‌های پنهون تری داشته باشه. شاید یه شخصی - یا اتفاقی - توی گذشته‌ش هست که دوباره براش دردسرساز شده که همین می‌تونه اون تماس از کینگزکراس رو هم به خوبی توضیح بده.

میچل کلارک

اگه چیزی از گذشته بوده باید چیز خیلی مهمی بوده باشه. حمله‌ای به اون شدت نتیجه خشم شدید.

لیلا فرنس

موافقم.

جی جی نورئون

و بعد می‌رسیم به شماره ۴؛ روپرت، همیشه ادعا کرده که اون شب
توی شهر نبوده، ولی به نظرم این موضوع نیاز به بررسی دقیق‌تری
داره.

میچل کلارک

آخه اون چه انگیزه‌ای داشته؟ اون و لوک رفیق جون جونی بوده‌ن؛
اصلاً از اول اون بوده که لوک رو به کرولاین معرفی کرده...

لیلا فرنس

(بالحن بی حالت)
دقیقاً.

میچل کلارک

فکر می‌کنی این کافی بوده؟

لیلا فرنس

خودش به تنهایی که نه، البته که نه؛ ولی بردن رفیق جون جونی ت
به مهمونی مشروب‌خوری نامادری ت یه چیزه، و اینکه کاری کنی
باهاش ازدواج کنه یه چیز دیگه‌ست. وقتی هم که عامل پول رو
اضافه کنی...

هیوگو فریزر

موافقم، نصف پرونده‌های جنایی من دقیقاً در همین مسئله
خلاصه می‌شن. به من اعتماد کنین؛ هیچ‌وقت نباید این رو
دست‌کم گرفت که پول چقدر سریع می‌تونه حتی خانواده‌های

به ظاهر خوشبخت رو هم از هم بیاشونه و تا اونجایی که من متوجه
شدم، این خانواده اصلاً خوشبخت نبوده.
(نگاهی به گای می اندازد)
بهخشید البته.

گای هاوارد

(دستانش را بالا می گیرد)
خواهش می کنم.

لیلا فرنس

درمورد روپرت چی؟ انگیزه مالی وجود داشته؟ تا جایی که یادم
مونده، وصیت نامه اندرو حق مادم العمری مالکیت دورنی پلیس رو به
کرولاین داده که هنوز این حق رو داره، با اینکه مجدداً ازدواج کرده...

میچل کلارک

(بالحن خشک)
دو بار.

لیلا فرنس

اما وقتی بمیره به روپرت می رسه. چطور ازدواجش با لوک این
وصیت رو تغییر می داده؟ می تونم تصور کنم که ممکنه این انگیزه
کشتن کرولاین برای رسیدن به خونه رو به روپرت داده باشه، ولی
لوک نه...

گای هاوارد

(خنده تلخ و تمسخرآمیزی می کند)

و اگه روپرت قبل از من بمیره، من می شم نفر بعدی توی صف برای خونه که این انگیزه خیلی بزرگی برای کشتن روپرت به من می ده.

لیلا فرنس

(کمی خجالت می کشد)

خب، بله، گمونم همین طوره؛ ولی همون طور که گفتم، از مردن لوک چه سودی به روپرت می رسیده؟

هیوگو فریزر

به نظرم باید بررسی عمیقی درمورد مسائل مالی خانواده هاوارد انجام بدیم؛ مثلاً ممکنه یه چیز مبهم توی وصیت نامه اندرو نهفته باشه، یا توی جمله بندی حساب امانی. با اطمینان می تونم بگم برای همه بچه هاش حساب امانی جدا باز کرده بوده. البته با فرض اینکه از نظر تو ایرادی نداشته باشه، گای؟

گای هاوارد

هیچ ایرادی نداره. همون طور که گفتم، من فقط حقیقت رو می خوام. می تونم با وکیل مون یه قراری براتون ترتیب بدم.

جی جی نورتون

پس یعنی موافقیم؟ روپرت رو دقیق تر بررسی کنیم؟

همه افراد دور میز موافقند.

حالا تقسیم بشیم؟ آلن تو می تونی قضیه اون معشوق مرموز رو پیگیری کنی؟ به نظرم آشناهات توی پلیس کلان شهر ممکنه در

و اگه روپرت قبل از من بمیره، من می شم نفر بعدی توی صف برای خونه که این انگیزه خیلی بزرگی برای کشتن روپرت به من می ده.

لیلا فرنس

(کمی خجالت می کشد)

خب، بله، گمونم همین طوره؛ ولی همون طور که گفتم، از مردن لوک چه سودی به روپرت می رسیده؟

هیوگو فریزر

به نظرم باید بررسی عمیقی درمورد مسائل مالی خانواده هاوارد انجام بدیم؛ مثلاً ممکنه یه چیز مبهم توی وصیت نامه اندرو نهفته باشه، یا توی جمله بندی حساب امانی. با اطمینان می تونم بگم برای همه بچه هاش حساب امانی جدا باز کرده بوده. البته با فرض اینکه از نظر تو ایرادی نداشته باشه، گای؟

گای هاوارد

هیچ ایرادی نداره. همون طور که گفتم، من فقط حقیقت رو می خوام. می تونم با وکیل مون یه قراری براتون ترتیب بدم.

جی جی نورتون

پس یعنی موافقیم؟ روپرت رو دقیق تر بررسی کنیم؟

همه افراد دور میز موافقند.

حالا تقسیم بشیم؟ آلن تو می تونی قضیه اون معشوق مرموز رو پیگیری کنی؟ به نظرم آشناهات توی پلیس کلان شهر ممکنه در

اين زمينه به دردمون بخورن، به خصوص اگه بخوايم اون ماشين
رو پيدا کنيم.

هيوگو فریزر

منم حاضرم توی همين زمينه کمک کنم.

جی جی نورتون

حالا فقط می مونه روپرت و گذشته احتمالاً مبهم لوک. من حاضرم
مسئله روپرت رو بر عهده بگیرم. بیل، لیل، میچ، شما چی؟

بیل سرافینی

من واسه لوک داوطلب می شم؛ راست کار خودمه.

میچل کلارک

اتفاقاً منم دوست دارم اون مسئله رو دقیق تر بررسی کنم.

جی جی نورتون

ظاهراً فقط من و تو موندیم لیل.

فید آوت

- تیتراژ پایانی -

اين زمينه به دردمون بخورن، به خصوص اگه بخوايم اون ماشين
رو پيدا کنيم.

هيوگو فریزر

منم حاضرم توی همين زمينه کمک کنم.

جی جی نورتون

حالا فقط می مونه روپرت و گذشته احتمالاً مبهم لوک. من حاضرم
مسئله روپرت رو بر عهده بگیرم. بیل، لیل، میچ، شما چی؟

بیل سرافینی

من واسه لوک داوطلب می شم؛ راست کار خودمه.

میچل کلارک

اتفاقاً منم دوست دارم اون مسئله رو دقیق تر بررسی کنم.

جی جی نورتون

ظاهراً فقط من و تو موندیم لیل.

فید آوت

- تیتراژ پایانی -

پیامک‌های بین املی و مورا هاوارد، هفتم آوریل ۲۰۲۳، ۷:۳۳ شب.

مورا

سلام ام

دوباره باهام مصاحبه کردن

املی

خب...؟

مورا

ببین احتمالا خ خوشتر نیاد ولی من
راجع به قضیه اون تابستون حرف زدم

املی

همون قضیه مامان؟

مورا

آره همون

املی

وا، یعنی چی؟

چرا؟

مورا

الان دیگه چه فرقی میکنه؟ بهرحال همچین
مسائلی دیگه واسه هیشکی مهم نیست

املی

واسه من مهمه. از اینکه گای با اتفاقاتی که
افتاده *پول* دربیاره خیلی بدم میاد

تو خودت بهتر از هر کسی اینو میدونی

مورا

ببین مامان که قرار نیست این برنامه رو ببینه
پس ناراحت هم نمیشه. و بهر حال بهتر نیست
همه برن دنبال این مرد مرموز بگردن و دست
از سر ما بردارن؟

املی

آره فک کنم

مورا

میدونی که من درست میگم ام

خودم درستش میکنم همونطور که همیشه درستش
کردهم. خواهر بزرگا واسه همینن دیگه، مگه نه؟

املی

دوست دارم. بوس

مورا

من بیشتر

خودت خوب میدونی

تاریخ: جمعه ۱۶:۳۵، ۲۰۲۳/۰۴/۲۱

از: لیلای فرانس

به: میچ کلارک

موضوع: استرالیا

سلام میچ،

فقط می خواستم بدونم از سمت استرالیا کمکی لازم داری یا نه؟ یه دوست قدیمی دارم که اونجا روزنامه نگاره، ممکنه آشنایای به درد بخوری داشته باشه. البته تصمیم کاملاً با تونه.

لیلا

تاریخ: جمعه ۱۷:۰۷، ۲۰۲۳/۰۴/۲۲

از: میچ کلارک

به: لیلای فرانس

موضوع: پاسخ: استرالیا

فکر خوییه

م

تاریخ: شنبه ۱۷:۱۵، ۲۰۲۳/۰۴/۲۲

از: لیلای فرانس

به: بری بانیت

موضوع: درخواست کمک

سلام بری،

دیدم توی مسابقات قهرمانی ملی دوم شدی. همچنان برام عجیبه که با وجود سرکار رفتن و همه چیزهای دیگه، چطور می تونی برای اون همه تمرین، وقت پیدا کنی؛ ولی گمونم دو چرخه سواری توی هوای سیدنی کار سختی نیست. بگذریم! مطمئنم یادته بهت گفتم قراره توی این سریال شورانر حضور داشته باشم. از قرار معلوم قضیه یه جنبه استرالیایی هم داره و یکی از همکارهام ممنون می شه یه نفر ساکن اونجا بهش کمک کنه. اگه فرصت داری واقعاً ممنون می شم. مطمئنم می دونی چی می خوام بگم.

لیلا

تاریخ: یکشنبه ۲۳/۰۴/۱۴۰۲، ۲۲:۲۳

از: نری بانیت

به: لیلا فرنس

موضوع: پاسخ: درخواست کمک

سلام لیلا،

آره، راستش به دوم شدن هم راضی ام؛ کلاً همین که آدم بره روی سکو همیشه خوبه. واسه
یه پیرمرد بد نیست، ها؟ الان پسرها رو هم آوردهم توی خط. استیون پیشرفت خوبی کرده و
آره، همچنان داره دل نصف جمعیت مؤنث دانشگاه رو می شکنه.
(الان دارم مجسمت می کنم که داری سرت رو بکون می دی و می گی اونم به باباش رفته 😊)
راستی سلام می رسونه و بابت هدیه کریسمس با تاخیر اورت تشکر می کنه.
و آره، نگران نباش، رفیقت رو بفروست پیشم. خوشحال می شم کمکش کنم، درضمن، نگران
نباش، نمی دارم بره جاهایی که نباید سرک بکشد.

بهت خبر می دم. باز 🌸

بدنام

چه کسی لوک را بدر را گشت؟

یک سریال مستند غیراقتباسی از شورانر

خانه‌دارهای واقعی دابلیو ۸

تشویش، خیانت و ثروت ترکیب بسیار جالبی به وجود می‌آورند

راس لزلی



بدنام: چه کسی لوک رایدرا کشت؟

شورانر

نزدیک به خانه

کرایم تایم تی وی یوکی

حدس می‌زنم تماشای اپیزود دیشب بدنام بعضی از افراد پلیس کلان‌شهر را حسابی معذب کرده باشد. تا جایی که می‌دانم، این اولین باری است که علناً افشا شده پلیس آن شب مردی را در صحنه جرم بازداشت کرده است. هیچ‌وقت اتهامی به او وارد نشده، از روزنامه‌نگارهای محلی و سیاه‌پوست هم بوده است، و بله، مقدار کمی مواد مخدر در ماشینش داشته، اما هیچ مدرک فارتزیک‌کی وجود نداشته

که او را به ارتکاب جرم مرتبط کند. مطمئناً هیچ توجیهی برای شش ساعت بازجویی خصمانه از سوی پلیس وجود نداشته است. مطمئناً همه ما دوست داریم فکر کنیم این ماجرا را فراموش کرده ایم، اما فقط کافی است خبرها را بخوانید تا بفهمید پیش داوری نژادی سنتی همچنان به قوت خود باقی است.

سوی این مسئله، لذت عمدهٔ اپیزود دیشب (هرچند اذعان می‌کنم لذتی همراه با شرم) فرصت استراق سمع سختی‌های روزمره و خیانت‌های جماعت متمول اطراف کمپدن هیل بود؛ همان جایی که لوک رایدرب هنگام مرگش در آن زندگی می‌کرد.

می‌گویند پول خوشبختی نمی‌آورد، این را هم می‌گویند که ثروتمندان با بقیه فرق دارند. طبق چیزهایی که در این برنامه دیدیم، در هر دو مورد درست می‌گویند، هرچند هنوز مشخص نیست هیچ‌یک از این‌ها ارتباطی با اتفاقی که برای رایدرب رخ داده دارند یا نه. با ماه همراه باشید.

و اما در دنیای درام، با «نزدیک به خانه»، سریال جدیدی که وقایع آن در آکسفورد رخ می‌دهد، به مرگ بارترین شهر انگلیس برمی‌گردیم، هرچند فرسنگ‌ها با محیط آرامش‌بخش دانشگاه و دنیای قتل‌های پازل‌گونهٔ بازرس موریس فاصله داریم در...

فکر کنم همه مون قبول داشته باشیم که قضیه داره خیلی جالب میشه

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط Slooth

۱۵ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

میدونم که مطبوعات دارن مسئله نژادی مربوط به میچ رو خیلی گندهش میکنن و اشتباه برداشت نکنین، به نظرم اینم قطعا تاثیر داشته. ولی جدی... یواشکی بالا رفتن از ماشین رو و نگاه کردن به داخل از پنجره ها؟ آخه کی همچین کاری میکنه؟

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط BernietheBoltcutter

۷ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

خب معلومه، یه روزنامه نگار، ولی قبول دارم که خودش تنش میخاریده و

مطمئنا ادب هم شده

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط AngieFlynn77

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

واقعا فکر میکنی موضوع فقط همین بوده؟ به نظر من که قضیه بوداره. آخه فکر نمیکنم کسی اونجوری واکنش نشون بده، هرچقدرم دنبال گیر آوردن یه مطلب واسه روزنامه باشه.

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط Investig8er

۴ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ولی حرفاش با عقل جور درمیومد. اگه رفته اونجا تا به رایدر مواد

بفروشه چرا باید مواد رو تو ماشین میذاشته؟

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط AngieFlynn77

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

کلا حرفم اینه که یه نفر این وسط دروغ میگه. گفت کنار

جنازه بوده، پلیس ادعا میکنه تو بوته ها قایم شده بوده.

نمیشه که حرف هر دوشون راست باشه

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط Investig8er

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

من بعضی از مطالبش رو خوندم، معلومه وجودش پر از عقده و نفرته.

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط FinnShaw1616

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

من فکر میکنم اون یارو کنینگ چیزای بیشتری میدونه ولی نمیشه. مثلا یکیش اینکه صد درصد قبل از شروع همه اینا رفته نقش کلارک تو این ماجرا رو بررسی کرده. زیادی اطلاعات داشت

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط TruCrimr

دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم. صد درصد برنامه داره. سؤال اینجاست که چه برنامه ای

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط RonJebus

۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ولی اون و بیل تو اون سفر جاده ای خیلی خنده دار بودن. پاره شدم از خنده.

عین زوج عجیب بودن

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط JasonGlover45

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

زنش چی؟ کروالین؟ هیشکی نمیدونسته به شوهرش خیانت میکنه، نه؟ اون زمان نمی دونسته

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط DilltheDog1962

۷ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به نکته خوبی اشاره کردی. باعث شد با خودم فکر کنم شاید این بهونه «زوال عقلش» یه کم *زیادی* دم دستیه.

۱۹ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

وا، بیخیال. کی همچین چیزی از خودش درمیاره؟

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط AngleFlynn77

۱۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

کسی که ممکنه خیلی چیزا رو از دست بده

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط TruCrimr

۳۹ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

من بعضی از مطالبش رو خوندم، معلومه وجودش پر از عقده و نفرته.

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط FinnShaw1616

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

من فکر میکنم اون یارو کنینگ چیزای بیشتری میدونه ولی نمیدانم. مثلاً یکیش اینکه صد درصد قبل از شروع همه اینا رفته نقش کلارک تو این ماجرا رو بررسی کرده. زیادی اطلاعات داشت

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط TruCrimr

دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم. صد درصد برنامه داره. سؤال اینجاست که چه برنامه‌ای

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط RonJebus

۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ولی اون و بیل تو اون سفر جاده‌ای خیلی خنده‌دار بودن. پاره شدم از خنده. عین زوج عجیب بودن

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط JasonGlover45

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

زنش چی؟ کروالین؟ هیشکی نمیدونسته به شوهرش خیانت میکنه، نه؟ اون زمان نمی‌دونسته

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط DilltheDog1962

۷ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به نکته خوبی اشاره کردی. باعث شد با خودم فکر کنم شاید این بهونه «زوال عقلش» یه کم *زیادی* دم دستیه.

۱۹ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

وا، بیخیال. کی همچین چیزی از خودش درمیاره؟

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط AngleFlynn77

۱۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

کسی که ممکنه خیلی چیزا رو از دست بده

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط TruCrimr

۳۹ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

اپیزود سه | در دست فیلم برداری |

درای رایزر فیلمز

لندن W1Q 2UD، خیابان شروود ۲۲۷



تهیه کننده: نیک وینسنت کارگردان: گای هاوارد تدوینگر: فابیو پری محقق: تارک عثمان دستیار تولید: چنی تیت مدیر لوکیشن: گای جانسون صبحانه سر صحنه از ۰۸:۳۰ ناهار در حین کار از ۱۲:۴۵ پایان فیلم برداری ۱۷:۳۰	برنامه کار بدنام: چه کسی لوک رايدر را کشت؟ دوشنبه دوم می ۲۰۲۳ اپیزود سه: استودیو روز ۱ از ۳	بازیگران آلن کینگ (AC) میچل کلارک (MC) هیوگو فریزر (HF) لیلا فرنس (LF) جی جی نورتون (JJN) بیل سرافینی (WS) ساعت حضور عوامل ۰۸:۴۵ ساعت آماده شدن دوربین: ۰۸:۳۰
---	--	--

توجه: تعداد خیلی محدودی جای پارک نزدیک ترین ایستگاه مترو، خیابان وارویک شماره تماس اضطراری ۰۷۰۰۰ ۶۱۶۱۷۸	لندن، W۹ ۷EX، ویداویل، کینگستون رود ۱۲۷-۱۳۱، فروپیشراستودیوز لوکیشن:
--	--

عوامل

تیتراژ: مونتاژ سیاه و سفید به سبک فیلم هنری از عکس‌ها و کلیپ‌های کوتاه: صحنه جرم، پوشش خبری معاصر، عکس‌های خانوادگی

آهنگ: «چیزی نیست، مامان (فقط خون‌ریزی دارم)» (باب دیلن)، از ساوندترک فیلم «ایزی رایدر» [۱۹۶۹]

پایان تیتراژ

بدنام

فید این

چه کسی لوک رایدرا کشت؟

فید آوت

قاب سیاه، پدیدار شدن متن، با صداگذاری؛ راوی (زن):

بیست سال پیش، در سوم اکتبر ۲۰۰۳، جسد لوک رایدرا با آثار ضرب و جرح وحشیانه در باغ خانه همسرش کشف شد. یک سال بیشتر از ازدواجشان نگذشته بود، اما امکان داشت کروالین رایدرا به همین زودی به او خیانت کرده باشد. آیا ممکن بود همین حقیقت ساده به زنجیره مرگ‌باری از وقایع منتهی شده باشد یا اینکه چیزی در گذشته لوک دوباره برای او دردسرساز شده بود؟ یا شاید هم پاسخ این سؤالات - هم آن زمان و هم حالا - در جایی خیلی نزدیک‌تر به خانه نهفته باشد...

یکی از اعضای تیم در استودیو. حالا عکس‌های بیشتری روی تخته‌هاست.

بیل سرافینی

خب، برای اینکه همه رو از خبرهای جدید مطلع کنم، باید بگم دو هفته از آخرین باری که همدیگر رو دیدیم می‌گذره و در طول این مدت کارهای زیادی انجام شده؛ مثلاً یکی‌ش اینکه یکی دو نفرمون موباشون رو کوتاه کرده‌ن...

چند نفر از اعضای تیم لب‌خند می‌زنند، بیل دستش را به پشت سرش می‌مالد.

بله، از جمله خودم.

بگذریم! حالا دوباره برای گزارش‌گیری دور هم جمع شدیم. اگه بخوایم مروری بر کارهامون داشته باشیم، طی این مدت سه رشته تحقیقات رو پیش بردیم.

(به سمت تخته سفید اشاره می‌کند)

۱. مردی که ممکنه کرولاین هاوارد رایدر در زمان قتل باهاش در ارتباط بوده باشه.

۲. گذشته خود لوک.

۳. اینکه آیا روپرت هاوارد، پسر خوانده کرولاین، انگیزه یا فرصتی برای کشتن لوک داشته یا نه؟

خب، اول کی می‌خواد شروع کنه؟

جی جی نورتون

من خوشحال می‌شم شروع کنم، بیل.

بیل روی صندلی اش می نشیند و جی جی جای او را مقابل تخته سفید می گیرد.

من داشتم راجع به روپرت هاوارد و هر دلیلی که ممکن بوده برای کشتن لوک داشته باشه تحقیق می کردم. اجازه بدین به شیوه سنتی کار کنیم.

ماژیک را برمی دارد و شروع به نوشتن می کند؛ چند نفر به هم لبخند می زنند: جی جی واقعاً عاشق فهرست هایش است.

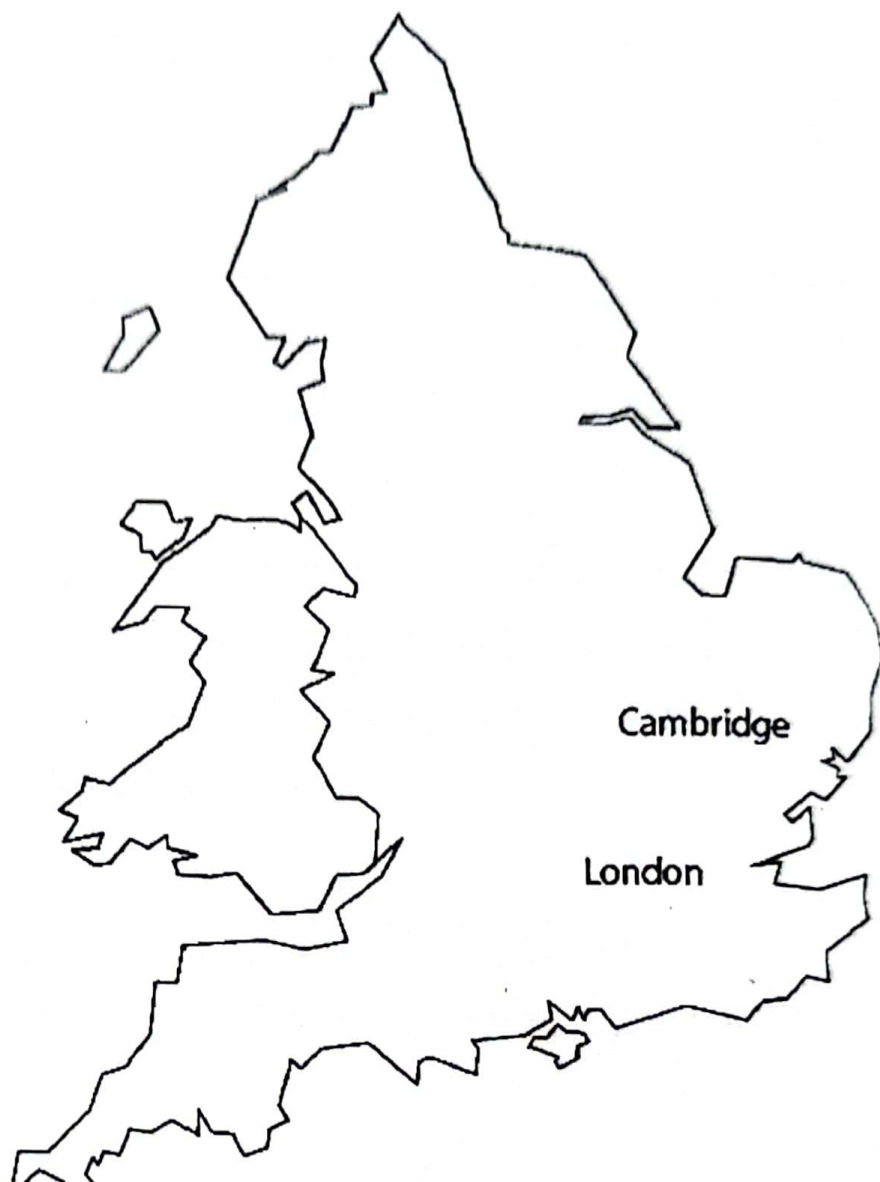
وسیله: اینش که آسونه. هرکسی که به اون باغ دسترسی داشته می تونسته یه سنگ از توی باغچه ها برداره. همه مجرم های بالقوه مون وسیله ش رو داشته ن.

یک تیک جلوی وسیله می زند؛ تخته کمی لق می زند و او کمی جابه جایش می کند، تا اینکه ثابت می ماند.

فرصت: روپرت از این نظر که لازم نبوده کسی به داخل راهش بده، بین گروه مظنون ها نسبتاً تکه: خودش کلید داشته؛ بنابراین از این لحاظ در صدر قرار می گیره؛ اما سؤال اینجاست که آیا اون موقع واقعاً به اونجا نزدیک بوده یا نه؟

به سمت تابلوی اعلانات می رود و به نقشه انگلیس و ولز اشاره می کند. لندن و کمبریج هر دو علامت گذاری شده اند.

روپرت همیشه ادعا کرده اون شب برای شام توی دانشگاه سابقش بوده، و همین طور که روی نقشه می بینن، راجع به حدود صد



کیلومتر فاصله صحبت می‌کنیم. با ماشین دست‌کم دو ساعت راه بوده، با قطار هم خیلی کمتر از این نمی‌شه، اگه مدت زمانی رو هم که برای رفتن از اون سرلندن تا دورنی پلیس در نظر بگیریم، و این فقط مدت زمان رسیدن به اونجاست، برگشتن هم دو ساعت دیگه طول می‌کشه.

پس باتوجه به اینکه قتل بین ساعت ۹:۳۰ تا ۱۰:۲۰ رخ داده، روپرت باید حداکثر تا ساعت هشت از کمبریج می‌زده بیرون که می‌شده درست وسط شام و تا بعد از دوازده شب به کمبریج بر نمی‌گشته.
(رو به اعضای تیم می‌چرخد)

پس آیا روپرت واقعاً اون شب توی کمبریج بوده؟ و اگه بوده، کل شب اونجا بوده؟ تنها راه رسیدن به جواب این دو سؤال برای من این بود که با یه نفر که اونجا بوده حرف بزنم. خوشبختانه دانشگاه وقایع رو به خوبی ثبت می‌کنه و اونجا بهم گفتن با ملکوم سورن^۱ صحبت کنم که دوست و هم‌دوره روپرت بوده و حالا توی همون دانشگاه استاد شده.

کات به جی جی و مردی میان سال که در یکی از ساختمان‌های دانشگاه کمبریج نشسته‌اند. دیوارهای پنل پوش، پرتره‌های تاریخی، میزهای درازی با شمع‌دان‌های نقره. سورن مردی درشت‌هیکل با موهای سفید پریشان و صورت گلگون است.

جی جی نورتون

ممنونم که من رو به حضور پذیرفتین، پروفسور سورن.

ملکوم سورن

خواهش می‌کنم.

جی جی نورتون

خب، شام سوم اکتبر ۲۰۰۳ رو به خاطر دارین؟

ملکوم سورن

البته. به خصوص به این دلیل که یه کم بعدش از پلیس کلان شهر ازم سؤالاتی پرسیدن؛ هم از من و هم از بیشتر دانشجوهای که توی گروه اون سال بودن.

1. Malcolm Severn

جی جی نورتون

و یادتون می‌آد که روپرت اون شب اونجا بوده باشه؟

ملکوم سورن

بله. اتفاقاً نسبتاً نزدیک به همدیگه نشسته بودیم؛ همه مون جزو
یه گروه از دوستان بودیم و هرچند ممکنه الان که بهمون نگاه کنین
تصورش سخت باشه، اون زمان گروه خوش گذران و پرسروصدایی
بودیم.

(می خندد)

یادمه جوری شد که رئیس دانشگاه از اتاقش پیغام فرستاد و ازمون
خواست صدامون رو بیاریم پایین.

جی جی نورتون

پس امکان نداره بدون اینکه شما متوجه شده باشین روپرت
غیبش زده باشه؟

ملکوم سورن

مسلماً به اندازه‌ای که تا لندن بره و برگرده نه.

(مردد می ماند)

هرچند یادمه یه وقتی از سر میز بلند شد...

جی جی نورتون

جدی؟ چه موقع بود؟

ملکوم سورن

تازه شروع به سرو خوراک اصلی کرده بودن، پس باید حدود ساعت
۸:۳۰ بوده باشه. رفتنش نیم ساعت بیشتر طول نکشید.

جی جی نورتون

و وقتی برگشت گفت کجا بوده؟

ملکوم سورن

(کمی سرگشته به نظر می‌رسد)

گفت رفته یه زنگ بزنه؛ یه چیزی راجع به یه وضعیت اضطراری جزئی و رفع یه مشکلی مربوط به دی پی گفت.

جی جی نورتون

دی پی؟

ملکوم سورن

دورنی پلیس. همیشه از همون اولین باری که باهاش آشنا شدم بهش می‌گفت دی پی.

جی جی نورتون

من گیج شده‌م. گفته یه وضعیت اضطراری پیش اومده که به چیزی دلالت داره که ناگهانی اتفاق افتاده، پس اون چطور درموردش فهمیده؟ موقع شام کسی بهش زنگ زده یا پیام داده و گفته مشکلی پیش اومده؟

ملکوم سورن

به نظرم ممکنه براش پیامک اومده باشه. همراه داشتن تلفن همراه توی ساختمان مجاز نبود، ولی روپرت همیشه فکر می‌کرد همچین قوانینی شامل حال اون نمی‌شه.

جی جی نورتون

پس رفت که یه زنگ بزنه؟

ملکوم سورن

اتفاقاً مسئله مهمی هم بود؛ چون به خاطر این کارش شدیداً مواخذه شد. تا زمانی که رئیس گروه اجازه نمی داد کسی نباید از اونجا خارج می شد.

جی جی نورتون

و هیچ وقت به شما نگفت اون «وضعیت اضطراری» چی بوده؟

ملکوم سورن

نه.

جی جی نورتون

براتون عجیب نبود؟

ملکوم سورن

(مردد می ماند)

گمونم چرا. اون موقع همچین فکری نکردم، ولی الان که شما گفتین، بله. یه کم عجیب بود.

کات به: استودیو، مثل قبل. جی جی هنوز کنار تابلو اعلانات است.

هیوگو فریزر

خب، یه چیزی که می دونیم اینه که روپرت اون شب به هرکس

که زنگ زده، خط ثابت دورنی پلیس نبوده؛ چون همچنین تماس دریافتی‌ای ثبت نشده. روی موبایل کرولاین هم چیزی ثبت نشده.

جی جی نورتون

هرچند زمانش جالبه. کمتر از یک ساعت بعد از اینکه روپرت اون تماس مرموز رو می‌گیره، لوک می‌میره. به نظرتون تصادف عجیبی نیست؟ از کجا معلوم؟ ممکنه همه چیز رو ترتیب داده باشه...

لیلا فرنس

(با تردید)

اوه بی خیال! نگو که واقعاً منظورت اینه روپرت برای لوک آدم‌کش استخدام کرده. داریم راجع به کمپدن هیل حرف می‌زنیم، نه کورنا نوشترا^۱.

جی جی نورتون

موافقم؛ ولی به هر حال بازم عجیبه.

بیل سرافینی

در این مورد از روپرت سؤال کردی؟

جی جی نورتون

(نگاهی بی‌حالت به او می‌اندازد)
معلومه که ازش سؤال کردم.

کات به: مصاحبه با روپرت. این بار در آپارتمان‌ش است. یک صندلی راحتی

۱. مافیای سیسیل.

چرم، چند کپه روزنامه، یک بخاری هیزمی. پیراهن چهارخانه و جلیقه
پشمی به تن دارد و کراوات بافت زده.

جی جی نورتون - خارج از قاب

شبی که لوک مُرد توی کمبریج داشتی شام می خوردی، درستِه؟

روپرت هاوارد

درسته. چیزی که همتاهاى آکسفوردی مون بهش می گن «ضيافت
سالانه».

(بالحن افاده‌ای)

همون شام تجدید دیدار، با بچه‌های ورودی من.

جی جی نورتون - خارج از قاب

می دونم ضیافت سالانه چیه. یکی از هم کلاسی هات می گه در طول
شام رفتی بیرون که یه زنگ بزنی.

روپرت هاوارد

درست یادم نمی‌آد.

جی جی نورتون - خارج از قاب

اون شخص این رو هم بهمون گفت که تو گفتی یه «وضعیت
اضطراری» مربوط به دی پی پیش اومده که باید «رفع» بشه.

روپرت هاوارد

(با اخم)

همچین چیزی یادم نمی‌آد.

جی جی نورتون - خارج از قاب

اگه همچین چیزی پیش نیومده باشه کلمات عجیبی انتخاب کرده. می‌گه همیشه به خونه می‌گفتی «دی‌پی».

روپرت هاوارد

(بایی اعتنایی)

ببین، کرولاین اصلاً به خونه رسیدگی نمی‌کرد. همیشه یا یه مشکلی پیش می‌اومد یا یه چیزی نیاز به تعمیر داشت: ماشین لباس‌شویی، لوله‌کشی، از این جور چیزها. اوضاع باغ هم کاملاً...

جی جی نورتون - خارج از قاب

و هروقت که همچین مشکلاتی پیش می‌اومده به تو زنگ می‌زده؟ با اینکه طبق گفته همه اون قدرها هم رابطه نزدیکی با هم نداشتین؟

روپرت هاوارد

(چشم‌هایش باریک می‌شوند)
بعضی وقت‌ها.

جی جی نورتون - خارج از قاب

توی لوله‌کشی هم مهارت خاصی داری، آره؟ یه نمه هم توی دکوراسیون؟ خودت همه فن حریفی؟

روپرت نگاه سرزنش‌آمیزی به سمت او می‌اندازد، اما چیزی نمی‌گوید.

جی جی نورتون - خارج از قاب

در هر صورت ما می‌دونیم که اون شب خاص به کرولین زنگ نزدی.
اون شب هیچ تماسی از موبایل تو با موبایل اون برقرار نشده. به
خونه هم همین طور. بررسی کردیم.

روپرت هاوارد

(اوقاتش تلخ می‌شود)
من اصلاً حتی یاد نمی‌آد هیچ زنگی زده باشم...

جی جی نورتون - خارج از قاب

دوستت خیلی مطمئن بود.

روپرت هاوارد

این «دوست» که می‌گی کیه؟

جی جی نورتون - خارج از قاب

ملکوم سورن.

روپرت هاوارد

(بلند می‌خندد)

وای، سورن بُور؟ همیشه هر جا که نمی‌خواستنش خودش رو قاتی
می‌کرد. خدایا، سال‌هاست باهاش حرف نزده‌م.

جی جی نورتون - خارج از قاب

ظاهراً اون شب رو خیلی واضح به یاد داره. مطمئنی اصلاً یاد
نمی‌آد؟

روپرت هاوارد

گفتم که...

جی جی نورتون - خارج از قاب

چون ملکوم ظاهراً فکر می‌کنه به خاطر اینکه بی‌اجازه در طول شام از ساختمون رفتی بیرون، شدیداً مواخذه شدی. به نظرم این از اون چیزهاییه که آدم یادش نمی‌ره.

روپرت هاوارد

همون طور که گفتم...

جی جی نورتون - خارج از قاب

و وقتی بهش فکر می‌کنی واقعاً عجیبه، فکر می‌کردم همه چیز اون شب توی ذهنت حک شده باشه.

روپرت هاوارد

ببین، می‌خوای به چی بررسی؟

جی جی نورتون - خارج از قاب

سعی دارم به حقیقت برسم...

روپرت هاوارد

اون زمان پلیس‌ها هیچ توجهی به تماس‌های تلفنی کوفتی من نشون ندادن...

جی جی نورتون - خارج از قاب

شاید بایستی علاقه نشون می‌دادن...

روپرت هاوارد

گفتم که...

جی جی نورتون - خارج از قاب

چون ملکوم ظاهراً فکر می‌کنه به خاطر اینکه بی‌اجازه در طول شام از ساختمون رفتی بیرون، شدیداً مواخذه شدی. به نظرم این از اون چیزهاییه که آدم یادش نمی‌ره.

روپرت هاوارد

همون طور که گفتم...

جی جی نورتون - خارج از قاب

و وقتی بهش فکر می‌کنی واقعاً عجیبه، فکر می‌کردم همه چیز اون شب توی ذهنت حک شده باشه.

روپرت هاوارد

ببین، می‌خوای به چی بررسی؟

جی جی نورتون - خارج از قاب

سعی دارم به حقیقت برسم...

روپرت هاوارد

اون زمان پلیس‌ها هیچ توجهی به تماس‌های تلفنی کوفتی من نشون ندادن...

جی جی نورتون - خارج از قاب

شاید بایستی علاقه نشون می‌دادن...

روپرت هاوارد

(میکروفنش را در می آورد و بلند می شود)
دیگه بسمه! حرف دیگه ای نمونده. ازت می خوام بری.

فیلم می رود روی یک تصویر برفکی.

کات به: استودیو، مثل قبل.

جی جی نورتون

این دقیقاً رفتاریه آدم بی گناه نیست. حداقل از دیدگاه من؛ ولی
در حال حاضر این تنها اطلاعاتیه که درموردش داریم.

لیلا فرنس

شاید «دی پی» به معنای دورنی پلیس نبوده، فقط به عنوان یه
یهونه ازش استفاده کرده. برای رد گم کردن.

هیوگو فریزر

بیست و سه سالش بیشتر نبوده. جوونی به اون سن و سال چه
نیازی به رد گم کردن داشته؟ یه رئیس مافیای کله گنده که نبوده...

لیلا فرنس

نه، ولی ممکن بوده دستی هم توی مواد داشته؛ یه چیزی توی
این مایه ها...

هیوگو فریزر

(بالبند)

متوجهم. «دی پی» واقعاً مخفف موادفروش (دراگ پوشر) بوده...

لیلا فرنس

ممنون بابت این توضیح عاقل اندر سفیهت هیوگو، ولی تو هم مثل من می دونی که به راحتی ممکنه کنار کارهای دیگه یه کم موادفروشی هم کرده باشه. این حساس بودنش روی این موضوع رو توضیح می ده، نه فقط اون زمان، بلکه به خصوص الان. همچنین چیزی وجهه خوبی برای یه نماینده مجلس محافظه کار نداره.

بیل سرافینی

نمی دونم این نظرم ارزشی برات داره یا نه، اما باهات موافقم؛ ولی در هر صورت به نظر می آد برای اون شب عذر غیبت داشته و حقیقتش همچنان نمی دونم چه انگیزه ای می تونسته داشته باشه. با این حال، ممکنه یه چیزی مربوط به مسائل مالی خانواده بوده باشه که انگیزه ای بهش داده. جی جی، در این مورد چی دستگیرت شد؟

جی جی نورتون

لیلا داشت روی این مورد کار می کرد.

لیلا فرنس

(سرش را بلند می کند)

آها، آره. خلاصه بخوام بگم، کلاً موضوع این بود که ثابت کنیم آیا روپرت دلیلی برای کشتن لوک داشته؟ کسی که فراموش نکنیم یه زمانی دوستش بوده.

باتوجه به اینکه الان برامون محرز شده روپرت قطعاً اون شب توی

کمبریج بوده، امکان نداره جروبحث به خشونت منجر به قتل تبدیل شده باشه؛ باید یه نفر دیگه از طرف اون، کاررو براش انجام داده باشه. اگه یه قاتل قراردادی حرفه‌ای نبوده باشه، حداقل یه دوست یا آشنا بوده؛ به عبارت دیگه، حتماً با قصد قبلی بوده. حالا راپرت انگیزه‌ای داشته که اون قدر براش مهم بوده باشه که ترتیب کشته شدن لوک رایدرو بده؟ جواب کوتاه این سؤال اینه که: فکر نمی‌کنم.

یه نگاه به وصیت‌نامه اندرو هاوارد انداختم...

کات به فیلم آرشیوی از سندی با عنوان «وصیت‌نامه»، غیره.

... و دیدم کرولاین نفع زیادی ازش برده. نه فقط حق مادام‌العمر مالکیت خونه، بلکه مقدار زیادی پول نقد و سرمایه‌گذاری‌های مالی بهش رسیده که می‌تونه در طول عمرش ازشون استفاده کنه. هرچیزی که در زمان مرگش بمونه به‌طور مساوی بین چهار بچه تقسیم می‌شه: راپرت و سه بچه خود کرولاین یعنی مورا، املی و گای. همون‌طور که می‌دونیم، خونه موقع مرگش به راپرت به‌عنوان پسر بزرگش می‌رسه.

بیل سرافینی

پس بچه‌های کرولاین دلشون می‌خواد کل اون پول‌های نقد رو خرج نکنه، چون اگه خرجشون کنه هیچی بهشون نمی‌رسه؟

لیلا فرنس

برداشت منم همین بود، هرچند البته من وکیل نیستم...

هیوگو فریزر

خب، من وکیل و با حرفت موافقم. سؤال بدیهی بعدی اینه که در زمان قتل لوک موقعیت حقوقی به چه صورتی بوده؟

لیلا فرنس

اینجاست که قضیه جالب می شه. تا جایی که تونستم تشخیص بدم، کرولاین قطعاً داشته پول ها رو خرج می کرده، اونم به سرعت برق و باد. ظاهراً مقدار پول ها بین مرگ اندرو توی دسامبر ۱۹۹۹ و مرگ لوک توی اکتبر ۲۰۰۳، حدود سی درصد کاهش پیدا کرده. این تا حدودی به دلیل نواسانات بازار بوده، ولی با این حال مشخصه که پول ها رو داشته به سرعت خرج می کرده.

آلن کینگ

و به نظرت این سطح از ولخرجی به خاطر لوک بوده؟

لیلا فرنس

مستقیماً نه. لوک به پول ها دسترسی نداشته، چون همه شون به نام کرولاین بوده؛ ولی ظاهراً پول ها رو هم خرج اون می کرده و هم با اون خرج می کرده؛ مثلاً براش یه هارلی خریده و چندین مسافرت پرهزینه هم با هم رفته.

آلن کینگ

پس یعنی فرضیه ت اینه که ممکنه روپرت لوک رو کشته باشه تا سرعت خرج کردن کرولاین رو بیاره پایین؟ به نظرم احتمالش خیلی کمه.

میچل کلارک

(با سر تأیید می کند)

اگه روپرت می خواسته خودش رو تا این حد به دردسربندازه - و همچنین ریسک بزرگی بکنه - خلاص شدن از شر کرولاین کارسازتر بوده. این جوری فوراً هم پول ها بهش می رسیده، هم خونه.

لیلا فرنس

دقیقاً به همین دلیل فکر می کنم این یکی اساساً غیرممکنه. تماس تلفنی توی کمبریج عجیبه، رفتار روپرت هم در این مورد خیلی تدافعی، ولی این ممکنه دلیل کاملاً نامربوطی داشته باشه، و در هر صورت، همون طور که بیل گفت، با عقل جور در نمی آد. کشتن لوک مشکلات روپرت رو حل نمی کرده. درواقع حتی ممکن بوده وضعیت رو بدتر کنه: ممکن بوده کرولاین دوباره ازدواج کنه، اونم با یه شخص نامناسب تر.

بیل سرافینی

در این صورت می رسیم به مرد رموزی که معلوم نیست با کرولاین رابطه پنهونی داشته یا نه. هیوگو، آلن، شما توی این مورد به کجا رسیدین؟

آلن کنینگ

خب، من از چند نفر درخواست کمک کردم و به پایگاه اطلاعات سازمان گواهی نامه رانندگی دسترسی پیدا کردم.
(برگه ای را از پوشه اش درمی آورد)

طبق اطلاعات ثبت شده شون سال ۲۰۰۳ هنوز بیش از سی هزار ام جی بی توی جاده ها بوده. اگه فقط مدل های قرمز رو در

نظر بگیریم، مسلماً تعدادشون خیلی محدود می‌شه، ولی بازم چند هزارتایی باقی می‌مونه. بعد می‌شه از لحاظ جغرافیایی فهرست رو محدود کرد، ولی مشخصاً نمی‌دونیم این مرد اصلاً کجا زندگی می‌کرده...

میچل کلارک

مطمئناً فرض معقولیه که بگیم توی لندن زندگی می‌کرده، درست‌ه؟

لیلا فرنس

موافقم.

آلن کنینگ

اگه اجازه می‌دادی حرفم تموم بشه، منم دقیقاً می‌خواستم همین رو بگم. منم موافقم شخصی که کرولاین مرتب باهاش در ارتباط بوده، احتمالاً توی فاصله نسبتاً نزدیکی زندگی می‌کرده. حداقل توی لندن، یا شاید هم شهرستان‌های اطراف لندن. اگه فهرست سازمان گواهی نامه رو به علاوه رنگ ماشین از این فیلتر بگذرونیم، تعداد ماشین‌ها به زیر صدتا می‌رسه. دقیق‌تر بخوام بگم، هشتادوشیش‌تا.

لیلا فرنس

زیادم بد نیست، درواقع کمتر از اون چیزیه که پیش‌بینی می‌کردم.

آلن کنینگ

اگه فیلتر سن و جنسیت رو هم بهش اضافه کنیم و فقط مالک‌های

مرد بالای بیست و پنج سال رو در نظر بگیریم، یه کم محدودتر می‌شه، می‌رسه به چهل و دوتا.

به سمت تابلوی اعلانات می‌رود و یک نقشه لندن بزرگ را که تعداد زیادی نقطه قرمز رویش پراکنده شده‌اند به تابلو می‌زند.

و اون چهل و دوتا توی این نقاط هستن.

بیل سرافینی

بازم پیگیری همه شون کار سخته. اطلاعات هم مال بیست سال پیشه. ممکنه نصف اون افراد تا الان مرده یا رفته باشن جای دیگه‌ای.

لیلا فرنس

(تأیید می‌کند)

آلن کیننگ

(رو به آن‌ها می‌چرخد)

منم دقیقاً دارم روی همین کار می‌کنم. با اون‌هایی که نزدیک‌ترین محل زندگی به دورنی پلیس رو دارن شروع کردم، با فرض اینکه معشوق کرولاین، اگه واقعاً همچین شخصی وجود داشته، احتمالاً از طبقه اجتماعی مشابهی بوده، و بله، می‌دونم که ممکنه این فرض اشتباه باشه...

لیلا فرنس

(زیر لب)

ولی از طرفی هم نمی‌تونم تصور کنم کرولاین با یه لوله‌کش اهل
هکنی^۱ توی رابطه بوده...

آلن کیننگ

(کمی صدایش را بالا می‌برد)
من در حال حاضر با شونزده نفر که اون زمان ام‌جی‌بی قرمز داشته‌ن
و توی همون ناحیه کلی دورنی پلیس توی لندن زندگی می‌کردن
حرف زده‌م؛ ولی تا الان یه مورد بدیهی هم پیدا نشده.

بیل سرافینی

گمونم از همون اول یه کم حالت هیل مری^۲ داشته.

هیوگو فریزر

(رویش را به او می‌کند)
می‌دونی، من هیچ وقت منظور آمریکایی‌ها رو از این اصطلاح
نفهمیده‌م.

بیل سرافینی

(لبخند پنهانی می‌زند)
یه پاس بلنده که آخر بازی فوتبال می‌دن. اصولاً به یه تیرتوی
تاریکی در آخرین لحظه می‌گن. بگذریم! همه این مدتی که آلن
داشته هزینه تلفنش رو می‌برده بالا، تو چه کارهایی انجام دادی؟

هیوگو فریزر

من، دوست عزیزم، با دوستان کرولاین حرف زده‌م، با اون‌هایی که

1. Hackney

۲. Hail Mary. به معنای درود بر مریم، تقریباً معادل الله بختکی.

تونستیم پیدا کنیم، تا ببینیم می‌دونن این آقای ایکس کی بوده یا نه.

بیل سرافینی

این شد یه نقشه درست و حسابی!

کات به: مدلین داوینگ، مثل قبل با زیرنویس «دوست کرو لاین هاوارد».
این بار در اتاق نشیمنش.

مدلین داوینگ

دارین از آدم اشتباهی می‌پرسین. من هیچ وقت کوچیک ترین نشونی از اینکه با کسی رابطه پنهونی داشته باشه ندیدم.
(می‌خندد)

اون که یه شوهر جوون سرحال داشته، چه نیازی داشته با یه نفر دیگه هم رابطه داشته باشه؟ پل نیومن^۱ یه حرفی می‌زد، چی بود؟
«وقتی توی خونه استیک داری، چرا بری بیرون برگری؟»

کات به: جنیفر دنیسن^۲، با زیرنویس «دوست کرو لاین هاوارد». موهای تیره با شینیون فرانسوی، پیراهن ابریشم طرح دار. داخل آشپزخانه‌ای با کاشی‌های سیاه و سفید که به باغی در آن طرف مشرف است.

جنیفر دنیسن

هیچ وقت چیزی به من نگفت. اگه واقعاً با کسی رابطه داشت مطمئنم به من می‌گفت.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

پس یعنی با شما درد دل می‌کرد؟ همچنین رابطه‌ای با هم داشتین؟

جنیفر دنیسن

من که با اون درد دل می‌کردم، اگه منظورتون اینه.

(کمی سرخ می‌شود)

ببینین، اگه حتماً باید بدونین، من خودم هم اون موقع درگیر
همچین رابطه‌ای بودم، خب؟ آخرش شوهرم رو ول کردم، پس به
نظرم اگه اونم توی همچین موقعیتی بود به من می‌گفت.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

اون و لوک از رابطه‌شون راضی بودن؟

جنیفر دنیسن

تا جایی که می‌دونم آره. هیچ وقت چیزی غیر از این نگفت، حداقل
به من نگفت.

کات به: کارمل پایپر^۱، بازنویس «دوست کرو لاین هاوارد». زنی قوی هیکل
با موهای بلوند دودی مدل باب، و پافر چرم. سر میزی در کافه نشسته
است. نقاشی‌های انتزاعی پاستلی روی دیوارها و گل‌های تازه‌ای روی میز
است و قهوه در فنجان آبی رنگ روی یک نعلبکی است. مشخص است
یک کافه مستقل است، نه از آن کافه‌های زنجیره‌ای بزرگ.

کارمل پایپر

راستش اون قدرها با هم صمیمی نبودیم، من فقط براش یکی از

1. Carmel Piper

اون خانم‌هایی بودم که توی دورهمی‌های ناهار حضور داشتم. حدوداً هر شیش هفته یه بار دور هم جمع می‌شدیم؛ صرفاً از اون دورهمی‌های سرگرم‌کننده معمولی بود؛ غیبت‌کردن، چشم‌وهم‌چشمی درمورد مسافرت‌هامون، از این جور چیزها. می‌دونین که جوّ اینجا چه جوّیه؛ صحبت‌های پیش‌پاافتاده و بی‌اهمیت توی این هیاهوی زندگی.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

هیچ وقت ندیدین تماس تلفنی یا پیامکی داشته باشه که نشون بده معشوقی داره؟

کارمل پایپر

(با خنده)

نمی‌دونم همچین چیزی رو چطور می‌شه تشخیص داد! ولی نه. هیچ وقت ندیدم با عجله بره تلفنش رو جواب بده، یا یه دفعه بگه باید بره یه جایی، یا همچین چیزهایی. راستش برداشتم این بود که زندگی‌ش رو به خوبی اولویت‌بندی می‌کنه. جوری که هم جایی برای همه داشته باشه و هم هرکسی براش جای خودش رو داشته باشه. نمی‌دونم منظورم رو می‌فهمین یا نه.

کات به: استودیو، مثل قبل.

بیل سرافینی

قضیه ساک ورزشی چی؟ با اون به جایی رسیدیم؟ هرچند می‌دونم اینم تیری در تاریکیه.

هیوگو فریزر

متأسفانه نه. تعدادی باشگاه توی اون قسمت از شهر بوده و هنوزم هستن، به علاوه زمین های تنیس توی باشگاه ملکه و سه تا باشگاه اسکواش که از بابتشون مطمئنم.

جی جی نورتون

ارزشش رو داره اعضای اون باشگاه ها رو با صاحب های ام جی بی های قرمز مطابقت بدیم؟

آلن کیننگ

بعید می دونم خیلی هاشون هنوز اطلاعات ثبت شده مربوط به ۲۰۰۳ رو داشته باشن؛ یعنی، آره، مسلماً می تونیم پیرسیم، ولی حتی اگه اطلاعاتشون هنوز موجود باشه، به احتمال قریب به یقین در اختیارمون نمی ذارنشون.

میچل کلارک

حفاظت از اطلاعات؛ آفت زندگی کوفتی من!

لیلا فرنس

و به هر حال ممکنه این مرد اصلاً عضو باشگاهی نبوده باشه. شاید فقط پیاده روی می کرده. این روزها هنوز کسی پیاده روی می کنه؟ هنوز چیز رایجیه؟

جی جی نورتون

(با خنده)

فکر کنم الان باید «بدوئی» که جدی بگیرنت.

آلن کیننگ

(بدون خنده)

خب، مخلص کلام اینکه طبق مدرک جدید مورا هاوارد، من بیشتر به این تمایل دارم که قبول کنم کرولاپن رایدرواقعاً به رابطه خارج از زناشویی داشته، ولی در حال حاضر سرنخی درمورد اینکه مرد مذکور ممکنه کی بوده باشه در اختیار نداریم.

لیلا فرنس

هنوزم به بررسی هات ادامه می دی؟ منظورم درمورد ماشین هاست.

آلن کیننگ

(با خستگی)

آره، به بررسی هام ادامه می دم.

هیوگو فریزر

پس حالا فقط می مونه بیل و میچ و اطلاعاتی که تونسته ن درمورد لوک پیدا کنن.

میچل کلارک

(به بیل)

اشکالی نداره شروع کنم؟

بیل سرافینی

بفرما.

همچ بلند می شود و به طرف تابلوی اعلانات و سراغ نقشه استرالیا می رود.

میچل کلارک

خب، برگردیم به کلگورلی. کاری که مشخصه خود لوک به هیچ وجه قصد انجامش رو نداشته.

من با دبستان محل تماس گرفتم تا ببینم اطلاعات ثبت شده‌ای از اون زمان دارن یا نه، و راستش چیز زیادی نداشتن. متأسفانه هیچ عکسی نداشتن، ولی یه گروه فیس بوک برای شاگردهای قدیمی دارن، پس مدرسه یه چیزی از اون گروه برام فرستاد، چهارپنج تا پیام هم برام فرستادن و یه تماس گروهی توی زوم گرفتیم.

کات به: تصویر ویدئویی از میچ پشت میزش، با حضورشش نفر در صفحه زوم.

پس شما همه تون اون زمان هم کلاسی لوک رایدربودین؟

کات به: کلوزآپ تریسی رایان^۱، با زیرنویس «هم کلاسی لوک رایدرب». زیبا، با موهای قرمز دم اسبی و تاپ راه راه. عکسی از اولورو پس زمینه صفحه اش است.

تریسی رایان

وای آره، لوک رو یادمه. یه بچه خرخون بود که همیشه بقیه اذیتش می کردن.

کات به: اسکات گرانت^۲، با زیرنویس مثل قبلی. موهایش بلوند است، اما از وسط کمی ریخته. تی شرت موتورهد به تن دارد و یک گوشواره به گوشش انداخته.

1. Tracy Ryan

2. Scott Grant

اسکات گرانت

وای راست می‌گی! منم دقیقاً همین جوری به یاد دارمش. وقتی شنیدم کشته شده، بدجوری شوکه شدم. یعنی راستش همین‌که اصلاً توی لندن بود برام عجیب بود، چه برسه به اینکه بایه زن مسن‌تر جذاب و مایه‌دار ازدواج کرده باشه.

(می‌خندد)

هیچ وقت فکر نمی‌کردم همچین چیزی ازش بریاد.

کات به: دانا گیلکریست^۱، بازیرنویسی مثل قبلی. موهای تیره با مدل پیکسی. در پس زمینه صدای چند بچه به گوش می‌رسد.

دانا گیلکریست

همیشه کل اون ماجرا برام یه کم بودار بود، و تا حالا پرونده رو حل نکرده‌ن، نه؟

دورین عقب می‌رود و کل گروه را نشان می‌دهد.

میچل کلارک

الان سعی داریم همین کار رو بکنیم؛ ولی بعد از این همه سال کار آسونی نیست.

اسکات گرانت

خوشحالم که جای تو نیستم، رفیق.

تریسی رایان

خب، حالا از ما چی می‌خواین؟ آخه بعد از اینکه رفت سیدنی، من دیگه هیچ وقت ندیدمش.

میچل کلارک

اون وقت به نظرت واسه چی رفت؟

تریسی رایان

شوخی می‌کنی؟ آخه پدر و مادرش مردن، کل پول هاشون بهش رسید، پس باید چی کار می‌کرد؟ من خودمم جای اون بودم می‌رفتم.

کات به: استودیو، مثل قبل.

میچل کلارک

همون طور که می‌بینین، اینجا دیگه همون طور که پیش‌بینی می‌کردم کم آوردم؛ بنابراین مقصد بعدی سیدنی بود. متأسفانه باری که لوک توش کار می‌کرده، خیلی ساله تعطیل شده، ولی به لطف یکی از دوست‌های قدیمی لایلا که الان اونجا زندگی می‌کنه تونستم شخصی رو که اون زمان صاحب بار بوده پیدا کنم.

کات به: میچ در پشت میزش، این بار در حال صحبت با تلفن روی بلندگو.

میچل کلارک

(توی گوشی)

سلام. دان؟

دان ویندام

دان ویندام^۱، درسته.

میچل کلارک

و قبلاً صاحب بُردروم^۲ بودی، درسته؟ بار بُردروم؟

دان ویندام

درسته، رفیق. تا زمان بازنشستگی‌م صاحبش بودم. الان پونزده سال شده.

میچل کلارک

و از روی اسمش حدس می‌زنم بین موج‌سوارها محبوب بوده، درسته؟

دان ویندام

(می‌خندد)

آره، این قدر شلوغش می‌کردن که جای سوزن انداختن نبود؛ به خصوص جمعه‌شب‌ها.

میچل کلارک

ولوک رایدربرات کار می‌کرد؟ یه کم بعد از اینکه سال ۱۹۹۴ اومد سیدنی.

دان ویندام

«ایزی» جوون! دقیقاً، دو سالی برام کار کرد. بچه خوبی بود. اولش

یه کم خجالتی بود، ولی زود از لاکش اومد بیرون، به خصوص از وقتی که به موج سواری علاقه مند شد. اعتماد به نفسش هم کم کم رفت بالا؛ اول توی موج سواری، بعدش هم توی تور کردن درو داف. وای، ببخشیدا شاید نباید این روزها این کلمه رو به کار برد. با این جنبش #می-تو و این چرندیاتی که راه افتاده...

میچل کلارک

پس یعنی بین دخترها محبوب بود؟

دان ویندام

اوایل نه. همون طور که گفتم، خجالتی و یه کم لاغر مردنی بود راستش، یه کم ریزه میزه بود. با حضور پسرهای دیگه هم رقابت خیلی شدید بود؛ ولی به محض اینکه یه کم حجم گرفت، دیگه راه افتاد؛ ولی حدود یه سال بعدش با یه دختری آشنا شد و یه هویی دیگه تمام توجهش رو گذاشت روی اون. دیگه به هیچ دختر دیگه ای نگاه نمی کرد.

میچل کلارک

می دونی اسمش چی بود؟

دان ویندام

نه، شرمنده. خیلی سال پیش بوده؛ ولی فکر می کنم لوک رو دوست داشت. از رابطه شون با هم معلوم بود. یه کم بعدش لوک از اونجا رفت.

میچل کلارک

رفت؟ دلیلش رو می دونی؟

دان ویندام

راستش یه جورهایی برام معما بود. اول سعی داشت یه جایی واسه خودش و این دختره پیدا کنه که با هم زندگی کنن، بعد یه هویی بهم خبر داد که می خواد بره و بعد یه هفته رفت.

میچل کلارک

هیچ وقت دلیلش رو بهت نگفت؟

دان ویندام

نه، هیچ وقت چیزی بهم نگفت؛ ولی هر دلیلی داشت، ظاهراً خیلی درموردش استرس داشت. یه عده فکر کرده بودن دختره رو حامله کرده و دنبال راه فراری می گرده.

میچل کلارک

به نظر خودت هم همین اتفاق افتاده بود؟

دان ویندام

چه می دونم! ولی این رو می دونم که دختره باهاش نرفت، چون چند هفته بعدش یکی دو بار دیدمش. طفلک خیلی ناراحت به نظر می اومد؛ ولی اگه می خواى ازم پرسى ایزی کجا رفت، به خودت زحمت نده، هیچ اطلاعی ندارم.

میچل کلارک

این جریان کی اتفاق افتاد؟

دان ویندام

حالا این شد یه حرفی! فکر کنم تابستون ۹۵، شاید هم اواخر نوامبر.

میچل کلارک

احیاناً عکسی از اون زمانش نداری؟

دان ویندام

(می خندد)

بعید می دونم، رفیق. آخه بیست سال پیش بوده! ولی یه نگاه می ندازم ببینم چی می تونم پیدا کنم.

کات به: استودیو، مثل قبل. میچ هنوز کنار تابلوی اعلانات است.

میچل کلارک

ولی معلوم شد شانس باهامون یاره. دان دوتا عکس قدیمی پیدا کرد، ولی همون طور که می بینن...
(به تابلو اشاره می کند)
... چیز خاصی ازشون دستگیرمون نمی شه.

دوربین روی عکس ها زوم می کند. یکی شان بار شلوغی را نشان می دهد. دست کم پانزده نفر داخل قاب هستند که بیشترشان زن های جوان هستند. همه بطری آبجو بالا گرفته اند و لبخند بر لب دارند؛ خیلی مست به نظر می رسند. با مازیک قرمز دور یک نفر در ردیف عقب خط کشیده شده، اما نصف بیشترش پشت فرد جلویی پنهان شده. در عکس دوم تعدادی مرد جوان تخته موج سواری در دست دارند و به سمت امواج می دونند. خورشید تازه دارد طلوع می کند و در ارتفاع پایین به شکل مورب روی شن ها می تابد. بازهم دور لوک با مازیک قرمز خط کشیده شده، ولی فقط از پشت دیده می شود.

هيوگو فریزر

اشکال نداره، تلاش خوبی بود...

میچل کلارک

راستش حرفم هنوز تموم نشده. دان هنوز سوابق مالیاتی بارش رو داشت، واسه همین تونست بهم بگه لوک دقیقاً کی رفته؛ بیست و نهم نوامبر ۱۹۹۵ بوده؛ بنابراین توی اینترنت گشتم ببینم اون موقع توی سیدنی اتفاقی افتاده که توضیح بده چرا یه هویی گذاشته رفته یا نه.

جی جی نورتون

باور نمی‌کنی که موضوع فقط به دختره مربوط بوده باشه؟

میچل کلارک

نمی‌دونم، شاید به اون مربوط می‌شده، ولی با خودم گفتم ارزشش رو داره احتمالات دیگه رو هم بررسی کنم. به خصوص با توجه به اینکه دان هیچ شواهد و مدارکی از وجود مشکلی با دوست دختره ندیده.

جی جی نورتون

و؟

میچل کلارک

و یه چیزی پیدا کردم.

رو به تابلو می‌چرخد و عکس پرینت شده‌ای را از دو بریده از روزنامه‌های سیدنی به تابلو می‌زند.

پلیس به دنبال راننده مست در تصادف بزن و در روی سیدنی

نوشتۀ میکی بون
 که رانندگان مست موجب
 بازرس فیلد تأیید کرد که پلیس
 تصادف‌های جدی می‌شوند و بعد از
 نوسانات واز معتقد است این حادثه
 محض تصادف قرار می‌گرفت. از
 بزن و در روی بوده و... وی اظهار داشت: شخص ملگور خواهشمندیم خودش
 را معرفی کند.

روزنامه استرالیا
 ۲۸ نوامبر ۱۹۹۵

**در تصادف جاده‌ای در وِیورلی
 یک نفر به کما رفت**

نوشتۀ شیوان برنم
 در اولین ساعات‌های صبح شنبه، هنوز به هوش نیامده است.
 پس از اینکه راننده رهگذری با پلیس از شاهدانی که بین ساعت
 ۱۱:۵۰ جمعه‌شب و ۱۲:۲۰ بامداد شنبه
 پلیس تماس گرفت تا گزارش بدهد. در روزودرود چیزی دیده یا شنیده‌اند
 مرد جوانی بی‌هوش در جاده افتاده، پلیس به صحنه تصادف جاده‌ای
 درخواست اطلاعات دارد. می‌توانید با وب‌سایت کرایم استاپرز یا اداره
 شش‌دی در روزودرود احضار شد. قرائنی این تصادف بلافاصله به
 پلیس وِیورلی در برون‌ته‌رود تماس
 اورژانس منتقل شد. گفته می‌شود بگیرد.

سیدنی مورنینگ هرالد
 ۲۷ نوامبر ۱۹۹۵

اعضای تیم نگاهی به یکدیگر می‌اندازند؛ سطح انرژی در اتاق قطعاً بالا
 رفته. میچ نقشه‌ای از مرکز سیدنی را به تابلو می‌زند، مازیک را برمی‌دارد و
 شروع به علامت‌گذاری نقشه می‌کند.

بُردروم اینجا بوده، آدرسی که دان از محل سکونت لوک در اون زمان
 داره اینجاست و تصادف هم اینجا رخ داده.

جی جی نورتون

(با سر تأیید می‌کند)

پس محل تصادف توی خط مستقیمی بین محل سکونت و محل
 کارش بوده.

میچل کلارک

درسته، و پنج روز بعد از تصادف، درست همون موقعی که تحقیقات
 پلیس داره شدت می‌گیره، لوک استعفا می‌ده.

بیل سرافینی

(آه بلندی می کشد)

وای!

میچل کلارک

و همچنین ساعتی از صبح دقیقاً وقتی بوده که لوک از سرکار برمی گشته خونه و احتمالش خیلی زیاده که مست بوده باشه.

جی جی نورتون

که طبق چیزهایی که روزنامه نوشته، اینکه توقف نکرده دلیل موجهی داشته.

میچل کلارک

دقیقاً!

جی جی نورتون

با پلیس سیدنی حرف زدی؟

میچل کلارک

بله، بهم گفتن راننده مقصر هیچ وقت پیدا نشده. چیزی هم توی صحنه تصادف نبوده که برای شناسایی وسیله نقلیه بهشون کمک کنه؛ هیچ اثری از تیکه های رنگ یا همچنین چیزی نبوده؛ ولی یکی از ساکنای اون محل تقریباً همون موقع یه صدای خیلی بلند که مال موتور بوده شنیده.

آلن کیننگ

پلیس هیچ وقت حدس نزده که ممکنه یه موتورسیکلت بوده باشه؟

میچل کلارک

ظاهراً نه، و البته الان دیگه واسه پیگیری ش دیر شده. امکان پیدا کردن موتور هم وجود نداره که ببینن آسیب دیده یا نه...

جی جی نورتون

به هر حال اگه همچین چیزی هم پیدا می کردن، مدرک قطعی به حساب نمی اومده. اگه فقط یه ضربه سایشی بوده باشه ممکنه هیچ خط و خشی روی موتور نیفتاده باشه.

میچل کلارک

پس در حال حاضر ظاهراً توی این مسیر هم به بن بست خوردیم؛ ولی با این حال ممکنه یه توضیح احتمالی و به نظرم مجاب کننده در مورد تصمیم ناگهانی لوک رایدربرای ترک کشور بهمون بده.

هیوگو فریزر

و اینکه چرا یه نفر می خواسته اون رو بکشه. یکی از بستگان قربانی در صدر فهرست مظنون های بالقوه قرار می گیره. البته با فرض اینکه می دونسته لوک به کجا فرار کرده.

آلن کنینگ

بله، ولی کار آسونی نبوده. در ضمن، باید خیلی کینه ای بوده باشه که هفت سال بعد، اون سر دنیا همچنان دنبالش بوده باشه.

جی جی نورتون

راجع به قربانی چی می دونیم؟

میچل کلارک

(آه می کشد)

متأسفانه چیز زیادی نمی‌دونیم. پلیس‌ها درمورد کل ماجرا خیلی محافظه‌کار بودن. برداشتم این بود که خانواده فشار زیادی بهشون آورده که اسم اون شخص رو اعلام نکنن، ظاهراً «دلایل شخصی» داشته.

بیل سرافینی

(طوری که انگار از همه چیز آگاه است)
یه نفر یه جایی بوده که نباید می‌بوده.

جی جی نورتون

حدس منم همینیه؛ مثلاً شاید مرد متأهلی بوده که در حال خیانت
مچش رو گرفته‌ن...

هیوگو فریزر

می‌دونیم چی به سرش اومده؟ زنده مونده؟

میچل کلارک

در حال حاضر منم نمی‌دونم؛ ولی شروع کرده‌م به مرور مرگ‌های
ثبت‌شده چند هفته بعد از تصادف تا ببینم می‌تونم چیزی پیدا
کنم یا نه، هرچند البته هیچ‌جوره نمی‌دونیم این ماجرا ربطی به
لوک رایدرداره یا نه.

لیلا فرنس

درسته. ممکنه اون بزن و دررو کلاً کاریه نفر دیگه بوده باشه. ممکنه
فقط یه جست‌وجوی بی‌سرانجام باشه.

بیل سرافینی

ولی کارت خوب بود، میچ. خیلی کارت خوب بود.

جی جی نورتون

موافقم. چیزی هم هست که ظاهراً پلیس کلان شهر اون زمان کشفش نکرده، پس دست مریزاد داری.

آلن کنینگ

فقط در صورتی که معلوم بشه مرتبط بوده. همون طور که لیل گفت، ممکنه هیچ ربطی نداشته باشه.

هیوگو فریزر

(بدون اینکه به او توجه کند)
بیل، تو چی داری که از میچ سبقت بگیری؟

بیل سرافینی

(لبخندی می زند و بلند می شود. میچ می نشیند)
تلاشم رو می کنم، هیوگو. تلاشم رو می کنم.
(رو به آن ها می چرخد)

خب، توی این فاصله ای که میچ داشت لوک رو توی سراسر صحرای استرالیا دنبال می کرد، من در مورد مقصدهای بعدی ش تحقیق کردم. سال ۲۰۰۳، پلیس انگلیس فهمیده بعد از رفتنش از سیدنی اول رفته بالی، بعدش به کامبوج.

نقشه های هر دو کشور را به تابلو می زند؛ به ترتیب دور کوتا و کامپوت خط کشیده شده.

توی هر دوی این جاها کارهای معمولی کرده، یا حداقل تا جایی که من فهمیدم. آگه هم «اتفاقات» نامساعد دیگه ای افتاده، من چیزی در موردشون پیدا نکرده‌م، هرچند با توجه به چیزهایی که الان میچ بهمون گفته، اینکه ظاهراً توی هیچ کدوم از این دو جا نرفته که توی بار کارکنه، ممکنه مسئله مهمی باشه. به علاوه اینکه توی هیچ کدومشون زیاد نمونده. بعد از کامبوج مقصد بعدی‌ش بیروت بوده... (نقشه دیگری به تابلو می‌زند)

... ژانویه ۱۹۹۷ رسیده اونجا. نمی‌دونیم اونجا دقیقاً چه کار می‌کرده یا چرا اونجا رو انتخاب کرده، ولی لبنان یه انتخاب بدیهی برای گذراندن تعطیلات زیر آفتاب نبوده. اون کشور هنوز در حال دست و پنجه نرم کردن با عواقب یه جنگ داخلی شدید بوده، دولتش توی بعضی قسمت‌های کشور یا ضعیف بوده یا اصلاً دولتی وجود نداشته، توی بعضی نواحی‌ش هم گروه‌هایی مثل حزب الله و حماس تقریباً با مصونیت فعالیت می‌کرده‌ن. لوک خیلی زود متوجه شرایط سخت اونجا شده.

می‌چرخد و بریده‌ای از روزنامه نیویورک تایمز به تابلو می‌زند.

بمب‌گذاری اتوبوس در بیروت سیزده کشته بر جای گذاشت

تعدادی از کشته‌شدگان غربی هستند
 کاخ سفید حمله تروریستی «بی‌رحمانه» را محکوم کرد

نوشته کین پیوی

بیروت: کمی بعد از ساعت دو بعد از ظهر دیروز به یکی از بدترین حملات سال‌های اخیر در بیروت به وقت محلی انفجاری که شیشه پنجره‌ها را تا شعاع یک کیلومتری شکست مرکز پایتخت لبنان را تکان داد... هنوز گروهی مسئولیت این بمب‌گذاری را که نفر از جمله سه غریب تأیید شده است. یک آمریکایی بیمارستان بستری شده‌اند و تا این لحظه مرگ سیزده نفر از جمله سه غریب تأیید شده است. یک آمریکایی

نیویورک تایمز

پنجم اوت ۱۹۹۷

کات به: فیلم سی‌ان‌ان از پیامدهای حمله. جنازه‌هایی افتاده در خیابان، لاشه‌ی مجاله‌شده‌ی اتوبوس، آوار و خرده‌شیشه‌های پخش شده روی زمین، سپس نمایی با دوربین متحرک در یک بیمارستان شلوغ و پرهرج و مرج، افرادی روی تخت‌های موقتی که یکی‌شان یک پایش قطع شده و چندین نفر سر و صورتشان باندپیچی شده است.

لیلا فرنس

(با قیافه‌ای که معلوم است شوکه شده)
اون اتفاق رو یادمه. خیلی وحشتناک بود! اون وقت می‌گی رایدِر
وسط اون بلبشو بوده؟

بیل سرافینی

(با سر تأیید می‌کند)
جزو مجروح‌ها بوده. چند تا بریدگی سطحی داشته و یک دستش
شکسته، سه روز توی یکی از بیمارستان‌های بیروت بستری
بوده، بعد همون‌طور که انتظار می‌ره، تصمیم گرفته از کشور
خارج بشه.
دفعه بعدی که باهاش مواجه می‌شیم، توی آسوسه؛ جایی که
دو سال بعد با روپرت آشنا می‌شه و آخرین فصل زندگی‌ش شروع
می‌شه. البته اون زمان این رو نمی‌دونسته.

هیوگو فریزر

البته اتفاق وحشتناکی بوده، ولی نمی‌دونم چطور مجروح شدن
رایدر طی انفجاریه اتوبوس توی بیروت می‌تونسته منجر به این
بشه که شیش سال بعد یه نفر پیدااش کنه و بکشدش. از طرف
دیگه، سرنخ میچ...

بقیه تأیید می‌کنند و سر تکان می‌دهند.

بیل سرافینی

این قدر تند ترین بچه‌ها. این تنها چیزی نبود که کشف کردم.

می‌چرخد و عکسی را به تابلو می‌زند. مرد جوان قوی هیکلی است با موهای بلوند تیره و لبخندی با اعتماد به نفس.

هیوگو فریزر

این دیگه کیه؟

بیل سرافینی

لوک رایدره.

چند نفر به همدیگر رزل می‌زنند، بعد به بیل؛ معلوم است گیج شده‌اند.

هیوگو فریزر

نه، این لوک نیست.

بیل سرافینی

چرا، خودش. این کسیه که نوامبر ۱۹۹۵ از سیدنی رفته و اوت ۱۹۹۷ توی بمب‌گذاری اتوبوس مجروح شده. فقط مسئله اینه که اون روز مجروح نشده، کشته شده. شخصی که دنبالش بودیم، شخصی که توی یونان با روپرت هاوارد آشنا شده، شخصی که با کرو لاین هاوارد

ازدواج کرده و توی باغ خونه‌ش کشته شده، لوک رایدربوده، یه
جاعل هویت بوده.

فیدآوت

- تیتراژ پایانی -

ایمیل جمع بندی از طرف نیک وینسنت، پنجم مه ۲۰۲۳

تاریخ: جمعه ۵/۵/۲۰۲۳، ۹:۱۵

اهمیت: بالا

از: نیک وینسنت

به: گای هاوارد، هیوگو فریزر، آلن کیننگ، میچ کلارک، لیل فرنس، بیل سرافینی، جی جی نورتون

سی سی: تارک عثمان

موضوع: فوق العاده

فکر کنم همه توافق نظر داریم که اون افشاگری آخرش واقعاً تماشایی بود! دم بیل خیلی خیلی گرم که همچین حرکت غیرمنتظره‌ای زد و چقدر هم با اعتماد به نفس این کار رو کرد، و بازم بابت اینکه اصرار کردم فیلم برداری رو همون جا متوقف کنیم عذرخواهی می‌کنم. می‌دونم که همه تون کلی سؤال دارین - خودم هم همین‌طور - ولی ازتون می‌خواهم این سؤالات رو جلوی دوربین بپرسین تا انرژی و شتاب تحقیقات حفظ بشه. قرار هم نیست خیلی منتظر بمونین، فیلم برداری بعدی شونزدهمه و تارک درمورد تدارکات و غیره باهاتون تماس می‌گیره.

با تشکر، نیک

تاریخ: شنبه ۶/۵/۲۰۲۳، ۹:۵۵

از: آلن کیننگ

به: گای هاوارد

موضوع: بیل

گای.

فقط می‌خواستم محض اطمینان بپرسم که قبل از افشاگری بیل تو ازش اطلاع داشتی؟ حقیقتش خیلی برام عجیبه که تونسته توی این مدت کوتاه که روی پرونده کار می‌کنه، همچین کشف خارق العاده‌ای بکنه؛ هنوزیه ماه نشده که تحقیق راجع به گذشته لوک رو شروع کرده. علاوه براین، کاملاً مشخصه که پلیس کلان شهر به هیچ وجه درمورد این به اصطلاح «جعل هویت» اطلاعی نداشته و هنوزم نداره؛ ولی شاید تو و نیک از همون اول از این قضیه اطلاع داشتین و تا الان چیزی نگفتین. دوست دارم بدونم همین‌طور یا نه.

ارادت، آلن.

۲۴۰ | قتل در خانواده

تاریخ: شنبه ۱۴۰۳/۰۵/۰۶، ۱۰:۰۳

از: گای هاوارد

به: آلن کینگ

موضوع: پاسخ: بیل

من روحم هم خبر نداشت.

پیامک‌های بین املی و مورا هاوارد، ششم مه ۲۰۲۳، ۱۱:۴۹ صبح.

مورا

پیغام صوتییم برات اومد؟ راجع به لوک و *قلابی* بودنش

املی

وا، یعنی چی؟

مورا

حرف منم تقریباً همین بود

املی

گای چی گفت؟ اون میدونسته؟

مورا

نه مطمئنم نمیدونسته

راستش خیلی ناراحت بود

گفت نیک ارزش مخفی کرده

املی

آره خب چه انتظاری داشته

هنوزم باورم نمیشه اون لوک پفیوز ما رو
گول زده و قسر در رفته. راستی مامان چی؟
به نظرت اون میدونسته؟

مورا

اولش با خودم گفتم عمرا خبر داشته باشه

املی

الان چی؟

مورا

نمیدونم، ام. واقعا نمیدونم

این ممکنه خیلی چیزا رو توضیح بده

خیلی چیزا

املی

گه توش

پیغام صوتی نیک وینسنت برای گای هاوارد، ششم مه ۲۰۲۳، ۱۱:۰۵ شب.



گای! منم. ببین، می‌دونم عصبانی هستی، منم جای تو بودم
عصبانی می‌شدم، ولی به نظرم هر وقت آرام شدی و فرصت کردی
بهش فکر کنی، متوجه می‌شی که این کار کاملاً برای برنامه درست
بوده. اون قاب ایستای آخر از صورت تو یکی از بهترین صحنه‌های
پایانی‌ای بود که تا حالا دیده‌م. عجب صحنه‌ای بود رفیق! عجب
صحنه‌ای!

بگذریم. بیا دوشنبه همدیگه رو ببینیم. این آخر هفته بچه‌ها
پیشمن، واسه همین، الان اینجا قیامته.



0.46



-0.09

Speaker

Call back

Delete

اپیزود سه

| پخش، ۹ اکتبر |

بدنام

چه کسی لوک راید را کشت؟

یک سریال مستند غیراقتباسی از شورانر

پیرنگ داستان دارد پیچیده‌تری شود

فصل جدید بدنام خیلی فراتر از بازبینی اطلاعات قدیمی است

راس لزی



بدنام: چه کسی لوک رایدرا کشت؟

شورانر

سفید سرخ درباره‌ی آبی‌ها: داستان تیم فوتبال چلسی

آی‌تی‌وی

ژانر مستند جنایی ممکن است ژانر روز باشد - و همان‌طور که خوانندگان همیشگی می‌دانند، من از طرف داران پروپاقرص آن هستم - اما این ژانر یک پاشنه آشیل دارد: چنین برنامه‌هایی هرچقدر هم که پر جزئیات، درون بینانه و خوش ساخت باشند، بسیاری شان صرفاً به بقایای قدیمی یک پرونده حل نشده می‌پردازند و چیز تازه یا مهمی به ترکیب اضافه نمی‌کنند. می‌توان این‌طور استدلال کرد که صرف بازبینی چنین

پرونده‌های راگدی می‌تواند باعث شود شاهدان جدیدی پیش‌قدم شوند یا مدارک و شواهد جدیدی کشف شوند، و واقعاً هم چندین نمونه خیلی خبرساز از این‌گونه پرونده‌ها بوده‌اند که از معروف‌ترینشان می‌توان به پرونده عدنان سید بعد از موفقیت جهانی پادکست سریال اشاره کرد. با این حال، بیشتر وقت‌ها صرفاً با هدف سرگرم کردن به جزئیات هولناک درد و رنج یک نفر دیگر پرداخته می‌شود. مسائل اخلاقی‌ای که این موضوع مطرح می‌کند مسلماً بدیهی هستند.

اما این موضوع در مورد فصل جدید بدنام صدق نمی‌کند. اپیزود دیشب با مدرک جدیدی به پایان رسید که چنان تکان‌دهنده بود که این سؤال پیش می‌آید چطور پلیس کلان‌شهر نتوانسته آن زمان این مدارک را کشف کند. نیازی به گفتن نیست که کشف ماهیت دقیق این مدارک فاش شده را بر عهده خودتان می‌گذارم، اما به جرئت می‌توانم بگویم که ناامید نخواهید شد.

سفید سرخ درباره‌ی آبی‌ها: **داستان «تیم فوتبال چلسی»** به بررسی تکامل این باشگاه از یک تیم وسط‌جدولی با مشکلات فراوان به تیمی با موفقیت‌های چشمگیر به پشته‌ی ثروت تمام‌نشدن رومن آبراموویچ می‌پردازد. مجری این برنامه جیم وایت (از طرفداران دیرین قرمزها که اسم برنامه هم به همین دلیل انتخاب شده) از مجریان پیشرو است و کوله‌باری از دانش فوتبالی خود را به همراه چشم‌تیزبینش...

بدنام / لوکرایدر پیوستن

یا خدا! چی شد؟

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط Investig8er
۲۹ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ما رو باش که فکر میکردیم ماجرای میچ غافلگیرکننده ست. این کشف جدید مثل اینه که یه بعب گذاشته باشی زیر کل پرونده

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط BerniethBoltcutter
۷ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

متوجه بازی با کلمات شد، برن ☺

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط Brian885643
۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به نظرتون یه کم خشن نبود؟ تو این شرایط؟ کلی آدم مرده

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط AngieFlynn77
اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

این یارو سرافینی یا خوش شانس ترین بازرس تاریخ جنایه یا این قضیه ابعاد پنهان بیشتری داره. امکان نداره همچین چیزی رو همینجوری شانس کشف کرده باشه

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط TruCrimr
۴۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

خوش شانس شاید، ولی غیر قابل تحمل صد درصد. واقعا داره میره رو

اعصابم

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط RonJebus
۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به بدی اون روپرت پ*یوز نیست. چه آدم لاشی خودبزرگ بینی

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط Slooth
۱۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

مٹ سگ ہم دروغ میگو. از بعد پخش برنامه کارزار حزب
محافظه کار تا حالا در عرض کمتر از پنج دقیقه اینقد**شر
نشیده بودم #طبیعیه

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط JimBobWal-
ton1978

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به نظر من اون بزن و در روی تو سیدنی صد درصد بهش ربط داره. اینم یکی *دیگه* از چیزایی که
پلیس کلان شهر ظاهرا کشف نکرده

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط PaulWinship007

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

راجع به اون که اصلا بذار هیچی نگم. اون تحقیقات از جورابای بابابزرگ منم
بیشتر سوراخ داشت

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط TCFanatic88

۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

من اندازه تو مطمئن نیستم. به نظر من تو این مورد احتمال
توطئه خیلی بیشتر از گند زدن پلیسه. اون همه «ثروت قدیمی»؟
کله گنده های پلیس کلان شهر فقط به فکر خودشون

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط Slooth

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

راستی اون یارو فریزر ظاهرا خیلی چیزا راجع به کمپدن هیل میدونه - با همه اون حرفایی که
راجع به تنیس و جای کلوب اسکواش زد #جهت_اطلاع

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط ProDTecktiv

۴ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

شاید فقط به راکت علاقه داشته باشه.

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط TachtRocker1964

۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

بیشتر بهش میاد حقه باز باشه. بهر حال وکیل سلطنتیه

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط Slooth

اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

به نظر من که برگشتیم سر خونه اول. منظورم درمورد تحقیقاته. اون زمان نمی‌دونسته‌ن

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط ProDTecktiv



۱۷۷ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

تیتراژ: مونتاز سیاه و سفید به سبک فیلم هنری از عکس‌ها و کلیپ‌های کوتاه: صحنه جرم، پوشش خبری معاصر، عکس‌های خانوادگی

آهنگ: «چیزی نیست، مامان (فقط خون‌ریزی دارم)» [باب دیلن]. از ساوندترک فیلم «ایزی رایدِر» [۱۹۶۹]

پایان تیتراژ

بدنام

فید این

چه کسی لوک رایدِر را کشت؟

فید آوت

قاب سیاه، پدیدار شدن متن، با صداگذاری؛ راوی (زن):

در شب سوم اکتبر ۲۰۰۳، جسد مرد جوانی با آثار ضرب و جرح وحشیانه در باغ خانه همسرش در لندن کشف شد.
در طول بیست سال گذشته، همه - از جمله خانواده مقتول و مأموران قانون - تصور می‌کرده‌اند اسم او لوک رایدِر است، اما به لطف تحقیقات ما، اکنون به‌طور قطعی اثبات کرده‌ایم که این اسم واقعی او نبوده است.
«لوک رایدِر» با هویتی جعلی زندگی می‌کرده است.

فید آوت

کات به: استودیو. اعضای تیم دور میز نشسته‌اند. لباس هایشان نسبت به قبل فرق کرده، مدتی گذشته است.

هیوگو فریزر

خب، فکر کنم همه توافق نظر داریم که افشاگری آخر قسمت قبل حیرت‌آور بود، بیل.

میچل کلارک

آره، مطمئناً اون یکی رو خوب مخفی کرده بودی.

بیل سرافینی

(با خنده)

شرمنده، بچه‌ها!

آلن کیننگ

حالا می‌خوای بهمون بگی «لوک رایدِر» درواقع کی بوده؟

بیل سرافینی

(به طرف تابلو می‌چرخد و چند عکس بازداشت را به آن می‌زند)
اون روز پنج نفر غربی توی اون اتوبوس بوده‌ن که سه نفرشون مرده‌ن. اون پنج نفر این‌ها بوده‌ن: لوک رایدِر، یه بریتانیایی به اسم جو مک‌گراث^۱، دوتا دختر هلندی به اسم فامکه میِر^۲ و ماریت ریتسما^۳ و دوستانمون....

(می‌زند روی اولین عکس)

-
1. Joe McGrath
 2. Famke Meijer
 3. Marit Reitsema

یه مرد آمریکایی به اسم اریک دوايت فولتن^۱؛ اهل بیرمنگام شمالی
آلاباما، متولد ۱۱ مارس ۱۹۶۶.
(لحظه‌ای طول می‌کشد تا این اطلاعات را هضم کنند)

لیلا فرنس

ولی با این حساب سنش ده سال بزرگ‌تر از لوک واقعی می‌شده...

بیل سرافینی

در واقع یازده سال، ولی آره.

جی جی نورتون

صبر کن ببینم، یعنی می‌گی شخصی که کرولاین هاوارد باهاش
ازدواج کرده اصلاً لوک رایدر نبوده، بلکه یه نفر بوده که یازده سال
بزرگ‌تر بوده؟

(تکیه می‌دهد)

تعجب می‌کنم، هم از اینکه از عهدهٔ همچین کاری براومده، و هم از
اینکه هیچ‌کدوم از اطرافیان‌ش هیچ‌وقت شک نکرده‌ن.

بیل سرافینی

منم همین طور جی جی و فکر نمی‌کنم گای بدش بیاد بگم اونم
به اندازهٔ ما شگفت‌زده شده.

کات به: گای در دورنی پلیس، صندلی وسط اتاق است، این بار پیراهن و
شلوار جین به تن دارد.

1. Eric Dwight Fulton

گای هاوارد

راستش هنوز باورم نمی‌شه، حقیقتاً روحم هم خبر نداشت.
می‌دونم که اون موقع بچه بوده‌م، ولی بچه‌ها می‌تونن واقعی
نبودن آدم‌ها رو به طرز عجیبی حس کنن. من هیچ وقت همچین
برداشتی ازش نکردم، حتی یه بار.

کت به مورا، روی همان صندلی قبلی. حالاتی شرت مشکی آستین بلند
عکاسکوپ به تن دارد. به ناخن‌هایش هم لاک مشکی زده.

گای هاوارد - خارج از قاب

یادته بهت گفتم لوک اون کسی که می‌گفته نیست؟ معلوم شده که
اصلاً استرالیایی هم نبوده، اهل آلاباما بوده.

مورا هاوارد

(زل می‌زند)
آلاباما؟ جدی؟ یعنی چی؟

گای هاوارد - خارج از قاب

تو هیچ وقت متوجه چیز مشکوکی نشدی؟

مورا هاوارد

من؟ معلومه که شک نکردم. چرا باید شک می‌کردم؟ وقتی
مامان باهاش آشنا شد، من حدود سیزده سالم بود، از کجا باید
می‌فهمیدم؟ لهجه آمریکایی نداشت.

گای هاوارد - خارج از قاب

(با خنده‌ای سریع)

حداقل فهمیدیم چرا این قدر بد کریکت بازی می کرد.
ولی جدی، یادت نمی آد ماما هیچ وقت چیزی راجع به لهجه ش
یا همچنین چیزی گفته باشه؟ یا اینکه چقدر مسن به نظر می آد؟
حتی به عنوان شوخی؟

مورا هاوارد

(با اخم)

سردر نمی آرم...

گای هاوارد - خارج از قاب

مسئله فقط این نیست که اسمش جعلی بوده مورا، با هویت یه نفر
دیگه زندگی می کرده؛ یه نفر که خیلی از خودش جوون تر بوده. وقتی
تازه با هم آشنا شدن، اون طوری که به ماما گفته بیست و سه
سالش نبوده، سی و چهار سالش بوده.

مورا هاوارد

(چشمانش از تعجب گرد می شوند)

حتماً شوخی ت گرفته! سی و چهار؟ این همه مردم راجع به تفاوت
سنی شون حرف می زدن، اون وقت تمام مدت در واقع هم سن
بوده ن؟

گای هاوارد - خارج از قاب

آره.

مورا هاوارد

ولی آخه چطور تونسته با همچنین کلکی قسر دربره؟ چطور هیچکی

حتی متوجه نشده؟ ما بچه ها نه، آدم بزرگ ها، مثلاً روپرت.

کات به: روپرت هاوارد، این بار در اتاق مطالعه اش، پیراهن یقه باز و ژاکت کشفاف به تن دارد.

روپرت هاوارد

یعنی می گی زمانی که من توی آسوس باهاش آشنا شدم، سی و دو سالش بوده؟ به من اعتماد کن، امکان نداره اون یارو، اسمش هرچی که بوده، سنش اون قدر زیاد بوده باشه. عمراً! اصلاً امکان نداره! حتماً اشتباهی شده.

نیک وینسنت (تهیه کننده) - خارج از قاب

ظاهراً اشتباهی نشده.

روپرت هاوارد

بابا بی خیال! عین دانشجو ها رفتار می کرد: مست می کرد، روی زمین خونه بقیه می خوابید، کلاً خودش رو مضحکه می کرد. چرایه آدم سی و چند ساله اصلاً باید بخواد دوباره اون چرندیات رو از سر بگذرونه؟ من که حاضر نیستم همچین غلطی بکنم.

نیک وینسنت (تهیه کننده) - خارج از قاب

باگذرنامه یه نفر دیگه زندگی می کرده، چاره ای نداشته.

روپرت هاوارد

آره، ولی باور کن که از اون سبک زندگی لذت می برد. اگه چیزی که

می‌گی حقیقت داشته باشه، این یارو صرفاً ادا در نمی‌آورده، واقعاً روانی بوده.

کات به: دایانا مرن^۱، بازیرونویس «روان پزشک مشاور». پوست رنگ پریده و موهای تیره‌ای تا سر شانه دارد و عینکی زده که کمی برای صورتش سنگین است. روی کاناپه کوتاهی در جایی که معلوم است محیط یک کلینیک است نشسته؛ ترکیب رنگ‌های ملایم، اثاث کاربردی، نقاشی‌های پیش پا افتاده ملایم. دوربین عقب می‌رود و گای را نشان می‌دهد که کنار او نشسته.

دایانا مرن

چیزی که می‌تونیم اینجا در موردش صحبت کنیم، وضعیتی که بهش می‌گن «سندرم پیترپن»^۲، اما باید تأکید کنم که اختلال روانی شناخته شده‌ای نیست، هرچند استفاده از این اصطلاح در محافل درمانی نسبتاً رایجیه. همون طور که از اسمش پیداست، افرادی که این الگوی رفتاری رو بروز می‌دن، اصولاً دلشون نمی‌خواد بزرگ بشن. در مردها پدیده خیلی رایج‌تریه و خودش رو در خصوصیات «نوجوانانه» مثل عدم مسئولیت‌پذیری، عدم تمایل به مقید بودن به برنامه‌ها یا اهداف مشخص و گرایش به استفاده از مواد مخدر یا الکل به عنوان راه‌گریز نشون می‌ده. این دسته از مردها در زمینه مالی مشکل دارن و از خودشون یه رشته ورشکستگی به جا می‌ذارن، در حالی که برای مشکلات خودشون همه رو مقصر می‌دونن جز خودشون.

جنبه معکوس همه این‌ها اینه که غالباً شخصیت خیلی جذابی دارن؛ ممکنه رفتار «کودکانه» شون به بازیگوشی و ماهیت

1. Diana Moran

2. Peter Pan Syndrome

خوش برخوردی تعبیر بشه که برای زن ها جذابیت زیادی داره. می شه گفت براشون تازگی و تنوع خوشایندی داره. البته تا وقتی که مشخص می شه این خصوصیات جذاب تقریباً همیشه با ناتوانی در تعهد در بلندمدت همراهه. این مردها مثل بچه ها خیلی راحت حوصله شون سر می ره.

گای هاوارد

یه ویژگی ذاتیه یا نتیجه تربیت یا یه جور آسیب روحیه یا چی؟

دایانا مرن

همون طور که گفتم، وضعیتی که به طور رسمی شناخته شده نیست، ولی بعضی موارد مستند هستن که به نظر می آد ریشه شون تربیت خیلی سخت گیرانه در دوران کودکی باشه؛ مثلاً پدری که سابقه نظامی داره ممکنه ابراز احساسات براش سخت باشه و باعث بشه بچه احساس کنه هیچ کس «ازش مراقبت نمی کنه» که منجر به این می شه چنین توجه و تربیتی رو در مراحل بعدی زندگی ش از بقیه بخواد.

گای هاوارد

پس فکر می کنین «لوک رایدِر» به این سندرم مبتلا بوده؟

دایانا مرن

من همچین چیزی نگفتم؛ تشخیص بدون دیدن بیمار همیشه کار خیلی خطرناکیه؛ ولی به نظرم بعضی از خصوصیات که ازش توصیف کردین می تونه حاکی از این سندرم باشه؛ ولی به نظر می رسه بقیه خصوصیات که بهشون اشاره کردین تفاوت های خیلی چشمگیری

با رفتارهای معمول سندرِم پیتَرین داشته باشن؛ مثلاً با توجه به چیزهایی که گفتین، این شخص توی بزرگ سالی عملکرد کاملاً رضایت بخشی داشته، حداقل بعد از شروع رابطه‌ش با مادر تون، در حدی که دوستان مادر تون در مورد بلوغ آشکارش اظهار نظر کرده‌ن. همچنین مشکلی با داشتن تعهد بلندمدت به مادر تون نداشته، هرچند بازم همون طور که خودتون اشاره کردین، ممکنه دلیلش عامل نفع شخصی چشمگیر بوده باشه.

ضمناً برای پیتَرین‌ها غیرعادی‌ه که زن‌های بزرگ‌تر یا هم‌سن خودشون رو انتخاب کنن؛ معمولاً می‌رن دنبال زن‌های خیلی جوون‌تر از خودشون، تا حدی برای اینکه به خودشون و بقیه ثابت کنن که هنوز «جوون» هستن؛ بنابراین «لوک» قطعاً با این الگوی خاص جور در نمی‌آمده.

از طرف دیگه، در بعضی از این موارد میل به اینکه کسی ازشون «مراقبت» کنه به حدی شدیدیه که می‌تونه منجر به این بشه که چنین مردهایی به سمت زن‌های بزرگ‌تر از خودشون کشیده بشن، به خصوص زن‌هایی که از جایگاه بالا یا ثروت زیادی برخوردارن. یه مورد خیلی مشهور توی آمریکا هست که یه خانم سیاستمدار برجسته از نوادا با پرستار مراقبت‌های ویژه شوهرش که حدود ده سال ازش کوچیک‌تر بود وارد رابطه شد.

گای هاوارد

چی به سر خانمه اومد؟

دایانا مرن

متأسفانه آخرش جونش رو از دست داد. مرده کشتش؛ ولی مشخصه که اینجا با چنین موردی مواجه نیستیم، هرچند در

اون شرایط، بررسی نه تنها لوک، بلکه تیپ شخصیتی مادرتون هم جالب توجهه: یه عده از روان شناس ها معتقدن که بعضی افراد - در این مورد، بیشتر زن ها - به طور جدی دنبال پارتنرهایی می گردن که بهشون متکی باشن؛ پارتنرهایی که برای اون ها «مادری» کنن. اگه بهتون بگم این مورد به «سندرم وِندی»^۱ معروفه تعجب نمی کنین؛ اغلب به عنوان یه هم وابستگی با تیپ شخصیتی «پیتترین» در نظر گرفته می شه. به نظرتون ممکنه همچین چیزی با مورد مادر خودتون مطابقت داشته باشه؟

گای هاوارد

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)
جواب فوری م منفیه. توی زندگی مادرم لوک استثنا بود، نه قاعده. مادرم هم قبل از لوک و هم بعدش با مردهای خیلی مسن تر از خودش توی رابطه بوده؛ مردهایی که بیشتر اون ها از مادرم مراقبت می کردن.

دایانا مرن

جالبه!

گای هاوارد

گفتین رفتار لوک جنبه های دیگه ای داشته که به نظر می آد از الگوی پیتترین پیروی می کنه، منظورتون چه جور چیزی بود؟

دایانا مرن

اینکه به راحتی حوصله اش سر می رفته، عدم بلندپروازی ش، عدم تمایلش به کار پیدا کردن...

گای هاوارد

ولی می‌شه این‌ها رو به حساب تنبلی گذاشت؛ چون درواقع نیازی به کارکردن نداشته...

دایانا مرن

دقیقاً! به همین دلیل که نتیجه‌گیری کردن از روی روایت‌های دست‌دوم کار خطرناک‌یه. فکر می‌کنم گفتین لوک به شدت به تناسب اندام علاقه داشته، درسته؟

گای هاوارد

(بالبختی یک‌وری)

آره، مامان رو وادار کرد یه باشگاه توی زیرزمین درست کنه.

دایانا مرن

که این هم جالب توجهه، چون این «پیت‌رین‌ها» اغلب اهمیت وسواس‌گونه‌ای به ظاهر و اندامشون می‌دن: راه دیگه‌ای برای نشون دادن اینکه «هنوز جوون» هستن. این دسته از مردها در بعضی موارد افراطی مثل نوجوان‌ها لباس می‌پوشن و رفتار می‌کنن. نمونه‌هایی توی آمریکا از افراد سی و چندساله هست که هویت جعلی برای خودشون درست می‌کنن و اجازه می‌دن خانواده‌ای سرپرستی‌شون رو به عهده بگیره یا با استفاده از شخصیت جعلی یه نوجوون توی چندین دبیرستان مختلف ثبت‌نام می‌کنن. اصولاً دست به هرکاری می‌زنن تا از مسئولیت‌های بزرگ‌سالی فرار کنن.

گای هاوارد

ولی مگه «لوک» با زندگی کردن با گذرنامه یه شخص خیلی

جوون تر از خودش دقیقاً نمونه‌ای از همین کاررو انجام نداده؟

دایانا مرن

چرا، اما به طور جدی این کاررو انتخاب نکرده، درسته؟ با یه تصادف عجیب اون گذرنامه رو به دست آورده. با این حال، وقتی سرنوشت اون گذرنامه رو بهش تحمیل کرده، هیچ مشکلی با تبدیل شدن به اون شخص خیلی جوون تر نداشته؛ بنابراین به نظرم سؤال کلیدی اینه که آیا لوک مجبور شده نقش یه مرد خیلی جوون تر رو ایفا کنه، صرفاً به این دلیل که اون تنها گذرنامه‌ای بوده که دردسترسش بوده، یا اینکه اون گذرنامه صرفاً بهش این امکان رو داده که به شیوه‌ای زندگی کنه که به طور طبیعی بهش گرایش داشته؟ مطمئنم نیستم هیچ وقت به جواب اصلی این سؤال برسیم.

کات به: استودیو.

جی جی نورتون

گمونم این صحبت‌ها حداقل همه اون چیزهایی رو که دوست‌های کرولاین راجع به «پخته بودن» شخصیت لوک بهمون گفتن توضیح می‌ده.

آلن کیننگ

یه لحظه صبر کن! داریم زیادی از بحث جلو می‌افتیم. چطور پلیس کلان‌شهر سال ۲۰۰۳ همه این چیزها رو کشف نکرده؟

بیل سرافینی

(شانه بالامی اندازد)

شاید فقط بررسی نکرده‌ن. منصفانه بخوایم نگاه کنیم، ظاهراً دلیلی نداشته بررسی کنن. تا جایی که می‌دونستن شخصی به اسم لوک رایدربا یه گذرنامه استرالیایی معتبر وارد انگلستان شده. هیچ زنگ خطری رو به صدا درنیاورده.

آلن کنینگ

متوجهم چرا اون‌ها پیداش نکرده‌ن، چیزی که متوجه نمی‌شم اینه که تو چطور پیداش کردی.

بیل سرافینی

یعنی چی؟

آلن کنینگ

خودت گفתי دلیلی نداشته کسی شک کنه «لوک رایدربا» دقیقاً اون کسی که می‌گه نیست؛ ولی تو شک کردی. فقط می‌خوام بدونم چرا.

بیل سرافینی

خب اینکه معلومه.

می‌خوای بدونی چطور به قضیه پی برده‌م؟

رویش رابه عکس‌های روی تابلوی اعلانات می‌کند و می‌زند روی عکس گروه موج‌سوارها در ساحل استرالیا.

دلیلش این بود.

لیلا فرنس

من همچنان متوجه نمی‌شم.

بیل سرافینی

دقیق‌تر نگاه کن.

لیلا فرنس مردد می‌ماند، بعد بلند می‌شود و به طرف تابلو می‌رود. بیل رویش را به سمت بقیه اعضای تیم می‌کند.

همون طور که الان لیلا قراره بفهمه، یه خال کوبی پشت شونه چپ لوک رایدرا اصلی بوده. نمی‌شه دقیقاً تشخیص داد چیه، ولی من حدس می‌زنم یه نمونه از موج هوکوسایه؛ بین موج سوارها خیلی محبوبه.

لیلا رویش را به سمت بقیه اعضای تیم می‌کند.

لیلا فرنس

راست می‌گه. وقتی بدونی باید دنبال چی بگردی فوراً می‌بینی ش.

جی جی نورتون

نمی‌خواد بگی. «لوک رایدرا» ی که باکرولاین ازدواج کرده خال کوبی نداشته.

بیل سرافینی

درسته.

به نقشه بدن که از اپیزود اول روی تابلو قرار دارد اشاره می‌کند.

همون طور که با کالبدشکافی تأیید شده: اریک فولتن یا همون «لوک رایدِر» خال کوبی نداشته.

لیلا فرنس

اما اگه می خواسته خودش رو جای لوک جا بزنه به راحتی می تونسته
یه خال کوبی مثل اون بزنه...

جی جی نورتون

(سرش رابه علامت نفی تکان می دهد. او یک قدم از بقیه جلوتر است)
برای این نزنه که می دونسته لازم نیست...

میچل کلارک

(با سر تأیید می کند)

چون همدیگه رو نمی شناختن، نمی دونسته لوک رایدِر اصلی اون
خال کوبی رو داره؛ روی شونه ش یا هر جای دیگه ش.

بیل سرافینی

آره، فقط کار سرنوشت بوده که اون دو نفر دقیقاً در بدترین موقع
توی یه اتوبوس بوده‌ن. قبلاً هیچ وقت همدیگه رو ندیده بوده‌ن.

هیوگو فریزر

حالا به نظرت چی شده؟ این اریک فولتن گذرنامه لوک رایدِر اصلی
رو دزدیده؟

بیل سرافینی

فکر کنم. بدون شک لوک اصلی موقع انفجار بمب درست کنار بمب

بوده. حتماً چیز زیادی از جسدش نمونه‌ده که بشه شناساییش کرد.

جی جی نورتون

و فولتن توی اون دود و آشفستگی، بلافاصله بعد از انفجار، گذرنامه خودش رو بایه مُرده عوض می‌کنه؟

بیل سرافینی

درسته.

بی‌چرخد و عکسی از لوک اصلی را کنار لوک جعلی به تابلو می‌زند.

لیلا فرنس

مطمئناً یه شباهت جزئی دارن، ولی در حدی بوده که بتونه از گذرنامه‌ش استفاده کنه و قسر دربره؟

بیل سرافینی

بهش فکر کن! اون گذرنامه وقتی افتاده دست فولتن حتماً آسیب دیده، حتی ممکنه تیکه‌تیکه شده باشه. فقط کافی بوده هرچی رو که ازش مونده بفرسته برای مقامات استرالیا و بهشون بگه یه گذرنامه جدید براش صادر کنن...

هیوگو فریزر

و این دفعه عکس خودش رو بهشون داده. به همین راحتی یه هویت جدید بایه گذرنامه رسمی ضمیمه شده به دست آورده. تنها چیز دیگه‌ای که لازم داشته یه لهجه استرالیایی قابل قبول بوده. اگه یه چالش در نظر بگیری‌ش، مانع خیلی سختی نبوده.

بیل سرافینی

درسته، و احتمالش هست که فقط گذرنامه رو برنداشته باشه - شاید چمدون لوک اصلی رو هم دزدیده. کی می دونه دیگه چی توی چمدونش بوده - عکس، نامه، هرچیزی که واسه جعل یه زندگی کامل کافی بوده.

آلن کینگ

داری خانواده فولتن رو فراموش می کنی؛ خانواده رایدِر.

بیل سرافینی

خب، اسم فولتن به عنوان یکی از کشته شده های بمب گذاری اعلام شده بوده، پس قرار نبوده کسی دنبالش بگرده. درمورد خانواده رایدِر هم گمونم با خودش فکر کرده ارزش ریسک کردن داره.

جی جی نورتون

(با سر تأیید می کند)

و احتمالاً درست فکر کرده: هیچ کس سراز مناطق جنگی در نمی آره، مگر اینکه بخواد گم و گور بشه یا فراری باشه که طبق چیزهایی که از میچ دستگیرمون شد، ممکنه وضعیت لوک رایدِر به همین صورت بوده باشه.

لیلا فرنس

ولی غیرممکن بوده فولتن این رو بدونه.

جی جی نورتون

(شانه بالا می اندازد)

هرکسی قماش خودش رو بهتر می‌شناسه.

لیلا فرنس

فکر می‌کنی فولتن هم فراری بوده؟

جی جی نورتون

باید این احتمال رو هم در نظر بگیریم.

میچل کلارک

(با سر تأیید می‌کند)

موافقم. یه بمب منفجر می‌شه و همه دارن جیغ و داد می‌کنن و از همه طرف هرج و مرج مطلقه، اون وقت این یارو اولین کاری که می‌کنه چیه؟ می‌ره چمدون یه مُرده رو می‌گرده تا گذرنامه‌ش رو بدزده. این با هیچ تعریفی از رفتار «عادی» جور در نمی‌آد؛ با این حال، من روان‌شناس نیستم. نظر تو چیه، لیلا؟

لیلا فرنس

خب، من با این حرف دایانا مرن موافقم که تشخیص دادن طبق روایات دست دوم یا سوم همیشه کار خطرناکيه؛ اما با وجود این شرط، تعویض گذرنامه به نظر من حاکی از اینکه که اون موقع تغییر هویت برای فولتن یه اولویت فوری و شاید حتی مبرم بوده. در حدی که بلافاصله بعد از انفجار بمب و با اینکه خودش هم مجروح شده بوده، به چشم یه فرصت طلایی به اون وضعیت نگاه کرده، نه یه فاجعه.

جی جی نورتون

که این احتمال فراری بودنش از یه چیزی رو بیشتر می‌کنه.

میچل کلارک

(به بیل)

راجع به این یارو فولتن چی می دونیم؟ غیر از اینکه اهل آلاباما بوده.
می دونیم چرا این قدر خواهان این مسئله بوده که از اسم اصلی
خودش فرار کنه؟

بیل سرافینی

دارم بررسی می کنم، ولی در حال حاضر چیز زیادی نمی دونیم.

آلن کنینگ

اتفاقاً برعکس، به نظر می آد طی مدت زمان فوق العاده کوتاهی
اطلاعات خیلی گسترده ای کسب کردی.

جی جی نورتون

دقیقاً همین طوره. من خودم که تحت تأثیر قرار گرفته ام.

همه تأیید می کنند.

هیوگو فریزر

البته می دونی معنی این چیه، مگه نه؟

سکوتی برقرار می شود؛ همه به او زل زده اند.

این یارو فولتن بعد از شیش سال و به فاصله پنج هزار کیلومتر از اون
انفجار در نهایت مرده، چون «لوک رایدر» بوده یا به نفر فکر می کرده
که لوک رایدره.

فولتن اون همه به خودش دردسرداده تا از چیزی که ما فقط می‌تونیم فرض کنیم هویت واقعی خطرناکی بوده فرارکنه، ولی بعدش معلوم شده هویت جعلی‌ش حتی از قبلی هم خطرناک‌تره؛ از چاله دراومده، افتاده توی چاه.

میچل کلارک

یا شاید گذشته خودش بوده که حالا براش دردسرساز شده؛ یه نفر فهمیده که اون اصلاً «لوک رایدِر» نیست، بلکه اریک فولتنه.

بُتی به معنای کامل این موضوع فکر می‌کنند بازهم سکوتی برقرار می‌شود.

جی جی نورتون

(نفس عمیقی می‌کشد)

حالا با این حرف‌ها به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ الان کجا بریم؟

هیوگو فریزر

(می‌خندد)

مثل اون جوک ایرلندی قدیمیه: «من جای شما باشم از اینجا شروع نمی‌کنم.»

لیلا فرنس

(رویش را به او می‌کند)

ولی باید یه جایی بریم، نه؟ روی لوک رایدِر اصلی قبل از بیروت تمرکز کنیم یا لوک رایدِر جعلی بعدش؟

جی جی نورتون

فکر نمی‌کنم مسئله این یا اون باشه، به نظرم هر دوش باشه.

بیل سرافینی

موافقم.

لیلا فرنس

ولی نباید همه تحقیقات قبلی مون رو با توجه به این مسئله مجدداً بررسی کنیم؟ در مورد همه مظنون های فعلی تجدید نظر کنیم، حتی اون هایی که فکر می کردیم حذفشون می کنیم؟

آلن کیننگ

اولین و مهم ترینشون کرو لاینه. اون از این هویت جعلی اطلاع داشته؟ شاید فهمیده، شاید کل این جریان به همین موضوع مربوط می شده؛ چون اگه این یه انگیزه نباشه، نمی دونم چه انگیزه ای در کار بوده.

جی جی نورتون

برای طلاق گرفتن ازش آره، ولی برای کشتنش؟

بیل سرافینی

فریبی در این حد؟ من دیده ام مردم به دلایلی بی اهمیت تر از این هم آدم کشته ن.

هیوگو فریزر

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)

من که توی کتم نمی‌ره. اگه نظر من رو بخواین، می‌گم بهتره پول
رو دنبال کنیم.

لیلا فرنس

از چه نظر؟

هیوگو فریزر

از این نظر که وقتی فولتن گذرنامه لوک رایدراصلی رو دزدیده،
ممکن نبوده بدونه یه ثروت خانوادگی هست که منتظر تصاحب
شدنه.

ند لحظه مکث می‌کنند تا این موضوع را هضم کنند.

میچل کلارک

راستش من فکر می‌کنم ممکنه در این مورد سرخ خوبی به دست
آورده باشی. واسه کسی مثل اون، مثل این بوده که لاتاری برنده
شده باشه. فقط کافی بوده بره مخ پیرزنه رو کار بگیره؛ به همین
راحتی به معدن طلا می‌رسیده.

جی جی نورتون

واقعاً فکر می‌کنی ممکنه فلورنس رایدرا رو گول زده باشه؟

هیوگو فریزر

نظر من رو بخوای، کاملاً احتمالش هست. فراموش نکن که
هیچ وقت اون رو از نزدیک ندیده بوده. تا جایی که فهمیده‌م، حتی

یه عکس هم ازش ندیده بوده. درضمن اگه فولتن واقعاً چیزهای شخصی لوک اصلی رو دزدیده باشه مطمئنم حقه باز با تجربه‌ای مثل اون می‌تونسته اون قدری داستان سرهم کنه که گولش بزنه.

ولی نکته اینه که پول یه بازی مجموع صفره^۱، به خصوص وقتی موضوع ارث باشه: سود «لوک» به ضرریه نفر دیگه بوده.

جی جی نورتون

(با سر تأیید می‌کند)

هرکس که قرار بوده قبل از پیدا شدن سروکله نوّه غایب، پول‌های پیرزنه بهش برسه.

آلن کیننگ

ممکنه پناهگاه گربه‌ها بوده باشه.

بیل سرافینی

به هر حال...

لیلا فرنس

حالا چطور ته‌وتوی این رو دربیاریم؟

هیوگو فریزر

وصیت‌نامه جزو اطلاعاتیه که در دسترس عموم قرار داره. اگه بتونیم بفهمیم پیرزنه کجا و کی مرده، می‌تونیم به راحتی بفهمیم پول‌هاش به کی رسیده.

1. zero-sum game

لیلا فرنس

ولی بدون شک اون وصیت نامه بعد از مردن «لوک»، تنظیم یا حداقل به روز شده. بهمون نمی‌گه توی وصیت نامه اولیه چی نوشته شده.

هیوگو فریزر

مسلماً، ولی منطقیه که شاید اسم وارث‌های اولیه رودوباره آورده باشه.

بیل سرافینی

تو می‌تونی این رو پیگیری کنی، هیوگو؟ وصیت نامه پیرزنه رو پیدا کنی؟ تو بهتر از هرکسی چم و خم نظام قضایی بریتانیا رو بلدی.

آلن کینگ

باورش برام سخته که پلیس سال ۲۰۰۳ این رو نفهمیده. حتماً لازم نبوده لوک جاعل هویت بوده باشه تا مسئله وصیت نامه رو بررسی کنن.

هیوگو فریزر

درسته، ولی چیزی توی اسنادی که در اختیارمون گذاشته‌ن یادم نمی‌آد.

لیلا فرنس

منم همین‌طور.

بیل سرافینی

آلن، می‌تونی با چند تا از دوست‌های قدیمی‌ت توی پلیس کلان‌شهر هم صحبت کنی ببینی چیزی پیدا می‌شه؟

آلن کینینگ

تلاشم رو می‌کنم، هرچند هنوز کلی از اون ام‌جی‌بی‌های قرمز قدیمی هست که باید بررسی شون کنم.

بیل سرافینی

همچین کارهایی خسته‌کننده‌ست، ولی ممکنه آخرش نتیجه خوبی داشته باشه، پس ازت ممنونم... اگه تشکر من برات اهمیتی داره.

لیلا فرنس

خیلی خب، حالا درمورد بقیه مظنون‌ها چی؟ اینکه «لوک» جاعل هویت بوده در رابطه با اون‌ها تفاوتی ایجاد می‌کنه؟ مثلاً روپرت اگه می‌دونسته شوهر جدید کرولاین یه جاعل هویته این مسئله انگیزه‌ای بهش می‌داده؟

هیوگو فریزر

باتوجه به اون ویدئویی که تازه دیدیم، همه این ماجراها برای روپرت کشف کاملاً جدیدی بوده. اگه تمام مدت از این موضوع اطلاع داشته، خیلی از اون چیزی که انتظار داشتم بازیگر بهتریه، و حتی اگه فهمیده باشه، فکر می‌کنم احتمالش خیلی بیشتر بوده که «لوک» رو به کرولاین لو بده و از این طریق از شرش خلاص بشه به جای اینکه به یه قتل پرمخاطره و خشونت‌بار متوسل بشه.

و همون‌طور که قبلاً گفتیم، هرطور که به قضیه نگاه کنی، روپرت انگیزه خیلی محتمل‌تری برای خلاص شدن از شر کرولاین نسبت به لوک داشته.

جی جی نورتون

موافقم.

لیلا فرنس

اون وقت معشوق مرموز چی؟ با فرض اینکه همچین شخصی وجود داشته؟

میچل کلارک

فکرمی کنم قضیه اون هم مثل روپرت باشه: مطمئناً از این اطلاعات برای خراب کردن میونه کرو لاین با «لوک» استفاده می کرده. برای برداشتن لوک از سر راه خودش لازم نبوده حتماً بکشدش.

جی جی نورتون

درسته، ولی از دیدگاه من همچنان مظنون حساب می شه.

بیل سرافینی

موافقم.

هیوگو فریزر

وقتی داشتیم راجع به موبایل حرف می زدیم، یه چیزی به فکرم رسید. حتی اگه شرایط تکنولوژی اون زمان رو هم در نظر بگیریم، باتوجه به اطلاعاتی که الان کسب کردیم، ارزشش رو نداره جنبه آنلاین / رسانه اجتماعی رو یه بررسی دیگه بکنیم؟

آلن کنینگ

ولی مشکل مثل قبله - فیس بوک تازه توی سال ۲۰۰۳ درست شده - چیز خاصی برای پیدا کردن نیست.

لیلا فرنس

توییترا؟

میچل کلارک

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)
۲۰۰۶.

لیلا فرنس

(آه می کشد)
برگشتیم سر خونه اول.

جی جی نورتون

ولی این نکته مرتبطیه، هیوگو. طی بیست سال گذشته فقط تکنولوژی وب پیشرفت نکرده، الان داشتم با خودم فکر می کردم شاید ارزشش رو داشته باشه دوباره بریم سراغ فارنزیک. ممکنه یه چیزی از صحنه جرم باشه که اون زمان نتیجه ای ازش به دست نیومده، ولی الان ممکنه چیزی ازش دستگیرمون بشه؛ یه چیزی روی لباس ها، یا کفش ها.

هیوگو فریزر

می دونیم از ۲۰۰۳ به بعد از بین مدارک چیزی دوباره آزمایش شده یا نه؟

بیل سرافینی

من که چیزی توی این مایه ها ندیده م.

لیلا فرنس

در این صورت قطعاً باید پیگیری ش کنیم.

جی جی نورتون

من حاضرم این کار رو بکنم و توی تعطیلاتم هم کار کنم.

میچل کلارک

من می تونم به جست و جوم توی استرالیا ادامه بدم و ببینم می تونم اطلاعات بیشتری راجع به قربانی تصادف بزن و دررو پیدا کنم.

لیلا فرنس

من می تونم توی این کار کمکت کنم؟

بیل سرافینی

راستش لیلا، چطوره تو درمورد معشوق مرموز کرواتین تحقیق کنی؟
ممکنه تو بهتر بتونی از زیر زبون دوست هاش حرف بکشی.

لیلا فرنس

(کمی مردد می ماند)

اگه ازم این رو می خوای، باشه.

بیل سرافینی

حالا می مونه دوستمون فولتن.

جی جی نورتون

(با خنده)

اون قدرها هم بد نیست، بیل. ممکنه به این بهونه یه سفری هم به آلاباما بکنی.

بیل سرافینی

(او هم می خندد)

تو اصلاً تا حالا بیرمنگام رفتی، جی جی؟

جی جی نورتون

(چشمکی می زند)

اون بیرمنگام نه، ولی درزمینه برادر بزرگش توی انگلیس تخصص دارم: متولد و بزرگ شده بیرمنگام.

(لهجه غلیظ بیرمنگامی به خودش می گیرد)

داداشم، چون خیلی اهل دلی، بیا با هم یه توک پابریم یه جای خوف. این قده چرچری کنیم و جام بزنیم که حسابی لول شیم. نظرت چیه؟

بیل مات و مبهموت به او خیره می شود، بعد لبخند می زند و سرش را به طرفین تکان می دهد و هر دو شروع می کنند به خندیدن.

فید آوت

فید این

اعضای تیم در استودیو. بیل حالا پیراهن بدون کت به تن دارد و یقه اش باز است؛ برنزه شده. بیرون باران می بارد.

جی جی نورتون

شرط می بندم خیلی ذوق داری که برگشتی لندن، بیل.

بیل سرافینی

واقعاً خوشحالم، جی جی، واقعاً خوشحالم.

(سرش را با افسوس تکان می دهد)

یه چیزی که می دونم، اینه که دیگه واسه پروازهای نصفه شب پیر

شده م. قدیم ها سریع خستگی م درمی رفت، ولی الان، الان نه.

بگذریم. صحبت راجع به من کافیه...

(به افراد دور میز نگاه می کند)

اینجا اوضاع چطوره؟ چیز خاصی دستگیرتون شده؟

میچل کلارک

ما هم سخت مشغول انجام تکالیفمون بودیم. آقا معلم تحت تأثیر

قرار می گیره.

بیل سرافینی

(با خنده)

مطمئنم که تو یه کارت صد آفرین می گیری، میچ. حالا کی اول

می خواد شروع کنه؟

لیلا فرنس

خب، از اونجاکه مطمئنم من کارت صد آفرین نمی گیرم، فکر کنم

بهتره اول من شروع کنم.

بیل سرافینی

به نظرم داری شکسته نفسی می کنی، لیلا.

لیلا فرنس

بعید می دونم. درضمن مطمئن نیستم هیچ کدوممون بتونیم با

اون افشاگری تو توی قسمت قبل راجع به اریک فولتن رقابت کنیم.
(نفس عمیقی می کشد)

ولی به هر حال هرچه بادا باد. آخرین باری که همدیگه رو دیدیم، با جنیفر دنیسن و کارمل پایپر حرف زدم که هر دوشون جزو خانم های دورهمی های ناهار کرو لاین بودن. هر دو نظرشون این بود که کرو لاین با کسی رابطه مخفیانه نداشته، ولی معلوم نبود به اندازه ای می شناختنش که واقعاً بدونن یا نه. به هر حال من که قانع نشدم، بقیه رو نمی دونم.

خلاصه با کمک گای یه کم دیگه گشتم و شرلی بوکر^۱ رو پیدا کردیم.

کات به: مصاحبه. لابی هتل. کف پوش نرم، باری در پس زمینه، افرادی در حال رفت و آمد، بیشتر مردهایی باکت و شلوار کار. زنی که روی صندلی دسته دار در پیش زمینه نشسته شصت و چند ساله است، با موهای مجعد خاکستری کوتاه، پالتو تیره، بلوز یقه کراواتی و سنجاق سینه ای طلایی به شکل برگ شبدر.

لیلا فرنس - خارج از قاب

جهت اطلاع بیننده ها، می شه خودتون رو معرفی کنین و بگین چطور کرو لاین رو می شناختین؟

شرلی بوکر

شرلی بوکر هستم و زمانی که کرو لاین فرو تازه اومده بود لندن، هم خونه بودیم.

لیلا فرنس - خارج از قاب

زمانی که تازه به عنوان پرستار بچه شروع به کار کرده بود؟

شرلی بوکر

درسته. من توی دانشکده حقوق بودم و یه اتاق اضافه داشتم، و مثل اکثر دانشجویها به پولش نیاز داشتم.

لیلا فرنس - خارج از قاب

از قبل می شناختی ش یا آگهی دادی، یا چی؟

شرلی بوکر

یکی از اقوامم باهاش هم مدرسه‌ای بود، بهم گفت یه دوستی داره که دنبال یه جایی توی لندن می‌گرده، منم پیشنهاد کردم همدیگه رو ببینیم. فوراً با هم اخت شدیم.

(لبخند می‌زند)

فکر کنم علاقه شدیدمون به بریایان فری^۱ بود که مهر تأیید رو به دوستی مون زد. همون هفته باهام هم‌خونه شد.

لیلا فرنس - خارج از قاب

به عنوان یه هم‌خونه چطور بود؟

شرلی بوکر

واقعاً همون چیزی بود که آدم از یه هم‌خونه می‌خواد: مرتب بود، همیشه سهم خودش رو از نظافت انجام می‌داد، هیچ وقت شیرهای من رو نمی‌دزدید. من اون سال امتحانات زیادی داشتم و نیاز به سکوت و آرامش داشتم تا کارهام رو انجام بدم و کروزلین هیچ وقت در این مورد مزاحمتی برام ایجاد نمی‌کرد. زیاد نمی‌رفت بیرون، ولی هیچ وقت خیلی سروصدا راه نمی‌نداخت، برخلاف همسایه بغلی

و اون پيانوی صاحب مرده شون. اصلاً به سختی متوجه حضورش می‌شدی.

لیلا فرنس - خارج از قاب

این‌ها زیاد با چیزهایی که بقیه برامون ازش توصیف کرده‌ن جور در نمی‌آد. یکی از کارفرماهاش حول و حوش همون زمانی که شما دارین درموردش حرف می‌زنین، می‌گفت پر حرف بوده و «خیلی راحت حواسش پرت می‌شده».

شرلی بوکر

شاید اون یه کم بعدش بوده. به نظرم بیشتر اواخر دوران هم‌خونگی مون از لاکش اومد بیرون.

لیلا فرنس - خارج از قاب

چه مدت پیش شما موند؟

شرلی بوکر

تا جایی که یادمه یه کم بیشتر از یه سال.

لیلا فرنس - خارج از قاب

بعدش ارتباطتون رو حفظ کردین؟ حتی بعد از ازدواجش؟

شرلی بوکر

اوه، من هر سه عروسی‌ش رو رفتم. هر دفعه پر زرق و برق ترمی شدن؛ ولی در جواب سؤالتون باید بگم بله، ارتباطمون رو حفظ کردیم. تقریباً سالی سه چهار بار همدیگه رو می‌دیدیم. غیر از کسانی که توی

عروسی هاش بودن، هیچ وقت با هیچ کدوم از بقیه دوست هاش آشنا نشدم، ولی فکر می کنم ترجیح می داد همین جوری باشه؛ رابطه مون از بقیه زندگی ش جدا بود. می تونست حرف هایی پیش من بزنه که هیچ وقت نمی تونست پیش بقیه بزنه. به نظرم وکیل بودنم هم بی تأثیر نبود. می دونست که همیشه جواب سراسستی بهش می دم، حتی اگه از جوابم خوشش نیاد.

لیلا فرنس - خارج از قاب

نظرتون راجع به رابطه ش با لوک راید رچی بود؟

شرلی بوکر

به عنوان یه رابطه به نظرم عالی بود. مرد خوش مشربی بود، کرو لاین رو از لاکش می آورد بیرون، خیلی کارها با هم می کردن. اندرو هیچ وقت علاقه ای به این کارها نشون نداده بود. لوک از لحاظ احساسی لوسش می کرد و کرو لاین رک و بی پرده می گفت رابطه ش با لوک بهترین رابطه عمرش بوده.

لیلا فرنس - خارج از قاب

ولی؟ چون احساس می کنم می خواین این کلمه رو بگین.

شرلی بوکر

ولی به عنوان رابطه زناشویی؟ نه، به هیچ وجه! به نظرم به فاجعه ختم می شد. لوک خیلی جوون بود، خیلی دمد می مزاج بود. کرو لاین باید از خودش دور نگهش می داشت، در واقع مثل همون کاری که با من کرد. قبلاً هیچ وقت از این زاویه بهش نگاه نکرده ام؛ اما به هر حال باید تا زمانی که دووم داشت ازش لذت می برد و بعدش

پشت سر می داشتش. آگه این کار رو می کرد، هیچ کس سرزنشش نمی کرد؛ ولی ازدواج با هاش - رسمی کردنش - تقریباً همه بابت این کار مقصر می دونستنش.

خانواده ها وارد؛ به خاطر پول... البته به خصوص روپرت؛ کسانی که مثلاً «دوستانش» بودن، هرچند بیشترشون از روی حسادتشون بود؛ بچه هاش...

لیلا فرنس - خارج از قاب

بچه هاش از لوک خوششون نمی اومد؟

شرلی بوکر

هیچ کدوم نمی تونستن تحملش کنن، به خصوص املی.

لیلا فرنس - خارج از قاب

قبلاً هیچ کس این موضوع رو مطرح نکرده. گای که مطمئناً مطرح نکرده.

شرلی بوکر

خب، تعجبی نداره. شما روان شناسین، گای نمی آد صریحاً بیهوشون بگه هر سه تاشون از ریخت مردی که کشته شده بیزار بوده.

لیلا فرنس - خارج از قاب

ولی گای اون موقع بچه بوده، ده سال بیشتر نداشته...

شرلی بوکر

دقیقاً نکته حرفم همینه. مادرش داشته یه مرد جدید با لوجه

عجیب رو که حوصله بازی کردن باهاش نداشته، جایگزین پدرش می‌کرده. مگه چند تا تجربه از این ناراحت‌کننده‌تر می‌تونه برای یه بچه ده‌ساله پیش بیاد؟ شما روان‌شناسین، شما به من بگین.

لیلا فرنس - خارج از قاب

حرفتون رو قبول دارم، ولی حتماً این ناراحتی روی شادی زناشویی تأثیر منفی داشته.

شرلی بوکر

روی شادی جشن عروسی هم همین‌طور. گای طی یه حرکت معروف، کیک رو صبح فردای جشن از روی پایه‌ش پرت کرد روی زمین. کیکه کاملاً نابود شد و خامه‌ش پخش شد روی زمین. کروالاین همه‌ش می‌گفت تصادفی بوده، می‌گفت گای فقط «بیش از حد هیجان‌زده» بوده.

لیلا فرنس - خارج از قاب

معلومه که شما این حرفش رو قبول نداشتین.

شرلی بوکر

در همین حد بگم که مطمئناً «هیجان‌زده» به نظر نمی‌اومد، فقط شدیداً عصبانی بود، البته به شدت دستپاچه شده بودن و استرس گرفته بودن؛ چون مجبور بودن دقیقه نود یه کیک دیگه سفارش بدن.

(صورت خودش را کج و معوج می‌کند)

خوشبختانه فورتم^۱ به دادشون رسید. مسلماً گای همیشه بچه

بدقلقی بود، ولی بعد از اومدن لوک دیگه تقریباً رام نشدنی شده بود. نه فقط توی خونه، توی مدرسه هم خیلی باهاش مشکل داشتن؛ یه دقیقه رفتار تخریبی از خودش نشون می داد، یه دقیقه بعدش در حال خیال پردازی بود؛ از اون رفتارهایی که امروزه به اسم ای دی اچ دی^۱ تشخیص می دن.

و بعد از مردن لوک در واقع بدتر شد. ممکن بود آدم با خودش فکر کنه مردن لوک حالش رو بهتر می کنه، چون حالا دوباره مادرش کامل در اختیار اونه، ولی کاملاً برعکس بود. حدس می زنم کروالین فکرش اون قدر درگیر بود که برای اون وقت کافی نمی داشت.

کات به: مونتاژ عکس هایی از گای، املی و مورا هاوارد در اواسط دهه ۲۰۰۰. دخترها به سرعت در حال بزرگ شدن هستند؛ آرایش، دامن کوتاه تر، کفش های پاشنه بلندتر. به نظر می رسد گای برخلاف آن ها همچنان مثل یک پسر بچه مانده. در یکی از عکس ها کنار املی روی صندلی کنار پتجره اتاق خوابش نشسته. املی دارد برایش داستان می خواند و گای یک عروسک خرسی در دست دارد؛ بانگاهی دقیق تر می توان اشک هایی را روی گونه هایش دید. تراس و باغ از پنجره مستقیماً در پایین دیده می شوند. باران می بارد.

شرلی بوکر

راجع به دخترها هم بخوام بگم، دوتایی شون کاملاً جدانشدنی بودن و لوک رو توی جمع خودشون راه نمی دادن. با مادرشون هم رفتارشون کاملاً نمونه پر خاشگری منفعل بود؛ هر کاری از شون می خواست همکاری نمی کردن. می گفت واقعاً براش کابوسه، و البته اون مشکلاتی رو هم که تابستون اون سال با مورا داشت نباید فراموش کنیم.

لیلا فرنس - خارج از قاب

مورا؟ این اولین باریه که کسی به مشکلی با مورا اشاره می‌کنه.

شرلی بوکر

خب، بعید می‌دونم چیزی بوده باشه که کرولاین بخواد کسی ازش اطلاع داشته باشه، اونم توی اون شرایط.

لیلا فرنس - خارج از قاب

چی مثلاً؟

شرلی بوکر

حدس زدنش کار سختی نیست. مورا پونزده سالش بود؛ یه پونزده ساله سرکش و بزرگ‌تراز سنش. بلد بود دقیقاً چطور کرولاین رو عصبانی کنه و چه کاری بهتر از اینکه با آدم‌های کاملاً نامناسب ارتباط برقرار کنه.

لیلا فرنس - خارج از قاب

نامناسب از چه لحاظ؟

شرلی بوکر

مثلاً آدم‌های خیلی بزرگ‌تراز خودش؛ کسانی که سنشون برای ارتباط با کسی به سن و سال مورا خیلی زیاد بود. درضمن سوای سن و سال، به هیچ وجه هم از اون مدل آدم‌هایی نبودن که کرولاین بخواد دختر نو جوونش باهاشون در ارتباط باشه.

لیلا فرنس - خارج از قاب

تعجب می‌کنم که اصلاً مورا با همچین افرادی ارتباط برقرار کرده

باشه. این طور برداشت کرده بودم که بچه‌های هاوارد زندگی بسته‌ای دارن. اون زمان هم که نمی‌تونسته‌ن توی اینترنت با کسی آشنا بشن.

شرلی بوکر

فکر کنم با یکی شون توی یه مراسم خیریه توی مدرسه‌ش آشنا شده بود؛ یکی از اون موارد ناگوار با عواقب ناخواسته بود. زمانی هم که کرولاین فهمید چی به چیه، دیگه دیر شده بود. فکر می‌کنم یه حدس‌هایی هم درمورد مواد زده بود. البته مواد نه از نوع خطرناکش، ولی همه‌مون خوب می‌دونیم وقتی مسئله مواد در میون باشه، چقدر اوضاع راحت می‌تونه به سرعت خراب‌تر بشه.

لیلا فرنس - خارج از قاب

می‌تونم دلیل اضطراب کرولاین رو درک کنم.

شرلی بوکر

کل اون تابستون قبل از مردن لوک داشت از نگرانی دیوونه می‌شد. هرکاری می‌کرد فایده‌ای نداشت؛ سعی کرد با مورا حرف بزنه، توی خونه حبسش کنه، پول توجیبی بهش نده، ولی هیچ تأثیری نداشت.

لیلا فرنس - خارج از قاب

با این حال از دید دنیای بیرون همه چیز خوب به نظر می‌آمده.

شرلی بوکر

دقیقاً همین طور بود. امثال کرولاین به همچین وضعیت‌هایی

این جوری رسیدگی می‌کنن. چیزهایی که پشت پرده می‌گذره
یه مسئله‌ست، اینکه اجازه بدی کل دنیا بفهمن یه بحث
دیگه‌ست.

بعد از قتل هم وضعیت به همین صورت بود؛ خودش رو برد
توی انزوا و همه چیز رو از دید مردم پنهون کرد. حتی در حدی که
به اندازه کافی برای بردن بچه‌هاش پیش مشاور اقدام نکرد، با
اینکه هرکس که چشم داشت می‌تونست ببینه که مشکل دارن.
اگه امروزه بود احتمالاً روان‌شناس تشخیص می‌داد هر سه تاشون
یه جور پی‌تی‌اس‌دی^۱ دارن.

لیلا فرنس - خارج از قاب

من اطلاع نداشتم بچه‌ها تراپی می‌رفته‌ن.

شرلی بوکر

درواقع همه شون می‌رفتن؛ ولی همون طور که گفتم، کرولاین
همچین مسائلی رو مخفی می‌کرد. یادمه یه اتفاقی توی مدرسه
دخترها افتاده بود - یه جور آسیب؛ هیچ وقت نفهمیدم دقیقاً چی
بود - ولی این رو می‌دونم که کرولاین مجبور شد کلی پارتی بازی کنه
تا ماجراش سر از مطبوعات در نیاره. یادم نمی‌آد این اتفاق برای
کدوم یکی از دخترها افتاده بود، ولی مطمئنم همون اتفاقی بود که
کرولاین رو مجبور کرد به تراپی متوسل بشه؛ بهش فهمونده بودن
که دیگه چاره‌ای نداره.

لیلا فرنس - خارج از قاب

کی؟ پلیس؟

شرلی بوکر

مدرسه، به عنوان شرط ادامه حضورتوی مدرسه.

لیلا فرنس - خارج از قاب

که این طور!

وقفه‌ای به وجود می‌آید؛ لیلا اگر امیدوار بوده بوکر چیزهای بیشتری بگوید، امیدش به باد رفته.

لیلا فرنس - خارج از قاب

خب، برگردیم به تابستون قبل از قتل. انزجار بچه‌ها از لوک چه تأثیری روی روابط خانوادگی داشت؟

شرلی بوکر

خب، روابط رو سخت کرده بود. می‌دونم لوک پیشنهاد کرد سعی کنه با مورا راجع به رفتارش صحبت کنه، ولی کرولاین نظرش این بود که این کار فقط اوضاع رو بدتر می‌کنه. مورا به حدی از لوک بدش می‌اومد که از ابراز تنفر آشکار بهش لذت می‌برد.

لیلا فرنس - خارج از قاب

بقیه بچه‌ها چی؟ وضعیت اون‌ها چطور بود؟

شرلی بوکر

کرولاین می‌گفت لوک صد درصد اطمینان داره که دیریا زود هر سه تاشون نظرشون عوض می‌شه. ظاهراً لوک همیشه این جور بوده. می‌دونین، از اون دسته آدم‌ها که همیشه می‌گن «یه فرجی می‌شه»؛ از اون‌ها که اصلاً سخت نمی‌گیرن.

البته دخترها از این اخلاقش سوءاستفاده می‌کردن و مثل راننده شخصی شون باهاش رفتار می‌کردن؛ ولی حدس می‌زنم اگه این جوری صلح برقرار می‌شده، همین برای کرولاین مهم بوده.

لیلا فرنس - خارج از قاب

شنیده‌م که ممکنه اون تابستون رابطه مخفیانه‌ای رو بایه مرد دیگه شروع کرده باشه.

شرلی بوکر

بله، کاملاً درسته. شکی درش نیست.

لیلا فرنس - خارج از قاب

(با قیافه‌ای که معلوم است تعجب کرده)
درموردش به شما گفت؟

شرلی بوکر

نگفت کیه، نه؛ ولی گفت که بایه نفر رابطه داره، بله.

لیلا فرنس - خارج از قاب

درمورد این شخص چی گفت؟

شرلی بوکر

گفت قصد همچین کاری رو نداشته، همین جوری پیش اومده. یه «کشش آنی» و یه چیزی راجع به «میوه ممنوعه». این رو دقیقاً یادمه، چون حتی اون زمان هم به نظرم کلمه خیلی مبتدلی بود و می‌دونم که به خاطر لوک حس بدی داشت، ولی گفت اگه بقیه هیچ وقت نفهمن، آسیبی نمی‌بینن.

لیلا فرنس - خارج از قاب

به نظر من این حاکی از دو چیزه یک، از نظر کرواتین فقط به رابطه سطحی و موقت بوده، دو، اون مرد هم متأهل بوده، دارم به استفاده از کلمه «بقیه» اشاره می‌کنم، کلمه جمع، به این دلالت داره که اگه ماجرا افشا می‌شده لوک تنها کسی نبوده که آسیب می‌دیده.

شرلی بوکر

این به تحلیل روان‌شناسیه؟

لیلا فرنس - خارج از قاب

اگه دوست دارین.

شرلی بوکر

اتفاقاً فکر می‌کنم توی هر دو مورد درست می‌گی. می‌دونم که قصد نداشت از لوک طلاق بگیره، حداقل توی اون برهه از زمان نه درواقع مطمئنم موقع مرگ لوک در شرف قطع رابطه با اون یکی مرد بوده.

لیلا فرنس - خارج از قاب

به نظرتون ممکنه از قبل این کار رو کرده باشه؟ یا سعی کرده باشه؟

شرلی بوکر

احتمالش هست. برای هفته بعدش قرارناهار داشتیم - که البته هیچ‌وقت فرصتش پیش نیومد - به همین خاطر کاملاً اطلاع

نداشتم باهاش حرف زده یا نه؛ ولی می‌دونم که از این بابت نگران بود. از این بابت که چه واکنشی ممکنه نشون بده.

لیلا فرنس - خارج از قاب

در حدی که واقعاً ازش بترسه؟

شرلی بوکر

(لحظه‌ای فکر می‌کند)

نه اینکه واقعاً بترسه، نه؛ ولی قطعاً اضطراب داشت. یادمه گفت: «دوباره این کار رو کردم.» منظورش این بود که بایه آدم کاملاً نامناسب وارد رابطه شده.

لیلا فرنس - خارج از قاب

منظورش لوک بود؟

شرلی بوکر

نه، مطمئنم منظورش لوک نبود. فکر کنم داشت راجع به مردی حرف می‌زد که وقتی هنوز توی مدرسه بود باهاش دوست شده بود.

لیلا فرنس - خارج از قاب

الان یادم اومد. همون مردی که پدر و مادرش باهاش مخالف بودن؟ که به خاطرش فرستاده بودنش خونه عموش توی اجباستون؟

شرلی بوکر

درسته. فکر می‌کنم خیلی طول کشیده بود تا اون رابطه رو فراموش

کنه. حدس می‌زنم به خاطر همین وقتی تازه با من هم‌خونه شده بود اون قدر آروم بود.

و البته این موضوع نگرانی‌ش رو به خاطر مورا دوچندان کرده بود. نمی‌خواست مورا هم همون اشتباهات رو مرتکب بشه.

لیلا فرنس - خارج از قاب

فقط یه سؤال دیگه. اگه بهتون بگم مدارک و شواهدی به دست آوردیم که نشون می‌ده لوک اون کسی که می‌گفته نبوده چی می‌گین؟ اینکه درواقع یه آمریکایی سی‌وهفت‌ساله بوده، نه یه استرالیایی بیست‌وشیش‌ساله.

شرلی هاج‌وواج به‌نظر می‌رسد و بعد شروع به خندیدن می‌کند.

لیلا فرنس - خارج از قاب

چرا می‌خندین؟ مطمئناً موضوع جدی‌ایه.

شرلی بوکر

البته که جدیه. آخه خودم هم کم‌وبیش دقیقاً همین رو به کرولاین گفتم. اون زمان پسر من تازه داشت به موج‌سواری علاقه‌مند می‌شد. ما یه خونه توی کورن‌وال^۱ داریم - و اون گفت از روی چیزهایی که بهش گفته‌م مثل روزبراش روشنه که لوک هیچی از موج‌سواری سرش نمی‌شه.

درضمن، غیر از این، لهجه استرالیایی‌ش هم افتضاح بود. به کرولاین گفتم به‌گذرنامه‌ش نگاه کنه؛ یعنی البته این رو به شوخی گفتم، ولی حالا بعد از این همه سال شما دارین بهم می‌گین...

1. Cornwall

لیلا فرنس - خارج از قاب

این گفت و گو رو کی باهاش داشتین؟

شرلی بوکر

باید چند هفته بعد از عروسی بوده باشه. من لوک رو اولین بار فقط
توی جشن عروسی دیدم...

لیلا فرنس - خارج از قاب

اون وقت وقتی این رو بهش گفتین، واکنشش چی بود؟ آخه
اون موقع دیگه باهاش ازدواج کرده بوده...

شرلی بوکر

خندید. گفت وقتی رفتیم ماه عسل گذرنامه‌ش رو دیده‌م، خیلی
ممنون، و به هر حال براش هم مهم نبود. هیچ اهمیتی براش
نداشت که اهل کجاست یا کیه. مهم نبود.

لیلا فرنس - خارج از قاب

پس یعنی اگه می‌فهمید که واقعاً یه جاعل هویت، زیاد ناراحت
نمی‌شد؟

شرلی بوکر

(یک ابرویش را بالا می‌برد)

اگه می‌خواین بگین به حدی ناراحت شده که بکشدش، پس نه.
ابداً! عذر می‌خوام دکتر فرنس، ولی متأسفانه باید برین انگیزه
دیگه‌ای پیدا کنین.

لیلا فرنس

خلاصه همون طور که می بینین، هفته من آخرش به این صورت شد که دو قدم رفتم جلو، سه قدم برگشتم عقب. نکته مثبتش این بود که قطعاً به مرد مرموز وجود داشته، هرچند هنوز اسمش رو نمی دونیم؛ ولی از طرف دیگه، ظاهراً کرولاین اگه می فهمیده شوهرش دقیقاً اون کسی که می گه نیست، اصلاً عین خیالش نبوده.

جی جی نورتون

ولی افشاگری های جالبی راجع به دخترها شد: تراپی، اتفاق توی مدرسه. برداشتت از این مسئله چی بود؟ اگه بخوای نظر حرفه ای ت رو بگی؟

لیلا فرنس

خب، همون طور که قبلاً هم گفته ام، درمورد هرگونه تحلیلی از یه روایت دست سوم باید خیلی احتیاط کرد، به خصوص وقتی نمی دونیم دقیقاً چه اتفاقی رخ داده؛ یعنی، مسلماً یه اتفاقی افتاده و به حدی جدی بوده که مدرسه اصرار کرده بره پیش مشاور، ولی ممکنه واقعاً تصادفی بوده باشه یا یه شوخی احمقانه که از کنترل خارج شده. بیاین واقع بین باشیم، همه مون توی اون سن توی همچنین موقعیت هایی قرار گرفتیم، جزئی از دوران بلوغه...

بیل سرافینی

(بالبخت)

من کاملاً تأیید می کنم.

لیلا فرنس

پس در نبود هیچ گونه اطلاعات دیگه ای، ترجیح می دم برداشت خاصی از این مسئله نداشته باشم.

جی جی نورتون

گمونم می تونیم از مورا بپرسیم، نه؟

لیلا فرنس

می تونیم، ولی به نظر من خیلی رغبتی به دوباره حرف زدن با ما نداشته باشه؛ با این حال آره، مطمئناً می تونیم تلاشمون رو بکنیم.

بیل سرافینی

و توی این فاصله به جست و جومون برای پیدا کردن معشوق مرموز ادامه می دیم. آلن، در این زمینه به کجا رسیدی؟
(بالبخت)

دوباره یادم بنداز، دفعه قبلی تعداد ام جی بی ها رو به چند تا رسوندی؟

آلن کینگ

(بدون لبخند)

چهل و دو تا صاحب ام جی بی توی محدوده لندن بودن و من با شون زده نفرشون حرف زده بودم. تا الان با پونزده نفر دیگه شون هم حرف زده ام.

(بلند می شود و فهرستی را به تابلوی اعلانات می زند)

با تعدادی از زن هایی هم که اسمشون به عنوان صاحب ام جی بی

ثبت شده تماس گرفتم، چون با خودم فکر کردم ممکنه این مرد
سوار ماشین یه نفر دیگه شده باشه؛ خواهی، همسری...

جی جی نورتون

خیلی بی رحمانه ست با ماشین زنت یواشکی بری دیدن
معشوقه ت...

آلن کنینگ

شاید ماشین خودش زیاد جلب توجه می کرده.

جی جی نورتون

ام جی بی قرمز روشن هم همچین ظاهر نامحسوسی نداره.

لیلا فرنس

ولی مثلاً اگه یه بنتلی بود بدتر بود یا، چه می دونم، یه لامبورگینی...

میچل کلارک

توی اون منطقه نه! اونجا پراز همچین ماشین هاییه...

آلن کنینگ

(بدون توجه به آن ها)

و هنوزم تعداد زیادی مالک های مرد دیگه ای هستن که باهاشون
حرف نزده م.

بیل سرافینی

هیچ کدومشون تابه حال توجهت رو جلب نکرده ن؟

آلن کنینگ

تا اینجا نه.

بیل سرافینی

خیلی خب. تو چی هیوگو؟ تو راجع به وصیت نامه مادر بزرگ رایدن چی دستگیری شده؟

هیوگو بلند می شود و به سمت میزی در کنار اتاق می رود که چند دسته کاغذ و پوشه رویش قرار دارد. در حین عبور از کنار تابلوی اعلانات لحظه ای می ایستد و نگاهی می اندازد، بعد رویش را به اعضای تیم می کند.

هیوگو فریزر

خب، من تونستم مشخص کنم که فلورنس رایدن موقع مردنش، یعنی مه ۲۰۰۵، توی یه خانه سالمندان توی امبل ساید^۱ زندگی می کرده. اوایل سال بعدش صحت وصیت نامه تأیید شده. (برگه هایی را بین بقیه پخش می کند)

همون طور که می بینین، نسبت به همچین اسنادی متن سرراستی داره. چندین ارثیه نسبتاً کوچک برای خیریه ها توش ذکر شده. از همون چیزهای معمول، ماری کوری، حمایت از حیوانات، از این جور چیزها. و یه هدیه خاص جواهرات برای زنی به اسم سیلویا گرول^۲. پیدا کردنش یه کم سخت بود، ولی معلوم شد از کارکنان خانه سالمندان بوده. تا چند لحظه دیگه درموردش صحبت می کنم. بقیه اموالش - که راستی بیش از چهار میلیون پوند می شده - به یکی از اقوام شوهر مرحومش رسیده؛ زنی به اسم مارگارت ویلسون^۳.

1. Ambleside

2. Sylvia Carroll

3. Margaret Wilson

لیلا فرنس

و راجع به این شخص چی می‌دونیم؟

هیوگو فریزر

وقتی فلورنس مرده، مارگارت توی کورن‌وال زندگی می‌کرده، توی یه جای کوچیک به اسم پُلتریت^۱ که حدود پونزده کیلومتر با سنت آیوز^۲ فاصله داره. هیجده ماه بعد مرده، ولی اون زمان توی سنت آیوز زندگی می‌کرده، توی یه خونه مشرف به بندر...

جی جی نورتون

چهار میلیون دلار چه کارهایی که نمی‌کنه...

میچل کلارک

دقیقاً!

هیوگو فریزر

از سال ۱۹۹۸ بیوه بوده و یه بچه به اسم ایان^۳ داشته که سال ۱۹۷۷ به دنیا اومده. سعی داریم پسرش رو پیدا کنیم، ولی اسم ویلسون به طرز خسته‌کننده‌ای رایجه.

لیلا فرنس

و هرچند ممکنه این حرفم بدیهی به نظر بیاد، ولی اکتبر ۲۰۰۳ مادر و پسر هر دو چهار میلیون دلیل خیلی موجه برای برداشتن لوک رایدرا از سرراه داشته‌ن.

1. Poltreath

2. St Ives

3. Ian

هیوگو فریزر

با حرفت مخالف نیستم، ولی دوتا نکته مهم رو باید گوشزد کنم:
اول اینکه مطمئن نیستیم وصیت نامه اصلی - همون که تغییراتی
به نفع لوک توش انجام شده - همون شرایط وصیت نامه‌ای رو
داشته که زمان مرگ فلورنس رایدر معتبر بوده.
تنها کسی که می‌تونه این رو بهمون بگه، وکیل فلورنسه؛ ولی البته
به دلیل پایبندی به حفظ اسرار موکل نمی‌تونه چیزی بهمون بگه.

لیلا فرنس

هنوز زنده‌ست؟

هیوگو فریزر

بله، خیلی وقته بازنشسته شده، ولی آره.
نکته دوم: با فرض اینکه وصیت نامه اصلی واقعاً همون بوده، اینه
که آیا مارگارت ویلسون و/یا پسرش واقعاً می‌دونسته‌ن با مردن
فلورنس چقدر ارث بهشون می‌رسه؟ و در نتیجه وقتی سروکله
نوه «غایب» پیدااش می‌شده با نوشته شدن بند جدیدی توی
وصیت نامه چقدر ضرر می‌کرده‌ن.

لیلا فرنس

اثبات این کار سخته.

هیوگو فریزر

بدون همکاری وکیل، آره؛ ولی بعضی چیزها هستن که ممکنه
بتونیم بدون نیاز به مداخله اون اثباتشون کنیم. یکی شون اینه
که آیا فلورنس وقتی در قید حیات بوده، مرتب با ویلسون‌ها ارتباط

داشته پانه؟ چون این احتمال رو که از محتوای وصیت نامه اطلاع داشته باشن افزایش می ده.
و اینجاست که سیلویا کرول وارد صحنه می شه.

یک به: مصاحبه. سیلویا کرول در سالن استراحت خانه سالمندان. صدای هایی که روکش پلاستیکی روی نشیمنگاهشان است دور فضای بازیزی چیده شده اند و تلویزیون در گوشه سالن برنامه آشپزی نشان می دهد.

سیلویا زنی میان سال درشت هیكلی با موهای خرمایی رنگ کرده دم اسبی و لباس سرهمی فیروزه ای است. یک حلقه به دماغش انداخته و هر دو گوشش چندین پیورسینگ دارند.

سیلویا کرول

فلویکی از مهربون ترین ساکن هایی بود که تا حالا از شون مراقبت کرده ام. همیشه خوب با هم تا می کردیم و هیچ وقت در دسری درست نمی کرد، نه مثل بعضی هاشون.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

شما چه مدت می شناختینش؟

سیلویا کرول

باید حدود هفت سالی بوده باشه. آره، از وقتی که توی لیک ساید کارم رو شروع کردم تا ۲۰۰۶ که مرد.

کات به: مونتاژ عکس های فلورنس راید که در فعالیت های داخل خانه

سالمندان شرکت کرده؛ بینگو، نرمش‌های نشسته، جشن کریسمس با کلاه کاغذی و بیسکویت. چندین عکس از او با سیلویای جوان‌تر و لاغرتر نشان داده می‌شود؛ هر دو لبخند بر لب دارند و سیلویا دستش را دور او انداخته.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

هدیه خیلی خوبی برای شما توی وصیت‌نامه‌ش گذاشت؛ اون جواهرات؛ سنجاق سینه‌ها و دست‌بندها.

سیلویا کرول

آره، منظورم همینه. خیلی خانم خوبی بود. خودش خیلی دلش می‌خواست اون جواهرات رو به من بده.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

خیلی هم ارزشمند بودن؛ الماس... زمرد...

سیلویا کرول

(کمی سرخ می‌شود)

همون‌طور که گفتم، خودش خیلی دلش می‌خواست اون جواهرات رو به من بده. گفت دختریانوه دختری نداره و من براش حکم‌نوه رو دارم. همه چیز قانونی انجام شد. وکیل توی وصیت‌نامه نوشته بودش. ببینین، امیدوارم منظورتون این نباشه که...

هیوگو فریزر - خارج از قاب

نه، نه، منظوری ندارم. مطمئنم واقعاً هم براش حکم‌نوه رو داشتن.

سیلویا کرول

(همچنان با احتیاط)

بله، واقعاً همین طوره. ازش مراقبت می کردم. مطمئناً هیچ کس دیگه ای ازش مراقبت نمی کرد.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

پس یعنی هیچ کس دیگه ای نمی اومد دیدنش؟ کسی از خانواده ش؟

سیلویا کرول

وقتی تازه کارم رو توی لیک ساید شروع کرده بودم، بهم گفت خانواده ای نداره. برای همین بود که وقتی سروکله لوک پیدا شد خیلی باعث تعجب بود.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

لوک؟

سیلویا کرول

می دونین، نوه ش. همون که کشته شد. حتماً اون رو یادتون هست. ماجراش توی روزنامه ها چاپ شد.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

شما باهاش آشنا شدین؟

سیلویا کرول

(بالبخت)

معلومه که باهاش آشنا شدم. اولین باری که اومد، من اونجا بودم. قبلش نامه نوشته و گفته بود می خواد بیاد و پرسیده بود

اشکالی نداره؟ البته مدیر اولش یه کم احتیاط کرد. می دونین، اینکه یه دفعه ای سروکله کسی پیدا بشه و ادعا کنه با یکی از ساکنان اینجا نسبت داره و خیلی ساله همدیگه رو ندیده‌ن، همیشه واقعیت نداشت؛ ولی اون راست می گفت. وکیل درموردش تحقیق کرد.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

وکیل خانم رایدر؟

سیلویا کرول

بله، آقای هپورث^۱. بهش گفت به لوک بگه آزمایش دی ان ای بده، ولی فلو قبول نکرد. گفت همون گذرنامه و چیزها کافیه. گفت اگه ازش بخواد آزمایش دی ان ای بده، لوک فکر می کنه حرفش رو باور نکرده. گفت بهش برمی خوره.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

جالبه! و حدس می زنم خیلی شوکه کننده بوده. منظورم برای خانم رایدره. اینکه اون جووری بعد از اون همه سال نوهش پیدا بشه.

سیلویا کرول

می دونم. یادمه شنیدم که لوک داشت راجع به همین چیزها با مدیر حرف می زد. داشت می گفت اولش براش سؤال شده بوده که کاردرستی داره می کنه یا نه و اینکه اصلاً دلش نمی خواد هیچ ناراحتی ای برای فلو پیش بیاره. این از خصوصیات بارزش بود، همیشه نگران بقیه بود.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

پس ازش خوشتون می‌اومد؟

سیلویا کرول

(بازهم لبخند می‌زند)

خیلی آدم جذابی بود.

(سریع)

وای، نه از اون لحاظ، منظورم اون نبود. فقط منظورم اینه که خیلی آدم خوبی بود. همه پیرزن‌ها عاشقش شدن. دقیقاً بلد بود چطوری باهاشون حرف بزنه. ازشون تعریف الکی می‌کرد، به‌کم باهاشون شوخی می‌کرد، می‌دونین. همه رو مثل موم توی دستش داشت، و البته خیلی هم خوش قیافه بود. ظاهرش اینجاست، خوبی ایجاد می‌کرد، همه مشتاق دیدارش بودیم.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

اون وقت خانم راید رهم ازش خوشش می‌اومد؟

سیلویا کرول

می‌پرستیدش. پسر چشم‌آبی‌ش بود. همیشه لهجه‌ش رو مسخره می‌کرد. یادمه یه بار بهش گفت باورش نمی‌شه براین همچین پسر خوشگلی رو به وجود آورده باشه.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

با این حساب به نظر می‌آد زیاد لوک رو می‌دیده.

سیلویا کرول

آره، ماهی دو بار با اون موتورسیکلت پرزرق و برقش می‌اومد.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

واقعاً؟ آخه حتی با موتورسیکلت هم از لندن تا امبل ساید راه خیلی زیادیه.

سیلویا کرول

می دونم؛ ولی ظاهراً براش مهم نبود. به نظرم واقعاً از بودن با فلو لذت می برد. همدیگه رو می خندوندن.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

هیچ وقت همسرش رو با خودش نیاورد؟

سیلویا کرول

نه، هیچ وقت حتی یه بار هم ندیدمش. هیچ وقت زیاد راجع بهش حرف نمی زد، حداقل من که چیزی نشنیدم. درمورد پدر و مادرش هم حرفی نمی زد.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

این به نظرتون عجیب نبود؟

سیلویا کرول

(شانه بالا می اندازد)

راستش نه. می دونم که قبل از رفتن پدر و مادرش به استرالیا یه دعوای خانوادگی پیش اومده بود، ولی نمی دونم دعواشون سر چی بود، چون فلو هیچ وقت درموردش حرف نمی زد و بعد از اینکه لوک دوباره پیدا شد، فلو می خواست گذشته ها رو فراموش کنه. و به هر حال اون دعوای ربطی هم به لوک نداشت. لوک اون موقع اصلاً

به دنیا نیومده بوده. فلو فقط خوشحال بود که لوک به خودش جرئت داده و سعی کرده باهاش ارتباط برقرار کنه. می دونین، قبل از اینکه دیگه دیر بشه. یادمه هشتاد و خرده ای سالش بود. می دونست که چیز زیادی از عمرش نمونده.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

ولی باتوجه به این، می دونین هیچ وقت سعی کرده بود قبل از پیدا شدن سروکله لوک، خودش با پسرش ارتباط برقرار کنه؟ سعی کنه با هم آشتی کنن؟

سیلویا کرول

نمی دونم. اگه هم تلاش کرده بود، تلاشش بی نتیجه مونده بود؛ ولی به نظرم نمی دونسته از کجا باید شروع کنه دنبالشون بگرده؛ چون خیلی ازش دور بودن.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

درواقع برایان سال ۱۹۹۳ مرده بود.

سیلویا کرول

پس دلیلش همین بوده.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

وقتی لوک کشته شد واکنشش چی بود؟

سیلویا کرول

داغون شد. اصلاً نمی شد دلداریش داد. می خواست بره

خاک سپاری ش، ولی خیلی دور بود. یه تاج گل خیلی قشنگ
فرستاد: کوکب. خودم براش ترتیبش رو دادم.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

پلیس نیومد دیدنش؟

سیلویا کرول

چرا. بیشتر از یه بار. اون مرد بلند قد، پیتز نمی دونم چی چی...

هیوگو فریزر - خارج از قاب

پیتز سلز.

سیلویا کرول

همون. مرد خیلی خوبی بود. تمام تلاشش رو کرد، ولی پیرزن بیچاره
این قدر به هم ریخته بود که فکر کنم نتونست هیچ اطلاعات مفیدی
ازش کسب کنه. درضمن، به هر حال چی می تونست بهش بگه؟
همون طور که گفتم هیچی راجع به زندگی لوک توی لندن نمی دونست.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

فکر می کنم راجع به وصیت نامه ازش پرسیده. درمورد اینکه حالا که
لوک مرده پول ها به کی می رسه.

سیلویا کرول

شاید.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

هیچ وقت مارگارت ویلسون رو ندیدین؟ یا پسرش رو؟

سیلویا کرول

(قیافه‌اش در هم می‌رود)

نه، ولی همه چیز رو درموردشون می‌دونستم.

هیوگو فریزر - خارج از قاب

و؟

سیلویا کرول

بعد از خاک‌سپاری فلو اومدن اینجا. با یه وکیل، باورتن می‌شه؟ می‌خواست چیزهای شخصی‌ش رو بررسی کنه و ازشون «صورت‌برداری» کنه؛ چون جواهرات به من رسیده بود، من رو به «اعمال نفوذ ناروا» روی یه «شخص سال‌خورده آسیب‌پذیر» متهم کردن. مشخص بود که از نظرشون باید اون‌ها هم به خودشون می‌رسیدن، حروم‌زاده‌های حریص! با این اتهام‌های بیخودی که به من زدن، ممکن بود کارم رو از دست بدم...

هیوگو فریزر - خارج از قاب

حتماً این موضوع خیلی براتون ناراحت‌کننده بوده؛ ولی از روی حرف‌هایی که الان زدین حدس می‌زنم زمانی که خانم راید رهنوز زنده بوده باهاشون رودررو نشده بودین. هیچ وقت نیومدن بهش سرزنش؟

سیلویا کرول

هیچ وقت ریختشون رو به چشم ندیدم و خوشبختانه وقتی هم واسه فضولی اومدن، من سرکار نبودم، وگرنه جاروجنجال به پا می‌شد...

هیوگو فریزر - خارج از قاب

هیچ وقت راجع به وصیت نامه ش با شما حرف نزد؟ راجع به اینکه قبل از اومدن لوک قصد داشته پول هاش رو به کی بده؟

سیلویا کرول

نه؛ ولی می دونم که هیچ وقت راجع به اون ویلسون های حروم زاده حرفی نزد. حتی یه بار!

کتاب به: استودیو.

جی جی نورتون

به نظرم باید یه کف مرتب واسه هیوگو بزنیم. مصاحبه تحسین برانگیزی انجام داد.

میچل کلارک

(با خنده)

آره، هرکی ببینه فکر می کنه قبلاً هم از این کارها کرده.

لیلا فرنس

مطمئناً همه شک و تردیدها مون درمورد اینکه ممکنه «لوک» فلورنس رو گول زده باشه برطرف شد. مشخصه بابت اختلافی که با پسرش داشته خیلی افسوس می خورده، ولی بعد از اون همه سال دیگه کاری از این بابت از دستش برنمی اومده؛ بنابراین وقتی سروکله یه نفر پیدا می شه که می گه نوه شه، فوراً با آغوش باز می پذیردش. از لحاظ روان شناسی پیش زمینه ذهنی باور کردن رو داشته. تعجبی نداره که آزمایش دی ان ای رو قبول نکرده.

بیل سرافینی

موافقم، لیلا. هرچند تمرکز اصلی من رفت روی ایان ویلسون. مشخصاً اون انگیزه خیلی قوی ای داشته و قطعاً بهش نمی‌آد کسی باشه که ازدست دادن همچین پول حاضر و آماده‌ای رو تحمل کنه.

همه افراد دور میز موافقند.

هیوگو فریزر

حالا که صحبتش شد، من راجع به اینکه نقش خانواده ویلسون اون زمان چقدر بررسی شده با پیترلسلز حرف زدم.

کات به: هیوگو در پشت یک میز، با تلفنی در مقابلش که روی بلندگوست.

هیوگو فریزر

(توی گوشی)

پیتر؟ هیوگو فریزرم. من دارم با آلن کیننگ و بیل سرافینی روی سریال شورانر کار می‌کنم.

پیترلسلز

بله، گفتن که تو هم جزو تیمی، و البته با سوابقت هم آشنایی دارم.

هیوگو فریزر

داریم مسئله وصیت‌نامه فلورنس رایدرو بررسی می‌کنیم و این سؤال برامون پیش اومده که آیا پلیس درمورد این مسئله تحقیقاتی انجام داده؟

پیترلسلز

آها، ویلسون ها.

هیوگو فریزر

دقیقاً، ویلسون ها!

پیترلسلز

خب، همون طور که خودت بهتر از هر کسی درک می کنی، پرونده همچنان بازه - حداقل رسماً - بنابراین در مورد چیزهایی که می تونم به صورت علنی بگم با یه سری محدودیت ها مواجهم.

هیوگو فریزر

متوجهم.

پیترلسلز

ولی اگه بخوایم فرضی صحبت کنیم، توی موردی که امکان داشته باشه بعضی اشخاص از مرگ یه مقتول سود مالی چشمگیری ببرن، همیشه تحقیقات کاملی انجام می دیم تا بفهمیم اولاً آیا از این سود مالی اطلاع داشته ن و ثانیاً آیا واقعاً می دونستن وسیله و فرصت انجام قتل رو در اختیار دارن یا نه.

هیوگو فریزر

فرضیه ما در خصوص مورد اول اینه که بله.

پیترلسلز

می تونین این طور فکر کنین، ولی من به قول معروف نمی تونم هیچ اظهارنظری بکنم.

هیوگو فریزر

مشخص کردین که آیا ویلسون ها برای شب سوم اکتبر ۲۰۰۳، عذر
غیب دارن یا نه؟

پیتر لسلز

بذار فقط در همین حد بگم که نه خانم ویلسون و نه پسرش
هیچ وقت متهم نشدن. البته این جزو اطلاعاتیه که در دسترس
عموم هستن، چون هنوز هیچ اتهامی به هیچ کدوم از افراد این
پرونده وارد نشده.

هیوگو فریزر

می دونی الان ایا ویلسون کجا زندگی می کنه؟

پیتر لسلز

تا جایی که می دونم، مدت کوتاهی بعد از قتل رفت خارج؛ ولی
متأسفانه نمی دونم کدوم کشور.
(مکث)

شرمنده، کمک خاصی نکردم، نه؟

کات به: استودیو.

هیوگو فریزر

خلاصه تا اینجا پیش رفتیم. اگه حرف لسلز رو قبول کنیم، هیچ کدوم
از ویلسون ها اون زمان هیچ نقشی توی قتل نداشتهن و راستش
مطمئن نیستم یه زن بتونه از عهده همچین حمله ای بریاد،
به خصوص کسی به سن و سال اون زمان مارگارت.

آلن کنینگ

من مواردی رو دیده‌م که زن‌ها از عهده حمله‌ای با این درجه از خشونت براومده‌ن، هرچند تقریباً همه شون اون زمان تحت فشار روحی یا احساسی شدیدی بوده‌ن.

جی جی نورتون

منظورت قربانی‌های خشونت خانگیه؟

آلن کنینگ

غالباً، بله؛ ولی هیچ‌کدوم از اون جنایت‌ها ناگهانی رخ نداده‌ن، آخرین پرده از یه نمایش درام طولانی بوده‌ن.

لیلا فرنس

موافقم. اینکه یه زن به کسی که هیچ‌آشنایی قبلی‌ای باهاش نداشته حمله‌کنه و اون قدر هم وحشیانه این کار رو بکنه، اونم فقط به خاطر پول، بدون اینکه هیچ نارضایتی شخصی‌ای داشته باشه، همچین شخصی جزو طیف سایکوپتی^۱ قرار می‌گیره که البته غیرممکن نیست، ولی احتمالش خیلی کمه.

جی جی نورتون

به هر حال بازم ایا این مظنون باقی می‌مونه. اون زمان چند سالش بوده؟ ۲۸؟ کاملاً توانایی این کار رو داشته...

لیلا فرنس

وکسی بوده که ممکن بوده لوک در رو براش بازکنه، حتی

1. psychopathy

اگر تا حالا همدیگر رو ندیده باشن، لوک از روی حرف‌های
فلورنس راجع به ویلسون‌ها می‌دونسته، پس اون‌ها رو تهدید
در نظر نمی‌گرفته؛ مثلاً ایان می‌تونسته به داستانی راجع به
مریض احوال بودن فلورنس سرهم کنه، بعد به محض اینکه می‌ره
داخل...

آلن کینگ

(با سر تأیید می‌کند)

صد درصد باید سعی کنیم پیدااش کنیم و حتماً باید عذر غیبت اونم
بررسی کنیم.

بیل سرافینی

موافقم.

(رویش را به هیوگو می‌کند)

خوبه من خودم با پیتربلسلز محرمانه صحبت کنم؛ پلیس به پلیس.
بینم حاضره بیشتر راهنمایی م کنه یا نه.

هیوگو فریزر

(بالحنی گزنده)

هر طور مایلی!

بیل سرافینی

خب، حالا بعدش نوبت تصادف بزن و در روییه که ممکن بوده لوک
رایدر اصلی قبل از ترک استرالیا توش نقش داشته باشه. میچ، تو
خبری در این مورد کسب نکردی؟

میچل کلارک

(سرش را بلند می کند)

چرا اتفاقاً، به چیزی پیدا کردم که فکر کنم مهم باشد. همون طور که دفعه قبلی گفتیم، توی مطبوعات نوشته بودن قربانی بلافاصله بعد از تصادف رفته توی کما، پس نمی تونستیم بفهمیم کی مرده... یا حتی اینکه اصلاً مرده یا نه؛ بنابراین شروع کردم به گشتن دنبال مرگ های ثبت شده توی سیدنی در طول دو ماه بعد از تاریخ تصادف تا ببینم چیزی نظرم رو جلب می کنه یا نه. نتیجه جست و جوم پنج تا مرگ و میر بود که علتشون آسیب دیدگی های ترومای غیرنافذ توی تصادفات جاده ای نوشته شده بود، ولی مشخصاً جزئیاتی درمورد اینکه این تصادف ها کجا و کی رخ داده ن نوشته نشده بود.

برای همین بعدش اون اسامی رو با فهرست های دادگاه پزشکی قانونی نیوساوت ولز^۱ مطابقت دادم؛ ولی بازم متأسفانه نتیجه ای به دست نیاوردم. هیچ چیزی که به تصادفی توی اون ناحیه دراون روز اشاره کرده باشه پیدا نکردم، که به نظرم این نشون می ده یا قربانی درواقع بر اثر آسیب دیدگی ها نمرده، یا اگر هم مرده، جای دیگه ای مرده، یا مدت خیلی زیادی بعدترش.

جی جی نورتون

آفرین به این پشتکارت! من که فقط با گوش دادن به حرف هات دارم سردرد می گیرم.

میچل کلارک

باید اقرار کنم که دیگه داشت کار طاقت فرسای بی نتیجه ای

می‌شد، شاید واسه همین اون آشنای پلیس وظیفه‌شناسم تصمیم گرفت دلش برام بسوزه. حاضر نبود جزئیاتی در اختیارم بذاره، ولی این اشاره نسبتاً مهم رو کرد که قربانی دانشجو بوده و شاید اگه از این زاویه پیگیری‌ش کنیم، نتیجه مفیدی به دست بیاریم.

راستش وقتی این رو گفت اولین فکر من این بود که «یا خدا، چند تا دانشجو توی سیدنی هست؟»، ولی بعدش با خودم گفتم وقتی تصادف این قدر جدی بوده، شاید توی یکی از روزنامه‌های دانشجویی یه مطلبی راجع بهش نوشته شده باشه. آشنای روزنامه‌نگارم نظرش این بود که دارم وقتم رو تلف می‌کنم، ولی من همیشه آدم سمج و سرسختی بوده‌م...

بیل سرافینی

خب، معلومه که این دفعه سماجت نتیجه داده.

میچل کلارک

(بالبختند)

همین طوره، هرچند بازم خیلی طول کشید، چون اون زمان هیچی آنلاین نبوده؛ ولی بالاخره یه چیزی توی وب‌سایت دانشکده فنی سیدنی پیدا کردم؛ قسمت فارغ‌التحصیل‌هاشون پی‌دی‌اف‌های مجله دانشجویی رو تا دهه ۱۹۸۰ داره.

روی صفحه‌کلیدش می‌زند. عکسی روی صفحه می‌آید.

و این رو پیدا کردم.

خانه طوطی‌های دم‌پهن

«د اسپک»

مجله دانشکده فنی نیوساوتولز



کلاس ۹۲



«از طرف کل کادر آموزشی به همه کسانی که امسال فارغ التحصیل می‌شوند از صمیم قلب تبریک می‌گویم. سخت‌کوشی و پشتکار شما نتیجه‌بخش بوده و آینده درخشانی در انتظارتان است»
همیش دیویدسون، مدیر

لاین آوت

پنج‌ها عجب سالی را پشت سر گذاشتند. در طول مسابقات جام شوت‌شیلد تلاش فوق‌العاده‌ای از خود نشان دادند و با گل‌هایی که به ثمر رساندند چندین رکورد را جابه‌جا کردند. اما در دقیقه پایانی مغلوب قهرمان نهایی این مسابقات شدند.
ادامه در صفحه ۲



بازیکن ارشد تیم نیوساوتولز برای تیم شنای المپیک انتخاب شد.

جیمی برادریک پس از عملکردی خیره‌کننده در مسابقات مقدماتی در بریزبن در اوایل دسامبر جایگاه خود را در تیم شنای المپیک ۲۰۰۰ تأیید کرده است.
ادامه در صفحه ۵

بزرگداشت مُو خان

حتماً تابه حال شنیده‌اید که محمد خان پس از گذراندن شبی با دوستانش در نوامبر، طی یک تصادف بزن و دررو متأسفانه جان خود را از دست داده است. هیچ‌یک از کسانی که مو را می‌شناختند، او را فراموش نخواهند کرد؛ نه فقط به خاطر لهجه بریتانیایی و جوک‌های بی‌مزه‌اش، بلکه به این خاطر که دوستی مهربان و توپ‌اندازی نسبتاً خوب بود و روزی به مهندسی عالی تبدیل می‌شد. دلمان برایت تنگ می‌شود، مو. روح شاد رفیق.



تور ۹۷ کریکت نیوزیلند

به متقاضیان ثبت‌نام تور کریکت در ولینگتون و کرایست‌چرچ یادآوری می‌کنیم که اسامی

هیوگو فریزر

(زیرلب)

یا خدا! چه فونت بدی!

میچل کلارک

(به طرف صفحه نمایش می‌رود و به مطلب «بزرگداشت» اشاره می‌کند)

همون طور که می بینین، تاریخش تقریباً درسته. جزئیات تصادف هم تا جایی که نوشته شده مطابقت داره، و اگه یادتون باشه، اول که با پلیس سیدنی حرف زدم، خیلی واضح گفتن خانواده قربانی آسمون و زمین رو به هم دوخته‌ن تا نذارن اسمش توی مطبوعات بیاد که باعث شد فکر کنیم شخص مذکور یا جایی بوده یا با کسی بوده که نباید می بوده.

بیل سرافینی

صحیح.

میچل کلارک

و باتوجه به اینکه این محمد خان قبل از این اتفاق با دوست هاش بیرون بوده، احتمال داره مشروب خورده باشن. راحت می شه فهمید چرا یه خانواده مسلمان متدین می خواسته‌ن توی مطبوعات چیزی در این باره نوشته نشه.

بیل سرافینی

تونستی اطلاعاتی راجع به خانواده‌ش به دست بیاری؟

میچل کلارک

(با سر جواب منفی می دهد)

نه متأسفانه. درواقع فقط در حد چیزهایی که می شه از این مطلب روزنامه استنباط کرد. نکته کلیدی برای ما اینه که اهل انگلیس بوده‌ن؛ ولی خان توی کشورهای مسلمان این قدر فامیلی رایجیه که حتی اگه هم می دونستیم اهل کدوم شهر بوده‌ن، باز کمک چندانی بهمون نمی کرد.

آلن کینینگ

درضمن نمی‌تونیم صد درصد مطمئن باشیم که این همون شخص مورد نظر مونه؛ چون فکر می‌کنم آشنای پلیست حاضر نبوده تا اونجا پیش بره که تأییدش کنه، نه؟

میچل کلارک

نه، حاضر نبود. پس درست می‌گی، نمی‌تونیم صد درصد مطمئن باشیم. این فقط یه حدس آگاهانه‌ست.

لیلا فرنس

و همون طور که قبلاً گفتیم، ممکن بوده لوک هیچ نقشی توی اون اتفاق نداشته باشه. ممکنه همه‌ش تصادفی باشه.

میچل کلارک

درسته. تنها چیزی که می‌دونیم، اینه که تصادف به محل کار لوک نزدیک بوده و اینکه کمتر از یه هفته بعدش از کشور خارج شده.

آلن کینینگ

مأمورهای پلیس از اتفاقات تصادفی خوششون نمی‌آد. اگه پرونده من بود، من بازم می‌خواستم درموردش تحقیق کنم.

بیل سرافینی

منم همین طور.

میچل کلارک

خب، مطمئن نیستم چقدر دیگه می‌تونیم اطلاعات کسب کنیم،

ولی الان تارک داره روش کار می‌کنه. ببینیم اون و تیمش چی می‌تونن پیدا کنن.

جی جی نورتون

(به افراد دور میز نگاه می‌کند)

فکر کنم من نفر بعدی‌ام، نه؟

(گلوش را صاف می‌کند و پوشه‌اش را باز می‌کند)

همون طور که دفعه قبل توافق کردیم، من یه نگاه دیگه به مدارک فارنژیک انداختم تا ببینم آیا احتمال داره با انجام آزمایش‌های بیشتر نتیجه‌ای به دست بیاد یا نه، به خصوص آزمایش لباس‌ها و حدس بزنین چی شد؟ هیچ وقت آزمایششون نکرده‌ن.

لیلا فرنس

هیچ وقت لباس‌ها رو آزمایش نکرده‌ن؟ جدی؟

جی جی نورتون

می‌دونم به نظر می‌آد یه نفر کوتاهی کرده، ولی فراموش نکنین که سال ۲۰۰۳ بوده. آزمایش دی‌ان‌ای اون زمان خیلی ابتدایی تر بوده و خیلی هم پرهزینه‌تر و انجامش چند هفته طول می‌کشیده. اینم فراموش نکنیم که جنازه زیر بارون شدید بوده، بنابراین با همه این تفاسیر فکر می‌کنم اس.آی.اُ نظرش این بوده که براشون صرف نمی‌کرده از بودجه شون برای این احتمال که شاید چیزی مونده باشه که زیر بارون از بین نرفته باشه استفاده کنن.

بیل سرافینی

اس.آی.اُ؟

جی جی نورتون

ببخشید... مأمور ارشد تحقیقات.

ولی اگه بخوایم نیمه پر لیوان رو ببینیم، معنی ش اینه که الان می‌تونیم خودمون لباس‌ها رو بدیم آزمایش، اون وقت کی می‌دونه ممکنه چی کشف کنیم؟

لیلا فرنس

حالا چطور باید این کار رو انجام بدیم؟

آلن کینگ

من به مأموری که پرونده دستشه زنگ می‌زنم. باید یه نفر از واحد پرونده‌های حل نشده باشه.

لیلا فرنس

به نظر من که بیشترین پرونده فراموش شده ست تا حل نشده. حداقل تا جایی که به تحقیقات جاری مربوط می‌شه این طور به نظر می‌آد.

بیل سرافینی

خب، ما الان به خاطر همین این جاییم، مگه نه، لیلا؟
(به بقیه نگاه می‌کند)

اجازه وارث بلافاصله یا همچنین چیزی رو داریم؟ من زیاد به روال کارها توی انگلیس آشنا نیستم.

آلن کینگ

پلیس می‌تونه درخواست آزمایش‌های بیشتر رو بده، نیازی به

موافقت خانواده ندارند. فقط باید امیدوار باشیم پلیس کلان شهر همکاری کنه.

جی جی نورتون

باتوجه به چیزهای دیگه‌ای که من کشف کردم، ممکنه همکاری کنن. همون طور که از روی پرونده می‌دونیم، در طول تحقیقات سه تارموی گیرکرده توی زیپ کاپشن راید رپیدا شده، ولی سال ۲۰۰۳ آزمایششون نکرده‌ن، چون هیچ کدومشون ریشه نداشته‌ن؛ ولی همون طور که ممکنه بعضی هاتون بدونین، الان می‌شه از همچین نمونه‌های مویی دی‌ان‌ای استخراج کرد. خیلی زحمت داره و پرهزینه‌ست، ولی شدنیه.

لیلا فرنس

من یادم رفته، موها چه رنگی بوده‌ن؟

جی جی نورتون

قهوه‌ای متوسط و رنگ نشده که احتمال این رو که موهای لوک بوده باشن رد کرده، چون اون بلوند بوده، کرولاین هم همین طور، چون موهاش دکلره بوده؛ ولی اون زمان تا همین جا پیش رفته‌ن.

بیل سرافینی

به هر حال احتمالاً این فرضیه پلیس کلان شهر رو که کرولاین مجرم نیست تقویت کرده؛ ولی باتوجه به حرف‌های تو، جی جی، به نظرم باید قطعاً به پلیس‌ها فشار بیاوریم که الان آزمایش روانجام بدن.

آلن کنینگ

من می‌تونم برم دنبالش، هرچند نباید فراموش کنیم که حتی اگه نتیجه‌ای هم به دست بیارن دسترسی کامل به ما نمی‌دن، فقط می‌تونیم امیدوار باشیم راهنمایی مون کنن.

لیلا فرنس

خب، «راهنمایی» از هیچ خیلی بهتره. الان هیچی نداریم.

بیل سرافینی

ممنون، آلن. لطف می‌کنی.
و توی این فاصله به نظر می‌آد که الان نوبت من باشه.

بلند می‌شود، به سمت تابلو می‌رود و عکس‌هایی را به آن می‌زند: مکان‌های صنعتی متروکه در پشت فنس، خانه‌های یک طبقه متروکه، جاده‌های عریض، تیرهای مخابراتی.

دوستان، اینجا بیرمنگام شمالی آلاباما است. با جمعیت ۱۲۷۳ نفر که تعداد زیادی شون آفریقایی آمریکایی‌ان. یه زمانی منطقه صنعتی پررونقی بوده، ولی الان یه شهر محرومه؛ مواد مخدر، جرایم خیابونی و فحشا درش رواج داره و درآمد خانوارها خیلی پایین‌تر از میانگین ملیه؛ بنابراین جزو اولویت‌های توریست‌ها برای سفر به حساب نمی‌آد؛ ولی یه چیزی هست که به نفع ماست:

با اینکه حومه یه شهر بزرگه، از جنبه‌های دیگه فقط مثل یه شهر کوچیکه، به این معنی که همه از کاروبار همدیگه خبر دارن، مردمش هم خیلی به حرف زدن علاقه‌مندن.

جی جی نورتون

که این قطعاً کار تو رو راحت تر کرده.

بیل سرافینی

درسته، هرچند این یکی به یه مقدار مذاکرات دیپلماتیک نیاز داشت. فراموش نکنین تا جایی که همه مردم بیرمنگام شمالی می دونستن، «اریک فولتن» بیش از دو دهه پیش توی انفجار اتوبوس توی لبنان مرده بود.

اون وقت من یه هوایی اونجا سبز می شم و بهشون می گم نه تنها اون موقع نمرده، بلکه درواقع هویت کسی رو که مرده دزدیده.

میچل کلارک

منظورت رو می فهمم.

جی جی نورتون

حالا چطور بحث رو مطرح کردی؟

بیل سرافینی

(لبخند می زند)

خیلی خیلی محتاطانه.

کات به: بیل با پیراهن آستین کوتاه و عینک آفتابی کنار یک فنس توری سیمی بلند. ساختمان پشت سرش به یک مدرسه شباهت دارد، بایک زمین بسکتبال بتنی و یک پرچم آمریکا که شل وول از میله ای آویزان است. نور خیلی درخشان است. بیل کنار مردی هفتاد و چند ساله که پیراهن چهارخانه به تن دارد و کلاه بیسبال سرش کرده ایستاده است. زیر تصویر

نوشته شده: «فرانک تپین^۱، مربی سابق لیگ خردسالان»

فرانک تپین

اوه، بیشتر از بیست ساله که اسم اریک فولتن رو شنیده‌م.

بیل سرافینی

اون زمان مربی بسکتبالش بودین؟

فرانک تپین

بله آقا. اریک بچه خوبی بود، ساکت بود، هیچ وقت اذیت نمی‌کرد، هرچند مشخص بود که از تک‌تک دقایق بازی متنفره. بیشتر به این خاطر که بازی‌ش خوب نبود. باباش مجبورش می‌کرد بازی کنه.

بیل سرافینی

راجع به خانواده‌ش چی می‌دونستین؟

فرانک تپین

راستش چیز زیادی نمی‌دونستم. سه‌تا برادر بودن. اریک کوچک‌ترینشون بود. مادرش توی سوپرمارکت کار می‌کرد و باباش دوشغله بود. اریک همیشه لباس‌های کارکرده‌ای تنش بود که براش بزرگ بودن. هر دو برادرش خیلی قدشون بلندتر از اون بود.

بیل سرافینی

اسم برادرهایش رو یادتونه؟

فرانک تپین

نه، هیچ وقت کاری با اون ها نداشتم، فقط با اریک سروکار داشتم.

بیل سرافینی

خانواده ش هنوز اینجا زندگی می کنن؟

فرانک تپین

نه آقا، مدتی دیگه نیستن. آقا و خانم فولتن هر دوشون فوت کردن و نمی دونم چی به سر اون پسر ها اومد؛ ولی می دونم که اینجا زندگی نمی کنن.

بیل سرافینی

مردم وقتی فهمیدن اریک توی بیروت بوده تعجب کردن؟

فرانک تپین

راستش رو بخواین خودم که خیلی تعجب کردم. اریک هیچ وقت از اون مدل آدم های ماجراجو به نظر نیومده بود. برام مایه تعجب بود که اصلاً گذرنامه داره. خیلی از آدم های اینجا ندارن.

بیل سرافینی

اریک موقعی که رفت لبنان اینجا زندگی می کرد یا از قبل رفته بود جای دیگه ای؟

فرانک تپین

نه، چند سالی بود دیگه اینجا زندگی نمی کرد. گمونم اینجا براش خیلی کوچیک بود، نه فقط خود شهر.

بیل سرافینی

منظورتون چیه؟

فرانک تپین

شهر کوچیک، ذهن های کوچیک. فکر کنم اریک از این وضع خسته شده بود. انگار رفت نیویورک. نمی تونم صحت این موضوع رو تأیید کنم، ولی این چیزیه که مردم می گفتن.

کات به: بار، فضای داخل. دیوارهایی با پنل چوبی، پوسترهای آبجو و آینه هایی با طرح های چایی، دو مرد نشسته جلوی بار. زنی که با بیل سر میز نشسته موهای سفید، پوست شدیداً چروکیده برنزه و دست های پرچین و چروکی دارد، اما با این حال چشم هایش برق می زنند. زیر تصویر نوشته شده: «نانسی کوزلفسکی^۱، معلم سابق دبیرستان بیرمنگام شمالی.»

بیل سرافینی

خب، نانسی، می شه برامون بگی تو چه ارتباطی با این ماجرا داری؟

نانسی کوزلفسکی

من معلم کلاس یازدهم اریک بودم؛ کلاس سال ۸۲.

بیل سرافینی

ولی براش یه چیزی فراتر از صرفاً یه معلم بودی، درسته؟

نانسی کوزلفسکی

بهش علاقه داشتم، اگه منظورت اینه. طفلکی به کسی مثل مادر

نیاز داشت. البته اشتباه برداشت نکن، مامانش خانم خیلی خوبی بود، ولی یه کم پریشون بود. می‌شه گفت یه کم پرت بود. باباش جیم هم آدم سخت‌گیری بود. آدم خوب و سخت‌کوشی بود، آره، شکی درش نیست، ولی از ضعیف بودن متنفر بود، به خصوص در مورد پسرهایش. اون دوتای دیگه مورد تأییدش بودن، ولی اریک فرق می‌کرد.

بیل سرافینی

از چه نظر؟

نانسی کوزلفسکی

فراموش نکن که دهه ۱۹۸۰ بود و اینجا جنوب بود... هست. اینجا خیلی طول می‌کشد تا رفتار آدم‌ها تغییر کنه، بعضی‌ها هم هیچ وقت عوض نمی‌شن. اریک مثل بقیه بچه‌ها نبود و می‌تونم بگم از این مسئله می‌ترسید. بچه‌ها اصلاً دوست ندارن انگشت نما باشن، چه به خاطر قرمزی موها باشه، یا بلندقدترین بودن باشه، یا تنها بچه‌ای که یتیمه، و مسئله اون خیلی فراتر از این حرف‌ها بود.

بیل سرافینی

منظورت از این حرف چیه؟

نانسی کوزلفسکی

اریک از همون بچگی می‌دونست که متفاوت‌ه؛ ولی بدون اینکه نیاز باشه به کسی بگه، این رو هم می‌دونست که این موضوع چیزی نیست که بره پیش همه درموردش حرف بزنه، به خصوص پیش پدرش.

بیل سرافینی

پس یعنی با تو درد دل می کرد؟

نانسی کوزلفسکی

خب، این جووری نبود که بیاد صریحاً راجع بهش حرف بزنه. اون سال آخر همین جووری حس کردم یه موضوعی ذهنش رو آزار می ده و می تونستم به خوبی حدس بزنم قضیه چیه؛ ولی باید هروقت که خودش احساس می کرد فرصت مناسبیه درموردش حرف می زد. بعدش یه روز دیدم پشت مدرسه داره گریه می کنه. چند تا از بچه های دیگه بهش گفته بودن دیوونه و نمی دونم چه حرف های دیگه ای بهش زده بودن. بچه ها بعضی وقت ها خیلی بی رحم می شن.

بیل سرافینی

بهش چی گفتی؟

نانسی کوزلفسکی

همون طور که قبلاً گفتم، بهش گفتم شاید بیرمنگام شمالی براش جای مناسبی نباشه. گفتم نمی تونه هویت خودش رو تغییر بده و نباید هم سعی کنه همچین کاری کنه، هرچند ممکن بود بعضی آدم های اینجا با این حرف هام مخالف باشن. بهش گفتم نباید از هویت خودش خجالت بکشه، چون خدا این طوری خلقش کرده و به هر جهت دوستش داره. فقط کافی بود کسایی رو دور خودش جمع کنه که طرز فکرشون مثل من باشه. آخر اون سال ترک تحصیل کرد و یه کم بعدش از شهر رفت. اگه مادرش می فهمید کار من بوده، هیچ وقت من رو نمی بخشید؛ ولی اصلاً پشیمون نیستم بیل، اصلاً پشیمون نیستم.

بیل سرافینی

وقتی با فرانک تپین حرف زدم، گفت تعجب کرده که اریک سراز بیروت درآورده. تو وقتی این خبر رو شنیدی نظرت چی بود؟

نانسی کوزلفسکی

رک بهت بگم، اولش باورم نشد. یکی دوتا کارت پستال از نیویورک برام فرستاده بود و خیلی خوشحال به نظر می رسید. انگار که اونجا آرامش داشت. نمی دونم چی باعث شده بود تصمیم بگیره بره؛ به خصوص به اون شکل.

بیل سرافینی

هنوز کارت پستال هایی رو که برات فرستاده داری؟

نانسی کوزلفسکی

نه، خیلی وقته دیگه ندارمشون؛ ولی اون عکس هایی رو که راجع بهشون حرف زدیم دارم.

کات به: مونتاژ عکس های اریک فولتن در مدرسه: در صف های مختلف کلاس، در حال دریافت یک جایزه، در حال تلاش برای بیسبال بازی کردن. مشخص است که نسبت به سنش جثه کوچکی دارد، با موهای بلوند نرم و لبخندی خجول و محجوب.

نانسی کوزلفسکی

اون جایزه واسه بهترین دستخط کلاس بود. یه جوهرهایی به شخصیتش هم می خورد. خیلی بچه مؤدب و خوبی بود.

ت به: استودیو، بیل مقابل تابلو ایستاده. عکس هایی که لحظه ای قبل
بذیم حالا کنار بقیه عکس ها زده شده اند.

بیل سرافینی

(به اعضای تیم نگاه می کند)

حس می کنم از اون لحظه هایی که می گی «تو هم داری به همون
چیزی فکر می کنی که من بهش فکر می کنم؟»

لیلا فرنس

خب، من دارم به این فکر می کنم که این اریک فولتن ظاهراً هیچ
شباهتی به اون اریک فولتنی که خودش رو جای لوک جا زده نداره.

بیل سرافینی

منم دارم به همین فکر می کنم.

هیوگو فریزر

(بالحن بی حالت)

متفاوت بودنش یه کم ماجرا رو لو می ده.

لیلا فرنس

ولی فقط این نیست، هست؟ آره، یه سری شباهت ها هست: رنگ
مو، چشم ها، از این جور چیزها؛ ولی این اریک نسبت به سنش
ریزه میزه ست، در صورتی که «لوک» بلندقد بوده. هیکل «لوک»
ورزش کاری بوده، ولی این اریک نه؛ «لوک» اجتماعی بوده، اریک
خجالتی.

همه این ها رو که در نظر بگیریم، به نظرم باید نتیجه بگیریم که...

جی جی نورتون

اریک فولتنی که توی انفجار اتوبوس مرده، اریک فولتن اهل بیرمنگام شمالی نبوده، کلاً به نفر دیگه بوده.

میچل کلارک

فکر می‌کنی ما به اریک فولتن دیگه رو اشتباه گرفتیم؟ خب، گمونم این اسم اون قدرها هم غیرعادی نیست...

بیل سرافینی

(سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد)
نه... من دو بار چک کرده‌م. این همون شخص درسته یا بهتره بگم، این گذرنامه درسته.
سکوتی برقرار می‌شود؛ همه دارند این صحبت‌ها را هضم می‌کنند.

جی جی نورتون

ای وای! یعنی می‌گی...؟

بیل سرافینی

(با سر تأیید می‌کند)
شخصی که با کرولاین هاوارد ازدواج کرده به همون اندازه که «لوک راید» نبوده، «اریک فولتن» هم نبوده؟ دقیقاً منظورم همینه. با به جاعل هویت زنجیره‌ای طرفیم.

آلن کینگ

صبر کنین، صبر کنین! قدم به قدم پیش بریم. اریک فولتن اصلی اهل آلاباما - همون که الان داشتی راجع بهش با اون آدم‌ها حرف می‌زدی - کی برگشته نیویورک؟

بیل سرافینی

۱۹۸۲؛ هفده سالش بوده.

آلن کنینگ

پس یعنی با افتخار گرایشش رو علنی می‌کنه و زندگی جدیدی رو
توی نیویورک از سر می‌گیره، تا اینکه چند سال بعد، «لوک رایدن»
آینده گذرنامه‌ش رو می‌دزده؟

بیل سرافینی

نه، فکر نمی‌کنم به این شکل بوده باشه. یادته فرانک الان راجع به
بچه خونگی بودن اریک چی گفت؟ نه، فکر نمی‌کنم گذرنامه‌ای که
دزدیده شده مال اریک بوده باشه، به این دلیل ساده که بعید
می‌دونم هیچ وقت گذرنامه داشته؛ درست مثل نودوشیش درصد
هم وطن‌های آمریکایی من.

آلن کنینگ

پس یعنی می‌گی دوستانمون اسم و جزئیات اریک رو دزدیده تا یه
گذرنامه به اون اسم بگیره؟ بدون اینکه اریک بفهمه؟

بیل سرافینی

درسته.

آلن کنینگ

(به پشتی صندلی‌اش تکیه می‌دهد و دست به سینه می‌شود)
ولی ریسک داشته، نه؟ اگه اریک اصلی یه هوایی تصمیم می‌گرفته
واسه مسافرت بره تورمولینوس^۱ چی؟

بیل سرافینی

به نظرم احتمالش خیلی کم بوده؛ مرده‌ها نمی‌رن مسافرت.

آلن کینگ

فکر می‌کنی مرده بوده؟ از این بابت مطمئنی؟

بیل سرافینی

تا حد زیادی مطمئنم.

آلن کینگ

مدرکی داری؟

بیل سرافینی

نه، مدرک درست و حسابی که نه...

هیوگو فریزر

پس از کجا این قدر مطمئنی؟

بیل سرافینی

حس شیشم. به اضافه سی سال تجربه و باتوجه به اینکه این تنها فرضیه محتمله.

لیلا فرنس

حالا به نظرت چه اتفاقی افتاده؟

بیل سرافینی

به نظرم اریک فولتن اصلی توی نیویورک مرده. مرده یا شاید هم

کشته شده. فراموش نکنین که نیویورک تا واسط دهه نود درگیر بحران ایدز بود و اونم قطعاً جزو گروه پرخطر بوده. این رو هم بهش اضافه کنین که نیویورک سیتی توی بحبوحه همه‌گیری کراک بوده و هر روز تیراندازی‌های مرگ‌بار اتفاق می‌افتاده. باور کنین، لازم نبوده حتماً موادفروش باشی تا بدموقع و بدجا درگیر این جور تیراندازی‌ها بشی.

جی جی نورتون

ممکنه از روی نفرت کشته باشنش، اگه اریک علناً متفاوت بوده.

بیل سرافینی

آره، متأسفانه! بدبختانه!

لیلا فرنس

پس یعنی جاعل هویت زنجیره‌ای مون از یه طریقی می‌فهمه اریک فولتن اصلی مرده و به اندازه‌ای اطلاعات ابتدایی درموردش داره که به اسم اون درخواست گذرنامه بده؟

بیل سرافینی

آره، فرضیه من اینه، و دزدمون شانس آورده؛ هیچ‌کس توی بیرمنگام شمالی مطمئن نبوده اریک کجاست. همون طور که قبلاً هم گفتیم، اون زمان فیس‌بوک نبوده که از اون طریق پیدا کن، پیدا کردنش از طریق دیگه‌ای هم خیلی براشون سخت بوده. تا جایی که هم شهری هاش می‌دونسته‌ن، اریک کاملاً غیبش زده بوده.

هیوگو فریزر

و دفعه بعدی که خبری درموردش می‌شنون، سال ۱۹۹۷ بوده. وقتی توی انفجار اتوبوس توی بیروت مرده؛ ولی نمی‌دونستن مردی که مرده اصلاً اون نبوده، یه موج سوار اهل کلگورلی به اسم لوک رایدر بوده و مرد مرموز ما حالا به جاش هویت اون رو برای خودش برداشته. این یارو چه غلطی می‌خواسته بکنه که لازم بوده همه‌ش تغییر اسم بده؟

بیل سرافینی

این چیزیه که باید ته‌وتوش رو دریاریم، هیوگو.

لیلا فرنس

تو فرضیه‌ای نداری، بیل؟

بیل سرافینی

خب، چرا، اتفاقاً دارم.

آلن کیننگ

(زیر لب)

چرا تعجب نمی‌کنم؟

بیل سرافینی

(بدون اینکه به او توجه کند)

به نظرم با یه کلاهبردار طرفیم؛ یه کلاهبردار خیلی زرنگ که همیشه تونسته یه قدم جلوتر از پلیس باشه.

لیلا فرنس

چه نوع کلاهبرداری‌هایی مدنظر نمونه؟

بیل سرافینی

بدترین نوعش، حداقل از نظر من، یعنی کلاهبرداری‌های خیلی شخصی.

به نظرم کسایی رو انتخاب می‌کرده که یا خجالت می‌کشیدند یا باعث سرافکندگی شون بوده که به پلیس مراجعه کنن؛ کسایی که خودشون رو بابت گول خوردن مقصر می‌دونسته‌ن.

جی جی نورتون

ولی با این حال بازم دوست‌ها و خانواده‌ای داشته‌ن که بخوان مجرم گیر بیفته؛ گیر بیفته و زندانی بشه.

بیل سرافینی

دقیقاً! دقیقاً به همین دلیل که فکر می‌کنم همه‌ش مجبور می‌شده ناپدید بشه و برای ناپدید شدن چه راهی بهتر از جعل مرگ خودت؟

آلن کنینگ

گمونم تا حدودی محتمله. به نظر من که کلاً همچین ایده‌ای خیلی فیلمیه، ولی گمونم اتفاقات عجیب‌تر از این هم رخ داده.

لیلا فرنس

(به بیل)

حدس می‌زنم فکر می‌کنی بیشتر طعمه‌هاش زن بوده‌ن، درسته؟

بیل سرافینی

آره، و حدس می‌زنم از خودش بزرگ‌تر هم بوده‌ن، شاید حتی خیلی بزرگ‌تر. یادته سیلوپا کرول گفت شخصیت جذابی داشته؟ گفت دقیقاً بلد بوده چطور واسه پیرزن‌های توی خانه سالمندان چاپلوسی کنه.

اشتباه برداشت نکن. من نمی‌گم همه طعمه‌هاش اون قدر پیر بوده‌ن، ولی با این حال این نشون می‌ده که استعداد خاصی توی جلب اعتماد و از بین بردن تردیدهاشون داشته.

میچل کلارک

به اضافه کلی تعریف و تمجید اغراق آمیز. با اون «جذابیت» معروفش.

بیل سرافینی

(لبخند سردی می‌زند)

آره، اینم هست.

هیوگو فریزر

این رو می‌تونم باور کنم که فرضاً ممکنه یه نفر به حدی از دست این یارو عصبانی بوده باشه که تا لندن دنبالش بیاد...

آلن کینینگ

(رویش را به او می‌کند)

ولی به نظرت یه آدم معمولی چطور از عهده این کار برمی‌آمده؟ منظورم در واقعیته. از نیویورک به یونان و بالی و خدا می‌دونه چند جای دیگه از جمله بیروت تعقیبش کرده و تا کمپدن هیل دنبالش اومده؟

میچل گلارک

(نشانه بالامی اندازده)

هر روز نامه نگار کار بلد می تونسته شانسیش رو امتحان کنه، پیل که
تونست در عرض دو روز این کار رو بکنه.

آلن کینگ

پیل به به گروه محقق حرفه ای دسترسی داره، توی اداره پلیس هم
که آشنا زیاد داره...

پیل سرافینی

(بالبختی خجالت زده)

خب، اونم مطمئناً کمک می کنه.

لیلا فرنس

پس فکر می کنی این کلاهبردار واسط دهه نود توی نیویورک
فعالیت می کرده؟ مگه اون زمان خودت توی ان وای پی دی نبودی؟

پیل سرافینی

چرا.

لیلا فرنس

ولی همچین چیزی که اون موقع اتفاق افتاده باشه یادت نمی آد؟

پیل سرافینی

(بالبخت)

حرف خیلی سال پیشه لیلا، شهر بزرگی هم هست؛ ولی بذارین
بینیم بچه های اونجا چی پیدا می کنن.

جی جی نورتون

پس این قسمت قرار نیست با صحنه هیجان انگیزی تموم شه،
بیل؟ داری افت می کنی.

بیل سرافینی

(خنده اش می گیرد)

خب، دفعه بعدی بیشتر تلاش می کنم، جی جی.

فید آوت

- تیتراژ پایانی -

پیامک‌های بین املی و مورا هاوارد، هجدهم مه ۲۰۲۳، ۸:۴۹ صبح.

مورا

شرمنده، ام. الان گای بهم زنگ زد. به چیزی پیش اومده

املی

که توش، میدونستم اینجوری میشه

چی شده حالا

مورا

میخوان قضیه تراپی رو پیش بکشن

املی

وا، یعنی چی آخه؟

اینا مسائل*خصوصیه*

مورا

گفت ازت عذرخواهی کنم. میگه سعی کرده بهت زنگ بزنه ولی جواب ندادی

شرمنده، ام

املی

حق نداره همچین مسائل خصوصی‌ای رو
بیاره تو شورانر کوفتی

مورا

به چیز دیگه هم هست

املی

قراره افشا بشه

مورا

راجع به اون آتیش سوزی. تو مدرسه

املی

ای خدا، اون که مال هزار سال پیشه

درضمن تصادفی بودا

مورا

میدونم. شرمنده، ام

املی

اینقد عذرخواهی نکن. هیچکدوم
از اینا تقصیر تو نیست.

من از دست گای عصبانیم، نه تو

مورا

میدونم منظورت چیه

چطوره ما هم رازهای *اون* رو تو تلویزیون
فاش کنیم ببینیم چه واکنشی نشون میده

املی

هفته اون راه رو در پیش بگیریم

تاریخ: شنبه ۱۴۰۲/۰۵/۲۰، ۱۰:۵۴

از: الی کینگ

به: Gordon.Evans@Met.Police.uk

موضوع: سلام

گوردون،

یادم نمی‌آد در مورد برنامه ورزشی و اجتماعی بهت جواب دادم یا نه. ولی به خط
حسابتونم پیام. هنوز در مورد روزگلف مطمئن نیستم، چون بستگی به مسابقات
فیلم برداری م داره.

در همین رابطه باید بگم که برنامه داره جالب از آب درمی‌آد و - همون طور که درست حدس
زده بودی - در اون حدی که اولش به نظر می‌اومد، ساده و سراسر است نیست. راستی یادته به
آشنا تو ای ان‌وای پی‌دی داشتی، نه؟ درست یادم مونده؟ آره، معنون می‌شم محرمات
به صحبتی با هم بکنیم.

کت سلام می‌رسونه، ارادت مند،

الی.

تاریخ: شنبه ۱۴۰۲/۰۵/۲۰، ۱۵:۳۰

از: هیوگو فریزر

به: serena.f.hamilton@hhlip.com

موضوع: تولد بابا

در مورد اینکه واسه شام دوست داری کجا بریم بیشتر فکر کردی؟ داشتیم به ازبک‌ها
فکر می‌کردم. می‌دونی، همون رستوران که کنار متروی هالند پارک، همیشه اونجا رو دوست
داشته.

در ضمن ممنون که اون یکی قضیه رو درک کردی. همون طور که گفتیم، چیز مهمی نیست
فقط می‌خوام همه چی ساده بمونه.

پیام صوتی دیوید شولمن برای بیل سرافینی، بیستم مه ۲۰۲۳، ۳:۴۱ بعدازظهر.



بیل، دیویدم. پیامت رو دیدم و ممنون که بهمون خبر دادی.
مسلاً اگه بازم خبری شد، خیلی مشتاقیم بشنویم. به هر حال،
هر وقت برگشتی نیویورک خبر بده تا همدیگه رو ببینیم.



0.26



0.34

Speaker

Call back

Delete

اپیزود چہار
| پخش، ۱۲ اکتبر |

بدنام

چه کسی لوک را بدر را کشت؟

یک سریال مستند غیراقتباسی از شورانر

خانه جایی است که زخم آنجاست

درس اصلی بدن نام چیزهایی است که راجع به روابط خانوادگی به ما می‌گویند

راس لزلی



بدنام: چه کسی لوک رایدر را کشت؟
شورانر

حریم خانوادگی را حفظ کن
نتفلیکس

تولستوی اشتباه گفته است.^۱ اگر این فصل از سریال بدنام چیزی را ثابت کرده باشد، این نکته است که همه خانواده‌های بدبخت، هرچقدر هم که ثروتمند یا بهره‌مند به نظر برسند، به شکل‌های مشابهی از هم می‌پاشند.

۱. اشاره به جملات ابتدای رمان آناکارینا: «همه خانواده‌های خوشبخت شبیه هم هستند، اما بدبختی‌های هر خانواده منحصر به خودشان است.»

فقط کافی بود به تصاویر چهره‌های دردمند فرزندان کرولاین هاوارد رایدر در سال‌های پس از قتل ناپدری‌شان نگاه کنید تا بفهمید پول صرفاً کاغذی است که به درد پوشاندن شکاف‌های خانوادگی می‌خورد. پشت دیوارهای پنهان آن خانه بزرگ کمپدن هیل، بچه‌ها تا حد ارتکاب تخلف‌های جزئی و توسل مادرشان به تراپی حرفه‌ای از خود لجاجت و سرسختی نشان می‌داده‌اند. تماشای برخی از این رازهای برملا شده بسیار معذب‌کننده و درعین حال کل‌اپیزود کاملاً جذاب بود. کشف‌های متوالی تازه دربارهٔ مقتول پرونده، مردی که دیشب فهمیدیم هویت واقعی‌اش همچنان نامعلوم است، بُعد روان‌شناختی ماجرا را عمیق‌تر می‌کنند.

در ادامهٔ موضوع خانواده‌های ازهم‌گسیخته، جدیدترین سریال نتفلیکس «**حریم خانوادگی را حفظ کن**» نام دارد که از یکی از رمان‌های سال ۲۰۲۲ نوشتهٔ جان مارس اقتباس شده است. فین و میا، زوج تازه‌ازدواج‌کرده، در تصمیمی شاید نامعقول، خانه‌ای تقریباً متروکه می‌خرند.

خیلی خب، اول سوال بدیهی رو میپرسم: کسی چیزی راجع به این یارو اریک فولتن فهمیده؟

ارسال شده ۹ ساعت پیش توسط Slooth 

۲۶ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

من از وقتی اسمش رو بهمون گفته‌م دارم میگردم. تا اینجا فقط اطلاعات

ابتدایی پیدا کرده‌م

ارسال شده ۹ ساعت پیش توسط Investig8er 

۱۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

هی @Trucrimr _ تو دفعه قبلی به سرافینی خیلی شک داشتی _ نظرت راجع به حرفاش در

مورد خالکوبی چی بود؟ فکر میکنی همون باعث شد به تغییر هویت پی بیره؟

ارسال شده ۸ ساعت پیش توسط PaulWinship007 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

در ظاهر با عقل جور درمیاد، ولی به نظرم آدم تا زمانی که حدس تغییر هویت

رو نزده باشه اصلا *شروع* نمیکنه به نگاه کردن به خالکوبی‌های طرف. پس

از همون اول چی باعث شده شک کنه؟ سوال اصلی اینه.

ارسال شده ۸ ساعت پیش توسط TruCrimr 

۹۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

حالا به نظرتون کروالین میدونسته یا نه؟ راجع به جاعل هویت؟

ارسال شده ۸ ساعت پیش توسط PaulWinship007 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به نظر من که نه.

ارسال شده ۷ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

۵ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

صد درصد میدونسته. باید دونسته باشه.

ارسال شده ۷ ساعت پیش توسط Investig8er 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم. اون قضیه توی اپیزود قبلی رو یادته؟ راجع به این ادعاش که «همیشه هروقت دروغ میگفته میفهمیده؟» ادعایی که ثابت نشده. میدونسته

ارسال شده ۶ ساعت پیش توسط ErictheReddy0909 

۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ولی این رو میشه جور دیگه‌ای برداشت کرد. مثلاً اینکه *فکر میکرده* میفهمه داره بهش دروغ میگه ولی این ثابت میکنه که فقط داشته خودش رو گول میزده.

ارسال شده ۶ ساعت پیش توسط 112BoDiddly 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

آدم دلش واسه اون یارو کنینگ میسوزه، نه؟ از یه طرف بیل واسه خودش جولان میده و وضعیت کاملاً تحت کنترلشه، از اون طرف گشتن دنبال ماشین‌های کارکرده افتاده گردن آل بیچاره... چه ضدحالی 😏👌 #تیم_کنینگ

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط Edison5.0 

۶ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

تصمیم خوبی گرفتن که دوباره آزمایش فارنزیک انجام بدن. در واقع باورم نمیشه پلیس کلان‌شهر تا حالا این کار رو نکرده. حالا که فکرش رو میکنم میبینم مسلمه که این کار رو نکرده‌ن. پلیس کلان‌شهره دیگه. واضحه 🧐

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط ForensicsGeek 

۲۶ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

راستی از اینکه مشخصه شازده هیوگو درمورد دنبال کردن پول با من موافقه به خودم افتخار میکنم. باید حواسشون به پولای مادر بزرگ رایدر باشه. بعداً ادامه این ماجرا رو می‌شنویم، این خط، این نشون.

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط TruCrimr 

۷۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم. برداشت من اینه که اون یارو ایان ویلسون رو زیر نظر میگیرن

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط Investig8er 

۱۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

اون سیلویا که تو خانه سالمندان بود هم پیرزن خیلی حریص آب‌زیرکاهیه

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط RonJebus 

۱۲ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

چیزی که از همه واسه من جالب‌تره واکنشای اعضای تیم موقع صحبت راجع به اطلاعات جدیدیه. به نظر میاد بعضیا شون خیلی بیشتر از حد انتظار واکنش احساسی نشون میدن. یا فقط من اینجوری فکر میکنم؟

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط KatMcAlisterOIB 

۳ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

نه، منم موافقم.

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط MaryMary51523x 

۹ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

کاش یه فیلم از لوک / اریک / هرکی هست داشتیم. فکرش رو بکن، اگه اون یارو تو سریال «تظاهر» باهاش روبرو میشد چی میشد!

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط LemonandCrime 

۶ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

کلیف لنزلی؟ راست میگی. میشه مصاف تایتان‌ها...

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط Starsky6145 

۳ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

👉👉👉 اینجا رو داشته باشید بچه‌ها، خودتون رو آماده کنید واسه یه کشف مهم. 📌 دیشب یه نفر بعد از برنامه بهم ایمیل زد. نمیخواست بیاد اینجا ولی بهم گفت خیلی کشف بزرگیه. می‌گه با املی هاوارد آشنا شده*. سال ۲۰۱۲، تو مرکز بازپروری خودش رو به اسم اما معرفی کرده نه املی ولی ظاهراً صددرصد خودش بوده

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط Slooth 

اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

وای، واقعا؟ بازپروری واسه ترک مواد؟

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط Investig8er 

۲ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

درسته. ظاهرا واسه سم زدایی اپیونید کامل اونجا بوده.
۱۵ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ای وای، طفلکی.

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

۵ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ولی اون ۱۰ سال بعد قتل بوده. راستش مطمئن نیستم چه ربطی به ماجرا داره

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط PaulWinship007 

۱۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به نظرم ربطش بستگی به این داره که مصرف مواد رو چه موقع شروع کرده.

ولی جریان آسیب توی مدرسه تو این زمینه جالب و احتمالا مهمه.

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط ForensicsGeek 

۳۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

نه. تو اون مدرسه های اعیانی احتمالا ریختن جین و تونیک معلمت

رو هم «آسیب» حساب میکنن 😏

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط 112BoDiddly 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

در حد نابود کردن کیک عروسی مامانت که نیست 🤔

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط SemSaida88 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

بهرحال مواد *ممکنه* از اون چیزی که قبلا فکر میکردیم مهم تر باشه _ منظورم

اینه که این اولین باریه که کسی میگه مورا زمان قتل دوست هایی داشته که

تو کار مواد بوده. شاید اصل موضوع همین باشه. مثلا کار دوست های

مشکوک مورا بوده باشه، نه املی، شاید حتی معامله موادی بوده که به

درگیری ختم شده. مطمئن نیستم در عمل چطور پیش میرفته ولی باید

ارزشش رو داشته باشه این احتمال رو هم در نظر بگیریم.

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط ErictheReddy0909 

۱۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

آره ولی با اینکه *ما* نمیدونستیم مورا اون آشناها رو داره پلیس
حتما میدونسته، نه؟ مطمئنا اون زمان این موضوع رو بررسی
کرده‌ن.

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط PocusHous1978 

۷ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

به نظرم اون بحثای روان‌شناسی این دفعه خیلی جالب بود _ سندرم پیترین

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

۳۲ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

موافقم. من راجع به اون زن نوادایی، کتی آگوستین هم که گفتن خوندم.
پرونده وحشتناکيه. شوهرش یه آمپول فلج‌کننده به اسم سوکسینیل کولین
براش زده، ده دقیقه طول کشیده تا بمیره، تمام مدت هم بیهوش بوده،
حرومزاده.

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط JimBobWalton1978 

۹ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

من اون سوکسینیل کولین رو گوگل کردم. تا حالا اسمش به گوشم
نخورده بود. ظاهرا اینقدر سخت گیر میاد که فقط تو محیط
بیمارستان ازش استفاده میشه ولی شوهره پرستار بوده واسه
همین همه‌چی رو راجع بهش میدونسته.

ارسال شده ۴۵ دقیقه پیش توسط ForensicsGeek 

۵ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

آره، و اگه ندونی با چی طرفی ممکنه دقیقا شبیه حمله قلبی
به نظر بیاد. سرعت سوخت و سازش بعد از مرگ هم خیلی
زیاده، واسه همین کشف آثارش تو کالبدشکافی تقریبا
غیرممکنه. درواقع اگه دوتا پرستار مشکوک نمیشن و از
آگوستین موقعی که هنوز زنده بوده نمونه نمیگرفتن پلیس
هیچوقت شوهره رو نمیگرفتن.

ارسال شده ۳۰ دقیقه پیش توسط PerfectMurder616 

۱۵ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان‌کردن گزارش

اپیزود پنج | در دست فیلم برداری |

درای رایزر فیلمز

لندن W1Q 2UD، خیابان شروود ۲۲۷



تهیه کننده: نیک وینست کارگردان: گای هاوارد تدوینگر: فابیو بری محقق: تارک عثمان دستیار تولید: جنی تیت مدیر لوکیشن: گای جانسون صبحانه سر صحنه از ۰۷:۴۵ ناهار در حین کار از ۱۳:۰۰ پایان فیلم برداری ۱۸:۳۰	برنامه کار بدنام: چه کسی لوگ راید را کشت؟ دوشنبه پنجم ژوئن ۲۰۲۳ اپیزود پنج: استودیو روز ۱ از ۴	بازیگران آلن کینگ (AC) میچل کلارک (MC) هیوگو فریزر (HF) لیلا فرنس (LF) جی جی نورتون (JJN) بیل سرافینی (WS) ساعت حضور عوامل ۰۸:۳۰ ساعت آماده شدن دوربین: ۰۹:۰۰
--	---	--

نوعه: تعداد خیلی محدودی جای پارک نزدیک ترین ایستگاه مترو: خیابان وارویک شماره تماس اضطراری ۰۷۰۰۰ ۴۱۶۱۷۸	لوکیشن: لندن، W9 ۷EX، مید اوایل، کینگستون رود ۱۳۷-۱۳۱، فروپیشتر استودیوز
--	---

نام	تلفن	نام	عوامل	تلفن	نام	تلفن	عنوان
-----	------	-----	-------	------	-----	------	-------

تیتراژ: مونتاژ سیاه و سفید به سبک فیلم هنری از عکس‌ها و کلیپ‌های کوتاه: صحنه جرم، پوشش خبری معاصر، عکس‌های خانوادگی

آهنگ: «چیزی نیست، مامان (فقط خون‌ریزی دارم)» [باب دیلن] از ساوندترک فیلم «ایزی رایدِر» [۱۹۶۹]

پایان تیتراژ

بدنام

فید این

چه کسی لوک رایدِر را کشت؟

فید آوت

قاب سیاه، پدیدار شدن متن، با صداگذاری؛ راوی (زن):

در شب سوم اکتبر ۲۰۰۳، جسد لوک رایدِر در باغ خانه‌ای در منطقه اعیانی لندن وست ۸ پیدا شد.

او بیست‌وشش‌ساله و اهل کنگورلی استرالیای غربی بود یا حداقل خودش را این‌طور معرفی کرده بود.

اما حالا می‌دانیم مردی که خودش را جای «لوک» جازده بود، دست‌کم از یک هویت دیگر استفاده کرده بود و ممکن است یک کلاهبردار زنجیره‌ای بوده باشد.

آیا چیزی از گذشته لوک رایدِر اصلی برگشته بود تا برای مردی که نامش را دزدیده بود دردرساز شود؟

یا کسی که او بهش بدی کرده بود این جاعل هویت را به قصد گرفتن انتقامی هولناک دنبال کرده بود؟

فید آوت

کات به: گای در استودیو، نشسته کنار نیک.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

همون اول گفتمی نمی خوام نقش فعالی توی این فیلم داشته باشی، گفتمی با اینکه کارگردان هستی، می خوام اعضای تیم این آزادی رو داشته باشن که تحقیقات به هر سمتی که می ره دنبالش کنن. چرا تصمیم گرفتمی حالا دوباره بیای جلو دوربین؟

گای هاوارد

از وقتی که این جریان رو شروع کردیم، خیلی چیزها افشا شده. و حتی از آخرین باری که خود من جلوی دوربین چیزی گفتم. به حدی که شاید الان وقتش شده باشه بیننده ها برداشت یکی از اعضای خانواده رو درمورد کل ماجرا بشنون؛ به خصوص درمورد اینکه لوکی که می شناختیم تا چه حد با چیزهایی که اعضای تیم الان کشف کردهن مطابقت داشته یا تغییر کرده.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

و الان موضع همه تون چیه؟

گای هاوارد

خب، همون طور که توی یکی از قسمت های قبلی شنیدی، برای من باورش سخت بود که «لوک» در واقع شخصی به اسم اریک فولتن بوده که یازده سال از چیزی که ادعا می کرده بزرگ تر بوده؛ ولی اگه حدس اعضای تیم درست باشه، «اریک فولتن» فقط

یکی دیگه از افراد متعددی بوده که هویتشون دزدیده شده. گمونم ممکنه هیچ وقت نفهمیم واقعاً کی بوده یا اینکه چند سالش بوده.

هرچند انکار نمی‌کنم که حتی بعد از این همه سال، چقدر برام تکان دهنده ست که الان فهمیدیم تمام اون مدت یه آدم کاملاً غریبه توی خونه مون بوده؛ کسی که الان فهمیدیم هیچی راجع بهش نمی‌دونستیم، حتی اسمش رو.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

تصویری که داره نمایان می‌شه، تصویر کسیه که ممکنه تعداد زیادی زن رو فریب داده باشه.

مشخصاً هنوز هیچ مدرک موثقی برای تأیید این فرضیه نداریم، ولی فرضیه معقولی به نظر می‌رسه. واکنش تو به این موضوع چیه؟ به نظرت قرار بوده مادرت قربانی بعدی ش باشه؟

گای هاوارد

باید اعتراف کنم که خودم هم دارم با این سؤال دست و پنجه نرم می‌کنم. مامان درست تا زمانی که مریض شد همیشه آدم خیلی قوی‌ای بود. اصلاً نمی‌تونم به چشم یه قربانی بهش نگاه کنم.

«لوک» هم مثل همچین شکارچی‌ای رفتار نمی‌کرد، حداقل تا جایی که من یادمه. یعنی، آره، مامان براش چیزهایی خرید، مهم‌تر از همه اون هارلی، ولی هیچ وقت مقدار زیادی پول بهش نداد و همون طور که دوست‌هاش به اعضای تیم گفته‌ن، تا جایی که مامان می‌دونست، لوک خودش قرار بود کلی پول بهش ارث برسه، به پول مامان نیازی نداشت.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

ولی همچنین کلکی از شیوه‌های رایج بعضی از کلاهبردارهاست؛ اون ماجرای چند سال پیش آنا دلوی^۱ رو در نظر بگیر، یا اون مردهای به ظاهر پول داری که توی اپ‌های دوست‌یابی مثل تیندرزن‌ها رو گول زده‌ن. کلاهبردار خودش رو خریول جا می‌زنه، ولی ادعا می‌کنه موقتاً نمی‌تونه به پول‌هاش دسترسی داشته باشه، پس همون داستان قدیمیه که می‌گن «فقط تا زمانی که این مشکل نقدینگی برطرف می‌شه به کمکت نیاز دارم.»

گای هاوارد

درسته، ولی همون طور که گفتم، فکر نمی‌کنم لوک هیچ وقت به این شکل از مادرم پول خواسته باشه. مطمئنم در طول زمانی که زن و شوهر بودن، مادرم هیچ پول کلانی بهش نداده؛ بهش چیزمیز می‌داد، نه پول نقد.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

مسئله دیگه‌ای که می‌خواستم باهات مطرح کنم، حرف‌های شرلی بوکره؛ به خصوص حرف‌هاش راجع به حسی که شما سه تا بچه نسبت به لوک داشتین. گفت ازش «بیزار» بودین.

گای هاوارد

منظورش املی بوده...

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

آره، راست می‌گی، گفت املی بیشتر از همه ازش بدش می‌اومده، ولی

گفت تو هم ازش بیزار بودی و حتی کیک عروسی رو خراب کردی...

گای هاوارد

(بلند قهقهه می زند)

اصلاً یادم نمی آد همچین کاری کرده باشم...

نیک وینسنت (تهیه کننده)

به هر حال باید ازت بپرسم که چرا قبلاً هیچ کدوم از این ها رو نگفتی؟

گای هاوارد

از حق نگذریم گفته ام. گفتم ازش خوشم نمی اومد. فکر نمی کنم هیچ وقت بیزاری به اون صورت بوده باشه...

نیک وینسنت (تهیه کننده)

شرلی گفت طبق گفته کرولاین، تو «رام نشدنی» شدی. گفت به حدی رفتارت تخریبی بوده که اگه امروزه بود تشخیص می دادن که ای دی اچی دی داری.

گای هاوارد

(دوباره می خندد)

مامان همیشه یه کم هرچیزی رو الکی گنده می کرد. نمونه اش همین قضیه کیک که گفتی.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

شرلی این رو هم بهمون گفت که هر سه تاتون تراپی می رفتین. این حقیقت داره؟

گای هاوارد

(قیافه‌اش توی هم می‌رود)

ترجیح می‌دم جلوی دوربین راجع به این مسئله صحبتی نکنم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

باشه، قبوله. درمورد رابطه‌ی خواهرها با لوک چی؟ هنوز نتونستیم مستقیماً با املی حرف بزنیم. واقعاً همون قدری که شرلی بوکر ادعا می‌کرد از لوک نفرت داشت؟

گای هاوارد

(بعد از کمی مکث)

فکر می‌کنم از بین سه تامون اون از همه بیشتر ازش بدش می‌اومد. گمونم در این حد درست باشه.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

دلیلش رو می‌دونی؟

گای هاوارد

(شانه بالا می‌اندازد)

چه می‌دونم! تا جایی که یادم می‌آد، در نگاه اول ازش بدش اومد و نفرتش فقط بیشتر شد؛ ولی فراموش نکن که من اون موقع فقط ده سالم بوده، ممکنه نکات ظریفی بوده باشه که من متوجهشون نشده باشم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

مورا چی؟

گای هاوارد

فکر می‌کنم مورا بیشتر وقت‌ها فقط سعی می‌کرد سرراهِش قرار نگیره. توی اون سنی بود که آدم بزرگ‌ها هرکی هم که باشن روی اعصابتن؛ ولی چرا از خودش نمی‌پرسی؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

راستش پرسیدیم. زیاد راغب نبود دوباره باهامون حرف بزنه، ولی آخرش قبول کرد.

کات به: مورا، در اتاقش در اسطبل سابق دورنی پلیس. می‌توانیم باغ و خانه اصلی را از پنجره پشت سرش ببینیم. موهایش را مدل گوجه‌ای به هم ریخته‌ای بسته؛ یک بلوز آستین بلند سرمه‌ای زیر یک پافر سرمه‌ای پوشیده، یک شال پشمی هم دور گردنش انداخته. کمی کج نشسته و هر دو دستش را دور بدنش پیچیده.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

از آخرین باری که با هم حرف زدیم با شرلی بوکر مصاحبه کردیم...

مورا هاوارد

(نگاه تندی به او می‌اندازد)

با اون عجزه؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

می‌گه از بین شما سه نفر، املی بیشتر از همه از لوک بدش می‌اومده. تو یادت می‌آد این جووری بوده باشه؟

مورا هاوارد

(قیافه بی‌اعتنایی به خودش می‌گیرد)
اون که هیچ وقت خونه ما نیومده، پس نمی‌دونم چطور حالایه هو
این قدر اطلاعاتش راجع به ما قوی شده.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

از مادرت شنیده.

مورا هاوارد

خودش این جور می‌گه. ماما هم توی وضعیتی نیست که
حرفش رو تکذیب کنه.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

یعنی می‌گی اشتباه می‌کنه؟ املی ازش متنفر نبود؟

مورا هاوارد

(شانه بالا می‌اندازد)

نمی‌گم ازش خوشش می‌اومد، ولی ما بچه بودیم دیگه، هیچ‌کدوم
از رفتارهامون مفهوم خاصی نداشت. درضمن همه‌مون بابا رو
خیلی دوست داشتیم. وقتی مُرد خیلی داغون شدیم، پس راستش
شاید از هرکسی که ماما باهاش ازدواج می‌کرد متنفر می‌شدیم،
به خصوص وقتی مدت زیادی از مردن بابا نگذشته بود.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

اعضای تیم الان نظرشون اینه که ممکنه «لوک» کلاهبردار بوده
باشه. می‌گن ممکنه چندین زن دیگه رو فریب داده باشه.

مورا هاوارد

اگه می‌گی این طور بوده، خب حتماً درسته.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

به نظر می‌آد به طرز عجیبی نسبت به این موضوع بی‌خیالی.

مورا هاوارد

(شانه بالا می‌اندازد)

ارزش خوشم نمی‌اومد، ولی شاید حقش نبود ما بچه‌ها اون قدر باهاش بد رفتاری کنیم. همیشه با ماما خیلی مهربون بود...
(نفسی تازه می‌کند؛ ناگهان احساساتی شده)

خلاصه اون زمان دلم نمی‌خواست پیشمون باشه، ولی الان که بهش فکر می‌کنم، اگه نمی‌مرد اوضاع خیلی بهتر بود. ماما دیگه بعد از اون هیچ وقت خوشحال نبود.

(رویش را آن طرف می‌کند، چشم‌هایش پر از اشک شده‌اند)

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

می‌خواستم راجع به تراپی هم ازت سؤال کنم...

مورا هاوارد

(بلند می‌شود و میکروفنش را درمی‌آورد)

به هیچ وجه با شما راجع به اون موضوع حرف نمی‌زنم.

میکروفن را پرت می‌کند روی زمین و می‌رود.

کات به: استودیو، حالا اعضای تیم دور میز نشسته‌اند.

لیلا فرنس

روابط اعضای خانواده هاوارد برام بی نهایت جذابه.
(کمی خجالت می کشد)
ببخشید، می دونم که با این حرف بی احساس به نظر می آم. ربطی
هم به موضوع نداشت.

بیل سرافینی

به نظرم کل موضوع همینه.

هیوگو فریزر

می دونم که این حرفم بیان واضحاته، ولی به نظرم با فشارآوردن به
خانواده درمورد مسئله تراپی به جایی نمی رسیم.

لیلا فرنس

که انتظارش می ره.
(با ابروی بالا انداخته نگاهی به نیک در پشت دوربین می اندازد)
هرچند اگه آقای وینسنت یه خرده با حساسیت بیشتری این سؤال
رو مطرح می کرد می تونست مفید واقع بشه.

جی جی نورتون

چیزی که برای من خیلی جذابیت داره، روان شناسی این یارو
«لوکه»، حالا اسم واقعی ش هرچی که هست.
فقط من این جواری ام یا کس دیگه ای هم این سؤال براش پیش
اومده که ممکنه رابطه ش با کروزلین خیلی با رابطه های قبلی ش
متفاوت بوده باشه؟

آلن کیننگ

از چه نظر؟

جی جی نورتون

از این نظر که فقط باهاش «خیلی مهربون» نبوده، باهاش ازدواج کرده. همچنین کلاهبردارهایی معمولاً سرزن ها کلاه می‌ذارن و می‌رن سراغ نفر بعدی، مگه نه؟ برای اینکه همچین چیزی به دست بیاری، لازم نیست دردسرهای حقوقی برای خودت به وجود بیاری. درواقع معتقدم که این فقط ماجرا رو خیلی پیچیده‌تر می‌کنه و احتمال این مسئله رو که توجه ناخواسته مقامات رو به خودش جلب کنه بیشتر می‌کنه.

میچل کلارک

ماکه نمی‌دونیم با بقیه ازدواج کرده یا نه.

بیل سرافینی

ولی جی جی درست می‌گه: ازدواج اسنادش ثبت می‌شه. دراون صورت پیداکردنش خیلی راحت‌تر می‌شده.

آلن کیننگ

فقط در صورتی که اسم اون زمانش رو بدونی.

بیل سرافینی

درسته.

هیوگو فریزر

تجربه به من ثابت کرده کلاهبردارهایی که بازن‌هایی که سرشون

کلاه می‌ذارن ازدواج می‌کنن، این کار رو دقیقاً به دلیل «مسائل حقوقی‌ش» انجام می‌دن؛ یعنی برای اینکه خودشون رو توی صف وارث‌های اموال اون‌ها از جمله هرگونه بیمه عمری بذارن. بیشتر وقت‌ها هم بیمه عمر رو بدون اطلاع همسرشون برمی‌دارن. من همین پارسال دقیقاً همچین موردی رو پیگیری کردم.

جی جی نورتون

ولی تو داری راجع به نوع دیگه‌ای از کلاهبرداری‌ها حرف می‌زنی، مگه نه؟ کلاهبرداری که می‌خواد مال به ارث بیره، کلاهبرداریه که قصد کشتن داره؛ مثل مردی که اون رمان نویسه رو کشت... هلن نمی‌دونم چی چی...^۱

میچل کلارک

هلن بیلی.^۱ مثلاً اون خیلی آدم خبیثی بوده...

لیلا فرنس

میون حرفتون... از لحاظ روان‌شناسی، این نوع کلاهبرداری‌پ شخصیت خیلی متفاوتی داره و همون طور که الان می‌چ گفت، ما مطمئن نیستیم که «لوک» با بقیه زن‌ها ازدواج نکرده باشه. درواقع اصلاً از کجا بدونیم اون‌ها رو هم به قتل نرسونده؟ منظورم اینه که امکانش هست، درسته؟ از کجا معلوم، حتی ممکن بوده تمام مدت قصد کشتن کروالین رو داشته.

هیوگو فریزر

(به افراد دور میز نگاه می‌کند)

آیا می‌دونیم کرولاین - یا اصلاً لوک - بعد از ازدواج تحت پوشش بیمه عمر جدیدی قرار گرفته یا نه؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

من این سؤال رو از گای پرسیدم، گفت نه.

هیوگو فریزر

در این صورت بعید بوده قصد کشتن کرولاین توی سرش بوده باشه. بیشتر از یک سال بوده ازدواج کرده بودن. اگه واقعاً قصد کشتنش رو داشته، فرصت زیادی برای ترتیب دادن مسائل مالی داشته.

میچل کلارک

شاید نظرش عوض شده. ممکنه در گذشته سرزن‌هایی رو کلاه گذاشته باشه، ولی این دفعه نیتش واقعی بوده. به این خاطر باهاش ازدواج کرده که واقعاً دوستش داشته.

لیلا فرنس

(به او لبخند می‌زند)

چه آدم رمانتیکی هستی تو!

بیل سرافینی

(سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد)

تلاش خوبی بود میچ، ولی همچین چیزی توی کت من نمی‌ره.

هیوگو فریزر

یه احتمال دیگه هم هست؛ شاید متوجه شده در بلندمدت

اموال بیشتری بهش می‌رسه؛ یعنی فقط کافی بوده منتظر بمونه تا فلورنس رایدربمیره تا پول کلانی بهش برسه.

میچل کلارک

به نظرم فرضیهٔ احتملیه. شاید همین باعث شده این دفعه فرق داشته باشه.

لیلا فرنس

ولی ما بدون اینکه حقایق درست و حسابی راجع به این مرد داشته باشیم، داریم همین جوری الکی برای خودمون داستان می‌بافیم.

آلن کیننگ

دقیقاً! خب بیل، تو از آخرین باری که دورهم جمع شدیم چیز دیگه‌ای کشف نکردی؟ پلیس نیویورک اطلاعات رو در اختیار گذاشت؟

بیل سرافینی

همین الان می‌خواستم راجع به این حرف بزنم.

(بلند می‌شود و به طرف تابلو می‌رود)

شانس آوردم. یکی از کارآگاه‌های اداره پلیس منهتن کسیه که وقتی تازه کار بود آموزشش دادم، واسه همین ازش درخواست کمک کردم.

(می‌چرخد و عکسی را به تابلو می‌زند)

باتوجه به اینکه فرضیهٔ فعلی مون اینه که اریک فولتن اصلی یه وقتی بین اواسط تا اواخر دههٔ نود توی نیویورک مرده، به دوستم گفتم عکس فولتن رو با افراد ناشناس اون برهه توی نیویورک مطابقت بده و نتیجهٔ ارزشمندی به دست آوردم.

به عکس اشاره می‌کند. یک عکس کالبدشکافی است، چشم‌ها بسته‌اند و یک طرف صورت کبودی شدیدی دارد.

یادتونه گفتم فکر می‌کنم اریک فولتن اصلی ممکنه قربانی یه جور خشونت شده باشه؟ خب، این مرد دسامبر ۱۹۹۴ در نتیجه یه خفت‌گیری خیابونی توی بروکلین مرده. هیچ شاهی اونجا نبوده - حداقل شاهی که حاضر باشه اظهارات رسمی‌ش رو ثبت کنه - ولی قطعاً شواهدی وجود داشته که نشون می‌دادهن ممکنه از روی نفرت کشته باشنش. حمله توی اولین ساعت‌های صبح به فاصله تنها چند صد متر از یه بار معروف مخصوص رخ داده.

قربانی وقتی چند ساعت بعد پیدا شده، مدرک شناسایی یا کیف پول همراهش نداشته و با وجود درخواست‌های مکرر پلیس، هیچ‌کس برای دادن اطلاعات پیش قدم نشده. تا همین الان همچنان رسماً ناشناس باقی مونده.

جی جی نورتون

فکر می‌کنی ممکنه اریک فولتن اصلی باشه؟ و مرد مرموزمون مدارک شناسایی رو از جنازه دزدیده باشه؟

بیل سرافینی

احتمالش هست. تا قبل از اومدن پلیس‌ها فرصت زیادی بوده که یه نفر پیدا کنه و جیب‌هاش رو بگرده، و می‌دونیم که مظنونمون هرچی نبوده باشه، فرصت طلب بوده. به اتفاقی که توی بیروت افتاده فکر کنین.

جی جی نورتون

به ان وای پی دی نگفتی دی ان ای این جنازه ناشناس رو با خانواده
فولتن مطابقت بده؟

بیل سرافینی

چرا؛ ولی هنوز خبری نشده.

لیلا فرنس

(در حالی که هنوز به عکس زل زده)
با اینکه چندین سال بوده توی نیویورک زندگی می کرده، ولی
با این حال هیچ کس متوجه غیبتش نشده؟

بیل سرافینی

ظاهراً نه.

لیلا فرنس

به نظرم خیلی غم انگیزه.

بیل سرافینی

شاید دلایل خاص خودشون رو داشته‌ن؛ ولی گمونم هیچ وقت این
رو نفهمیم.

هیوگو فریزر

پس یعنی فکر می کنی مرد مرموزمون از دسامبر ۱۹۹۴ زندگی کاملاً
جدیدی رو با اسم «اریک فولتن» شروع کرده؟

بیل سرافینی

فکر نمی‌کنم؛ مطمئنم؛ چون شیش ماه بعد از مرگِ اون فرد
ناشناس، اریک فولتنی که تا اون زمان گرایش‌ات جنسی ناهنجاری
داشته، رابطه با یه زن رو شروع کرده؛ با این زن.

عکس دیگری را روی تابلو می‌زند. بریده‌ای از یک مجلهٔ پرزرق و برق است.
زن در اواخر میان‌سالی است، با لباس طلایی منجوق‌دوزی شده‌ای که تا
روی زمین می‌رسد. لبخند زده و یک لیوان شامپاین در دست دارد.

بیل سرافینی

این رز شولمن^۱ توی مراسم مت‌گالا^۲ است، توی مه ۱۹۹۴. اون زمان
پنجاه و شیش سالش بوده و توی مراسم مت‌گالای بعدی یه همراه
داشته.

عکس دیگری را به تابلو می‌زند؛ باز هم شولمن با لباس بلند دیگری، این بار
به همراه مرد بلندقد خیلی جوان‌تری با لباس شب. مرد رویش را از دورین
برگردانده.

لیلا فرنس

خب، صرفاً براساس قد و هیکل، این قطعاً اریک فولتنی اهل
بیرمنگام شمالی آلاباما نیست.

جی جی نورتون

ولی صورتش درست دیده نمی‌شه، مگه نه؟ به نظرتون عمدیه؟

1. Rose Shulman
2. Met Gala

بیل سرافینی

خوب حواست جمعه جی جی، و آره، به نظرم عمدیه. من بقیه عکس‌های رزرو هم با دقت بررسی کردم و غیبت «اریک» توی همه‌شون چشمگیره. هر وقت هم که توی عکس هست، مشخصه که تمام تلاشش رو کرده تا توی قاب نباشه.

و همون طور که قبلاً بارها گفتیم، اون زمان خبری از شبکه‌های اجتماعی نبوده، پس اگه احتیاط می‌کردی به احتمال زیاد می‌تونستی صورتت رو از دید عموم مخفی نگه‌داری.

(یک ابرویش را بالا می‌برد)

البته با فرض اینکه دلیل موجهی برای این کار داشته باشی.

آلن کنینگ

قبول دارم که قد و هیکلش تقریباً به «لوک» می‌خوره، ولی موهایش قطعاً تیره‌ترن، کوتاه‌تر هم هستن.

لیلا فرنس

ولی این چیزها رو به راحتی می‌شه تغییر داد؛ مثل عینک زدن، یا شاید هم نه.

آلن کنینگ

گمونم همین طوره.

هیوگو فریزر

حالا چه اتفاقی برای رز افتاد؟ فکر می‌کنم یه اتفاقی براش افتاده، وگرنه همه این‌ها رو برامون نمی‌گفتی.

بیل سرافینی

(قیافه‌اش جدی می‌شود)

در عرض پنج ماه حول و حوش هشتصد هزار دلار ازش هاپولی کرده.
به اضافه چندین جواهر موروئی که دیگه هیچ وقت به چشمش
نخوردن.

جی جی نورتون

(با طعنه)

چه مرد مهربونی!

می‌دونیم چطور با هم آشنا شده‌ن؟ این ممکنه سرنخی درمورد
شیوه کارش در اختیارمون بذاره.

بیل سرافینی

ظاهراً با حيله‌گری راه خودش رو به افتتاحیه یه گالری که اونم توش
حضور داشته باز کرده؛ بهش گفته هنرمنده...

میچل کلارک

خب، این رو راست گفته، توی کلاهبرداری هنرمند بوده.

بیل سرافینی

و معلوم بوده خوب هم تحقیق کرده، چون خانواده شولمن از
حامی‌های سرشناس آثار هنری‌ان و از چند تا مؤسسه خیریه که به
نقاش‌های جوون کمک می‌کنن حمایت می‌کنن.

هیوگو فریزر

الان گفتی «دیگه هیچ وقت جواهراتش به چشمش نخوردن»، از
فعل گذشته استفاده کردی.

بیل سرافینی

(نفس عمیقی می کشد)

سال ۱۹۹۶ دکترها تشخیص دادن که سرطان پستان داره و نه ماه بعدش مرده. خانواده‌ش به شدت معتقدن فشارروحي از دست دادن پول هاش نقش مهمی توی سرطان‌ش داشته. احساس می‌کرده تحقیر شده، به خصوص به این خاطر که فکر می‌کرده فولتن واقعاً دوستش داره.

میچل کلارک

احیاناً هیچ‌کدوم از اعضای خانواده شولمن سوم اکتبر ۲۰۰۳ توی لندن نبوده‌ن؟

بیل سرافینی

(خنده سردی می‌کند)

نه متأسفانه، و بله، بررسی کردیم.

لیلا فرنس

(آه می‌کشد)

بازم به بن بست خوردیم.

هیوگو فریزر

همکارت توی ان‌وای‌پی‌دی نمی‌دونه فرد موردنظرمون قبل از اینکه اریک فولتن بشه با چه اسمی زندگی می‌کرده؟

بیل سرافینی

نه، متأسفانه؛ ولی به احتمال زیاد دارن بررسی می‌کنن.

حالا که صحبت بررسی شد، تو با پلیس کلان شهر راجع به آزمایش اون موها صحبت کردی، آلن؟

آلن کنینگ

با واحد پرونده های حل نشده حرف زدم، قبول کردن که موها رو آزمایش کنن و یه تحلیل دی ان ای کامل روی لباس ها انجام بدن؛ ولی خیلی منتظرش نباش، چون ما رو در مقایسه با تحقیقات جاری می ندازن ته صف.

بیل سرافینی

(به بقیه نگاه می کند)

از دفعه قبلی دیگه چه کار عقب افتاده ای داریم؟

بلند می شود و به سمت تخته سفید می رود که حالا می بینیم فهرستی یا دستخط بیل رویش نوشته شده.

دوربین روی آن زوم می کند.

ایان ویلسون

تصادف بزن و دررو در استرالیا / معشوق مرموز کرو لاین

بیل سرافینی

خب، اول می ریم سراغ مظنون فعلی مون: ایان ویلسون، و خبری که در این مورد می تونم بدم اینه که تارک یه فیلم ازش پیدا کرده؛ مربوط به دهه نوده پس ارتباط مستقیمی نداره، ولی ممکنه تصویر واضح تری از این شخص در اختیار مون بذاره.

با سر به سمت دوربین اشاره می‌کند و صفحه‌نمایش روی دیوار روشن می‌شود. کلیپی از اخبار بی‌بی‌سی ساوت^۱ است. خبرنگاری با میکروفن خاکستری بزرگ در حال مصاحبه با مرد جوان قوی‌هیکی با موهای بلوند و دندان‌های سیم‌کشی‌شده و پیراهن راگبی راه‌راه سبز و سرمه‌ای. دو شخص مسن‌تر کنار مرد جوان ایستاده‌اند، گروه دیگری از بزرگسال‌ها هم پشت سرشان هستند. رنگ‌ها محو و مایل به زردند و فیلم کمی پرش دارد.

خبرنگار

(رو به دوربین)

در خدمت ایان ویلسون از مدرسه سرویلیام پنروز^۲ در گیلفورد^۳ هستیم که به تازگی برای بازی در تیم راگبی زیر شانزده سال انگلیس انتخاب شده.

(رویش را به ایان می‌کند)

عجب روزیه، ایان! حتماً خیلی شوق و ذوق داری.

ایان ویلسون

(لبخند پهنی می‌زند)

آره، خیلی خوشحالم.

خبرنگار

فکر می‌کنم از وقتی که دبستانی بودی راگبی بازی می‌کردی، درست‌ه؟

ایان ویلسون

(دستی به میان موهایش می‌کشد)

-
1. BBC South
 2. Sir William Penrose
 3. Guildford

آره، قبلاً با بابام توی باغ بازی می‌کردم و به نظرم علاقه‌م از همون جا شروع شد.

خبرنگار

این افراد که اینجان مامان و بابات هستن، درست می‌گم؟ حتماً خیلی بهت افتخار می‌کنن.

آقای ویلسون

خیلی، خیلی. ایان فوق‌العاده کار کرده!

ویلسون لبخند محبت‌آمیزی می‌زند. نمونه‌مسئله‌تری با صورت خیلی گلگون‌تر از پسرش است؛ همسرش زن خیلی ریزنقش‌تری است و کیف‌دستی‌اش را سفت گرفته و لبخندی عصبی بر لب دارد. ایان دوباره دستش را به میان موهایش می‌کشد، کم‌کم دارد شبیه بوریس جانسون می‌شود.

خبرنگار

و فکر کنم پیرهن جدید مخصوصت هم همراهته، نه؟

ایان لبخند پهنی می‌زند و یک پیراهن سفید تیم انگلیس را که رزق‌رمزی روی سینه‌اش است بالا می‌گیرد. مشخص است که تابه‌حال آن را نپوشیده.

خبرنگار

و اولین بازی‌ت همین ماهه، آره؟

ایان ویلسون

(باز هم لبخند می‌زند)

آره، بیست و یکم با اسکاتلند بازی داریم.
(به سمت لنز دوربین خم می شود، مشتش را بالا می گیرد و می غرد)
دهن اسکاتلندی ها رو سرویس می کنیم... آره!

خبرنگار

(با قیافه ای سراسیمه به سرعت رویش را به دوربین می کند)
خب، مطمئنم همه برای تیممون آرزوی موفقیت می کنیم.
برمی گردیم به استودیو.

قاب ایستا.

لیلا فرنس

نسبت به همچین کلیپ کوتاهی خیلی چیزها معلوم شد.

هیوگو فریزر

یکی ش اینکه ایان ویلسون یه بچه پر خاشگر نازپرورده بی ادبه.

آلن نگاه سریعی به او می اندازد و به نظر می رسد که می خواهد چیزی بگوید،
ولی نظرش عوض می شود.

میچل کلارک

بی خیال بابا! اون زمان خیلی بچه بوده...

هیوگو فریزر

شونزده سالش بوده. آدم ها بعد از اون سن زیاد عوض نمی شن.
درست نمی گم، لیلا؟

لیلا فرنس

خب، قبول دارم که خیلی کم پیش می‌آد تغییر شخصیتی عمیقی بعد از اون سن به وجود بیاد، مگر اینکه اتفاق تأثیرگذار مهمی رخ بده...

هیوگو فریزر

پس درست گفتیم.

جی جی نورتن

در هر صورت طبق چیزی که الان دیدیم، به نظرم ایان توی بزرگ سالی کاملاً توانایی این رو داشته که آسیب جدی به لوک وارد کنه. ناسلامتی بازیکن راگبی بوده.

لیلا فرنس

موافقم، و با توجه به این مسئله، تعجبی هم نداره که وقتی رفته خانه سالمندان، این قدر برداشت بدی ازش شده...

هیوگو فریزر

(با سر تأیید می‌کند)

و بعد هم سعی کرده برای سیلویا کرول قلدر بازی دریاره.

آلن کنینگ

(بابی صبری)

هیچ‌کدوم از این‌ها تفاوتی توی ماجرا به وجود نمی‌آره؛ پیتربلسلز صریحاً بهمون گفت ویلسون عذر غیبت داشته. جزو مظنون‌ها نیست. این آب درهاون کوبیدنه و من اصلاً نمی‌فهمم چرا هنوز داریم درموردش حرف می‌زنیم.

میچل کلارک

بهمون گفتن عذر غیبت داشته، ولی هنوز نمی‌دونیم چه عذری داشته، می‌دونیم؟ شاید لسلز خیلی دقیق بررسی‌ش نکرده باشه...

لیلا فرنس

پیتر در این باره چی گفت، بیل؟ می‌خواستی باهاش صحبت کنی، مگه نه؟

بیل سرافینی

آره، صحبت هم کردم.

میچل کلارک

چی گفت؟

بیل سرافینی

بیاین به نگاه بندازیم.

کات به: سکانس مصاحبه. بیل با پیتر لسلز داخل باری نشسته. یک پاینت آبجوی تلخ در لیوان بزرگ دسته‌دار جلوی پیتر است، یک لیوان یورین یا یخ هم جلوی بیل.

بیل سرافینی

من هنوزم این عادت بریتانیایی‌ها رو به خوردن آبجوی گرم درک نکرده‌م.

پیتر لسلز

(بالبخت)

اینم جزو خصوصیات معروفمونه: درکنار خم به ابرو نیاوردن و دندون‌های خراب.

(بیل می‌خندد)

خب، می‌خواستی راجع به عذر غیبت ایان ویلسون ازم سؤال کنی. البته باتوجه به اینکه پرونده هنوز بازه اجازه ندارم چیز زیادی بگم...

بیل سرافینی

متوجهم.

پیتر لسبلز

ولی در این حد رو می‌تونم بهت بگم: همون طور که قبلاً صحبت کردیم، سال ۲۰۰۳ درمورد مارگارت و ایان ویلسون تحقیق کردیم، چون هر دوشون مشخصاً انگیزه بدیهی‌ای برای کشتن لوک رایدِر داشتن. نیاز به گفتن نیست که منظورم لوک رایدِر اصلیه.

(نفس عمیقی می‌کشد)

اگه یکی یکی در نظر بگیریمشون، مطمئنم که درک می‌کنی اگه بگم - البته فرضاً دارم می‌گم - زن میان‌سالی که از التهاب شدید مفاصل رنج می‌بره برای قتل یه مرد بیست و شیش ساله خیلی سرحال مظنون خیلی بعیدیه.

بیل سرافینی

البته نمی‌دونیم واقعاً چند سالش بوده، ولی منظورت رو گرفتم. با این حال - منم فرضاً می‌گم - هیچی مانع این نمی‌شده که کسی با اون وضع سلامت یه نفر دیگه رو وادار به ارتکاب جرم از طرف خودش بکنه. به خصوص یه نفر که بهش نزدیک بوده؛ کسی که قرار بوده سود مالی ببره؛ مثل بچه خودش.

پیترلسلز

البته، و هر مأمور پلیس کار بلدی بر همین اساس تحقیقاتش رو انجام می‌ده. در مورد همچین فرزندی تحقیق می‌شه و صحت عذر غیبتش به تأیید می‌رسه.

بیل سرافینی

و؟

پیترلسلز

خب، همون طور که خودت خوب می‌دونی، تأیید صحت بعضی عذر غیبت‌ها نسبت به بقیه سخت‌تره. به خصوص اگه وقتی با شخص مذکور صحبت می‌کنی دیگه داخل کشور نباشه.

بیل سرافینی

و حدس می‌زنم در اون شرایط می‌خوای مشخص کنی دقیقاً چه موقع از کشور خارج شده؛ مثلاً اینکه قبل از تاریخ قتل رفته یا بعدش.

پیترلسلز

دقیقاً! و توی مورد فرضی ما سه روز بعد از قتل بوده.

بیل سرافینی

اون وقت همچین زمانی به نظرت مشکوک نیست؟ ممکنه باعث بشه فکر کنی داشته از اون حوزه قضایی فرار می‌کرده؟

پیترلسلز

مشخصاً این موضوع مهمیه و حتی اگه شخص مربوطه اصرار

می‌کرده مدتی بوده قصد این سفر رو داشته، تأیید صحتش کار سختیه.

بیست سال پیش مدارک مسافرت مثل الان دیجیتالی نبودن.

بیل سرافینی

و به هر حال به یه عذر غیبت برای شب مورد نظر نیاز داشته.

پیتر لسلز

درسته؛ ولی بازم اون زمان مدارک فنی خیلی کمتری وجود داشتن که بتونیم ازشون استفاده کنیم: تعداد دوربین‌های مدار بسته زیاد نبود، حتی توی مراکز شهر، کمتر موبایلی هم وجود داشت که ردیابی جی‌پی‌اس داشته باشه؛ بنابراین تقریباً همه عذر غیبت‌ها متکی به افراد بودن، نه اطلاعات دیجیتالی.

بیل سرافینی

(با سر تأیید می‌کند)

و آدم‌ها برخلاف دستگاه‌ها می‌تونن دروغ بگن و حتی اگه فکر کنن دارن راست می‌گن، بازم ممکنه حافظه‌شون فریبشون بده. شهادت شاهد عینی به غیر قابل اعتماد بودن معروفه.

پیتر لسلز

موافقم، ولی وقتی یه مظنون برای عذر غیبتش شاهده‌ی می‌آره که به گفته خودش شب قتل چندین ساعت با هم بوده‌ن، اون وقت مدرک ارائه شده باید خیلی موثق‌تر باشه. البته با فرض اینکه شاهد در مورد روز قتل اشتباه نکرده باشه؛ البته یا تصادفاً، یا عمداً.

بیل سرافینی

پس داریم راجع به یه رویارویی یک باره دراون روز خاص حرف می‌زنیم، یا یه جور رابطه مداوم؟

پیتربلسلز

برای مورد فرضی مون، این طور در نظر بگیریم که شخص مذکور یه زن رو توی بار دیده و بعد شب رو باهاش سپری کرده.

بیل سرافینی

(با سر تأیید می‌کند)

خیلی خب، و متوجهم که چرا اثبات همچین چیزی از لحاظ تاریخ دقیق ممکنه کار سختی باشه. مگر اینکه با کارت اعتباری پرداخت کرده باشن، یا رفته باشن هتل...

پیتربلسلز

به نظرم باید این طور در نظر بگیریم که همچین کاری نکرده‌ن.

بیل سرافینی

می‌تونم بپرسم این زن فرضی چند سالش بوده؟

پیتربلسلز

فرض کنیم چهل و چند سال.

بیل سرافینی

صحیح. خیلی خب، یه لحظه مورد فرضی مون رو بذاریم کنار و روی مورد واقعی تمرکز کنیم. ویلسون بیست و چند سالشه، درسته؟

خوش قیافه هم هست، پس اگه با یه خانم مسن تر وارد رابطه احساسی عمیقی بشه به راحتی می تونم مجسم کنم که با افسونگری اون زن رو وادار می کنه براش شهادت دروغ بده.

روی صحنه بازسازی شده به حرف هایش ادامه می دهد. فیلم بدون صدا: «ایان» کنار زن مسن تری روی تخت دراز کشیده، با هم صحبت می کنند. زن لبخند می زند، بعد با سر جواب مثبت می دهد.

با یه لحن عادی در حالی که هنوز روی تختن، ازش می پرسه می شه یه لطفی در حقش بکنه؟ می گه چیز مهمی نیست، فقط یه مشکل جزئی که خودش نمی تونه بهش رسیدگی کنه، پس اگه کسی اومد پرسید، می شه بهش بگه شب عاشقانه شون در واقع روز قبلش بوده؟ زنه خیلی وقته این قدر بهش خوش نگذشته، پس شاید با خودش فکر کنه: «چراکه نه؟»

و زمانی که متوجه می شه خودش رو درگیر تحقیقات قتل کرده، آقای چرب زبون دیگه خیلی وقته رفته و زنه می ترسه داستانش رو تغییر بده و حقیقت رو بگه.

پیترلسلز

(آبجویش را برمی دارد)

قصه گوی خوبی هستی، بیل. تا حالا به نوشتن رمان فکر کردی؟ می تونی با اون یارو ایان رنکین^۱ رقابت کنی.

بیل سرافینی

(بالبخند)

ممنون؛ ولی به نظرت به عنوان یه سناریو محتمله؟

پیترلسلز

خیلی هم محتمله، و - فرضاً می‌گم - مطمئناً همین روایت از وقایع رو به شاهد می‌گفتیم.

بیل سرافینی

ولی اصلاً کوتاه نمی‌آد و از اون موقع تا الان هم کوتاه نیومده، وگرنه الان این گفت‌وگو رو نداشتیم.

پیترلسلز

می‌تونی این طور فکر کنی؛ ولی من نمی‌تونم اظهار نظر کنم.

بیل سرافینی

و حدس می‌زنم این شب عاشقانه اون قدر از لیدن فاصله داشته که امکان نداشته مزنونمون هم زمان دو جا بوده باشه، درسته؟

پیترلسلز

فکر می‌کنم درسته.

بیل سرافینی

و همچنین حدس می‌زنم هیچ وقت دلایل کافی نداشتین که مجبورش کنین دی‌ان‌ای یا اثر انگشتش رو در اختیارتون بذاره، نه؟

پیترلسلز

بازم می‌تونی این طور فکر کنی.

(مکث)

بیل، قصد نداری تا اینجایی بری جاهای دیدنی رو ببینی؟

بیل سرافینی

خب...

پیترلسلز

جاهای خیلی خوبی برای دیدن هست؛ جاهایی که فاصله زیادی هم با لندن ندارند؛ ولی به اندازه کافی دورن، اگه منظورم رو می فهمی، مثلاً سالزبری^۱.

بیل سرافینی

(یک لحظه اخم می کند، بعد متوجه می شود)
آها، منظورت همون جاییه که اون دوتا روس سعی کردن اون پناهنده رو بکشن... سرگئی^۲ نمی دونم چی چی؟

پیترلسلز

اسکریپال^۳، بعد هم ادعا کردن که فقط برای «دیدن کلیسای جامع» اومدهن اونجا. به قول نوه م: «آره، باور کردم.»

بیل سرافینی

هنوز مطمئن نیستم چرا...

پیترلسلز

یه متل کوچیک خوب هست که قطعاً پیشنهاد می کنم امتحانش

1. Salisbury

2. Sergei

3. Skripal

کنی، زنی که صاحبشه، الان دیگه باید نزدیک بیست سالی باشه
باهاش آشنا شده‌م.

بیل سرافینی

(به آرامی)

صحیح.

متوجه‌م.

از قرار معلوم صد درصد ارزشش رو داره که برم.

پیتربلسلر

مطمئنم پشیمون نمی‌شی.

(بالبختند)

درضمن کلیسای جامع هم واقعاً جای دیدنی‌ایه.

کات به: استودیو.

هیوگو فریزر

فکر می‌کنم متوجه اشاره‌ش شدی، بیل، نه؟ آخه معلومه داشته
بهت سرنخ می‌داده.

بیل سرافینی

البته، هیوگو. دقیقاً همین‌طوره.

(لبخند پنهانی می‌زند)

درمورد اون کلیسای قدیمی هم درست می‌گفت.

کات به: فیلمی از بیل که سر میز کافه‌ای مشرف به پهنه‌ای از چمن‌های

کلیسای جامع سالزبری نشسته است. آفتاب درخشانی می‌تابد، اما معلوم است که هوا سرد است؛ چون غیر از عینک آفتابی مخصوصش، پالتوی چرمی هم به تن دارد. زنی روبه‌رویش نشسته که پشتش به دوربین است. می‌توانیم ببینیم که لاغر است، با موهای کوتاه آراسته‌ای که به شکلی حرفه‌ای هایلایت شده‌اند. کاپشن خز مصنوعی شکلاتی به تن دارد. زیر تصویر نوشته شده: «کریستین»^۱.

بیل سرافینی

فکر کنم بهتر باشه حرف‌هام رو این جوری شروع کنم که تو به این شرط قبول کردی با ما صحبت کنی که هویتت رو فاش نکنیم. به خاطر همین اسمت رو گذاشتیم کریستین و دلیل اینکه می‌خوایم باهات صحبت کنیم، اینه که تو همون زنی بودی که برای عذرغیبت شب سوم اکتبر ۲۰۰۳ ایان ویلسون شهادت دادی.

«کریستین»

بله، درسته.

بیل سرافینی

می‌تونی اون شب رو برامون توصیف کنی؟

«کریستین»

(با خنده؛ خنده‌اش دار مخصوص سیگاری‌ها)
خب، مطمئن نیستم می‌خواین دقیقاً چقدر وارد جزئیات بشم...

بیل سرافینی

(با لبخندی یک‌جوری)

یه جوری که مناسب خانواده باشه.

«گریستین»

باشه. من اون زمان توی یکی از بارهای داخل شهر کار می کردم. الان دیگه خیلی وقته تعطیل شده، ولی اون موقع بار شیک و مد روزی بود. من مدیرش بودم، واسه همین خودم تمام مدت اونجا نبودم، ولی مشخصاً در طول شب بهش رفت و آمد داشتم.

بیل سرافینی

و از همین طریق با ایان آشنا شدی؟

«گریستین»

درسته. راستش خیلی توی چشم بود. کم پیش می آد مردها تنها بیان بار. اکثراً با دوست دختری یا رفیق های مردشون می آن، ولی تنها نه. دوتا دختر در طول شب سعی کردن توجهش رو جلب کنن، ولی اون ظاهراً علاقه ای نشون نمی داد.
(می خندد)

درواقع این فکر برام پیش اومد که ممکنه متفاوت باشه، هرچند نمی دونستم اگه هم متفاوت توی بار ما چی کار می کنه، چون یه بار مخصوص پنجاه متر اون ورتر بود.

بیل سرافینی

خب، بعدش چی شد؟

«گریستین»

دوروبر ساعت دوازده رفتم بیرون سیگار بکشم. هوا بدجوری سرد

بود، ولی اجازه نمی‌دادیم کسی داخل سیگار بکشد، واسه همین چاره‌ای نداشتم. چند دقیقه بعد اونم اومد بیرون.

بیل سرافینی

اونم اومده بود سیگار بکشد؟

«گریستین»

نه. بهش تعارف کردم، ولی گفت نمی‌کشد. گفت فقط اومده یه کم هوا بخوره.

بیل سرافینی

گفت اسمش چیه؟

«گریستین»

ایان.

بیل سرافینی

همین؟

«گریستین»

فقط گفت ایان، هیچ وقت فامیلی‌ش رو نفهمیدم.

بیل سرافینی

خب، بعدش چی شد؟

«گریستین»

با هم شروع کردیم به حرف زدن و من از دهنم پرید که خیلی

ضد حاله آدم روز تولدش هم کار کنه و اون اصرار کرد یه لیوان
شامپاین مهمونم کنه. اجازه نداشتیم در حین کار مشروب بخوریم،
ولی با خودم گفتم به درک! حقمه.

بیل سرافینی

پس برگشتین داخل؟

«کریستین»

آره، شامپاین رو گرفت...

بیل سرافینی

نمی‌خواد بگی... پول نقد داد؟

«کریستین»

آره، بعد نشستیم جلوی بار و یه هویی یه گروهی که اومده بودن
جشن بگیرن وارد شدن؛ یه مشت دختر با موهای وزوزی که تاج روی
سرشون گذاشته بودن و دامن کوتاه پوشیده بودن. منم با خودم
گفتم خب دیگه، خوش گذشت، ولی خوش گذرونی دیگه تموم شد؛
اما تموم نشد. هیچ علاقه‌ای بهشون نشون نداد. رفتیم نشستیم
سریه میزو بعد از اینکه کلی حرف زدیم آخرش رفتیم آپارتمان من.

بیل سرافینی

و مطمئنی که کل شب پیش تو بود؟

«کریستین»

(دوباره می‌خندد)

بله، فکر کنم هیچ‌کدوممون زیاد نخوابیدیم.

بیل سرافینی

و فکر می‌کنم از اونجاکه تولدت بوده، وقتی پلیس اومد از تاریخش کاملاً مطمئن بودی، درسته؟

«گریستین»

تو تولد چهل سالگی ت رو یادته؟

بیل سرافینی

معلومه که یادمه...

«گریستین»

خب، و شرط می‌بندم مال من خیلی به یادموندی تراز مال تو بوده. ببخشید البته.

بیل سرافینی

(سرش را به طرفین تکان می‌دهد و لبخند می‌زند)
خواهش می‌کنم.

«گریستین»

پس آره، راحت یادم اومد و فراموش نکن که فقط دو هفته بعدش پلیس‌ها اومدن.

بیل سرافینی

بقیه کارکنان باراون رو یادشون نمی‌اومد؟

«گریستین»

قطعاً شناختنش، ولی مطمئن نبودن جمعه بوده یا شنبه، فقط می‌دونستن آخر هفته بوده.

بیل سرافینی

که این طور! حالا وقتی با پلیس ها حرف زدی هویتش چطور تأیید شد؟

«گریستین»

پیتزیه عکس بهم نشون داد که شبیه عکس گذرنامه بود.

بیل سرافینی

پیتزلسلز، مأمور ارشد تحقیقات؟

«گریستین»

آره.

بیل سرافینی

و صد درصد مطمئن بودی همون مردی بوده که اون شب باهاش بودی؟

«گریستین»

صد درصد.

کات به: استودیو. بیل هنوز جلوی تخته سفید است.

جی جی نورتون

پس اگه حرف های این «گریستین» رو باور کنیم، امکان نداره ایان ویلسون قاتل بوده باشه.

بیل سرافینی

درسته.

لیلا فرنس

و تو حرف هاش رو باور کردی؟

بیل سرافینی

راستش آره. تمام مدت توی چشم هام نگاه می کرد، خبری هم از پلک زدن های تندتند نبود. هیچ کدوم از نشونه های فیزیکی دروغ گفتن رو نداشت، پس خلاصه به نظرم باید فعلاً ایان رو بذاریم کنار. حداقل تا وقتی که مدارک و شواهد بیشتری به دست می آریم.

آلن کنینگ

(زیر لب)

خدا رو شکر!

بیل سرافینی

خب، بعدش می ریم سراغ استرالیا. میچ؟ خبر دیگه ای از سیدنی نشد؟

میچل کلارک

نه متأسفانه؛ ولی مطبوعات انگلیس رو اون زمان که کرو لاین و «لوک» ازدواج کرده بودن زیرورو کردم. بیشتر واسه اینکه ببینم برای خانواده قربانی تصادف بزن و دررو پیدا کردنش چقدر ممکنه آسون بوده باشه، و این رو پیدا کردم.

کات به: مونتاژ اخبار مطبوعات.



میچل کلارک

وقتی هم دریه مراسم خیریه توی هالندپارک شرکت کردن، یعنی فقط شیش هفته قبل از قتل، خبرش توی مطبوعات منتشر شد، هرچند نتونستم عکس های زیادی پیداکنم؛ نه از عروسی، نه از بعدش. چیزهایی هم که پیدا کردم بیشتر از کرولاین بودن، نه «لوک».

لیلا فرنس

بازم سعی کرده ازش عکس بگیرن؟

میچل کلارک

ممکنه؛ ولی این بهمون نشون می ده که اگه یه اسم داشته باشی، به اندازه ای توی مطبوعات راجع به رایدر نوشته شده که یه نفر بتونه ردی ازش پیداکنه، حتی به استرالیایی بودنش هم اشاره هایی شده.

بیل سرافینی

خیلی خب، یادم می‌مونه. ممنون. خب، بعدش می‌ریم سراغ
معشوق نه چندان مرموز کرواتین. آلن!

آلن کینگ

اتفاقاً فکر می‌کنم بالاخره به پیشرفتی کرده‌م. صاحب به ام‌جی بی
قرمز رو پیدا کردم که ممکنه به شخص موردنظر مون بخوره. فقط
تلفنی باهاش حرف زده‌م، ولی امیدوارکننده به نظر می‌رسه.

بیل سرافینی

باریکلا! حالا کی هست؟

آلن کینگ

یه زنه. اون موقع توی منطقه دابلیو ۸ زندگی می‌کرده و خیلی وقت‌ها
ماشینش رو به برادرش قرض می‌داده.

هیوگو فریزر

اسم اون زنه چیه؟

آلن کینگ

(بدون اینکه به او نگاه کند)
ترجیح می‌دم فعلاً نگم، قبلش باید به کم دیگه دوندگی کنم.

هیوگو فریزر

(با اخم)

این حرفت به کم برام عجیبه.

میچل کلارک

(با خنده)

آروم باش، رفیق! الان بقیه فکر می‌کنن داری چیزی رو مخفی می‌کنی...

هیوگو فریزر

(سریع)

خب، تو باید بهتر بدونی...

میچل کلارک

منظورت چیه؟

بیل سرافینی

(مداخله می‌کند)

هی، مطمئنم هیوگو فقط داشت به این موضوع اشاره می‌کرد که تو
یه مدت توی این پرونده مظنون بودی، میچ.
مگه نه، هیوگو؟

هیچ‌یک از آن دو حرفی نمی‌زنند. یک لحظه سکوت معذب‌کننده‌ای برقرار
می‌شود، سپس ناگهان صدای حرکتی از پشت دوربین می‌آید.

نیک وینسنت وارد قاب می‌شود. برنزه شده و پیراهن سفید یقه‌بازی
به تن دارد. لحظه‌ای بعد یک نفر دیگر هم به دنبال او وارد می‌شود؛ یک
فرد جدید. مردی لاغر با موهای تیره نسبتاً بلند، عینک و تی شرت ملانژ
خاکستری که یک لوگوی یوسی‌ال‌ای^۱ جلوییش قرار دارد. یک لپ‌تاپ و یک
دسته کاغذ در دست دارد و کمی معذب به نظر می‌رسد.

۱. UCLA: دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

خیلی خب، بچه ها، فکر کنم الان فرصت خوبی باشه تا همه تون رو از روند کارهایی که تارک این مدت انجام داده با خبر کنم. در طول سریال، بیشتر از یه بار اسمش رو شنیدیم، ولی تا الان همیشه سمت دیگه دوربین بوده؛ اما این دفعه قراره توی تصویر باشه، چون اطلاعات خیلی هیجان انگیزی کسب کرده.

تارک عثمان

(عینکش را روی بینی اش بالا می کشد)
حالا زیاد هم گنده ش نکن، نیک.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

خودت رو دست کم نگیر، پسر جان. بگذریم! توضیحات رو می دارم به عهده خودت.

نیک میز را دور می زند و روی لبه پنجره می نشیند؛ سر راهش ضربه آرامی به بازوی تارک می زند.

تصویر کلوز آپ از تارک که یک صندلی بیرون می کشد و می نشیند.

تارک عثمان

(در حالی که با لپ تاپ و کاغذها ور می رود)

خیلی خب، من و تیمم یه کم دیگه راجع به «لوک رایدر» تحقیق کردیم تا ببینیم می تونیم اطلاعات بیشتری در مورد گذشته ش پیدا کنیم یا نه و تونستیم یه چیزی کشف کنیم... در مورد زمانی که توی آسوس بوده.

فیلمی از تارک در محل فیلم برداری در یونان. تصویر پانورامای بندر؛ قایق‌های ماهیگیری، کافه‌های کنار بارانداز، خانه‌هایی با رنگ‌های روشن و تپه‌هایی آبی‌رنگ در آن طرفشان.

کات به: تارک در حال راه رفتن در یک خیابان؛ دیوارهای پوشیده‌شده از پیچک، گربه‌ای که زیر آفتاب پلک می‌زند، میز و صندلی‌هایی بیرون یک بار. بیرون بار می‌ایستد و رویش را به دوربین می‌کند. عینک آفتابی نزده و کمی چشم‌هایش را ریز کرده.

تارک عثمان

شاید یادتون باشه که روپرت هاوارد هیچ عکسی از خودش و لوک از تابستونی که اینجا با هم آشنا شدن نداشت و ما هم نتونستیم توی اینترنت چیز مفیدی پیدا کنیم؛ بنابراین به این نتیجه رسیدیم که ممکنه ارزشش رو داشته باشه بیایم اینجا و از نزدیک با مردم حرف بزنیم.

کات به: فضای داخل بار. تارک به همراه مردی چهل و چندساله است. دیوارها به رنگ آبی مایل به خاکستری‌اند، با کف زمین سفیدکاری شده و اثاث چوبی سفید.

تارک عثمان

ایشون جرج نیکولایدسه^۱ که ده سال پیش بار از پدرش بهش رسیده. اگه اشتباه نکنم شما تابستونی که لوک رایدر اینجا کار می‌کرد توی آسوس نبودین، نه؟

جرج نیکولاییدس

به زبانی انگلیسی بی نقصی با کمی لهجه آمریکایی (نه، اون زمان من دانشگاه بودم و تابستون رو مرخصی گرفتم تا برم سفر).

تارک عثمان

و از ظاهر بار مشخصه که از سال ۱۹۹۸ تا الان بازسازی ش کردین.

جرج نیکولاییدس

درسته، وقتی من مسئولیتش رو بر عهده گرفتم، کاملاً بازسازی ش کردیم. توی دوران بابام ظاهر سنتی تری داشت.

تارک عثمان

تقریباً نمی شد نسبت به الان تشخیصش داد، درسته؟

جرج نیکولاییدس

(با خنده)

تا حدودی همین طوره. بابا به عادت بدی داشت که خیلی چیز جمع می کرد و هیچ چیزی رو تا وقتی کاملاً از هم نپاشیده بود دور نمی نداشت. اون اواخر دیگه ظاهر هیچ کدوم از وسایل به بار نمی خورد و پوسترهایی زده بود به دیوار که قدمتشون از سن من بیشتر بود؛ ولی آخرش معلوم شد که این کارش مفید از آب دراومده. منظورم واسه شماست.

تارک عثمان

بله، راجع به این برامون توضیح بدین.

جرج نیکولاییدس

قبل از اینکه بازسازی رو شروع کنیم، ظاهر باراین شکلی بود.

عکسی را به تارک می دهد. دوربین روی آن زوم می کند و بار را نشان می دهد که دیواری چوب پنبه ای پشتش قرار دارد که چندین لایه زیرلیوانی، آگهی تبلیغاتی تاکسی، کاغذ یادداشت و عکس به آن زده شده که لبه ییسترشان ورامده.

همین طور که می بینین، خیلی از اون چیزها قدیمی بودن.

تارک عثمان

ولی شما اون ها رو دور ننداختین؟ منظورم موقع بازسازی.

جرج نیکولاییدس

نه، همه رو گذاشتیم توی کارتن و دادیمشون به بابا. اگه می نداختمشون دور هیچ وقت من رو نمی بخشید.

تارک عثمان

به همین خاطر باید بابت این ها ازش ممنون باشیم...

کات به: سکansı از سه عکس: اولی عکسی از «لوک» و روپرت هاوارد است که در آن دست دور شانه ی کدیگر انداخته اند و معلوم است خیلی مست هستند. یک نفر با خودکار زیرش نوشته «آسوس آمیگوس»^۱. دومین عکس از بار است. آخر شب است و کمی تاریک است. روپرت سریکی از میزها با گروهی از پسرهای هم سن و سال خودش دیده می شود که لیوانی در دست

۱. رفقای آسوس (به زبان اسپانیایی)

دارد و صورتش کمی گل انداخته. عقب‌تر، لوک که به خوبی دیده نمی‌شود با زنی سر یک میز نشسته؛ زنی چهل و چند ساله با موهای تیره کوتاه. فقط قسمتی از صورتش دیده می‌شود.

در سوئمن عکس، او و «لوک» زیر آفتاب در خیابان بیرون بار ایستاده‌اند؛ زن عینک آفتابی زده و کلاه بر سر دارد. «لوک» دستش را دور او انداخته و نزدیک خودش کشیده است. زن به «لوک» لبخند زده و بایک دست موهای او را لمس کرده. به نظر می‌رسد عکس از داخل بار گرفته شده باشد، بدون اینکه هیچ کدامشان اطلاع داشته باشند. هیچ‌کس دیگری در عکس دیده نمی‌شود.

دوربین عقب می‌رود و آن دورا در حال نگاه کردن به عکس‌های روی میز نشان می‌دهد.

تارک عثمان

نمی‌دونین این زن کی بوده؟

جرج نیکولایدس

نه متأسفانه. همون طور که گفتم، من اون تابستون اینجا نبودم؛ ولی راجع بهش با بابا حرف زدم، گفت قیافه‌ش رو یادشه، ولی اسمش رو نه. گفت مطمئننه انگلیسی بوده و یه آپارتمان یه جایی داخل شهر اجاره کرده بوده، ولی فقط تا همین حد تونستم بفهمم.

کات به: استودیو. اعضای تیم کمی روی صندلی‌هایشان جابه‌جایی شونده. هضم این همه اطلاعات جدید به این سرعت برایشان کمی سخت است.

تارک عثمان

تا تو ی آسوس بودیم با چند تا از ساکنان مسن تر هم حرف زدیم و یه

پسرزن نظرش این بود که ممکنه اسمش آیرین بوده باشه؛ ولی یه نفر دیگه گفت گری، پس منم مثل شما مطمئن نیستم.

لیلا فرنس

ولی اگه اونجا آپارتمان اجاره کرده بوده، باید مدارکش موجود باشه...

تارک عثمان

شاید، ولی خیلی سال پیش بوده، اگه کسی هنوز اون مدارک رو داشته باشه معجزه ست و به هر حال همچین آپارتمان هایی توی یونان ممکنه خیلی غیررسمی اجاره داده بشن.

هیوگو فریزر

شما بخونین «برای فرار از پرداخت مالیات».

بیل سرافینی

ولی یکی دیگه از قربانی های بالقوه کلاهبرداری های «لوک» و چند تا مظنون دیگه رو که ممکنه خواسته باشن پیداش کنن در اختیارمون می ذاره.

لیلا فرنس

(به تارک)

روپرت چی؟ اون این زن رو یادش بود؟

تارک عثمان

(آه می کشد و سرش را به علامت نفی تکان می دهد)

آدم تصور می‌کنه ممکنه یادش باشه، نه؟ یا اینکه ممکنه اون عکس چیزی رو یادش بندازه، ولی متأسفانه نه. گفت به‌طور مبهمی یادش می‌آد که دیده باشدش، ولی اصلاً روحش خبر نداشته چیزی بین اون و لوک هست.

لیلا فرنس

ولی همون‌طور که خودت گفتی خیلی سال پیش بوده. اگه چهل و چند سالش بوده، الان بالای شصت سال داره.

آلن کنینگ

پیدا کردنش هم تقریباً غیرممکنه. اونم می‌شه یه اتلاف وقت دیگه؛ تازه با فرض اینکه رابطه‌ای بینشون بوده باشه که خیلی بعید می‌دونم این‌طور باشه. از روی یه عکس مسخره که نمی‌شه فهمید.

بیل سرافینی

من به اندازه تو مطمئن نیستم... یعنی، تو رو نمی‌دونم آلن...

به سومین عکس روی تابلو اشاره می‌کند.

... ولی من خودم با هرزنی که تصادفاً توی باربینمش این جوری رفتار نمی‌کنم.

آلن کنینگ

(اوقاتش تلخ می‌شود)

شاید تو این جوری نباشی، ولی بعضی مردها این جوری‌ان؛

به خصوص حروم زاده های خودخواهی مثل این «لوک» که مسلماً
این جووری بوده.

لیلا فرنس

(زیر لب)

اوه، چقدر یه هوایی نتیجه گیری کردی...

نیک وینسنت (تهیه کننده)

خیلی خب بچه ها، بیاین فعلاً زیاد روی این موضوع تمرکز نکنیم،
کلی سرنخ دیگه هست که هنوز کاملاً پیگیری شون نکردیم.

بیل سرافینی

قبوله. مسئول کارها تویی.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

راستش یه موضوع دیگه هم هست که باید باهاتون درمیان
بذاریمش.

اعضای تیم نگاهی به یکدیگر می اندازند: چه موضوع دیگری؟

میچل کلارک

(با یک شوخ طبعی تصنعی)

دیگه چی ازمون مخفی کرده بودین؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

نه، دقیقاً «مخفی» نکرده بودیم، میچ. یه چیزیه که فابو کشف
کرده.

جی جی نورتون

(با اخم)

منظورت همون فابیوئه که تدوینگره؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

دقیقاً!

تارک لپ تاپش را باز می کند. صفحه نمایش روی دیوار مقابل با صدای دینگ روشن می شود.

تارک عثمان

خیلی خب، چند وقت پیش گای چند تا فیلم خانوادگی قدیمی بهمون داد تا به عنوان فیلر ازشون استفاده کنیم. همه شون رو دیجیتال کردیم، ولی راستش فکر نمی کردیم چیز خاصی ازشون دستگیرمون بشه؛ مسلماً به عنوان فیلم پس زمینه مفید بودن، ولی بیشترین کار تولیدی بود تا تحقیقاتی، به همین خاطر فابیو به جای من کشفش کرد.

روی صفحه کلید می زند و در همین حین نیک جلو می آید و سمت راست صفحه نمایش می ایستد.

فیلم پخش می شود. فیلم عروسی کرو لاین و اندرو هاوارد است. کمی پرش دارد، رنگش محو است و صدا ندارد. در یک صحنه روی پله های ساختمان شهرداری چلسی نشسته اند، بعد با هم در محل پذیرایی نشسته اند و به سلامتی می نوشند و یکی را می بزنند. به نظر می رسد خجالت می کشند و انگار آن صحنه کمی هماهنگ شده است.

بعد صحنه به ماه غسل تغییر می کند. شن سفید و درختان نخل. دوربین

به صورت افقی کمی بالرزش حرکت می کند و زوج هایی را در ساحل و داخل دریا نشان می دهد، بعد کرو لاین را که روی حوله ای نشسته و کرم ضد آفتاب می زند. عینک آفتابی آینه ای بزرگی زده و یک مایوی یک تکه مدل قدیمی به تن دارد.

گای هاوارد - خارج از قاب

(با خنده)

طبق معمول مامان تنها کسیه که بیکینی نپوشیده. از بیکینی متنفر بود. دخترها یه باریکی واسه تولدش خریدن، ولی حاضر نبود بپوشدش.

تارک عثمان

(عینکش را روی بینی اش بالا می کشد)
راستش فکر می کنم الان دلیلش رو می فهمیم.

صفحه نمایش حالا کرو لاین را در اتاق خواب هتلی نشان می دهد. حالا جو خیلی متفاوت است؛ صمیمی تر و بازیگوشانه تر است. پشت به ما روی تخت نشسته و موهایش را خشک می کند؛ فقط لباس زیر به تن دارد، اما آینه ای در دست دارد و می توانیم تصویر اندرو را در حال فیلم گرفتن از او در آینه ببینیم. بعد از چند لحظه کرو لاین برمی گردد، می خندد، دستش را دراز می کند و دوربین را به آن طرف هل می دهد؛ لنز پایین می رود، وارونه می شود و بعد صفحه سیاه می شود. کل این سکانس چند ثانیه بیشتر طول نمی کشد. تارک دکمه توقف را می زند، بعد به افراد دور میز نگاه می کند.

میچل کلارک

باید چیز خاصی رو ببینیم؟ چون من که چیزی نمی بینم.

تارک فیلیم را عقب می برد و صحنه آخر را دوباره پخش می کند و چند فریم قبل از پایان تصویر را ثابت می کند، بعد روی گرو لاین زوم می کند.

لیلا فرلس

(زل می زند)

ای وای! این همون چیزیه که من فکر می کنم؟

جی جی نورتنون

(به آرامی با سر تأیید می کند)

دقیقاً!

میچل کلارک

می شه به ما هم بگین؟ چون من همچنان چیزی نمی بینم.

جی جی نورتنون

(بلند می شود و به سمت صفحه نمایش می رود)

انصافاً نمی شه به راحتی دیدش، مگر اینکه بدونی باید دنبال جی بگردی. این خطه هست که درست بالای کمر دامنشه؟ جای زخم بعد از عمله.

میچل کلارک

یعنی عمل آپاندیس یا یه همچین چیزی کرده؟

آلن کنینگ

(با سر جواب منفی می دهد)

نه، اون نیست. قبلاً از این ها توی کالبدشکافی ها دیده ام؛ جای سزارینه.

میچل کلارک

(درحالی که کم کم متوجه می شود)
لعنتی! بچه داشته. اونم قبل از اینکه با اندرو هاوارد ازدواج کنه.

تارک عثمان

آره، این نتیجه گیری بدیهیه. البته به مدارک پزشکی ش دسترسی
نداشتیم و بعیده به دستمون برس...

سروصدایی ناگهانی به پامی شود، دورین به تندی می چرخد و تصویری
کوتاه و کمی تارازگای دیده می شود. وحشت زده به نظر می رسد، بعد می رود
و از قاب خارج می شود. صدای پا و به هم کوبیدن در می آید.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

از همه عذرخواهی می کنم، فکر کنم این برای گای خیلی غیرمنتظره
و غافل گیرکننده بود.

لیلا فرنس

(با قیافه ای بهت زده به نیک نگاه می کند)
ای وای! گای نمی دونسته؟

هیوگو فریزر

(زیر لب، با لحن کنایه آمیز)
ظاهراً نه.

لیلا فرنس

(به نیک)

اون وقت با خودت فکر نکردی باید باهاش حرف می زدی؟ درمورد

کشفی که کردی و مفهومش، بهش هشدار بدی؟ یعنی، سوای اینکه ناسلامتی کارگردان این برنامه ست، یه هوایی نشون دادن همچین چیزی بهش، اونم جلوی دوربین...

هیوگو فریزر

دقیقاً!

(به نیک زل می زند)

خودت این جوری خفتت کنن چه حسی بهت دست می ده؟ طرف برادریا خواهری داره که هیچ وقت از وجودش خبر نداشته.

بیل سرافینی

قبول دارم که این افشاگری یه ذره خشن بود، ولی بازم اطلاعاتی که به دست آوردیم همه چیزو تغییر می ده، درسته؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(بالبختی نه چندان خوشایند)
کاملاً درسته، بیل. کاملاً درسته.

فید آوت

- تیتراژ پایانی -

تاریخ: جمعه ۹/۰۶/۲۰۲۳، ۱۴:۰۹

اهمیت: بالا

از: آلن کنینگ

به: نیک وینسنت

مسی: گای هاوارد، هیوگو فریزر، آلن کنینگ، میچ کلارک، لیل فرنس، بیل سرافینی، جی جی نورتن

موضوع: روش کارت

نیک،

می خواستم ناامیدی و - راستش - عصبانیت من رو از این روشی که باهاش ایزود قبلی رو پیش بردی ابراز کنم.

مطمئنم همه مون نیاز به ایجاد «تعلیق» برای بیننده ها رو درک می کنیم و قبول داریم که همون اول کار این رو با صراحت مطرح کردی، ولی برای رسیدن به این هدف لازم نیست حتماً همه ما رو بی اطلاع بذاری. باعث می شه احساس حماقت کنیم، شاید هم احمق به نظر بیاییم. من باور نمی کنم برای کسی قابل قبول باشه که این جوهری توی تلویزیون خفتش کنن، به خصوص توی شرایطی که طرف داره به عنوان یه «شاهد خبره» معرفی می شه. حق داریم تا یه حدی احتراممون حفظ بشه.

امیدوارم وقتی می گم دوست دارم بهمون اطمینان بدی که همچنین اتفاقی دیگه تکرار نمی شه از طرف همه حرف زده باشم.

آلن.

تاریخ: شنبه ۱۰/۰۶/۲۰۲۳، ۱۷:۱۱

اهمیت: بالا

از: لیل فرنس

به: بیل سرافینی

موضوع: ایمیل آلن

سلام بیل

نظرت راجع به این حرف ها چیه؟ آلن با اینکه حرفش رو خیلی ثقیل و کسل کننده بیان کرد (که تعجبی هم نداره)، مسلماً درست می گه. قبول داریم که نیک الان داره زیاده روی می کنه، ولی ارونجا که من قبل از این کار تلویزیونی انجام نداده ام، دوست ندارم در این مورد اظهار نظر کنم که همچنین کاری عادیه یا نه.

نظری نداری؟

تاریخ: یکشنبه ۱۱/۰۶/۱۴۰۲، ۱۲:۴۵

از: بیل سرافینی

به: لیلا فرنس

موضوع: پاسخ: ایمیل آلن

لیلا،

به نظر من آلن فقط داره از اون شیرین کاری های خودنمایانه همیشگی ش می کنه. من خودم رو قاتی نمی کنم.

ب

تاریخ: یکشنبه ۱۱/۰۶/۱۴۰۲، ۱۶:۳۹

از: آلن کنینگ

به: نیک وینسنت

سی سی: گای هاوارد، هیوگو فریزر، آلن کنینگ، میچ کلارک، لیلا فرنس، بیل سرافینی، جی جی نورتون

موضوع: فوروارد: روش کارت

فقط می خواستم بدونم به این مسئله رسیدگی می کنی؟

پیامک‌های بین املی و مورا هاوارد، هفتم ژوئن ۲۰۲۳، ۵:۴۹ بعدازظهر.

مورا

خیلی ناچور بود

املی

چی شده؟

مورا

شرلی بوکر رید تو همه‌چی

املی

زنیکه... اون چه ربطی به این جریان داره؟

مورا

بهش گفته ما از لوک متنفر بودیم.
یا هر کوفتی که اسمش بوده

املی

اوه

مورا

متاسفانه من یه کم گریه‌م گرفت

املی

هی، حالت خوبه؟

مورا

گمونم این اولین باری بود که خوب راجع به
اون و رفتارش با مامان فکر میکردم

میدونم تو اون زمان چه حسی بهش داشتی
ولی مامان رو خوشحال میکرد ام

املی

میدونم

مورا

و الان که به مامان نگاه میکنی...



املی

خیلی متاسفم موری

کاش کاری از دست من برمیومد

مورا

نه تو بهتره خودتو قاطی نکنی

فقط امیدوارم گای بدونه داره به خاطر «شغل»
کوفتی خودش چی به سر ما میاره

املی

آره راست میگی

پیغام صوتی بیل سرافینی برای تارک عثمان، هشتم ژوئن ۲۰۲۳، ۹:۴۵ صبح.



سلام تارک، بیلیم. می‌تونی هروقت این پیغام رو شنیدی بهم زنگ
بزنی؟ می‌خوام توی یه کاری ازت کمک بگیرم.



0.26



-0.34

Speaker

Call back

Delete

پیغام صوتی نیک وینسنت برای تارک عثمان، هم مه ۲۰۲۳، ۰۳:۰۸ شب.



سلام تارک، نیکم. فقط می‌خواستم بگم چیزهای جدید رو دیدم،
واقعاً محشرن؛ مثل همیشه کارت عالی بود.
فقط حواست باشه جایی درز نکنه. این از اون چیزهاییه که باید
فقط افراد لازم ازش اطلاع داشته باشن؛ فقط گروه فیلم‌برداری،
باشه؟ هیچ‌کس دیگه‌ای نفهمه.

دوشنبه می‌بینمت.



0.46



-0.09

Speaker

Call back

Delete

اپیزود پنج

| پخش، ۱۵ اکتبر |

بدنام

چه کسی لوک را بدر کشت؟

یک سریال مستند غیراقتباسی از شورانر

حقیقت به چه قیمتی؟

بدنام ممکن است نوع جدیدی از برنامه واقع نما باشد، اما به قیمت اینکه زیادی واقعی است

راس لزلی



بدنام: چه کسی لوک رایدرا کشت؟

شورانر

تیم کارشناسان بدنام با سفر از امبل ساید به آلاباما، و حالا هم به آسوس، همچنان در جست و جوی «لوک رایدرا» گریزان هستند؛ مردی که توانایی اش در تغییر هویت های مختلف به شکلی نامحسوس مطمئناً باید او را در صدر فهرست افرادی قرار دهد که می توانند به دکتر هوی^۱ بعدی تبدیل شوند.

قبلاً درباره زیرساخت روان شناختی این پرونده صحبت کرده و به جذابیت کندوکاو درباره روابط پیچیده خانوادگی اشاره کرده ام. اپیزود دیشب در صحنه ای که نیک وینسنت، تهیه کننده سریال، به صورت

1. Doctor Who

«زنده» جلوی دوربین افشا کرد که ولاین هاوارد را پدر زمانی که هنوز نوجوان بوده بچه‌ای داشته، لایه جدیدی به پیچیدگی و تکان‌دهندگی ماجرا اضافه کرد. این افشاگری مشخصاً برای پسرش گای، کارگردان سریال، شوک بزرگی بود؛ صحنه‌ای که مطمئناً نمی‌شد از آن چشم برداشت، هرچند برای من یکی این فکر را به وجود آورد که شاید بالاخره از مرز مبهم بین تماشا و چشم‌چرانی عبور کرده‌ایم.

این اولین باری نیست که مجبور می‌شوم درباره مسائل اخلاقی مطرح‌شده از سوی این ژانر بیندیشم؛

چند هفته پیش **بدنام** را بارزترین نمونه سریال مستند جنایی واقع‌نما نامیدم، اما حتی نگاه مختصری به آسیب روحی و چهره سردرگم گای در اپیزود دیشب، بهایی را که انسان برای این نوع برنامه‌های تلویزیونی می‌پردازد به خوبی یادآوری می‌کرد. براساس جمله به یادماندنی تی‌اس الیوت، مطمئناً نباید از هیچ‌یک از افرادی که درگیر این جنایات می‌شوند بخواهیم این حد از «واقعیت» را تحمل کنند.

بدنام/ لوکرایدر پیوستن

وای، این نیک وینسنت چقد خوب بلده آتیش معرکه رو زیاد کنه و خودش پا پس بگشه

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط Slooth 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

مرتیکه آب زیرکاه. بعد گای رو دیدین؟ بیچاره رو بدجوری خفتش کردن. خیلی دوس دارم یواشکی تو «جلسه» بعدیشون حضور داشته باشم...

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط MsMarple99 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به نظرم دیشب زیاده روی کردن. تو روزنامه ها موضوع بحث فقط گای نبود، نقض حریم خصوصی کرولاین بود. درسته که آلزایمر داره ولی *نمرده* که. حقشه همون ملاحظه ای که در حق دیگران میشه در حق اونم بشه.

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

۲۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

تو این مورد باهات موافقم انج. اشتباه کاملاً فاحشی بود.

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط MsMarple99 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ولی از لحاظ تحقیقات خیلی مهم بود، نه؟ اشتباه برداشت نکن، از نظر منم معذب کننده بود، ولی بهر حال هرچی نباشه قراره همین کار رو بکنن؛ تا جایی که ممکنه مربوط باشه، اطلاعات جدید پیدا کنن. نمیشه منکر شد که همچین چیزی بعضی وقتا مشکل ساز میشه

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط Investig8er 

۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ببخشید ولی بازم آدم باید به بقیه احترام بذاره

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

اون صحنه وایلد بیل و اون زنه «گریستین» خیلی خنده داشت#جوری_که_مناسب_خانواده_
باشه #عرقی_کردن_ملافه_ها 🤔

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط RonJebus 
۵ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

شرلوک سرافینی هم *دوباره* اون قضیه رز شولمن رو تکرار کرد. منظورم اینه
که آخه کی اینقدر شانس میاره؟ یادم باشه هیچوقت با این یارو پوکر بازی
نکنم... 😏😏

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط PaulWinship007 
اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

اینجا کس دیگه ای غیر از من بینگوی ام جی بی قرمز بازی میکنه؟ هروقت حرفی ازش میاد وسط
اینجا کلی فضا شاد میشه

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط Brian885643 
۷ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

خیلی داره میره رو اعصابم. الان دیگه هر جا رو نگاه میکنم ام جی بی قرمز
میبینم 😊

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط 123JackofAllTrades 
۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

جریان هیوگو ف و میچ دیگه چی بود؟ انگار خبرهای دیگه ای هست که ما ازش اطلاع
نداریم؟

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط TCFanatic88 
۱۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

منم همین سوال برام پیش اومد. به نظرت ممکنه درواقع همدیگه رو
بشناسن؟ یعنی شغلشون زمین تا آسمون با هم فرق داره و از این حرفا
ولی همونطور که همه هی میگن لدبروک گروو خیلی به کمپدن هیل نزدیکه،
و ه ف صددرصد *اون* قسمت از شهر رو خوب بلده (مثلا به نمونه اش اون
قضیه کلوب تنیس / اسکواش)

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط NoddyHolder1977 
۲۷ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم. قطعا بايد حواسمون بهش باشه

ارسال شده ۲ ساعت پيش توسط TruCrimr 

۳۱ دیدگاه اشتراك گذاری پنهان کردن گزارش

اپیزود شش | در دست فیلم برداری |

درای رایزر فیلمز

لندن W1Q 2UD، خیابان شرود ۲۲۷



تهیه کنند: نیک وینست کارگردان: گای هاوارد تدوینگر: فایویری محقق: تارک عثمان دستیار تولید: چنی تیت مدیر لوکیشن: گای جاتسون صبحانه سر صحنه از ۰۷:۴۵ ناهار در حین کار از ۱۲:۳۰ پایان فیلم برداری ۱۸:۳۰	برنامه کار بدنام: چه کسی لوک رایدر را کشت؟ سه شنبه یازدهم جولای ۲۰۲۳ اپیزود ۶: استودیو روز ۱ از ۴	یادگیران آلن کینگ (AC) میچل کلارک (MC) هیگو فریزر (HF) لیلا فرنس (LF) جی جی نورتون (JJN) بیل سرافینی (WS) ساعت حضور عوامل ۰۸:۱۵ ساعت آماده شدن دوربین: ۰۸:۳۰
---	---	--

توجه: تعداد خیلی محدودی جای پارک نزدیک ترین ایستگاه مترو: خیابان وارویک شماره تماس اضطراری ۶۱۶۱۷۸ ۰۷۰۰۰	لوکیشن: لندن، W۹ EX۷. میداوایل، کینگستون رود ۱۳۷-۱۳۱. فروپیشراستودیوز
--	--

عوامل
عنوان
نام
تلفن
نام
تلفن
نام
تلفن

تیتراژ: مونتاژ سیاه و سفید به سبک فیلم هنری از عکس‌ها و کلیپ‌های کوتاه: صحنه جرم، پوشش خبری معاصر، عکس‌های خانوادگی

آهنگ: «چیزی نیست، مامان (فقط خون‌ریزی دارم)» [باب دیلن]، از ساوندترک فیلم «ایزی رایدِر» [۱۹۶۹]

پایان تیتراژ

بدنام

فید این

چه کسی لوک رایدِر را کشت؟

فید آوت

قاب سیاه، پدیدار شدن متن، با صداگذاری؛ راوی (زن):

۳ اکتبر ۲۰۰۳: جسد شوهر یک زن انگلیسی سرشناس با آثار ضرب و جرح در یکی از مناطق اعیانی پایتخت انگلیس پیدا می‌شود. بیست سال از این ماجرا می‌گذرد و قاتل همچنان به سزای عملش نرسیده، اما به لطف زحمات اعضای تیم بدنام، زوایای تازه‌ای از این پرونده گنج‌کننده کشف شده. در سال ۲۰۰۳، پلیس لندن حتی از هویت اصلی مقتول هم اطلاع نداشت. او نه طبق ادعایش استرالیایی بود و نه بیست و شش ساله، اسم اصلی‌اش هم «لوک رایدِر» نبود.

آیا همین دلیل کشته شدنش بود؟

فید آوت

کات به: استودیو. به نظر می‌رسد جوّ تغییر کرده؛ معذب‌تر و مرددتر شده. اعضای تیم به همراه تارک دور میز نشسته‌اند. نیک کنار پنجره ایستاده، آفتاب به داخل می‌تابد و همه لباس تابستانی به تن دارند.

میچل کلارک

خب، نیک، دوباره همون کار رو تکرار کردی. همه مون رو تالب آب بردی و یه هو انداختی مون توی آب.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(بالبخت)

خب، همه تعلیق دوست دارن.

آلن کیننگ

(باطعنه)

اون وقت همه مون فکر می‌کردیم غافل‌گیری‌های ناگهانی منحصراً تخصص بيله.

(بیل لبخند می‌زند، اما جوابش را نمی‌دهد)

لیلا فرنس

(به تارک)

راجع به بچه کرولاین دیگه چی می‌تونی بهمون بگی؟ می‌دونیم کی به دنیا اومده؟

تارک عثمان

خب ظاهراً هیچ‌کدوم از دوست‌هاش که باهاشون حرف زدیم چیزی در این باره نمی‌دونستن، حداقل هیچ‌کدومشون این بحث رو پیش

نگه‌شدن و از لحاظ تاریخ تولد، در واقع فقط به مدت زمان قبل از ازواجش با اندرو هاورد بوده که گرولاین همیشه زده.

الن گپینگ

(به آرامی با سر تأیید می‌کند)

همون تابستون بعد از اینکه از مدرسه اومده بیرون؛ وقتی خونه عموش بوده توی بیرمنگام.

تاریک عثمان

اجباستون، درسته...

میچل کلارک

پس واسه همین فرستادنش اونجا. واسه فراموش کردن یه پسر نامناسب نبوده، واسه خلاص شدن از شر بچه نامناسب‌ترش بوده...

بیل سرافینی

ظاهراً که این طور به نظر می‌آد.

لیلا فرنس

ولی آخر اون تابستون شونزده سال بیشتر نداشته که یعنی وقتی باردار شده زیر سن قانونی بوده.

بیل سرافینی

اینم یه دلیل دیگه واسه خانواده‌ش که بخوان لاپوشونی‌ش کنن.

آلن کیننگ

نتونستی مدرکی از تولدش پیدا کنی؟

تارک عثمان

نه متأسفانه. احتمالش هست که توی یکی از بیمارستان‌های بیرمنگام به دنیا اومده باشه، ولی هیچ راهی برای محدود کردن بازه تولدش نداریم، و اگه بچه رو برای سرپرستی واگذار کرده باشه، به هر حال نمی‌تونیم به شناسنامه اصلی‌ش دسترسی پیدا کنیم، فقط خود بچه می‌تونه این کار رو بکنه. بعد از نهایی شدن فرزندپذیری باید شناسنامه جدید براش گرفته باشن.

میچل کلارک

ماکه نمی‌دونیم واسه سرپرستی واگذارش کرده...

جی جی نورتون

خب، مطمئناً نگهش که نداشته...

تارک عثمان

(عینکش را روی بینی‌اش بالا می‌کشد)

نه، مشخصاً نگهش نداشته؛ ولی همون طور که مطمئنم می‌دونین، مدارک فرزندپذیری به صورت محرمانه نگهداری می‌شن، پس اصولاً نمی‌شه فهمید بچه سر از کجا درآورده، هرچند باتوجه به اینکه مقامات محلی بیرمنگام کارهای قانونی واگذاری سرپرستی‌ش رو انجام داده‌ن، احتمالاً گذاشته باشنش پیش یه خانواده اهل میدلندز^۱.

میچل کلارک

و تا جایی که می‌دونیم، هیچ وقت به کسی نگفته، درسته؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

خب، حتماً اندرو هاوارد می‌دونسته؛ حتماً اونم مثل ما
جای زخمش رو دیده؛ ولی تا جایی که می‌دونیم فقط اون
می‌دونسته.

لیلا فرنس

من امروزگای رو ندیده‌م، حالش خوبه؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(شانه بالا می‌اندازد)

تا جایی که می‌دونم آره.

لیلا فرنس

(که معلوم است این جواب قانعش نکرده)

تعجب نمی‌کنم که فکرش پریشون باشه، تمام چیزهایی که فکر
می‌کرده می‌دونه، رفته‌ن زیر سؤال.

جی جی نورتون

من می‌دونم این چه حسی داره. هرچی هم سنت بالاثرباشه،
آسیب روحی بیشتری بهت وارد می‌کنه.

هیوگو فریزر

مطمئنم که همه‌مون خیلی باهاش همدردی می‌کنیم، ولی چیزی

که از بابتش کمتر مطمئنم، اینه که آیا این موضوع رشته تحقیقات جدید مفیدی رو به وجود می آره یا نه.

میچل کلارک

درسته. یعنی، هرچقدر هم که بچه رهاشده کینه به دل داشته باشه، باکسی غیر از کرولاین مشکل نداشته و مطمئناً با شوهری که کرولاین تا بیست سال بعد باهاش آشنا نشده بوده مشکلی نداشته.

بیل سرافینی

ولی می دونیم که یه نفر اون شب وارد خونه شده... باید این احتمال رو هم در نظر گرفت که ممکنه بچه کرولاین بوده باشه.

میچل کلارک

(حساب می کند)

اگه بچه سال ۱۹۷۹ به دنیا اومده باشه، الان باید ۴۴ سالش باشه.

لیلا فرنس

نکته مهم تر اینه که سال ۱۹۹۷ هیجده سالش بوده و توی اون سن حق دیدن مدارک رو داشته، ولی شواهدی مبنی بر اینکه اون زمان تماسی با کرولاین برقرار کرده باشه وجود نداره. چرا باید تا ۲۰۰۳ صبر می کرده؟

جی جی نورتون

همه فرزند خوانده ها نمی خوان با پدر یا مادر واقعی شون ارتباط برقرار کنن. بعضی هاشون هیچ وقت این کار رو نمی کنن. در ضمن

هیجده سالگی زودترین زمانیه که می‌تونن این کار رو بکنن؛ خیلی‌ها می‌ذارنش برای خیلی بعدتر. صرفاً جهت اطلاع می‌گم.

میچل کلارک

ولی اگه کرولاین رو پیدا کرده باشه ممکنه رویارویی بغرنجی بوده باشه. اگه بچه با تربیت نامناسبی بار آورده باشه چی؟ باید این احتمال رو داد که از یه محله فقیرنشین بیرمنگام بوده باشه، درسته؟

بعدش بعد از اون همه سال یه دفعه می‌فهمه مادر واقعی‌ش و بچه‌های دیگه‌ش توی ناز و نعمت توی یه خونه اعیونی مثل دورنی پلیس زندگی می‌کرده‌ن، درحالی‌که اون رو خیلی راحت توی شرایط سخت ول کرده‌ن...

جی جی نورتون

دقیقاً!

لیلا فرنس

به نظرم این حرف زیاد منصفانه نیست. ماکه نمی‌دونیم، شاید کرولاین می‌خواسته بچه رو نگه‌داره، ولی پدر و مادرش مانعش شده‌ن. درضمن فراموش نکنین که سنش خیلی کم بوده، خودش هنوز بچه بوده...

میچل کلارک

من فقط نظرم اینه که شاید بچه‌ها اصلاً همچین دیدگاهی نداشته. اگه اون شب رفته باشه دنبال کرولاین بگرده چی؟ اون زمان گوگل ارث نبوده، فقط یه آدرس داشته. شاید روحش هم خبر

نداشته چه خونه باعظمتیه. عصبانی می شه، اصرار می کنه دررو
براش بازکنن، «لوک» سعی می کنه آرومش کنه، ولی اوضاع یه دفعه
خراب می شه ... و اگه بچه پسر بوده باشه...

هیوگو فریزر

اتفاقاً همچین هم سناریوی مضحکی نیست، میج.

لیلا فرنس

و البته پلیس ها هم هیچ وقت دنبالش نمی گردن، چون اصلاً
نمی دونن همچین کسی وجود داره.

هیوگو فریزر

(به تارک)

ازاین بابت مطمئنیم، آره؟

تارک عثمان

خب، توی پوشه های پرونده هیچ چیزی نیست که نشون بده
می دونسته ن.

لیلا فرنس

ولی اگه مدارک فرزندپذیری محرمانه باشن، کاری غیراز
گمانه زنی های بیشتر از دستمون بر نمی آد.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

نه، کاری از دست ما بر نمی آد، ولی همه اطلاعاتی رو که پیدا کردیم در
اختیار پلیس کلان شهر گذاشتیم. الان دیگه به اون ها بستگی داره.

میچل کلارک

در این صورت ما به کجا می‌رسیم؟ چی برامون باقی مونده؟
(یکی یکی با انگشتانش می‌شمرد)
پیتردیگه مظنون نیست، کرولاین دیگه مظنون نیست، فرزند خوانده
رو نمی‌تونیم پیگیری کنیم، ایان ویلسون شاهد داره. تقریباً هیچ
سرنخی برامون نمونده.

جی جی می‌خواهد چیزی بگوید، اما آلن زودتر از او حرف می‌زند.

آلن کنینگ

ولی من از این بابت زیاد مطمئن نیستم.

لیلا فرنس

(بالبختند)

نگو که بالاخره صاحب ام‌جی بی قرمز معروف رو پیدا کردیم...

آلن کنینگ

جالبه که به اون اشاره کردی. از قرار معلوم زنی که پیگیرش بودم
یه دفعه‌ای دچار تردید شده. اصلاً حاضر نیست باهام حرف بزنه.

جی جی نورتون

به نظرت کسی رفته سراغش؟ بهش گفته حرفی نزنه؟

هیوگو فریزر

بی خیال بابا! خانواده سوپرانو که نیست...

لیلا فرنس

ممکنه تصادفی باشه؟

میچل کلارک

(به حالت تصدیق سری برایش تکان می دهد)
ولی آلن به تصادف اعتقادی نداره، داره؟

آلن کنینگ

(با قاطعیت)

نه، ندارم.

لیلا فرنس

(به نیک)

تو چیزی در این باره می دونی؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(بدون اینکه جواب او را بدهد)

تو چی می دونی، آلن؟

آلن کنینگ

(به پشتی صندلی اش تکیه می دهد)

اولین بار وقتی به ذهنم خطور کرد که بیل داشت توی آلاباما با
کسایی که اریک فولتن اصلی رو از بچگی ش می شناختن مصاحبه
می کرد.

کات به: کلیپی از بیل در حال مصاحبه با نانسی کوزلفسکی که قبلاً نشان
داده شده.

نانسی کوزلفسکی

اون سال آخر همین جوری حس کردم که یه موضوعی ذهنش رو آزار می‌ده و می‌تونستم به خوبی حدس بزنم که قضیه چیه؛ ولی بعد یه روز دیدم پشت مدرسه داره گریه می‌کنه. چند تا از بچه‌های دیگه بهش گفته بودن دیوونه و نمی‌دونم چه حرف‌های دیگه‌ای بهش زده بودن. بچه‌ها بعضی وقت‌ها خیلی بی‌رحم می‌شن.

بیل سرافینی

بهش چی گفتی؟

نانسی کوزلفسکی

همون‌طور که قبلاً گفتم، بهش گفتم شاید بیرمنگام شمالی براش جای مناسبی نباشه. گفتم نمی‌تونه هویت خودش رو تغییر بده و نباید هم سعی کنه همچین کاری بکنه. فقط کافی بود کسایی رو دور خودش جمع کنه که طرز فکرشون مثل من باشه. آخر اون سال ترک تحصیل کرد و یه کم بعدش از شهر رفت. اگه مادرش می‌فهمید کار من بوده هیچ وقت من رو نمی‌بخشید؛ ولی اصلاً پشیمون نیستم بیل، اصلاً پشیمون نیستم.

بیل سرافینی

وقتی با فرانک تپین حرف زدم، گفت تعجب کرده که اریک سر از پیروت درآورده، تو وقتی این خبر رو شنیدی نظرت چی بود؟

نانسی کوزلفسکی

رک بهت بگم، اولش باورم نشد. یکی دوتا کارت پستال از نیویورک

برام فرستاده بود و خیلی خوشحال به نظر می رسید. انگار که اونجا آرامش داشت. نمی دونم چی باعث شده بود تصمیم بگیره بره؛ به خصوص به همچین جایی.

بیل سرافینی

هنوز کارت پستال هایی رو که برات فرستاد داری؟

نانسی کوزلفسکی

نه، خیلی وقته دیگه ندارمشون؛ ولی اون عکس هایی رو که راجع بهشون حرف زدم دارم.

کات به: استودیو. بعضی ها گیج شده اند.

لیلا فرنس

مطمئن نیستم چی رو می خوای نشون بدی، آلن...

آلن کنینگ

فقط وقتی چند بار دیده باشی شیه دفعه متوجهش می شی.

میچل کلارک

باید فقط به حرف خودت بسنده کنم، چون باور کن من که اصلاً متوجه چیزی نشدم...

آلن کنینگ

اون موقع هنوز در حدیه حدس بود، برای همین به تارک زنگ زدم و ازش پرسیدم می تونم با عوامل فیلم حرف بزنم؟

لیلا فرنس

(با اخم)

عواملی که برای فیلم برداری رفته بودن آلاباما؟ ولی آخه اون ها چی می تونن...

آلن کنینگ

اونم یکی از زن های تیم فیلم برداری رو آورد پشت خط. زنه ازده خواسته اسمش رو نگم، ولی دقیقاً همون چیزی رو که من حدس زده بودم تأیید کرد: اون دیدار بیل و نانسی کوزلفسکی به هیچ وجه اولین دیدارشون نبوده.

سکوت. بیل کمی روی صندلی اش جابه جا می شود، اما حرفی نمی زند.

جی جی نورتون

نمی دونم می خوا ی این بحث رو به کجا برسونی، ولی اولین سؤالی که به ذهن آدم می رسه اینکه که اون از کجا این قدر مطمئن بوده؟

آلن کنینگ

یکی از روی زبان بدنش، یکی ش هم اینکه با هم رسیده بودن سر صحنه فیلم برداری...

هیوگو فریزر

به نظر من که این مدرک قطعی ای نیست.

آلن کنینگ

غیر از این ها هم حرف هایی که نانسی توی اون کلیپ می زنه:

«همون طور که قبلاً گفتم»، «اون عکس‌هایی که قبلاً راجع بهشون حرف زدیم»، اینکه بهش می‌گه بیل...

هیوگو فریزر

بازم تکرار می‌کنم، به نظرم این‌ها چیزی رو ثابت نمی‌کنن.

آلن کنینگ

(نگاهی به او می‌اندازد)

نه؟ خیلی خب، بذار این رو امتحان کنیم.

لپ‌تاپش را باز می‌کند و به صفحه‌نمایش اصلی وصلش می‌کند. عکس اسکن‌شده‌ای با عنوان «کارت تحقیقات بخش کارآگاهان» نشان داده می‌شود.

میچل کلارک

این چیه؟

آلن کنینگ

یه کارت تحقیقات ان‌وای‌پی‌دیه. درواقع درخواستیه از مأمورهای گشت برای بازداشت یه شخص شناسایی‌شده یا به این دلیل که شاهد یه جرم در نظر گرفته شده، چون دلایلی برای دستگیری‌ش وجود داره، یا به این دلیل که به طریق دیگه‌ای مورد توجه پلیس قرار گرفته.

این...

(اشاره می‌کند)

...کارت تحقیقاتیه که برای اریک دوایت فولتن صادر شده.

 DETECTIVE BUREAU INVESTIGATION CARD							
Date prepared: 9/08/97				Control No: 774/813			
Last Name: FULTON				First Name(s): Eric Dwight			
Last Known Address (Street, Apt, State, Zip) Apt 6, 8495 West Green Hill St. Brooklyn, NY 11229							
Sex: M	Race: White	Date of Birth: 11/03/1966	Social Security No: [REDACTED]	Height: 6'2"	Weight: 170	Hair Color: Blonde	Eye Color: Blue
Aliases/Nicknames: Not Known/Possible				Complaint No: 88565/020/G			
Sought As: ☒ Perpetrator - Probable Cause to Arrest ☐ Suspect Only - No Probable Cause to Arrest ☐ Witness				Precautions to be Observed ☐ Armed and Dangerous ☒ Flight Risk ☐ Resists Arrest ☐ Other			
Crime/Charge: Theft/Fraud				Domestic Violence? No		[REDACTED]	

جی جی نورتون

(به آن نگاه می کند)

خیلی خب، پس معلومه که این بعد از فرارکردنش با پول های رز
شولمن صادر شده...

آلن کنینگ

درواقع بعد از مرگ رز شولمن. تا اون موقع ازش شکایت رسمی
نشده بوده.

جی جی نورتون

در هر صورت، باتوجه به اینکه خودمون این رو می دونستیم،
مطمئن نیستم با این اطلاعات چی عایدمون می شه.

آلن کنینگ

درست می گی، می دونستیم.

(روی صفحه کلیدش می زند)

ولی راجع به این نمی دونستیم.

  DETECTIVE BUREAU INVESTIGATION CARD				
Assigned Investigator:	Yes	Rank:	Name:	Command:
		DT3	William R. Serafini	
			Command:	Command Code:

جی جی نورتون

(با قیافه بهت زده ای رویش را به بیل می کند)
 پرونده تو بوده؟ چرا هیچی نگفتی؟

بیل سرافینی

(کمی جابه جا می شود)
 فکر نمی کنم هیچ وقت صریحاً انکار کرده باشم.

لیلا فرنس

بی خیال، بیل! مطمئنم هیچ وقت چیزی راجع به این نگفتی که...
 بهش چی می گن؟ «بازرس تعیین شده» بودی.

بیل سرافینی

ببین، اگه از اشاره به این موضوع غفلت کرده ام...

آلن کیننگ

(با صدای آهسته)
 خیلی بیشتر از «غفلت» بوده.

دوباره روی صفحه کلیدش می زند؛ تصویر صفحه نمایش به فیلمی از اپیزود قبلی تغییر می کند.

لیلا فرنس

پس فکر می‌کنی این کلاهبردارا واسطه دهه نود توی نیویورک فعالیت می‌کرده؟ مگه اون زمان خودت توی ان‌وای پی‌دی نبودی؟

بیل سرافینی

چرا.

لیلا فرنس

ولی همچین چیزی رو مربوط به اون زمان یادت نمی‌آد؟

بیل سرافینی

حرف خیلی سال پیشه لیلا، شهر بزرگی هم هست؛ ولی بذارین ببینیم بچه‌های اونجا چی پیدا می‌کنن.

کات به: نمایی عریض از اعضای تیم؛ هیچ‌کدام توی چشم یکدیگر نگاه نمی‌کنند.

هیوگو فریزر

الان که بهش فکر می‌کنم، می‌بینم که اون جواب آخر نمونه بارز جواب‌های وکیلی بود؛ دقیقاً دروغ نبود، ولی کل حقیقت هم نبود. به هیچ وجه!

لیلا فرنس

(به بیل زل می‌زند)

پس تو تمام این مدت راجع به اریک فولتن می‌دونستی.

بیل سرافینی

موضوع به این سادگی ها نیست...

میچل کلارک

آخه چرا نگفتی؟ خیلی خب، شاید از اول این جریان نمی دونستی
اون ولوک راید ریه نفرن، اما به محض اینکه این مسئله روشن
شد...

آلن کیننگ

به نظرم این موضوع اصلاً به این دلیل روشن شد که بیل سه قدم
از بقیه مون جلوتر بود.

لیلا فرنس

(خطاب به نیک که هنوز کنار پنجره ایستاده)
تو می دونستی؟

جی جی نورتون

(به بیل)

تو از همون اول داشتی درمورد فولتن تحقیق می کردی، مگه نه؟
درست می گم، نه؟
راجع به رز شولمن می دونستی. می دونستی «اریک فولتن» از
قبل هویت یه نفرو دزدیده و می دونستی که اریک فولتن اصلی
به احتمال زیاد مرده...

بیل سرافینی

هی! به لحظه صبر کن...

جی جی نورتون

(به صفحه نمایش اشاره می کند)

تاریخ اون سپتامبر ۱۹۹۷ئه. تو بیست و پنج ساله داری روی این پرونده کار می کنی.

آلن کینگ

من با اون همکاری حرف زدم؛ همون که آموزشش دادی. گفت فولتن برات به یه وسواس فکری تبدیل شده بوده و ول کنش نبود، حتی وقتی مافوق بهت گفته بی خیالش شو. گفت شبها و آخر هفته ها هم کار می کردی...

بیل سرافینی

(با بی اعتنایی)

داره اغراق می کنه...

آلن کینگ

اینم بهم گفت که از وقتی بازنشسته شدی داری برای خانواده شولمن کار می کنی؛ رفتی آلاباما، حتی رفتی بیروت...

دوربین روی افراد دور میز به حرکت درمی آید؛ همه به معنای واقعی کلمه دهانشان باز مانده.

جی جی نورتون

(به بیل نگاه می کند و بعد به آلن)

وای! جدی؟

آلن کیننگ

جدی!

از همین طریق می‌دونسته کسی که توی اون انفجار مرده درواقع
لوک رایدربوده و از همین طریق هم می‌دونسته «اریک فولتن»
فراری شده و غیبش زده.
(رویش را به بیل می‌کند)
می‌خوای خلاف حرفم رو ثابت کنی؟

بیل سرافینی

نه؛ ولی همون طور که گفتم، موضوع به این سادگی‌ها نیست...

جی جی نورتون

(به آرامی، انگار که کم‌کم متوجه شده باشد)
پس درواقع اینجا همچین چیزی در جریان بوده: از تحقیقات
ما برای حل تحقیقات خودت استفاده می‌کردی. می‌دونستی
ما آخرش می‌فهمیم رایدراون کسی که می‌گفته نبوده و اگه ما
کندذهن‌ترازاون بودیم که خودمون این رو بفهمیم، توکنارمون
حضورداشتی و آماده بودی تا به جهت درست راهنمایی مون کنی...

آلن کیننگ

(به او اشاره می‌کند)

دقیقاً همین‌طور، جی جی. زدی توی خال.

کیننگ دوباره روی صفحه‌کلیدش می‌زند؛ فیلم‌های قبلی بیشتری روی
صفحه‌نمایش پخش می‌شوند، این بار نسخهٔ تدوین‌شده‌ای از بیل در حال
زدن عکس «اریک فولتن» به تابلوی اعلانات.

بیل سرافینی

چرا، خودم شده، این گسبه که نوامبر ۱۹۹۵ از سپیدی رفته و اوت ۱۹۹۷
توی بمب گذاری اتوبوس مجروح شده، فقط مسئله اینه که اون روز
مجروح نشده، گذشته شده، شخصی که دنبالش بودیم... شخصی که
توی یونان با روبرت هاوارد آشنا شده، شخصی که با کرولاین هاوارد
ازدواج کرده و توی باغچه خونه ش گذشته شده لوک رایدربوده، یه
جاعل هویت بوده.

کات به: اعضای تیم.

هیوگو فریزر

(بالحن بی حالت)

ظاهراً فقط اون نبوده، تو خودت هم دقیقاً اون کسی که می گفتی
نبودی، بیل.

بیل سرافینی

بی خیال بابا...

میچل کلارک

حالا دیگه می دونیم همه اون تعلیق هات از کجا می اومده. اگه
یه منبع کامل از رازهای افشانشده آماده داشته باشی کار سختی
نیست هر دفعه شروع کنی به روکردن یکی شون.

لیلا فرنس

(رویش را به نیک می کند و چشم هایش را باریک می کند)
سؤال من رو جواب ندادی: تو می دونستی؟ اون رو دقیقاً به این

دلیل که خودش از قبل نصف راه رو رفته بود برای این سریال انتخاب نکردی؟ چون به نظر من تصادف خیلی عجیبیه که از بین کل افراد آن وای پی دی به تنها پلیس سابقه برخورد کردی که از قبل روی پرونده کار می کرده...

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(داستانش را بالا می گیرد)

لیلا، من...

هیوگو فریزر

(با طعنه)

والبته این روش برنامه رو خیلی جذاب می کرده، مگه نه نیک؟ می توانستی کلش رو برنامه ریزی کنی، با اون همه به اصطلاح کشف و افشاگری های مهم و...

میچل کلارک

(با سر تأیید می کند)

قوس داستانی بی نقص!

نیک وینسنت (تهیه کننده)

بیل، یالا، به من کمک کن.

سکوتی برقرار می شود؛ حالا همه به بیل زل زده اند.

هیوگو فریزر

خب؟ منتظریم.

بیل سرافینی

(نفس عمیقی می کشد)

ببین، من از طریق شایعه ها راجع به این سریال شنیدم؛ اینکه
یه کمپانی تلویزیونی انگلیسی قصد داره یه سریال راجع به پرونده
لوک رایدربسازه، و آره، معلومه که توجهم جلب شد، از این بابت
عذرخواهی نمی کنم.

جی جی نورتون

پس اقرار می کنی که حتی اون موقع هم می دونستی اریک فولتن و
لوک رایدربس نفر بوده ن.

بیل سرافینی

آره، می دونستم.

اعضای تیم هرکدام به نحوی خشم و عصبانیت خود را نشان می دهند. بیل
دستانش را بالا می گیرد.

و آره، از این بابت عذرخواهی می کنم؛ ولی بابت اینکه می خواستم
توی این برنامه حضور داشته باشم عذرخواهی نمی کنم. می دونستم
که ممکنه این بهترین فرصت باشه تا یه بار برای همیشه این ماجرا
رو برای خانواده شولمن به فرجام برسونم.

لیلا فرنس

ولی گفتمی سال هاست راجع به اریک می دونی. تا همین حد «فرجام»
کافی نیست؟ چرا خانواده شولمن همچنان بعد از این همه سال
دارن بهت پول می دن؟ امیدوارن به چی برسن؟

بیل سرافینی

خب معلومه دیگه، به پولشون. اگه بتونیم هویت واقعی این شخص رو کشف کنیم احتمال داره بتونیم پول های گم شده رو هم پیدا کنیم. ممکنه حساب های بانکی ای با اسم اصلی ش وجود داشته باشه. تازه الماس های رز شولمن هم هست...

هیوگو فریزر

و بدون شک از هر مالی هم که برگرده درصدی ازش به تو می رسه. اگه بتونی به این اموال بررسی که کارت خیلی درسته...

بیل سرافینی

(بدون اینکه به او توجه کند)

این خانواده به خاطر همین دارن بهم پول می دن، و به خاطر همین وقتی راجع به سریال شنیدم با نیک تماس گرفتم.

هیوگو فریزر

اون وقت همین چیزهایی رو که الان به ما گفتی به اونم گفتی؟

بیل سرافینی

بعضی هاش رو. بهش گفتم برام محرز شده - حداقل به اندازه ای که خودم رو راضی کرده باشه - که «اریک فولتن» توی بیروت هویت لوک رایدرو دزدیده.

اولین بار که سال ۹۷ پرونده اومد زیر دستم، فولتن خیلی وقت بود رفته بود و هیچ کس هم نمی دونست کجا رفته و تا مدت زیادی وضعیت به همین صورت موند؛ ولی بعد از اینکه بازنشسته شدم، خانواده شولمن ازم خواستن یه نگاه دیگه به پرونده بندازم و

همون موقع بود که ارتباط پرورده رو با اینان گشای کردم. وقتی هم اون فیلم قدیمی سی‌ان‌ان از انفجار رو دیدم، به حقیقتی به‌دفعه به نظرم خیلی آشنا اومد...

فیلم اخبار بیروت دوباره پخش می‌شود؛ جنازه‌های داخل خیابان، مصدومان داخل بیمارستان، قاب ایستادن مردی روی تخت که یک چشمش باندپیچی شده، «لریک فولتن» است.

میچل کلارک

لعنتی! تمام مدت جلوی چشممون بوده.

بیل سرافینی

درسته. کاری که بعدش کردم این بود که خودم برم بیروت تا سعی کنم بفهمم وقتی توی بیمارستان بستری‌ش کرده‌ن، کدوم اسم رو بهشون گفته.

جی‌جی نورتون

نمی‌خواد بگی: لوک راید.

بیل سرافینی

درسته؛ بنابراین شروع کردم به گشتن دنبال شخصی به این اسم، و پیداش کردم؛ اول توی آسوس و بعدازاون - بالاخره - توی لندن. بقیه‌ش رو دیگه خودتون می‌دونین.

آلن کینگ

ولی این کل ماجرا نیست، درسته؟ خیلی چیزهای دیگه هم هست.

این چیزها رو فقط از ما مخفی نکردی، به تیم پلیس کلان شهر هم نگفتی. همه چیزهایی رو که راجع به «لوک» می دونستی مخفی کردی، با اینکه می دونستی جاعل هویت بودنش مدرک جدید مهمی توی تحقیقات قتل به حساب می آید...

بیل سرافینی

(حرف او را قطع می کند)

همون موقع که می خواستم این کار رو بکنم راجع به سریال شنیدم و با خودم گفتم چند هفته تأخیر بعد از بیست سال فرق زیادی نداره.

جی جی نورتون

می خواستی قبل از اینکه به اون ها تحویلش بدی یه فرصتی داشته باشی تا خودت حلش کنی. می خواستی خودت قهرمانی باشی که پرونده رو حل می کنه...

بیل سرافینی

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)
واقعاً این جور نبود...

هیوگو فریزر

تو ناسلامتی مأمور قانون هستی... یا بودی. وظیفه داشتی به پلیس کلان شهر اطلاع بدی.

بیل سرافینی

(شانه بالا می اندازد)

درست می گی. من اشتباه کردم؛ ولی خب مطمئناً الان دیگه می دونن.

لیلا فرنس

چیز دیگه‌ای هست که به ما نگفته باشی؟ راز برملا نشده دیگه‌ای؟

بیل سرافینی

به هیچ وجه!

لیلا فرنس

مطمئن؟

بیل سرافینی

قول شرف می‌دم.

لبخند می‌زند؛ بقیه هیچ‌کدام لبخند نمی‌زنند.

آلن کتینگ

(با صدای آهسته)

شب سوم اکتبر ۲۰۰۳ کجا بودی؟

بیل سرافینی

(به او زل می‌زند)

شوخی می‌کنی؟

آلن کتینگ

نه، جدی می‌گم.

مشخص است که بیل می‌خواهد چیزی بگوید که ممکن است از گفتنش پشیمان شود، اما درست به موقع جلوی خودش را می‌گیرد.

هیوگو فریزر

انصافاً سؤال نامعقولی نیست.

آلن کیننگ

یه سؤال بدیهیه.

(رویش را به بیل می کند)

ممکنه تو رایدرو پیدا کرده باشی، بعد ازش پول و جواهرات رو می خوای، اونم قبول نمی کنه، بعد درگیری پیش می آد...

بیل سرافینی

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)

همچین چیزی نبود. سال ۲۰۰۳ من حتی نمی دونستم که «اریک فولتن» و «لوک رایدرو» یه نفرن. این رو خیلی بعدتر فهمیدم، بعد از بازنشستگی.

آلن کیننگ

از کجا معلوم...

بیل سرافینی

واگه این براتون کافی نیست، من کل اون اکتبر آمریکا بودم.

آلن کیننگ

بهونه راحتیه. می تونی این رو ثابت کنی؟

بیل سرافینی

(آن قدر بهش زل می زند تا او را از رو بیرد)

اگه مجبور بشم آره.

آلن کیننگ

خیلی جالبه؛ چون از همون وقتی که اسمت رو توی لیست اولین ایمیل نیک دیدم یه چیزی فکرم رو درگیر کرده بود. «سرافینی» اسم خیلی متمایزه، نه؟ می دونستم که این اسم رو قبلاً یه جایی شنیده‌م و بعد یادم اومد. توی لیست نماینده‌های یه کنفرانس مشترک پلیس کلان شهر/ان‌وای پی دی بود که خیلی سال پیش منم توش حضور داشتم. (یک برگهٔ A۴ را بالا می‌گیرد)

«امور پلیسی در شهرها در قرن ۲۱»، هتلِ اِدِن پارک^۱، وینزر^۲، یکم تا چهارم اکتبر...

(مکث می‌کند)

۲۰۰۳.

بیل سرافینی

من نتونستم برم.

آلن کیننگ

عه! جدی؟

بیل سرافینی

(معلوم است که خیلی تلاش می‌کند بر اعصابش مسلط بماند)

جدی! یه بحران لحظه آخری سرکار پیش اومد. مجبور شدم شرکت نکنم. اگه می‌خوای چک کن.

1. Eden Park Hotel Windsor
2. windsor

آلن کیننگ

فکر می‌کنم همین کار رو بکنم.

با خصومت آشکاری به یکدیگر زل زده‌اند. سکوت معذب‌کننده‌ای برقرار می‌شود، سپس لیلا گلویش را صاف می‌کند و به افراد دور میز نگاه می‌کند.

لیلا فرنس

حالا با این تفاسیر غیر از اینکه خیلی از دست بیل عصبانی باشیم بقیه مون باید چه کار کنیم؟

جی جی نورتون

(سرش را بلند می‌کند)

راستش ممکنه من به چیزی برای اضافه کردن داشته باشم.

بلند می‌شود، به سمت تابلو اعلانات می‌رود و به یکی از عکس‌ها اشاره می‌کند.

این رو یاد تونه؟ همون عکسی که «لوک» توی کیف پولش داشت که همه مون فکر می‌کردیم توی استرالیا گرفته شده؟

دوربین زوم می‌کند روی یک زن و یک پسر بچه بلوند که شق ورق بیرون خانه یک طبقه‌ای با پس‌زمینه یک برج آب بتنی ایستاده‌اند.

من مدتی دارم به این موضوع فکر می‌کنم. مشخصاً این عکس در عالم فرض ممکنه دقیقاً همون چیزی باشه که از اول فکر می‌کردیم

باشه؛ یعنی عکسی از لوک رایدراصلی که موقع انفجاراون بمب همراهش توی گوله پشستی ش داشته.

هیوگو فریزر

که «اریک» پیداش کرده و نگهش داشته؛ چون می دونسته ممکنه به تأیید هویتش کمک کنه؟ مثلاً پیش فلورنس رایدرا.

جی جی نورتون

دقیقاً! و براساس همین می تونم تصورکنم چرا نگهش داشته، ممکن بوده خیلی به درد بخوره؛ ولی نگهداری ش یه چیزه و نگه داشتنش توی کیف پولش کلاً یه مسئله دیگه ست. فراموش نکنین این تنها عکسی بوده که توی کیفش داشته. به نظر من این حاکی از یه مسئله خیلی شخصی تره.

لیلا فرنس

موافقم. همچین چیزی توی یه مفهوم خیلی صمیمی تر به «هویت» مربوط می شه.

میچل کلارک

ببخشید - من متوجه نمی شم - یعنی می گین این درواقع عکس اریک فولتنه که برخلاف چیزی که فکر کرده بودیم توی کلگورلی گرفته نشده، بلکه توی آلاباما گرفته شده؟

هیوگو فریزر

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)
نه، منطق جی جی همچنان صدق می کنه. می دونیم که این شخص

در واقع اریک فولتن اصلی نبوده، لوک رابدر اصلی هم نبوده. عکس اریک اصلی اهمیت شخصی برایش نداشته، بنابراین دلیلی نداشته اون رو با خودش همه جا بیره.

جی جی نورتون

(با سر تأیید می کند)

دقیقاً! فکر نمی کنم این عکس مال هیچ کدام از اسامی مستعار این شخص باشه. به نظرم در واقع خودشه. تنها چیزی از گذشته واقعی ش که اجازه نگهداری ش رو به خودش داده؛ حالا به هر دلیلی، که در این صورت...

هیوگو فریزر

اگه بتونیم بفهمیم این عکس کجا گرفته شده، ممکنه بتونیم بفهمیم کی بوده.

جی جی نورتون

(به سمت او اشاره می کند)

هر دو به صورت یک جا.

بیل سرافینی

(با اخم، زیر لب)

چرا آخه این به فکر خودم نرسید؟

آلن کیننگ

من با این منطق موافقم، هر چند انجام دادنش خیلی از گفتنش سخت تره.

(با اشاره به عکس)

آخه نگاهش کنین... می تونه هر جایی باشه.

هیوگو فریزر

(به جی جی)

فکر می کنی ممکنه اون برج آب قابل شناسایی باشه؟

جی جی نورتون

(بالبخت)

ممکنه نه، قابل شناساییه.

برمی گردد و روی صندلی اش می نشیند و می زند روی صفحه کلیدش. کلوزآپی از برج آب روی صفحه نمایش ظاهر می شود. کیفیت عکس را به صورت دیجیتالی بالا برده اند و در نتیجه حالا می توان قسمتی از حروف سمت چپش را دید: آخریک کلمه.

میچل کلارک

(به جلو خم می شود)

اون چیه؟ جی اچ؟

جی جی نورتون

یو جی اچ.

لیلا فرنس

پس آخر اسم شهرش یو جی اچ؟ مثل اسمی که آخرش بورو^۱ باشه؟

1. borough

جی جی نورتون

آره، فرضیه عملی مون این بود.

آلن کیننگ

محدود کردن فهرست به این راحتی ها نیست. باید صد جا با همچین اسم هایی وجود داشته باشه.

جی جی نورتون

(بالحن یکنواخت)

اگه بریتانیا رو در نظر بگیری، آره مشخصاً ولی اینجا خیلی کم برج آب داره، بنابراین بعیده جایی توی بریتانیا باشه. همچین برج هایی توی آمریکا خیلی رایج ترن، فقط کافیه چند تا فیلم قدیمی ببینی تا بفهمی. از طرف دیگه، اکثر شهرهای کوچیک آمریکا با همچین اسمی درواقع به «B-O-R-O» ختم می شن، نه «U-G-H-B-O-R-O»

بیل سرافینی

من می تونم این رو تأیید کنم.

هیچ کس به او اعتنا نمی کند.

جی جی نورتون

ولی یه کشور دیگه هست که به دلایل تاریخی بدیهی اونجا این پسوند نسبتاً رایجه: کانادا.

لیلا فرنس

کانادا؟

جی جی نورتون

صد در صد، واگه اسم شهرهایی رو که به یو جی اچ ختم می شن
با اسم شهرهایی که برج آب دارن مطابقت بدی و بعد عکس اون
برج ها رو جست و جو کنی، این رو پیدا می کنی.

روی صفحه کلیدش می زند و مونتاژی از عکس های گوگل ظاهر می شود.
چند ثانیه بیشتر طول نمی کشد تا اعضای تیم عکسی را در ردیف دوم
بشناسند.

لیلا فرنس

(اشاره می کند)

اونجا کجاست؟

جی جی نورتون

اون فلمبوروی نیوبرانزویکه^۱.

لیلا فرنس

اقرار می کنم که اطلاعاتم در مورد جغرافیای کانادا یه ذره ضعیفه...

جی جی نورتون

(بالبخت)

نگران نباش، برای منم همین طور بود.

می زند روی صفحه کلیدش و یک نقشه کانادا که فلمبورو رویش علامت زده
شده ظاهر می شود.



بعد از این مونتاژی از عکس های فلمبورو در دهه هفتاد و هشتاد نشان داده می شود. مشخص است همان مکان توی عکس اصلی است.

میچل کلارک

به نظرم شبیه نمونه بارزی از یه شهر تک اسبه ست^۱...

هیوگو فریزر

(زیر لب)

تک گوزنه بیشتر بهش می خوره.

جی جی نورتون

(بال بخند)

^۱. به شهر کوچک و گمنام گفته می شود.

مطمئناً حدست تا حدودی درسته، حتی الان هم جمعیتش هزار نفر بیشتر نیست.

لیلا فرنس

پس باید بتونیم راحت شخص مورد نظرمون رو پیدا کنیم، نه؟

جی جی نورتون

خب، در عالم فرض آره، ولی زیاد ذوق زده نشو؛ چون سنش رو نمی دونیم، پس نمی تونیم از اون طریق فهرست رو محدود کنیم، چیز خاصی هم از دبیرستان اون محل توی اینترنت پیدا نمی شه.

لیلا فرنس

اما باید بتونی بفهمی کدوم خونه بوده، مثلاً با گوگل مپس.

جی جی نورتون

این روش رو امتحان کردیم، ولی به جایی نرسیدیم. اون قسمت نمای خیابونی نداره؛ اما مسلماً می تونیم خودمون بریم به نگاهی بندازیم. به همین خاطر من و تارک یه پرواز به برانزویک برای فردا رزرو کردیم.

لیلا فرنس

بالاخره یه پیشرفتی کردیم.

میچل کلارک

مطمئناً این طور به نظر می آد. آفرین، جی جی! دست مریزاد.

جی جی نورتون

(لبخند پنهانی می زند)

این رو بذار به حساب خوره درون نه چندان نهفته م. ویندالویی
هم که آخر هفته قبل خوردم و بی خوابم کرد باعث شد بیشتر
شنبه شب رو با گوگل کردن «برج های آب» بگذرونم.

بیل سرافینی

من پرونده های بی شماری داشتم که با همچین چیزی مسیرشون
عوض شده؛ جزئیات کوچیکی که اول بی اهمیت به نظر می اومدن،
ولی درنهایت با همون جزئیات کل پرونده حل می شد؛ اما آره، با
میچ موافقم: کارت حرف نداشت، جی جی.

بقیه نگاهی به یکدیگر می اندازند؛ هیچ کس جواب بیل را نمی دهد.

فید آوت

کات به: دورنی پلیس. مشخص است که مدتی گذشته. اعضای تیم
برگشته اند به اتاق پذیرایی که تخته سفید و عکس ها و یک صفحه نمایش را
در آن برپا کرده اند. اتاق تاریک است، بیرون باران شدیدی می بارد.

بیل سرافینی

(بالحن شادی که کمی مصنوعی است)

خیلی خوشحالم که می بینم تابستون انگلیس انتظارات رو برآورده
کرده.

میچل کلارک

بالاخره عادت می کنی.

هیوگو فریزر

(بایی صبری)

خب، چه خبر، جی جی؟ مثل پلیس سواره کانادا «مظنونت رو
گرفتی»؟

جی جی نورتون

(لبخند پنهانی می زند)

متوجه منظورت شدم، هیوگو. آره، خوشبختانه من و تارک
دست خالی از شمال یخ زده برنگشتیم.

کات به: فیلم: جی جی و تارک در خیابان اصلی فلمبوروی نیوبرانزویک
ایستاده اند. یک پرده فروشی در یک سمت خیابان است، یک مترو و یک
بنگاه معاملات املاک در سمت دیگر به چشم می خورند. ماشین هایی
پارک کرده اند و افرادی داخل پیاده روها هستند و بیرون کافه ای زیر آفتاب
نشسته اند؛ همه جا نسبت به آن عکس های تاریخی ای که قبلاً نشان داده
شده بود خیلی پررونق تر به نظر می رسد. در پیش زمینه، تارک دارد به
تلفنش نگاه می کند و جی جی نقشه ای را روی کاپوت ماشین باز کرده.

جی جی نورتون

برج آب شمال غربی اینجاست، پس فکر می کنم خونه باید...
(نگاه می کند و اشاره می کند)
...اون سمت باشه.

تارک عثمان

(در حالی که به تلفنش زل زده)
آره، به نظر می آد درست باشه.

کات به: جی جی و تارک بیرون جایی که مشخصاً همان خانه‌ای است که در عکس اصلی نشان داده شده بود: زاویه دورین دقیقاً طوری مثل زاویه عکس اصلی تنظیم شده که تصویر زمان حال به تدریج به عکس تغییر شکل می‌دهد و بعد دوباره به زمان حال برمی‌گردد.

ساختمان را توسعه داده و کف حیاط جلویی‌اش را بتنی کرده‌اند تا فضای بیشتری در اختیار ماشین‌ها قرار بگیرد. شاسی بلند بزرگی به عقب داخل ماشین رو پارک کرده است. برج آب از لابه لای درخت‌هایی که خیلی بیشتر رشد کرده‌اند به سختی دیده می‌شود. جی جی رویش را به دورین می‌کند.

جی جی نورتون

همون طور که می‌بینی، مطمئنیم که خونه رو درست اومدیم و به لطف تارک فهمیدیم الان کی اینجا زندگی می‌کنه؛ ولی مشخصاً نمی‌دونیم نسبتی با مردی که دنبالش می‌گردیم داره یا نه. به همین دلیل باید حواسمون باشه این یکی رو چطور پیش می‌ریم، بنابراین اول من خودم تنها بدون دورین می‌رم اونجا تا ببینم اوضاع چطوره.

دورین او را دنبال می‌کند که به طرف خانه می‌رود، زنگ در را می‌زند و منتظر جواب می‌ماند. زنی که یک دستی بچه‌ای را بغل کرده در را باز می‌کند. هم صورت او و هم صورت بچه تار شده‌اند. جی جی خودش را معرفی می‌کند و یک کپی از عکس را به او نشان می‌دهد. زن اشاره‌ای به آن می‌کند، به علامت تأیید سر تکان می‌دهد و چند دقیقه با هم حرف می‌زنند، سپس جی جی از او تشکر می‌کند و به سرعت به طرف تارک و عوامل برمی‌گردد.

جی جی نورتون

(عکس را در هوا تکان می‌دهد)

شانس آوردیم، می‌دونه زن توی عکس کیه. هیچ‌کدوم از اعضای خانواده دیگه اینجا زندگی نمی‌کنن، ولی یه کشیش بازنشسته هست که اون‌ها رو خوب می‌شناخته و هنوزم توی این شهره.

کات به: مصاحبه، فضای داخل یک خانه تمیز ولی کمی فرسوده و قدیمی. پیرمرد لاغری با پیراهن چهارخانه و شلوار کتان روی یک صندلی راحتی چوبی نشسته. عینک مطالعه‌ای با بند چرم دور گردنش است. یک نقاشی پاستل از مسیح که لبخند بر لب دارد و فرشته‌ها و بچه‌های کوچکی دورش جمع شده‌اند روی دیوار پشت سرش است. پیرمرد حتماً هشتاد و چند سال دارد، ولی هنوز هم مرد با هیبتی است؛ باید در جوانی شخصیت پرجذبه‌ای بوده باشد. زیر تصویر نوشته شده: «پل کورمیر، کشیش بازنشسته کلیسای سنت لورنس، فلمبورو.»

جی جی نورتون

خب، پدر کورمیر، به ما گفته‌ن شما خانواده‌ای رو که دهه شصت ساکن خونه توی گرینول رُود^۱ بوده‌ن می‌شناختین. فکر می‌کنم عضو کلیسای شما بوده‌ن، درسته؟

پدر کورمیر

همین طوره. خانواده مک‌کنا^۲؛ لورنس و همسرش مری. آدم‌های خیلی خوبی بودن، خیلی پایبند بودن. منظورم از لحاظ مذهبيه.

جی جی نورتون

بچه هم داشتن؟

پدر کورمیر

دوتا: ربکا^۱ و جونا^۲. ربکا اولین بچه شون بود و سال‌ها بعدش جونا به دنیا اومد. گمون می‌کنم آقا و خانم مک‌کنا تقریباً ناامید شده بودن. مری بهش می‌گفت بچه معجزه آسا.

جی جی نورتون

پس شاید یه کم لوسش کرده بودن، نه؟

پدر کورمیر

متأسفانه وضع مالی شون اون قدری خوب نبود که هیچ‌کدومشون رو لوس کنن. لری حقوقش زیاد نبود و حتماً برای بچه‌هاش نداشتن همه چیزهای مادی‌ای که دوست‌ها و هم‌کلاسی‌هاشون داشتن سخت بوده.

جی جی نورتون

راستش می‌دونم این چه حسی داره؛ ولی «لوس» کردنشون از لحاظ‌های دیگه چی؟ خانواده با محبتی بودن؟

پدر کورمیر

به نظرم، نه دقیقاً. اگه نظر صادقانه رو می‌خواین بدونین، لری پدر خیلی سخت‌گیری بود؛ ولی گمونم مری یه کم جونا رو لوس می‌کرد. معمولاً اگه یه سرما خوردگی جزئی می‌گرفت یا خراشی می‌افتاد روی زانوش، مری واکنش افراطی نشون می‌داد. فکر می‌کنم اون قدر صبر کرده بود تا صاحب اون بچه بشه که می‌ترسید از دستش بده.

جی جی نورتون

(به جلو خم می شود)

فکر کنم گفتین چند تا عکس دارین که می تونین بهم نشونشون بدین.

کورمیر دستش را به طرف یک میز عسلی دراز می کند و یک آلبوم عکس قدیمی را برمی دارد و توی دامانش می گذارد. عینکش را می زند و صفحات آلبوم را باز می کند. آن قدر خشک شده اند که کاغذ ترق و تروق می کند.

پدر کورمیر

همسرم صبح های یکشنبه کلیسای بچه ها رو اداره می کرد. ربکا و جونا هر دو می اومدن، هرچند وقتی جونا به اندازه کافی بزرگ شده بود، ربکا شده بود مسئول ترتیب دادن خیلی از فعالیت ها. همیشه بچه ها رو خیلی دوست داشت.

به جی جی اشاره می کند، جی جی هم صندلی اش را کمی جلوتر می کشد. دوربین در زاویه بالای شانه کورمیر زوم می کند و در نمای کلوزآپ روی تعدادی عکس به حرکت درمی آید: بچه هایی شش هفت ساله که مبادی آداب نشسته اند و به زنی با موهای خاکستری که داستان هایی از روی انجیل می خواند گوش می دهند. یک روز ورزش، یک نمایش تولد مسیح که در آن دختری با موهای تیره نقش مریم و پسر بچه ای بلوند با ریش قرمز انبوه نقش یوسف را بازی می کند.

دوربین روی یک عکس گروهی متوقف می شود که در آن همه بچه ها در چند ردیف به صف شده اند. زن مسن تر در یک سمت گروه ایستاده و یک زن جوان موقرمز عینکی در سمت دیگر. یک نفر همه اسامی را مرتب پایین صفحه نوشته است. زن جوان موقرمز «ربکا» است، مریم نمایش تولد مسیح

«جولی آن»^۱ است، یوسف هم «جوناه» است. جوناه شرتی به تن دارد که تصویر نهنگی رویش است و کنار ربکا ایستاده. ربکا دستش را روی شانه او گذاشته است.

پدر کورمیر

(اشاره می کند)
این دستخط ربکا است.

جی جی نورتون

فکر می کنم نهنگ روی تی شرت عمدی بوده، نه؟^۲

پدر کورمیر

(بالبخت)
داستان مورد علاقه ش از انجیل بود؛ به دلایل بدیهی.

جی جی نورتون

به نظر می آید ربکا خیلی مراقبش بوده.

پدر کورمیر

بله، دقیقاً! یه بار زمانی که جوناه حدود نه سالش بود، یکی از هم کلاسی هاش یه چیزی از یه پسر دیگه دزدیده بود و ادعا کرده بود که کار جوناه بوده.

به جای لری یا مری، ربکا بود که رفته بود پیش پدر و مادر پسره که مقصر بود و اصرار کرده بود که به دروغش اعتراف کنه. این توی

1. Julie-Ann

۲. به خاطر اسمش (Jonah: یونس).

ذاتش بود: تا وقتی که مسئله حل نشد و پسر تنبیه نشد، نتوانست آرام و قرار بگیرد.

جی جی نورتون

الان کجاست؟

پدر کورمیر

از اینجا رفت. پرستار شد. آخرین باری که خبری ازش شنیدم، برای یکی از اون مؤسسه‌های خیریه‌ای که به افراد نیازمند خارج از کشور کمک می‌کنن کار می‌کرد؛ فکر کنم پزشکان بدون مرز. (آه می‌کشد و سرش را تکان می‌دهد)
مرگ جونا براش خیلی سخت بود. برای همه شون سخت بود. مری بعد از اون دیگه اون آدم سابق نشد.

جی جی نورتون

(که معلوم است جا خورده)
جونای مُرد؟

پدر کورمیر

وقتی هفده سالش بود. توی نوا اسکوشیا^۱، نزدیک هلیفکس^۲، یه کارتابستونی پیدا کرده بود. یکی از معلم‌هاش سفارشش رو کرده بود؛ یه نفر رو توی یکی از اون بندرهای تفریحی اعیانی می‌شناخت. می‌دونین که از کدوم‌ها می‌گم؛ کشتی‌های تفریحی گرون قیمت و نیویورکی‌هایی که برای تابستون می‌رن اونجا.

1. Nova Scotia
2. Halifax

البته جونا هیچ اطلاعاتی درمورد کشتی نداشت. این اطراف به اون صورت آبی نداره؛ ولی شخصیت جذاب و اشتیاقش به کمک کردن باعث شده بود درجا استخدام بشه.

جی جی نورتون

خب، بعدش چی شد؟

پدر کورمیر

(آه می کشد)

شاید زیادی جذاب بود، اگه متوجه منظورم می شین. بعدش حرف و حدیث هایی راجع به این پیش اومد که با زن یکی از آدم های داخل کشتی تفریحی سرویسری پیدا کرده. می گفتن زنه بهش پول قرض می داده یا خودش با چرب زبونی ازش می گرفته، بعد شوهرش فهمیده بود...

جی جی نورتون

یه حسی بهم می گه این ماجرا پایان خوبی نداره...

پدر کورمیر

(با سر جواب منفی می دهد)

نه. دعوای بدی بین این مرد و جونا پیش اومده و مرده کارش به بیمارستان کشیده بود. چند ساعت بعد که پلیس ها رفته بودن دنبال جونا بگردن، دیده بودن هیچ اثری ازش نیست. اولش فکر کرده بودن فقط از شهر رفته و آب ها که از آسیاب بیفته به زودی برمی گرده؛ ولی بعد فهمیده بودن که چیزهاش رو جا گذاشته: کیف پول، گذرنامه، همه چیز.

حدود یه هفته بعد آب یه لباسی رو آورده بود توی ساحل و پلیس‌ها به عنوان لباس‌های جونا شناسایی‌ش کرده بودن؛ ولی هیچ وقت چیزی بیشتر از این دستگیرشون نشد. بدون جنازه‌ای که خاکش کنن غم خانواده دوچندان شد. مری یه یادبود توی حیاط کلیسا براش ترتیب داد؛ هنوزم هستش. فقط اسم جونا و تاریخ‌ها و حکاکی یه نهنگه. به یکی از سنگ تراش‌های محل سفارش داد براش بسازه.

(سرش را با ناراحتی تکان می‌دهد)

خیلی غم‌انگیز بود.

(سکوت)

جی جی نورتون

نمی‌خوام بی‌احساس به نظر برسم، ولی این احتمال وجود داشت که جونا غرق شدن خودش رو صحنه‌سازی کرده باشه؟ نمی‌دونم پلیس‌ها در این مورد تحقیقاتی انجام دادن یا نه؟ منظورم اینه که اگه توی دردسرافتاده بوده...

پدر کورمیر

فکر می‌کنم پلیس‌ها در این مورد تحقیق کردن، ولی هیچ وقت چیزی دستگیرشون نشد، هیچ وقت هیچ جاردی ازش پیدا نکردن؛ ولی ربکا تا چندین سال بی‌خیال نشد؛ همیشه اصرار داشت که یه روزی پیدااش می‌کنه.

(شانه بالا می‌اندازد)

من احمق نیستم، آقای نورتون. می‌دونم کسایی هستن که خونه و زندگی‌شون رو ول کرده‌ن و از صفر شروع کرده‌ن؛ ولی قسردر رفتن باوجود همچین چیزی، برنامه‌ریزی خیلی زیادی می‌طلبه. جونا

اون موقع هفده سالش بیشتر نبود و راستش رو بخواین، حتی اگه سنش بیشتر هم بود، هیچ وقت به نظرم در حدی مبتکر نبود که از عهده همچین کاری بریاد.

و باورش برام خیلی سخته که خانواده خودش رو ول کرده باشه و هیچ وقت پشت سرش رو نگاه نکرده باشه. می دونسته این کارش چه آسیبی وارد می کنه، به خصوص به مادر و خواهرش.

جی جی نورتون

گفتین پدر و مادرش مردن، نمی دونین ربکا اینجا هنوز با کسی در ارتباطه یا نه؟

پدر کورمیر

(با سر جواب منفی می دهد)

تا جایی که می دونم نه. آدم های زیادی از نسل اون اینجا نمونه. اکثر جوون ها در اولین فرصتی که به دست می آرن از اینجا می رن.

جی جی نورتون

(دستش را دراز می کند تا با او دست بدهد)

ممنونم، پدر، حرف هاتون خیلی مفید واقع شدن.

کات به: استودیو. اعضای تیم دور میز نشسته اند.

بیل سرافینی

دست مریزاد، جی جی! در عرض کمتر از یه هفته دستاوردهایی داشتی که من در طول بیشتر از بیست سال نداشته ام.

هیوگو فریزر

اون وقت مطمئنیم که این جونا مک کنا همون کسیه که دنبالشیم؟

جی جی نورتون

خب، برای اینکه مطمئن بشیم به دی ان ای یکی از اعضای خانواده‌ش نیاز داریم، بنابراین در شرایط فعلی همه چیز به پیدا کردن ربکا بستگی داره. اون وقت می‌تونیم یه مقایسه با چیزهایی انجام بدیم که پلیس کلان شهر از «لوک» توی پرونده ثبت کرده.

میچل کلارک

پزشکان بدون مرز رو امتحان کردین؟

جی جی نورتون

آره، ولی تا حالا چیزی دستگیرمون نشده. تارک داره با صلیب سرخ و پزشکان جهانی و چند تا از سازمان‌های مذهبی مثل کریشن اید^۱ ارتباط برقرار می‌کنه؛ ولی تا اینجا توفیقی حاصل نشده.
(به افراد دور میز نگاه می‌کند)

ولی هنوز اون عکس خونه رو که «لوک» توی کیف پولش می‌داشته داریم، و تا جایی که می‌تونم تشخیص بدم، تنها توضیح منطقی برای اینکه بتونه اون عکس رو به دست بیاره و پیش خودش نگهش داره اینه که درواقع جونا مک کنا بوده...

آلن کنینگ

(با بی‌اعتنایی)

توی دادگاه هیچ وقت همچین چیزی رو قبول نمی‌کنن...

جی جی نورتون

(بدون اینکه به او توجه کند)
و همچنین این رو هم داریم.

با سر به تارک اشاره می کند و تارک روی صفحه کلیدش می زند. دو عکس کنار هم روی صفحه نمایش اصلی ظاهر می شوند. سمت چپی کلوزآپی از جونا در همان عکسش در کلیسای بچه ها به همراه بقیه بچه هاست. سمت راستی یکی از عکس های عروسی است که از «لوک» در دورنی پلیس گرفته شده. صورت ها را طوری قرار داده اند تا دقیقاً در یک خط باشند. تارک دوباره می زند روی صفحه کلید و عکس سمت چپ پسر کم کم تغییر می کند.

جی جی نورتون

همون طور که می بینین، تارک تونست یه نرم افزار افزایش سن خیلی باحال پیدا کنه.

صورت جونا به تدریج از بچه به نوجوان و بعد به مردی جوان تغییر می کند. زیر تصویر نهایی نوشته شده: «یست و پنج ساله». شباهتش به «لوک» تکان دهنده است.

واگه کسی براش سؤال پیش اومده، ما این فرایند رو به هیچ وجه دست کاری نکردیم. فقط عکس جونا رو وارد برنامه کردیم و نتیجه ش شد این.

میچل کلارک

فوق العاده ست!

لیلا فرنس

موافقم، انگار واقعاً «مظنونت رو گرفتی»، جی جی.

هیوگو فریزر

حالا بعدش چی می شه؟

جی جی نورتون

خب، من با پلیس کانادا تماس گرفتم، قراره با ان وای پی دی همکاری کنن تا ببینن می تونن ارتباطی بین جونا مک کناکه سال ۱۹۹۱ توی نوا اسکوشا مفقود شده با «اریک فولتن» که سال ۱۹۹۵ پول های رز شولمن رو دزدیده پیدا کنن یا نه.

بیل سرافینی

(با اخم)

پای ان وای پی دی رو کشیدی وسط و به من نگفتی؟

جی جی نورتون

نیک گفت بهت نگم. شرمنده!

میچل کلارک

(زیر لب به لیلا)

یه کم شبیه آهنگ «شرمنده م شرمنده نیستم»^۱ بود...

لیلا سعی می کند لبخندش را کنترل کند، اما نمی تواند.

هیوگو فریزر

(با بد خلقی، خطاب به بیل)
دیگ به دیگ می‌گه روت سیاه.

بیل دهانش را باز می‌کند تا چیزی بگوید، بعد مشخصاً با خودش فکر می‌کند بهتر است حرفی نزند.

هیوگو فریزر

(به افراد دور میز نگاه می‌کند)
پس اگه کس دیگه‌ای حرفی نداره، فکر کنم چیز دیگه‌ای نمونده.

بیل سرافینی

(رویش را به او می‌کند)
صبر کن، فکر نمی‌کنم هنوز کارمون تموم شده باشه.

بقیه کمی خسته‌اند و بعضی شان محتاطانه نگاهی به یکدیگر می‌اندازند:
از قیافه بیل معلوم است چیز جالبی در آستین دارد.

هیوگو فریزر

خیلی خب، بیل، گوش می‌دم. چی می‌خوای بگی؟

بیل لبخند می‌زند و با سر به نیک در پشت دورین اشاره می‌کند. صفحه به عکسی از بیل تغییر می‌کند، بازهم با همان پیراهن آستین کوتاه و عینک آفتابی مخصوصش، در حالی که سر میزی زیر آفتاب نشسته و آبجویی جلوش است.

میچل کلارک

(سروش را با ناراحتی تکان می دهد)

چرا هیچ وقت هیچ کدام از کارهای خوب به من نمی رسد؟

لیلا فرنس

(با بد خلقی، زیر لب)

با خودم گفتم که به طرز مشکوکی برنزه شده...!

هیوگو فریزر

صبر کن ببینم... من اون بارو می شناسم؛ همون جایی نیست که تارک رفت...

بیل سرافینی

(بال بخند)

توی آسوس. درسته.

لیلا فرنس

رفتی آسوس؟ ولی من فکر می کردم...

بیل سرافینی

... که توی اون مسیر به بن بست خوردیم؟ که حتی اگه «لوک» اونجا سریه زن مسن تر رو کلاه گذاشته باشه بازم هیچ وقت نمی تونیم اون زن رو پیدا کنیم؟

آره، همه مون همین فکر رو می کردیم، لیلا؛ ولی من به تبعیت از آلن تصمیم گرفتم خودم برگردم و دقیق تر بررسی کنم.

آلن نگاهی به او می اندازد، اما چیزی نمی گوید. عکس روی صفحه نمایش

به فیلمی تغییر می‌کند که بیل را در حال صحبت با تعدادی خانم یونانی
مسن نشان می‌دهد. بیشترشان با تکان سر جواب منفی می‌دهند و
قیافه‌شان بی‌حالت است، اما یکی‌شان با سر تأیید می‌کند و با هیجان به
زبان یونانی شروع به صحبت می‌کند.

لیلا فرنس

نمی‌خواد بگی، آخرش یه نفر اون زنه رو یادش بود؟

بیل سرافینی

به این سادگی‌ها نیست.

هیوگو فریزر

من متوجه نمی‌شم.

لیلا فرنس

منم همین‌طور.

بیل سرافینی

شرمنده، بچه‌ها. برگردیم عقب‌تر. همون‌طور که گفتم، کم‌کم به این
فکر کردم که ممکنه یه حقه‌ای رو درمورد قضیه‌ی آسوس از قلم انداخته
باشیم. فکر کردم شاید لازمه از زاویه‌ی دیگه‌ای بهش نگاه کنیم.

لیلا فرنس

از چه لحاظ؟

بیل سرافینی

از این لحاظ که اگه فرضیه‌مون درست بوده باشه و «لوک» واقعاً سر

یکی از زن‌های دیگه اونجا کلاه گذاشته باشه - و اون قدر بد سرش کلاه گذاشته باشه که این انگیزه رو به یه نفر داده باشه که پیداش کنه و بکشدش - در اون صورت، اون «یه نفر» ممکنه جست و جوش رو از کجا شروع کرده باشه؟

لیلا فرنس

آها، فکر کنم منظورت رو فهمیدم. معلومه، از آسوس شروع می‌کنی. بعد هم شاید توی سیدنی، با توجه به اینکه «لوک» مثلاً استرالیایی بوده؛ مطمئناً از لندن نه.

میچل کلارک

(با سر تأیید می‌کند)

منطقیه، و موافقم. آسوس باید اولین جایی باشه که می‌ری.

هیوگو فریزر

(با اخم)

ولی نمی‌دونم بدون دونستن اسم این زن این کار چه کمکی می‌کنه...

بیل سرافینی

صبر داشته باش. اولین کاری که کردم این بود که با جرج نیکولایدس تماس بگیرم تا ازش بپرسم بعد از اینکه «لوک» از جزیره رفته، کسی اومده دنبالش برگرده یا نه.

لیلا فرنس

تعجب می‌کنم که تارک قبلاً این سؤال رو ازش نپرسیده.

بیل سرافینی

پرسیده؛ ولی نه جرج چیزی یادش می‌اومده، نه پدرش؛ اما این دفعه که با جرج حرف زدم رویه دیگه‌ای رو امتحان کردم: پرسیدم کسی که تقریباً همون موقع توی بار کار کرده باشه به ذهنش می‌رسه یا نه؟ اونم این شخص رو بهم معرفی کرد...

عکس روی صفحه نمایش ظاهر می‌شود؛ مردی چهل و چندساله با ته‌ریش ریخت و موهای جوگندمی؛ قیافه‌اش خیلی مدیترانه‌ای است.

این واسیلیس مورلاتوسه^۱. الان آتن زندگی می‌کنه، ولی سال بعد از رفتن «لوک»، چندین ماه توی بار جرج کار کرده. بهم گفت مطمئنم که یه مردی اون تابستون اومده دنبالش گشته، پیرزنه هم همین روز بهم گفت.

گفت به صاحبه. بیل و واسیلیس مورلاتوس در حال صحبت در زوم. بیل رحیری در فضای بیرون رستورانی نشسته، معلوم است که هنوز در آسوس است.

بیل سرافینی

راجع به این یارو چی یادت مونده واسیلیس؟

واسیلیس مورلاتوس

متأسفانه روزی که اون اومد من اونجا نبودم، با یکی دیگه از متصدی‌های بار حرف زده بود؛ ولی یادمه راجع به این موضوع به من گفتن. یه مرد انگلیسی بود. دنبال لوک راید می‌گشته و می‌خواسته

بدونه کسی از ما اطلاعاتی راجع بهش داره یا نه. به همکارم گفته بود مهمه، گفته بود اگه می دونیم لوک کجاست بهش زنگ بزنیم.

بیل سرافینی

ولی نگفته بود چرا می خواد بدونه؟

واسیلیس مورلاتوس

(شانه بالا می اندازد)

هیچ وقت نفهمیدم. شرمنده!

بیل سرافینی

ولی اگه می خواسته بهش زنگ بزنم، حتماً شماره خودش رو داده، درسته؟

واسیلیس مورلاتوس

آره، یه تیکه کاغذ بود. یه نفرزده بودش به تخته. نمی دونم چی به سرش اومد.

کات به: استودیو. بیل به اعضای تیم نگاه می کند.

بیل سرافینی

ولی فکر می کنم ما می دونیم، مگه نه؟ مثل بقیه خرت و پرت ها از توی اون جعبه ای که جرج برای باباش بسته بندی کرده سردرآورده.

لیلا فرنس

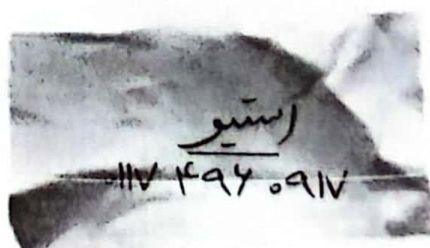
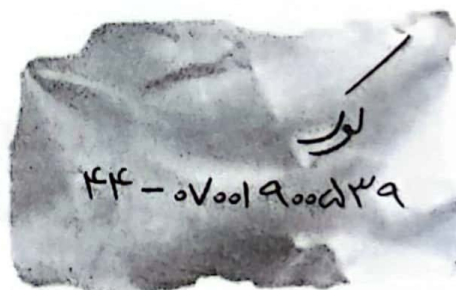
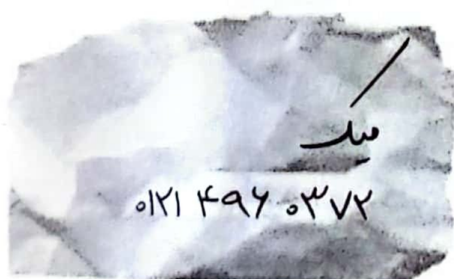
(که معلوم است تحت تأثیر قرار گرفته)

واقعاً پیداش کردی؟

بیل سرافینی

خب، نمی‌تونم صد درصد مطمئن باشم، چون کلی تیکه کاغذ توش بود که چیزی جزیه اسم و شماره روشن نوشته نشده بود، بیشترشون رو هم نمی‌شد فهمید چه مدت اونجا بوده‌ن؛ ولی فکر می‌کنم این چهارتا محتمل‌ترینشون باشن. بیشتر به این خاطر که همگی شماره‌های بریتانیا هستن، تنها چیزی هم که پدر جرج نیکولایدرس راجع به اون زن توی عکس با لوک یادش مونده، اینه که بریتانیایی بوده.

روی صفحه کلید لپ‌تاپش می‌زند و صفحه نمایش، عکسی از چهار تکه کاغذ چروک شده نشان می‌دهد.



هیوگو فریزر

لابد به همه این شماره‌ها زنگ زدی، نه؟

بیل سرافینی

البته.

لیلا فرنس

«لوک» از همه محتمل تر به نظر می‌آید، با فرض اینکه منظورش همین شخصی بوده باشد که این مرد دنبالش می‌گشته، نه اسم خودش.

بیل سرافینی

فرض خودم هم همین بود. خبر بد اینه که شماره لوک قطعه؛ شماره تونی هم همین طور؛ مال استیو فقط بوق می‌خوره و میک هم معلوم شد یه نفر بوده که سعی داشته اون تابستون یه کسب و کار اجاره قایق توی آسوس راه بندازه. قانونی به نظر می‌اومده.

میچل کلارک

حالا می‌خواهی سعی کنی بفهمی صاحب‌های اون سه شماره دیگه توی سال ۱۹۹۸ کیا بوده‌ن؟

بیل سرافینی

می‌تونم بگم دارم روش کار می‌کنم.

آلن کینینگ

(سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد)
شرکت‌های مخابرات هیچ وقت همچین اطلاعاتی رو به کسی نمی‌دن. شماره لوک هم که معلومه موبایله. اگه یه موبایل اعتباری

موقتی بوده باشه چی؟ دراون صورت تماس هاش حتی ثبت هم نشده.

بیل سرافینی

تجربه به من ثابت کرده که آدم های عادی از موبایل اعتباری موقتی استفاده نمی کنن، آلن. فقط کسایی استفاده می کنن که نمی خوان ردی از خودشون به جا بذارن.

لیلا فرنس

ولی اگه کسی می خواسته لوک رایدرو پیدا کنه تا ازش انتقام بگیره، هرکاری از دستش برمی اومده برای ناشناس بودن انجام نمی داده؟ این دلیل خیلی موجهی برای استفاده از موبایل اعتباری موقتی به نظر می رسه.

بیل سرافینی

موافقم.

میچل کلارک

خیلی خب، ولی براساس این چه کاری می تونی بکنی؟ اینم یه بن بست دیگه ست.

بیل سرافینی

کاملاً بن بست نیست، میچ؛ چون غرایز شغلی من بهم می گن کسی که حاضره برای پیدا کردن لوک اون همه راه تا آسوس بره، به احتمال قریب به یقین روش های دیگه ای رو هم امتحان می کنه.

لیلا فرنس

چی مثلاً؟

بیل سرافینی

مثلاً آگهی های شخصی.

میچل کلارک

(بالحن بی حالت)

دراون حد قدیمی؟ موفق باشی...

بیل سرافینی

اتفاقاً اون قدری که به نظر می آد غیرممکن نیست. فراموش نکن که ما اون شماره تلفن ها رو داریم که یعنی می تونیم با جست و جوی دیجیتال دنبالش بگردیم و تارک و تیمش این مدت دقیقاً مشغول همین کار بوده ن.

(دوباره روی صفحه کلید لپ تاپش می زند)

و این رو پیدا کرده ن.



لیلا فرنس

خیلی خب، این ثابت می‌کنه که قطعاً یه نفر سعی داشته لوک رو پیدا کنه، و آفرین! این پیشرفت بزرگیه؛ ولی با این حال هیچی اینجا نیست...

(به صفحه نمایش اشاره می‌کند)

... که بهمون کمک کنه بفهمیم کی دنبالش می‌گشته، درسته؟ غیر از یه شماره صندوق پستی که مال بیش از بیست سال پیشه.

بیل سرافینی

این قدر تند نرو، لیلا. اگه سال‌ها توی حیطة کاری من کار کرده باشی، باشیوه خاصی از انجام کارها آشنا می‌شی، یا در این مورد، شیوه خاصی از گفتن بعضی چیزها؛ مثلاً به کاربردن بعضی اصطلاحات یا شکل‌های خاصی از کلمات.

در حین اینکه همه دوباره آگهی را می‌خوانند سکوت کوتاهی برقرار می‌شود.

هیوگو فریزر

(نفس عمیقی می‌کشد)

خیلی خب، من حدس می‌زنم می‌خوای بگی این دقیقاً همون نوع زبانیه که معمولاً مأمورهای پلیس ازش استفاده می‌کنن. هرکس که به‌طور مرتب توی اداره پلیس کار کنه این رو تشخیص می‌ده. حالا منظورت همینیه؟ فکر می‌کنی این آگهی رو یه نفر که سابقه پلیسی داره چاپ کرده؟

بیل سرافینی

البته نه توی سمت رسمی‌ش؛ ولی یه نفر که این نوع آموزش‌ها رو دیده، آره، به نظرم این یه احتمال واضحه.

آلن کیننگ

(سرش را با ناامیدی تکان می دهد)
راستش بازم داری بدون هیچ مدرک موثقی تعداد خیلی زیادی
فرضیه ضعیف به هم می بافی.

بیل سرافینی

لطفاً حرف هام رو کامل گوش کن. همون طور که قبلاً گفتم، همچین
چیزهای جزئی ای که به راحتی از شون چشم پوشی می شه بیشتر
وقت ها منجر به حل شدن یه پرونده می شن.

لیلا فرنس

خیلی خب، ولی...

بیل سرافینی

(حرف او را قطع می کند)
یادتونه آلن چطور رفت توی مصاحبه های من توی آلاباما
سرک کشید؟ با خودم گفتم شاید بهتر باشه منم از اون تبعیت
کنم.

با سر به فیلم بردار اشاره می کند؛ تصویر صفحه نمایش به فیلم تدوین شده ای
از اپیزود ۵ تغییر می کند.

تارک عثمان

تا توی آسوس بودیم با چند تا از ساکنان مسن تر هم حرف زدیم و یه
پیرزن نظرش این بود که ممکنه اسمش آیرین بوده باشه؛ ولی یه
نفر دیگه گفت گری، پس منم مثل شما مطمئن نیستم.

لیلا فرنس

روپرت چی؟ اون این زن رو یادش بود؟

تارک عثمان

آدم تصور می‌کنه ممکنه یادش باشه، نه؟ یا اینکه ممکنه اون عکس چیزی یادش بندازه، ولی متأسفانه نه.

لیلا فرنس

ولی همون طور که خودت گفتی خیلی سال پیش بوده. اگه چهل و چند سالش بوده الان بالای شصت سال داره...

آلن کنینگ

پیدا کردنش هم تقریباً غیرممکنه. اونم می‌شه یه اتلاف وقت دیگه. تازه با فرض اینکه رابطه‌ای بینشون بوده باشه که خیلی بعید می‌دونم این طور باشه. از روی یه عکس مسخره که نمی‌شه فهمید.

بیل سرافینی

من به اندازه تو مطمئن نیستم؛ یعنی، تو رو نمی‌دونم آلن، ولی من خودم با هرزنی که تصادفاً توی بار بینم این جور رفتار نمی‌کنم.

آلن کنینگ

شاید تو این جور نباشی، ولی بعضی مردها این جور ان؛ به خصوص حروم زاده‌های خودخواهی مثل این «لوک» که مسلماً این جور بوده.

لیلا فرنس

اوه، چقدر یه هوایی نتیجه‌گیری کردی...!

قاب ایستا از آلن. خشم از صورتش می‌بارد. کات به: استودیو.

بیل سرافینی

(رویش را به اعضای تیم می‌کند)

با لیلا موافقم، واقعاً هم یه هوایی نتیجه‌گیری کردی. در واقع خیلی سریع که باعث شد از خودم بپرسم: چی ممکنه آلن رو این قدر نگران کرده باشه؟ آخه اون که منافعی توی این جریان نداره، درسته؟

رویش را به آلن می‌کند، اما حرفی نمی‌زند.

موش زبونت رو خورده، رفیق؟ اشکالی نداره، فکر کنم بتونم قسمت بعدی رو خودم روشن کنم.

دوباره روی صفحه‌کلیدش می‌زند. مونتاژ عکس‌هایی روی صفحه‌نمایش ظاهر می‌شود. یک عکس مدرسه از پسر بچه‌هایی که در چند ردیف نشسته‌اند؛ عکسی خانوادگی از یک پدر و مادر، یک دختر، یک پسر و یک پسر کوچک‌تر؛ عکسی مربوط به سال‌ها بعد از یک دورهمی خانوادگی که معلوم است اسکرین‌شات از فیس‌بوک است.

آلن کینینگ

این‌ها رو از کدوم گوری آوردی؟

بیل سرافینی

(لبخند می‌زند و شانه‌ای بالا می‌اندازد)

همه شون توی اینترنت پیدا می‌شن دوست من، فقط کافیه بلد باشی کجا و چطور بگردی. همون طور که دوستم تارک مطمئناً بلده.

دوباره رویش را به اعضای تیم می‌کند، بعضی‌شان آشکارا معذب شده‌اند.

خب، ادامه بدیم. دوستمون آلن سال ۱۹۶۷ توی کرویدون^۱ به دنیا اومده. یه برادر بزرگ‌تر به اسم گراهام داشته، متولد ۱۹۶۲ و یه خواهر به اسم آیلین، متولد ۱۹۵۸. خودم زحمت حساب و کتابش رو براتون کم می‌کنم: آیلین الان ۶۵ سالشه و سال ۱۹۹۸ چهل سالش بوده.

لیلا فرنس

نگو که فکر می‌کنی آیلین همون زنی بوده که لوک توی آسوس باهاش آشنا شده!

بیل سرافینی

آسم آیلین رو می‌شه به راحتی با آیرین اشتباه گرفت، نه؟ و یه نفر دیگه فکر می‌کرده اسمش کریه.

نگاه معناداری به آن‌ها می‌اندازد.

میچل کلارک

خیلی خب، پس فکر می‌کنی کری رو هم به همون راحتی می‌شه با کنینگ اشتباه گرفت.

بیل سرافینی

درسته...

آلن کینینگ

(به بیل اشاره می کند)

چطور جرئت می کنی؟ چطور جرئت می کنی بری توی مسائل
خانوادگی من سرک بکشی مرتیکه...

بیل سرافینی

یعنی می گی اشتباه می کنم؟ می گی این زن خواهرت نبوده؟

لیلا فرنس

(مداخله می کند)

قبل از اینکه همه مون جو زده بشیم، یه دقیقه صبر کنین. بیل، وقتی
تو و تارک وارد قلمروهای عمیق تر اینترنت شدین، احیاناً عکسی از
آیلین توی اواخر دهه نود پیدا نکردین؟ شاید این مشخص کنه که
آیا اون همون زن توی عکس با «لوک» توی سال ۱۹۹۸ بوده یا نه.

بیل سرافینی

تو هم مثل خودم فکر می کنی لیلا. چرا، پیدا کردیم.

تصویر صفحه نمایش به یک عکس تغییر می کند. یک محیط اداری است؛
تعدادی میز و کامپیوتر، افرادی که کارت گردن آویز دور گردنشان انداخته اند
و چندین نفرشان پوشه هایی در دست دارند. دایره قرمزی دور آیلین
کینینگ کشیده شده. این عکس کنار دو عکسی که قبلاً از لوک و زن مرموز در
آسوس نشان داده شده بود در یک خط قرار داده شده.

جی جی نورتون

خب، موهاش که شبیهه، ولی صدها زن توی اون سن موهاشون رو به این مدل درمی آرن.

لیلا فرنس

(با اخم)

یه ذره شباهت بینشون هست، ولی من دیگه حاضر نیستم فراتراز این برم.

هیوگو فریزر

موافقم. چهره زن توی آسوس رو اصلاً نمی شه در حدی دید که بشه به طور قطعی شناسایی ش کرد.

میچل کلارک

ولی به قول لیلا یه شباهتی بینشون هست و می تونم تصور کنم تشابه اسمی چطور می تونه بیشتر تأییدش کنه.

متوجه می شود که آلن با خشم و نفرت نگاهش می کند و دست هایش را بالا می گیرد.

هی، رفیق، همین جوری می گم.

لیلا فرنس

فقط همین ها رو داری، بیل؟ چون نمی دونم چطور می شه صرفاً بر اساس این به آلن ربطش داد. چیز دیگه ای هم هست؟

بیل سرافینی

معلومه که هست. نوامبر ۱۹۹۷، آیلین کیننگ از شوهرش - که

راستی صاحب یه شرکت موفق ساخت و ساز هم بوده - طلاق گرفته و دوباره از فامیلی قبل از ازدواجش استفاده کرده. شیش ماه بعد، از یه زنی که تقریباً هم سن و سالش بوده توی آسوس با «لوک» عکس گرفته شده.

نمی‌تونم ثابت کنم که اون آیلین بوده، یا اینکه اصلاً برای مسافرت رفته اونجا، ولی منطقش با عقل جور درمی‌آد. تازه طلاق گرفته، چهل سالش شده، چرا نباید از آزادی‌ش لذت ببره و فرصت دیگه‌ای برای عاشق شدن پیدا کنه؟

هیوگو فریزر

(بالحن بی‌حالت)

طبق سوابق قبلی‌ش، بعید می‌دونم چیزی که توی ذهن «لوک» بوده عشق بوده باشه.

بیل سرافینی

(با سر تأیید می‌کند)

درسته، و آیلین کنینگ سال ۱۹۹۹ ورشکسته اعلام شده. حتماً مهریه خوبی از شوهرش بهش رسیده، ولی کلش رو در عرض دو سال خرج کرده. در شرایط عادی همچین چیزی خیلی عجیبه.

لیلا فرنس

ولی از طرف دیگه، اگه کسی مثل «لوک» سرش کلاه گذاشته باشه...

بیل سرافینی

(با سر تأیید می‌کند)

و فکر می‌کنم همه‌مون قبول داشته باشیم که هرکسی که آیلین رو دوست داشته ممکن بوده بخواد شخصی که این کلاهبرداری رو

انجام داده پیداکنه و باهاش تسویه حساب کنه؛ به همه معنی‌های این کلمه؛ مثلاً برادرش. به خصوص برادری که به همه منابع پلیس کلان‌شهر دسترسی داشته.

لیلا فرنس

(به آلن)

این حقیقت داره؟ تو بودی که سال ۱۹۹۹ رفتی آسوس سراغ لوک؟

هیوگو فریزر

(بالحن یکنواخت)

سؤال مرتبط‌تراینه که چهارسال پیش تا دورنی پلیس دنبالش رفتی؟

آلن بلند می‌شود، به طرف پنجره می‌رود و به بیرون زل می‌زند.

بیل سرافینی

ما منتظریم.

آلن کنینگ

(رویش را به او می‌کند)

داری می‌پرسی من دلیلی برای تعقیب و پیدا کردن اون مرد داشتم؟ دلیلی داشتم که از ریختش هم بیزار باشم؟ جواب مثبت، دلیل داشتم.

فید آوت

اهمیت: بالا

تاریخ: دوشنبه ۱۱:۰۹، ۲۰۲۳/۰۷/۱۷

از: تارک عثمان

به: نیک وینسنت

موضوع: [خالی]

فقط می خواستم تأیید کنم که عکس ها رو فرستادم آزمایشگاه. نظرشون اینه که خیلی
بعیده نتیجه ای داشته باشه، ولی به محض اینکه بهم خبر دادن بهت می گم.

ت

اپیزود شش

| پخش، ۱۸ اکتبر |

بدنام

چه کسی لوک را بد را گشت؟

یک سریال مستند غیراقتباسی از شورانر

پیشروی پرسرعت و درهم شکستن چیزهای سرراه

با این تغییر ناگهانی مسیر داستان، کدام شخصیت محتمل‌ترین
مظنون است؟

راس لزی



بدنام: چه کسی لوک رایدرا کشت؟

شورانر

فکرمی‌کنی کی هستی؟

بی‌بی‌سی ۱

خیلی خب، کدامتان انتظار این یکی را داشت؟ چون من که مطمئناً
انتظارش را نداشتم. درست همان وقتی که فکرمی‌کنی مترو معیار بدنام
دست آمد، با پیچش داستانی گردن شکن دیگری مواجه می‌شوی.
وسوسه شده بودم که اپیزود دیشب را «واژگون کردن پازل» توصیف کنم
(خیلی شبیه به همان کاری که گای هاوارد با کیک نگون بخت عروسی

مادرش کرد)، اما درواقع موضوع خیلی اساسی‌تر از این حرف‌ها بود؛ هنگام تیتراژ پایانی حتی مطمئن نبودم تصور اولیه‌ای که در ذهنم شکل گرفته بود درست بوده است یا نه؛ ممکن است به کشف هویت اصلی «لوک رایدر» نزدیک شده باشیم، اما بنیان اصلی کل سریال حالا زیر سؤال رفته است. نیک وینست، تهیه‌کننده برنامه، هیچ وقت از جاروجنجال به پا کردن ابایی نداشته، اما حداقل تا این لحظه طبق قواعد بازی کرده؛ قواعدی که اتفاقاً خودش ابداع کرده است؛ اما طی این اپیزود به طرز دردناکی آشکار شد که هیچ یک از افراد دور میز سر سوزنی اطلاع نداشته‌اند که واقعاً خودشان را وارد چه کاری کرده‌اند یا دلیل اصلی انتخابشان از طرف او برای شرکت در این برنامه چیست. وقتی تیم کارشناسان کم‌کم علیه یکدیگر جبهه گرفتند با لذتی آمیخته به وحشت دهانمان باز مانده بود. نمونه‌ای از سالار مگس‌ها را در نظر بگیرید که استروئید مصرف کرده باشد. من تمام تلاشم را می‌کنم اینجا از شخصیت خاصی اسم نبرم تا چیز زیادی را لو ندهم، اما اگر به تصادف قطار در حالت اسلوموشن با کیفیت آلتراچ دی علاقه دارید، این یکی به درد شما می‌خورد. دررمان گلدینگ، رالف در جمله‌ای به یادماندنی از پیگی و بقیه پسرهای می‌پرسد: «کدام یک بهتر است: قانون و نجات، یا شکار و هرج و مرج؟» با توجه به این اپیزود، نیک وینست قطعاً گزینه دوم را انتخاب کرده است.

از فکر می‌کنی کار کی بود؟ تا سری جدید «فکر می‌کنی کی هستی؟» قسمت اول این فصل با گرتا اسکاکای بازیگر شروع شد که معلوم شد جالب‌ترین...

بدنام / لوکرایدر پیوستن

باورم نمیشه. نمیدونم چی بگم. بیل ۹۹ شوخی میکنی؟؟؟

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط Slooth 

۶ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

نه من که تعجب نکردم. از همون اول *زیادی* اطلاعات داشت. به نظر من که هیچوقت جور درنمیومد

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط RonJebus 

۲۲ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ولی بیل رو بیخیال، آلن چی؟

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط Investig8er 

۱۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

بترس از آن که سر به زیر دارد ها؟ هیچوقت فکر نمیکردم همچین چیزی ازش بریاد. تو هر دو مورد. دیگه معلوم شد.

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط MsMarple99 

۲۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

آلن ۱ بیل ۱ حالا وارد وقت اضافه میشیم 😊

ارسال شده ۴ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

۵ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

به نظرم اون قضیه آلن خیلی مشکوکه، هرچی هم که بگه به نظرم اون زن توی آسوس قطعاً خواهرش *بوده*. بهش هم میاد آدمی باشه که کینه به دل بگیره

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط Investig8er 

۱۸ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم. از اون کینه‌های شتری 🐐

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط PaulWinship007 

۱۳ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

آره، بیل از اون پ*یوزهای خودبزرگ‌بیننه ولی ظاهرا کارش رو خوب بلده.

ارسال شده ۵ ساعت پیش توسط Left4Dead55 

۱۹ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان کردن گزارش



ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط AngieFlynn77 

۵ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان کردن گزارش

اینجور دعوای بین خودشون مسلما واسه بالا بردن تعداد بیننده‌ها خیلی خوبه، ولی مطمئنا مسئله اصلی اینه که اگه همه اینا رو از قبل میدونستن چه اطلاعات *دیگه‌ای* هست که حالا یا به خاطر منافع تلویزیون یا به چیز مشکوک‌تر به ما نگفتن؟ آیا چیزای دیگه‌ای هم هست که مخفی کردن، و اگه آره، چی؟ و مهم‌تر از اون، چرا؟

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط TruCrimr 

۸۵ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان کردن گزارش

طبق معمول به نکته خوبی اشاره کردی. ولی همه برنامه‌های مستند جنایی تا حدی این روش رو دوس دارن. میخوان وادارت کنن به نگاه کردن ادامه بدی تا همه شو یه‌جا نبینی.

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط MaryMary51523x 

۱ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان کردن گزارش

موافقم. با این همه بگومگویی که بین بیل و آلن پیش اومده بیننده راحت از موضوع منحرف میشه ولی نباید قدرت نتیجه‌گیری فوق‌العاده جی‌جی رو نادیده بگیریم. واقعا این یارو جونا رو *پیدا* کرد. اونم بعد از ۲۰ سال 🍷

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط Slooth 

۲۳ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان کردن گزارش

اون یارو جونا چند بار مرگ خودش رو صحنه‌سازی کرده؟ الان شد سه بار؟ تا جایی که ما خبر داریم سه بار؟ لامصب مثل لرد لوکنه.

ارسال شده ۳ ساعت پیش توسط JimBobWalton1978 

۱۷ دیدگاه اشتراک‌گذاری پنهان کردن گزارش

اون جان استونهاوس بود که لباساش رو تو ساحل جا گذاشت 🍷
ولی میدونم منظورت چیه

ارسال شده ۲ ساعت پیش توسط MsMarple99

۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

بچه‌ها اینجا رو داشته باشید. یه چیز خیلی مهم میخوام بگم. زن داداش من کارآگاه بازنشسته پلیس کلان‌شهره. سریال رو ندیده ولی محض اطمینان ازش پرسیدم تو اون کنفرانس سال ۲۰۰۳ بوده یا نه. گفت بوده! تازه غیر از این بیل رو هم یادش بود! به جون خودم. به محض اینکه عکسش رو براش فرستادم شناختش. ظاهرا بیل تو یه جلسه‌ای درمورد تروریسم یا همچین چیزی بوده _ یه شوخی درمورد اسم خودش و «سمت فرشته‌ها» بودن کرده (🙄) ولی نکته اینه که بیل اونجا *بوده*!

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط Brian885643

۱۳ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

یا خدا به پلیس گفته؟

ارسال شده ۱ ساعت پیش توسط LemonandCrime

۴ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

آره ولی همین امروز، واسه همین فعلا چیز دیگه‌ای نمیدونم. خبری شد بهتون میگم

ارسال شده ۵۰ دقیقه پیش توسط Brian885643

۱۱ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

یادشه اون جلسه‌ای که دیده چه روز و ساعتی بوده؟ میدونم کاملا بدیهیه ولی این میتونه یه عذر غیبت براش جور کنه

ارسال شده ۳۴ ساعت پیش توسط Edison5.0

۱۷ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

فقط در صورتی که جلسه آخر شب بوده باشه. و توی روز قتل. جهت اطلاع میگم

ارسال شده ۳۰ دقیقه پیش توسط PaulWinship007

۱۰ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

ولی نکته اینه که بیل تاکید کرد *اصلا* تو اون کنفرانس شرکت نکرده. سوای اینکه تو کدوم جلسه بوده، الان دیگه میدونیم که توی کشور بوده.

پس دروغش افشا شد. و همه میدونیم که آدم راجع به
همچین چیزی دروغ نمیگه مگر اینکه دلیل خیلی موجهی
داشته باشه

ارسال شده ۲۵ دقیقه پیش توسط TruCrimr 

۱۳۳ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

بچه ها اینجا رو داشته باشید _ کس دیگه ای متوجه شده که شورانر انتشار اپیزود آخر رو به
تعویق انداخته؟ قرار بود هفته آینده باشه ولی به ۷ نوامبر موکول شده. خبر جالبیه نه؟

ارسال شده ۳۴ دقیقه پیش توسط RonJebus 

۷ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

باید تا نوامبر صبر کنیم؟؟؟؟ نوشته دلیلش چیه؟

ارسال شده ۳۴ دقیقه پیش توسط MisMarple99 

۲ دیدگاه

نه فقط نوشته به تعویق افتاده. یه لحظه صبر کنید _ عجب _ اینم
نوشته که اپیزود ۷ «همزمان با یک اپیزود ۸ ویژه اضافی منتشر
خواهد شد». چه عجیب!

ارسال شده ۳۴ دقیقه پیش توسط RonJebus 

۱۰ دیدگاه اشتراک گذاری پنهان کردن گزارش

یا خدا

ارسال شده ۳۴ دقیقه پیش توسط MisMarple99 

۲ دیدگاه

میدونید که معنی این چیه دیگه، نه؟ یه چیزی کشف
کردن

ارسال شده ۳۲ دقیقه پیش توسط TruCrimr 

۱۳۳ دیدگاه

اپیزود هفت | در دست فیلم برداری |

درای رایزر فیلمز

لندن W1Q 2UD، خیابان شروود ۲۲۷



تهیه کننده: نیک وینسنت کارگردان: گای هاوارد تدوینگر: فایو بری محقق: تارک عثمان دستیار تولید: جنی تیت مدیر لوکیشن: گای جانسون	برنامه کار بدنام: چه کسی لوک رایدر را کشت؟ چهارشنبه سیزدهم جولای ۲۰۲۳	بازنگران آلن کینگ (AC) میچل کلارک (MC) هیوگو فریزر (HF) لیلا فرنس (LF) جی جی نورتن (JJN) بیل سرافینی (WS)
صبحانه سر صحنه از ۰۷:۳۰ ناهار در حین کار از ۱۲:۳۰ پایان فیلم برداری ۱۷:۵۰	اپیزود ۷: در محل روز ۱ از ۲	ساعت حضور عوامل ۰۸:۱۵ ساعت آماده شدن دوربین: ۰۸:۳۰
		طلوع آفتاب ۰۴:۳۸ غروب آفتاب ۲۱:۱۴ پیش بینی وضع هوا ۲۴ درجه، آفتابی 

توجه: تعدادی جای پارک در محل، باید پیشاپیش رزرو شود نزدیک ترین ایستگاه مترو: هالند پارک شماره تماس اضطراری ۰۷۰۰۰۶۱۶۱۷۸	لوکیشن: لندن W8 0TF کمپدن هیل، لاربرت رود ۲، دورنی پلیس
---	--

عنوان	نام	تلفن	عوامل	لام	تلفن	تاس
-------	-----	------	-------	-----	------	-----

تیتراژ: مونتاژ سیاه و سفید به سبک فیلم هنری از عکس‌ها و کلیپ‌های کوتاه: صحنه جرم، پوشش خبری معاصر، عکس‌های خانوادگی

آهنگ: «چیزی نیست، مامان (فقط خون‌ریزی دارم)» [باب دیلن]، از ساوندترک فیلم «ایزی رایدِر» [۱۹۶۹]

پایان تیتراژ

بدنام

فید این

چه کسی لوک رایدِر را کشت؟

فید آوت

قاب سیاه، پدیدار شدن متن، با صداگذاری؛ راوی (زن):

مرگ لوک رایدِر به مدت بیست سال یک معمای حل نشده باقی مانده است. نه تنها پلیس کلان‌شهر، بلکه هزاران کارآگاه آماتوری که در اینترنت این پرونده را تحلیل کرده‌اند قادر به کشف حقیقت نبوده‌اند. اما حالا همه چیزهایی که فکر می‌کردیم راجع به این پرونده می‌دانیم مورد تردید قرار گرفته‌اند. نه تنها اینکه قربانی اصلی چه کسی بوده، بلکه چرا یک نفر می‌خواسته او را به قتل برساند. و اینکه قاتلش چه کسی ممکن است بوده باشد. اما آیا قرار است به زودی حقیقت افشا شود؟

فید آوت

کات به: دورنی پلیس - اعضای تیم به همراه گای و تارک دور میز نشسته‌اند.
آفتاب از پنجره‌های فرانسوی به داخل می‌تابد، همه لباس تابستانی به تن دارند، اما جو آشفته‌ای برقرار است؛ تیره‌وتار و آشفته.

بیل سرافینی

خب، آلن! حالا که همه اینجا هستیم، فکر می‌کنم به توضیح بهمون
بدهکاری.

آلن کنینگ

فکر نمی‌کنم چیزی به تو بدهکار باشم، رفیق. تو خودت از اول تا
الان دقیقاً بی‌شيله پيله پیش نرفتی...

لیلا فرنس

پس برای بقیه مون توضیح بده. فکر می‌کنم حق داریم بدونیم،
خودت این طور فکر نمی‌کنی؟ چرا قبلاً هیچی راجع به این موضوع
به کسی نگفتی؟

آلن کنینگ

گفتم.

لیلا فرنس

نه، به هیچ وجه نگفتی.

بقیه می‌خواهند حرف او را تأیید کنند، اما بعد صدای نیک به گوش
می‌رسد.

نیک وینسنت (تهیه کننده) - خارج از قاب

اتفاقاً گفت.

بقیه در سکوت به نیک نگاه می کنند که دور می زند و وارد قاب می شود و سر جای مورد علاقه اش کنار پنجره می نشیند.

به من گفت.

گای هاوارد

(در حالی که با دهان باز به او نگاه می کند)

به تو گفت؟ پس چرا چیزی نگفتی؟ من ناسلامتی کارگردانم...

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(بدون اینکه خجالت کشیده باشد شانه بالا می اندازد)

این جوری برنامه بهتر می شد.

بیل سرافینی

دقیقاً کی؟ دقیقاً کی بهت گفت؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(به او زل می زند)

خب، باید تقریباً همون موقعی بوده باشه که تو بهم ایمیل زدی و ازم خواستی توی برنامه باشی.

گای هاوارد

چی؟ هر دو باهات تماس گرفتن؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

البته، و همون موقع بود که متوجه شدم ممکنه واقعاً به سرنخی
رسیده باشیم.

سکوت بهت زده ای برقرار می شود.

لیلا فرنس

باورم نمی شه... هم آلن و هم بیل تمام مدت یه قدم ازما جلوتر
بوده ن؟

جی جی نورتون

(بالحن یکنواخت)
به نظرم نه فقط یه قدم، تقریباً شیش هفت قدم.

گای هاوارد

تو همه ما رو مثل احمق ها به بازی گرفتی...

نیک وینسنت (تهیه کننده)

اوه، بی خیال، گای! تو هم مثل من خوب می دونی مردم ازاین جور
برنامه ها چی می خوان. جواب می خوان - می خوان پرونده حل
بشه - نه اینکه وقت تلف کنیم و همه ش راجع به چیزهای تکراری
بحث کنیم...

هیوگو فریزر

(با خونسردی)

پس با خودت فکر کردی به نفع خودت گاوبندی کنی، آره؟ دو نفر رو

بیاری که ظاهراً مثل بقیه مون کارشناس های بی طرف باشن، ولی درواقع نه تنها کلی اطلاعات قبلی داشته‌ن، بلکه منافع شخصی هم داشته‌ن.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

می‌تونن این جوری فکر کنی. انصافاً اولش این جوری شروع نشد. بعد از اینکه خبرش پخش شد که قراره نگاه دیگه‌ای به این پرونده بندازیم، بیل و آلن باهام تماس گرفتن.

گای هاوارد

ولی به جای اینکه به ما بگی - به من بگی - ازشون خواستی صداش رو درنیارن و از بقیه اعضای تیم پنهان کنن.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

درسته. واسه اینکه جذاب ترش کنیم و یه کم هیجان به روند کارمون بدیم.

(به افراد دور میز نگاه می‌کند)

جواب هم داد، مگه نه؟ منظورم اینه که ببینن الان به کجا رسیدیم.

لیلا فرنس

خودت هم می‌دونی که این کار حيله‌گریه.

هیوگو فریزر

موافقم. باید از همون اول باهامون کاملاً روراست می‌بودی.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(یک ابرویش را بالا می‌برد)

عه، جدی؟ «کاملاً روراست»؟ همون طور که بقیه تون کاملاً روراست
بودین؟

هیوگو فریزر

دقیقاً!

نیک وینسنت (تهیه کننده)

فکر نمی کنم به این سادگی ها باشه، هیوگو.
می دونی، با اینکه مطمئنم انتظار داشتی ما مدارک شغلی ت رو
بررسی کنیم، بعید می دونم متوجه بوده باشی قراره دقیقاً چقدر
درموردت تحقیق کنیم...

لیلا فرنس

(وقتی متوجه منظور او می شود)
راجع به زندگی شخصی مون تحقیق کردین؟ بدون اینکه از مون
پرسین یا حتی بهمون بگین؟ این کار اصلاً اخلاقی نیست.

جی جی نورتون

یه جواری می گین انگار ما برادر بزرگ توی ۱۹۸۴ هستیم.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(دستانش را از هم باز می کند)
ما فقط چیزهایی رو پیدا کردیم که قابل پیدا کردن بودن.

گای هاوارد

یه دقیقه صبر کن! یعنی می گی معلوم شده همه کسانی که برای

این تیم در نظرگرفتی ارتباطی با این پرونده دارن؟ این تصادف خیلی عجیبیه...

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد)
نه، این جوری نبود. فقط بعد از اینکه بیل و آلن هر دوشون پیش قدم شدن با خودمون گفتیم: صبر کن ببینم، شاید بهتر باشه از زاویه دیگه‌ای به این قضیه نگاه کنیم.
شاید، به جای انتخاب یه تیم براساس تخصصشون، برعکسش کنیم: خودمون تحقیقاتی درمورد پرونده انجام بدیم و ببینیم به کسی برمی‌خوریم که امکان یه ارتباط احتمالی رو با لوک رایدرا خانواده‌ها وارد داشته باشه...

گای هاوارد

داری راجع به خانواده‌ی من حرف می‌زنی... حق نداشتی... این سوءاستفاده‌ست...

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

واقعاً؟ بذار بهت یادآوری کنم که اگه تو جزو خانواده‌ی هاوارد نبودی هیچ وقت اصلاً ازت نمی‌خواستیم توی این برنامه کار کنی. اونم تویی که تازه از یه دانشگاه گمنام فارغ‌التحصیل شدی و هیچ اسم و رسم و اعتباری نداری. تعجبی نداره که این فرصت رو تا برات پیش اومد با چنگ و دندان گرفت، فقط کم مونده بود دستم رو ماچ کنی، پس واسه من ادای یه آدم معصوم خشمگین رو درنیار. خودت هیچ مشکلی با «سوءاستفاده از خانواده‌ت» نداری، به شرط اینکه خودت این کار رو نکنی.

گای دهانش را باز می‌کند تا چیزی بگوید، بعد نظرش عوض می‌شود و رویش را آن طرف می‌کند. نفس نفس می‌زند و لبش را گاز می‌گیرد. بقیه سعی می‌کنند خودشان را به آن راه بزنند.

هیوگو فریزر

(به پشتی صندلی‌اش تکیه می‌دهد و سرتاپای نیک را ورنانداز می‌کند)
خیلی زیرکانه بود.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

خیلی ممنون، هرچند حس می‌کنم این حرفت دقیقاً تعریف نبود.

هیوگو فریزر

و حالا که تا اونجا پیش رفتی، حتماً متوجه بودی اگه برای برنامه به کسی نزدیک بشی که واقعاً پاش توی این پرونده گیر بوده، مجبوره قبول کنه؛ چه گناهکار باشه، چه نباشه. اگه شده فقط برای اینکه چیزهایی رو کشف کنی که تا الان کشف کردی.

میچل کلارک

تعجبی نداره پیدا کردن سرمایه‌گذار برای این برنامه این قدر برات راحت بوده، حتماً مثل یه منبع کوچیک طلا به نظر اوآمده.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(بالبخت)

بذار فقط در همین حد بگم که حامیان مالی مون خیلی زود پتانسیل این روش واقعاً منحصربه‌فرد و مبتکرانه رو دیدن.

جی جی نورتون

(زیر لب)

شرط می بندم دقیقاً همین کلمات رو توی ارائه ت برای سرمایه گذارها
به کار بردی؛ دقیقاً کلمه به کلمه ش رو.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(رویش را به جی جی می کند)

اتفاقاً وقتی شروع کردیم، فقط امیدوار بودیم حرف های تازه ای برای
گفتن راجع به پرونده پیدا کنیم، هرچی نباشه کل نکته ساختن
همچین برنامه هایی همینه؛ ولی به محض اینکه روشمون رو عوض
کردیم، متوجه شدیم که اگه بتونیم از عهده این کار بریاییم، اگه
واقعاً قاتل اصلی رو شناسایی کنیم...

بیل سرافینی

(با سر تأیید می کند)

ممکنه اون شخص درست روبه روت نشسته باشه. درواقع سر
همین میز صاحب مرده. خیلی دیدنی می شد.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(می خندد)

خیلی آدم تیزی هستی، بیل.

جی جی نورتون

(با طعنه)

اون وقت مثل یه هرکول پواروی امروزی از خودراضی، مجرم رو
به صورت زنده جلوی دوربین لو می دادی.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

به نظرم «از خود راضی» یه کم بی رحمانه ست؛ جی جی؛ ولی اصولاً آره.

اما توی یه مورد حق با گای بود؛ تصور اینکه می‌تونیم چهارتا کارشناس دیگه رو در حیطه تحقیقات جنایی پیدا کنیم که همه شون ارتباطی با این پرونده داشته باشن فراتر از اون چیزی بود که حتی بتونیم جرئت کنیم بهش امیدوار باشیم.

دوباره می‌خندد، معلوم است حسابی از حرف‌های خودش لذت می‌برد.

ولی از قبل بدون اینکه اصلاً تلاشی بکنیم دو نفر رو پیدا کرده بودیم، پس چی برای از دست دادن داشتیم؟

لیلا فرنس

بذار ببینم درست متوجه شده‌م... یعنی می‌گی بعضی از ما رو دقیقاً به دلیل اینکه فکر می‌کردی ارتباطی با پرونده رایدرد داشتیم انتخاب کردی؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

داشتین یا ممکن بود داشته باشین، آره.

لیلا فرنس

پس همه اون «کشف‌ها»یی که مثلاً تارک پرده از شون برداشته الکی بودن؟ قبل از اینکه حتی شروع کنیم همه این‌ها رو می‌دونستی؟ خانواده ویلسون، خواهر آلن توی آسوس، بچه کرولین؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

بازم می‌گم، بعضی هاشون، نه همه شون...

گای هاوارد

(درحالی که با دهان باز به او نگاه می‌کند)

راجع به اون می‌دونستی؟ تمام این مدت؟ واقعاً باور نکردنی هستی!

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

اوه بی‌خیال! تو خودت اون فیلم کوفتی ماه‌عسل رو بهم دادی. اگه چیزی رو که دقیقاً جلوی چشمته نمی‌تونی ببینی دیگه تقصیر من نیست. عجب فیلم‌سازی هستی تو...!

گای با خشونت عمده‌ی صندلی‌اش را عقب می‌کشد، بلند می‌شود و از قاب خارج می‌شود. صدای نیک به گوش می‌رسد که زیر لب می‌گوید: «آخی، اشک‌های قبل از خواب.»

هیوگو فریزر

تو فقط ما رو عصبی کردی و نشستنی ببینی چه کار می‌کنیم، انگار ما یه مشت عروسک خیمه‌شب‌بازی بودیم. کل این ماجرا از همون اول سرکاری بوده.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

توی دنیای من به این می‌گن «آزادی دراماتیک»، هیوگو. شاید این اصطلاح به گوشت خورده باشه.

هیوگو فریزر

توی دنیای من بهش می‌گن اغفال نیک، شاید تو هم این کلمه رو شنیده باشی.

بیل سرافینی

(حرفشان را قطع می‌کند)

گفتی «بعضی» از ما ارتباط‌هایی با پرونده داشته‌ن، فقط واسه اینکه مسئله برام روشن شه، منظورت که فقط من و آلن نیست؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

نه، به هیچ وجه؛ ولی گفتم ارتباط‌های احتمالی.

بیل سرافینی

چیزی نیست که بتونی واقعاً ثابتش کنی؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

بذار فقط در این حد بگم که بعضی از چیزهایی که کشف کردیم قطعاً صحتشون تأیید شده، ولی بخش زیادی‌ش هنوز یا فرضیه‌ست یا گمانه‌زنی‌های سنجیده. این رو هم باید اضافه کنم که معلوم شد بعضی از چیزهایی که فکر می‌کردیم کشف کردیم، صرفاً تصادف بوده‌ن.

(یک ابرویش را بالا می‌برد و نگاهی به آلن می‌اندازد)

علی‌رغم نظری که بعضی از افراد دور این میز ممکنه داشته باشن.

بیل سرافینی

(بدون اینکه دم به تله بدهد)

پس یعنی بعضی هامون مبراییم؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

آره، صد درصد.

بیل سرافینی

دقیقاً چه کسایی؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(بالبختند)

این رو دیگه نمی تونم بگم، خودت باید بهش پی بیری.

هیوگو فریزر

حروم زاده....!

لیلا فرنس

داری برامون پاپوش درست می کنی، ما رو به جون هم می ندازی.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

می تونی این جوری فکر کنی.

ولی نمی فهمم چرا به دفعه این قدر از خود راضی شدی، لیلا. نسبت به این همه مقدس نمایی ت همچین هم «کاملاً روراست» نبودی.

لیلا فرنس

(ناگهان حالت تدافعی به خودش می گیرد)

نمی دونم منظورت چیه...

نيڪ وينسنت (تهيه ڪنده)

چرا، به نظرم مي دوني.

جي جي نورتون

ليلا چي مي خواد بگه؟

ميچل ڪلارڪ

(به آرامي)

راستش فڪر ڪنم من بدونم...

ليلا فرنس

ميچ... ما در اين باره صحبت ڪرديم... بهت گفتم...

جي جي نورتون

مي شه لطفآ يه نفر به من بگه اينجا چه خبره؟

ميچل ڪلارڪ

(رويش را ڪمي از ليلا برمي گرداند و به بقيه نگاه مي ڪند)
مربوط به چند وقت پيش مي شه، موقعي كه داشتم درمورد اون
تصادف بزن و دررو توي سيدني تحقيق مي ڪردم. اسم اون قرباني رو
پيدا ڪردم، ياد تونه؟ توي اون مجله دانشجويي؟

جي جي نورتون

محمد خان، درسته؟

ميچل ڪلارڪ

درسته. خب، دو روز بعدش به طور اتفاقي يه مقاله اي پيدا ڪردم كه

لیلا چند سال پیش نوشته بود؛ یه چیزی راجع به روش های مقابله
با داغ دیدگی ناگهانی.

جی جی نورتون

(با اخم)

خب؟

میچل کلارک

نکته اینه که اون مقاله قبل از ازدواج لیلا نوشته شده بود و با
فامیلی قبل از ازدواجش نوشته بودش: لیلا خان.

هیوگو فریزر

ای وای!

میچل کلارک

منم درموردش بهش ایمیل زدم. فقط محض اطمینان، می دونی؟
چون همون طور که موقع فیلم برداری گفتم، خان بین مسلمون ها
فامیلی خیلی خیلی رایجیه...

جی جی نورتون

اون وقت چی گفت؟

لیلا فرنس

(میان حرفشان می پرد)

گفتم که تصادفیه...

(به طرف آلن می چرخد)

و فکرش رو هم نکن که از اون چرندیات طعنه آمیز همیشگی ت
راجع به اعتقاد نداشتن به تصادف بگی...

آلن کیننگ

(دستانش را بالا می گیرد)

من که چیزی نگفتم.

بیل سرافینی

انصافاً نیک الان گفت معلوم شده بعضی چیزهایی که کشف کرده
صرفاً تصادف بوده و همون طور که خودت گفتی، فامیلی خیلی
رایجیه...

میچل کلارک

مسئله فقط این نیست، بیل. مقاله ای که پیدا کردم از تجربه
از دست دادن یکی از اعضای نزدیک خانواده اش الهام گرفته بود؛
برادرش.

(رویش را به لیلا می کند)

راجع به برادرت حرف زدی، یادته؟ راجع به اینکه وقتی نوزده سال
بیشتر نداشته مرده و راجع به اینکه چقدر برات سخت تر بوده، چون
اون سردنیا بوده و نمی تونستی پیشش باشی...

لیلا فرنس

(در حالی که به شدت از دست او خشمگین است)

تو به چه حقی به خودت اجازه دادی توی زندگی خصوصی من
سرک بکشی؟

بیل سرافینی

(با قاطعیت)

اگه توی یه نشریه حرفه‌ای درموردش نوشتی، دیگه «خصوصی» نیست، لیلا.

هیوگو فریزر

(به لیلا)

درضمن اگه واقعاً فقط یه تصادف، چرا همین الان برامون روشنش نمی‌کنی؟

سکوت.

بیل سرافینی

لیلا!

لیلا فرنس

(بالحنی خیلی سرد)

باشه.

اشکالی نداره. اگه خواسته‌تون اینه باشه.

بله، من یه برادر داشتم، و بله، اسمش محمد بود. توی سیدنی دانشگاه می‌رفت و سال ۱۹۹۵ توی یه تصادف بزن و دررو مُرد...

جی جی نورتون

ای وای...!

لیلا فرنس

ولی کسی که بهش زده بود لوک رایدن نبود، تکرار می‌کنم: اون نبود؛

در نتیجه دلیلی نداشت ازش کینه به دل داشته باشم، چه برسه به اینکه بگردم پیدااش کنم و این قدر بزنمش که بمیره.

آلن کنینگ

(با صدای آهسته)

از کجا می دونی رایدن بوده؟ هیچ وقت شخص دیگه‌ای تحت پیگرد قرار نگرفته.

لیلا فرنس

نه، هیچ کس متهم نشد، ولی در نهایت نسبتاً مطمئن شدیم راننده کی بوده.

آلن کنینگ

«در نهایت»؟ این یعنی چی؟

لیلا فرنس

(کمی بالحن خشک)

ظاهراً این شخص قبل از مرگش اعتراف کرده. می خواسته این رازرو که توی دلش مونده بوده افشاکنه. همسرش با پدرم تماس گرفته بود تا بهش اطلاع بده.

آلن کنینگ

ظاهراً پلیس سیدنی از این موضوع اطلاع نداره.

لیلا فرنس

(کمی سرخ می شود)

من تا زمانی که میچ شروع به تحقیق راجع به اون اتفاق نکرده بود، این رونمی دونستم. فکر می کردم پدرم سال ها پیش به پلیس گفته، اما وقتی از مادرم پرسیدم، گفت هیچ وقت نگفته. پدرم چند بار سعی کرده بود بهشون زنگ بزنه، ولی هیچ وقت در جوابش زنگ نزده بودن و دیگه فراموش شده بوده.

آلن کینینگ

حالا این «اعتراف» دقیقاً کی بوده؟

لیلا فرنس

(لحظه ای مکث می کند)

فکر کنم ۲۰۰۶ بوده.

همه بلافاصله متوجه می شوند این چه معنایی دارد.

آلن کینینگ

ده سال بعد از مردن برادرت؟ و تمام اون مدت ممکن بوده فکر کنی واقعاً رایدربوده؛ از جمله اکتبر ۲۰۰۳...

جی جی نورتون

تا حالا من چند بار نشسته ام اینجا و شنیده ام که با اصرار گفتی همچنین حمله ای از عهده یه زن بر نمی اومده؟ این حرف یه روان شناس بی طرف بود یا یه شخص خیلی ذی نفع؟

لیلا فرنس

(در حالی که دیگر به ستوه آمده)

این حرف خیلی مسخره ست، خودت هم خوب می دونی.

(رویش را به کنینگ می‌کند)
و اما تو، آلن، در عالم فرض، گمونم می‌تونستم سال ۲۰۰۳ فکر کنم
مجرم لوک رایدربوده، ولی در حقیقت این طور نبود... من حتی
نمی‌دونستم همچین شخصی وجود داره...

جی جی نورتون

می‌تونی این رو ثابت کنی؟

لیلا فرنس

معلومه که نمی‌تونم ثابت کنم. یه چیز منفی رو چطور می‌شه ثابت
کرد؟

آلن کنینگ

سال ۲۰۰۳ توی لندن زندگی می‌کردی...

لیلا فرنس

(سریع)

خیلی از افراد دور این میز هم همین طور، خودت هم همین طور.
درضمن، قبلاً مشخص کردیم که تو خودت انگیزه زیادی برای
کشتن رایدرداشتی.

(به طرف او خم می‌شود و اشاره می‌کند)

پس چرا برامون نمی‌گی بازرس کنینگ؟ خودت شب سوم اکتبر
۲۰۰۳ کجا بودی؟

آلن کنینگ

شوخی می‌کنی، درسته؟ نکنه واقعاً فکر می‌کنی...

بیل سرافینی

اتفاقاً من با لایلا موافقم، هرچی نباشه این یه «سؤال بدیهیه».
(یک ابرویش را بالا می برد)
وقتی دقیقاً همین سؤال از من پرسیده شد تو این رو نگفتی؟

آلن کینگ

چرا گفتم، و این رو هم یادمه که هیچ وقت جوابی بهمون ندادی.

بیل سرافینی

من اون شب نیویورک بودم، این رو بهتون گفتم.

آلن کینگ

و من به تو گفتم اسمت جزو فهرست نماینده های همون کنفرانس
توی بارکشر^۱ بوده که من هم توش حضور داشتم. می تونستی
به راحتی وارد لندن شده باشی...

بیل سرافینی

از بروکلین نه، نمی تونستم؛ ولی درمورد یه چیز باهات موافقم:
هرکسی که توی اون کنفرانس بوده، به راحتی می تونسته اون شب
وارد دورنی پلیس بشه و برگرده هتل.
(توی چشمان او زل می زند)

حالا همین کار رو کردی؟ بعد از اینکه آخرین جلسه تموم شد و همه
توی بار بودن رفتی اونجا؟ نشان پلیسی ت رو به رایدرنشون دادی
و یه داستان چرند براش سرهم کردی تا ترغیبش کنی درو برات باز
کنه؟ و به محض اینکه وارد شدی، یه هویی...

آلن کنینگ

این حرف‌ها چرندیات محضه! فقط می‌خواهی حواس ما را از روی
خودت پرت کنی...

جی جی نورتون

(به آلن)

اتفاقاً به عنوان یه نظاره‌گر بی‌طرف باید بگم انگیزه‌ت واقعاً هم
مجاب‌کننده‌تر از انگیزه بيله.

آلن کنینگ

(رویش را به او می‌کند)

آها، حالا تو شدی بی‌طرف، آره؟ خودت چی جی جی؟ خودت چی
رو مخفی کردی، چون باید یه چیزی باشه.

جی جی نورتون

چون توکل حقیقت رو نگفتی، دلیل نمی‌شه بقیه مون هم همین
کار رو کرده باشیم...

آلن کنینگ

چطوره در این مورد از نیک پرسیم؟ چون فکر می‌کنم یه آتوی
خیلی جالب ازت داشته باشه.

واقع بین باشیم، می‌تونست بهترین کارشناس‌های صحنه جرم رو
برای این برنامه انتخاب کنه: هنری لی^۱، ورنر اسپیتز^۲، هرکسی؛ ولی
با این حال تو رو انتخاب کرد؛ یه بی‌عرضه به درد نخور خال‌کوبی دار
اهل ولز جنوبی؟

(بالحن طعنه آمیز بی رحمانه‌ای)
آها، ببخشید، نابغه بودننت یادم رفت... عضو منسا؟ آره، جون
خودت.

هیوگو فریزر

آخ!

بیل سرافینی

باید اقرار کنم که خودم هم در این مورد برام سؤال پیش اومده.
منظورم در مورد مدارک شغلی جی جیه.

جی جی نورتون

برو بمیر، بیل! برو بمیر!

لیلا فرنس

نیک! این حقیقت داره؟ جی جی هم یکی دیگه از مظنون هاست؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(در حالی که معلوم است از اینکه حقه اش دارد این قدر خوب جواب
می دهد لذت می برد)
گفتم که، من هیچی نمی گم.

بیل سرافینی

ولی من به عنوان یه کارآگاه می گم تا جایی که اطلاع دارم، جی جی
هیچ ارتباطی با لندن نداره، پس نمی فهمم چطور ممکنه اصلاً با

خانواده هاوارد یا لوک رایدرا آشنا شده باشه، چه برسه به اینکه
انگیزه‌ای داشته باشه...

جی جی نورتون

من نه هیچ وقت توی لندن زندگی کرده‌م، نه اونجا درس خونده‌م،
اصلاً از اونجا متنفرم...

لیلا فرنس

(در حالی که کم کم متوجه می شود)
لندن نیست، بیرمنگامه. ارتباطش اونه. تو اونجا بزرگ شدی.

جی جی نورتون

(کمی سرخ می شود)
آره، که چی؟

هیوگو فریزر

الان یادم اومد... مگه با افتخار نگفتی «متولد و بزرگ شده
بیرمنگام»؟

جی جی نورتون

فکر نمی‌کنم با افتخار گفته باشم، بیشتر حالت شوخی داشت...

هیوگو فریزر

نه، نکته اینه که گفتی صرفاً اونجا زندگی نمی‌کردی، اونجا به دنیا
اومدی.

لیلا فرنس

دقیقاً! درست مثل بچه‌ای که کرولاین هاوارد توی شونزده سالگی داشته؛ همون که خانواده دیگه‌ای سرپرستی‌ش رو به عهده گرفته بودن، به احتمال زیاد توی ناحیه میدلندز.

جی جی نورتون

اوه بی خیال!

بیل سرافینی

راستش فکر می‌کنم در این مورد تا حدودی درست می‌گی، لیلا. در ضمن، مگه جی جی چند وقت پیش راجع به این حرف نزد که بچه‌هایی که به سرپرستی قبول می‌شن چه حسی در مورد گشتن دنبال پدر و مادر واقعی شون دارن؟ همون موقع نبود که تازه راجع به بچه کرولاین فهمیده بودیم؟ یادمه حرف‌هاش شخصی به نظر می‌اومدن.

(رویش را به نیک می‌کند)

درست یادم مونده؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(با سر تأیید می‌کند)

برای اثباتش حتی کلیپش رو هم دارم.

(با سر به فیلم بردار اشاره می‌کند)

فیلمی روی صفحه نمایش پخش می‌شود.

میچل کلارک

اگه بچه سال ۱۹۷۹ به دنیا اومده باشه، الان باید چهل و چهار سالش باشه.

لیلا فرنس

نکته مهم تر اینه که سال ۱۹۹۷ هیجده سالش بوده و توی اون سن حق دیدن مدارک رو داشته، ولی شواهدی مبنی بر اینکه اون زمان تماسی با کولاین برقرار کرده باشه وجود نداره. چرا باید تا ۲۰۰۳ صبر می کرده؟

جی جی نورتون

همه فرزند خوانده ها نمی خوان با پدر یا مادر واقعی شون تماس برقرار کنن. بعضی هاشون هیچ وقت این کار رو نمی کنن. در ضمن هیجده سالگی زودترین زمانیه که می تونی این کار رو بکنی، خیلی ها می دارنش برای خیلی بعدتر. صرفاً جهت اطلاع می گم.

میچل کلارک

ولی اگه کولاین رو پیدا کرده باشه ممکنه رویارویی بغرنجی بوده باشه. اگه بچه با تربیت نامناسبی بار آورده باشه چی؟ باید این احتمال رو داد که از یه محله فقیرنشین بیرمنگام بوده باشه، درسته؟

بعدش بعد از اون همه سال یه دفعه می فهمه مادر واقعی ش و بچه های دیگه ش توی ناز و نعمت توی یه خونه اعیونی مثل دورنی پلیس زندگی می کرده ن، در حالی که اون رو خیلی راحت توی شرایط سخت ول کرده ن...

جی جی نورتون

دقیقاً!

کات به: استودیو.

آلن کنینگ

الان حتی شخصی تر هم به نظر می آید، جی جی.
خودت بودی، مگه نه؟ همون بچه ای که به سرپرستی گرفتنش؟
حالا چطور اتفاق افتاد؟ فهمیدی که کرولاین مادرت و او مدی
دنبالش گشتی...

(به کل اتاق اشاره می کند)

... ولی فهمیدی که تمام این مدت توی همچین خونه ای زندگی
می کرده؟ چون من الان مطمئنم که یه حرف تلخ هم راجع به اینکه
توی فقر بزرگ شدی به اون کشیش توی نیوبرانزویک زدی.

جی جی نورتون

همه تون توی توهم هستین. نیک همه مون رو به هم بدگمان کرده.
من هیچ نقشی توی این قضیه نداشتم.

آلن کنینگ

ولی سؤال من این نبود.

شب سوم اکتبر ۲۰۰۳ کجا بودی؟

جی جی نورتون

(با طعنه)

نمی دونم، یه سؤال دیگه بپرس.

هیوگو فریزر

ولی تو متولد ۱۹۷۹ هستی، این قسمتش درستیه؟

جی جی نورتون

(رویش را به او می کند)

بله، مثل صدها هزار نفر دیگه.

بیل سرافینی

و به سرپرستی گرفتنت؟

جی جی نورتون

(بعد از کمی مکث)

بله. البته نه اینکه ربطی به تو داشته باشه. راستش به هیچ کس دیگه ای هم ربطی نداره.

بیل سرافینی

موافقم. البته به جز اینکه واقعاً پسرکROLاین هاوارد باشی. دراون صورت مطمئناً به ما ربط داره.

جی جی نورتون

خب، نیستم. الان راضی شدی؟

آلن کیننگ

می تونی ثابت کنی؟

جی جی نورتون

اگه لازم بشه؛ ولی راستش هیچ دلیلی نمی بینم که حتماً ثابت کنم...

لیلا فرنس

(میان حرفش می پرد)

عذر می‌خوام، ولی این بحث داره من رو معذب می‌کنه و داره به طرز خطرناکی به قلدری نزدیک می‌شه. نیک گفت به نظر می‌آد بعضی هامون ارتباط‌هایی با پرونده داشته باشیم، ولی معلوم شد که صرفاً تصادفی بوده، شاید این درمورد جی هم صدق می‌کنه...

آلن کنینگ

من فقط نمی‌دونم چرا حاضر نیست ثابت کنه.

لیلا فرنس

خب ممکنه به این راحتی نباشه. باید شناسنامه اصلی‌ش رو با اسم مادر اصلی‌ش بهمون نشون بده، ولی ممکنه این شناسنامه رو اصلاً نداشته باشه و مطمئناً ممکنه نخواد این مسئله رو علنی کنه؛ یه مسئله خیلی خصوصیه.

آلن کنینگ

(با بدخلقی)

من نگفتم می‌خوام همچین چیزی رو ببینم، فقط کافیه یه نمونه دی‌ان‌ای در اختیارمون بذاره تا بتونیم با دی‌ان‌ای گای مطابقتش بدیم. اگه نسبتی با هم داشته باشن به زودی می‌فهمیم.

جی جی نورتون

بس کن بابا! داری وقت خودت رو تلف می‌کنی. کار من نیست. درضمن نه، به هیچ وجه نمونه دی‌ان‌ای بهتون نمی‌دم. خودت خوب می‌دونی که این نقض فاحش حریم خصوصیه.

در حین صحبت به پشتی صندلی اش تکیه می دهد و آستین هایش را پایین می کشد. آلن لحظه ای نگاهش می کند.

آلن کنینگ

(متفکرانه)

اون خال کوبی رو یادم رفته بود؛ پروفایل دی ان ایته، نه؟

جی جی سرخ می شود، ولی حرفی نمی زند.

شاید بتونیم از اون استفاده کنیم. آخه اون خال کوبی رو دیگه یه چیز «خصوصی» نمی دونی؛ چیزیه که در معرض دید عالم و آدمه. (رویش را به نیک می کند)

باید فیلمی داشته باشین که بشه یه عکس از روش گرفت.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(با خنده ای سریع)

خودم هم داشتم به همین فکر می کردم آلن، و درست می گی، داریم. مشکل اینجاست که نتیجه ش قطعی نیست، هیچ کدوم از تصاویر به اندازه کافی خوب نبودن.

جی جی نورتن

(خشمگین با دهان باز به او نگاه می کند)

از قبل این کار رو کردی؟ دی ان ای من رو آزمایش کردی؟ بدون اینکه حتی بهم بگی؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(با بی اعتنائی شانه بالا می اندازد)

همون طور که آئن گفت، اگه از نظرت اون قدر خصوصی
نمی زنی ش روی دستت،

سگوت معذب کننده ای برقرار می شود؛ جی جی به شدت آشفته است.

بیل سرافینی

«با خنده ای که کمی زورکی است، سعی می کند جو را آرام کند»
اصلاً حالا که این جوری شد، دارم کم کم به این فکر می کنم که بهتره
از کل تیم با دروغ سنج بازجویی کنیم. این جوری یه بار برای همیشه
می فهمیم چی واقعیته و چی صرفاً «تصادفه».

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(با لبخندی یک وری)
جالبه که به این موضوع اشاره کردی.

لیلا فرنس

دروغ سنج؟ حتماً شوخی می کنی.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

چرا که نه؟ بیل درست می گه. در ضمن واقع بین باشیم، این روش...

هیوگو فریزر

(بالحن غمگین)
... نمی خواد بگی، «برنامه رو خیلی جذاب می کنه».

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(با خنده)

بالاخره لم کارداره می آد دستت، هیوگو.
ولی جدی، چرا این کاررو نکنیم؟ اگه همه تون این قدر مطمئنین
که چیزی برای مخفی کردن ندارین.

لیلا فرنس

(با قاطعیت)

دلیل داره که دروغ سنج توی دادگاه قابل قبول نیست، نیک.
نه فقط اینجا، توی آمریکا هم این جوریه. از لحاظ علمی اعتبار کافی
نداره. برای بعضی ها غلبه به دستگاه دروغ سنج کار نسبتاً راحتیه،
در حالی که بعضی ها از استرسش این قدر بد بهش واکنش نشون
می دن که می تونه منجر به مثبت های کاذب خطرناک بشه.

تارک عثمان

(کمی با تردید)

ولی اینجا ازش برای متجاوزها استفاده می کنن، مگه نه؟
اگه به صورت مشروط آزادشون کرده باشن. برای اینکه ببینن از
شرط و شروط آزادی شون پیروی می کنن یا نه.

هیوگو فریزر

آره، درسته، ولی این یه استثنای خیلی محدود و شدیداً کنترل شده
برای این قانونه. مصوبه ۲۰۰۷ کنترل مجرم، استفاده از نتایج آزمون
دروغ سنج رو توی دادرسی های جزایی صریحاً منع کرده. به همه
اون دلایلی که لیلا گفت.

بیل سرافینی

متوجهم؛ ولی دیده ام که بعضی افراد بی گناه به لطف دروغ سنج از

تحقیقات حذف شده‌ن. با این حال، حق با توئه؛ باید به وسیلهٔ یه کارشناس مجرب انجام بشه، نه یه خورهٔ سریال. البته ناراحت نشی این رو می‌گم، نیک.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(بالبخت)

من به این راحتی ناراحت نمی‌شم، بیل. شاید خوبه که این جوری ام، و ضمناً باهات موافقم؛ صد درصد نظرم اینه که دروغ سنج باید یه نقشی ایفا کنه.

جی جی نورتون

(در حالی که معلوم است هنوز خشمگین است)
من اجازه نمی‌دم کسی مثل موش آزمایشگاهی با من رفتار کنه، کوتاه هم نمی‌آم.

هیوگو فریزر

موافقم. نیک فقط می‌خواد سعی کنه از ما آتو بگیره. برای همین می‌ره هر سوراخ سنبه‌ای رو می‌گرده تا ببینه چی پیدا می‌کنه.

میچل کلارک

(یک ابرویش را بالا می‌برد)
داری خیلی توی انکار کردن افراط می‌کنی.

هیوگو فریزر

(رویش را به او می‌کند)
منظورت چیه؟

میچل کلارک

اوه بی خیال! تو خودت هم «کاملاً روراست» نبودی.

لیلا فرنس

از چی حرف می زنی، میچ؟

میچل کلارک

(به هیوگو اشاره می کند)

کرولاین هاوارد رو اون موقع می شناخته، و هیچ وقت به فکرش
نرسید اشاره ای به این موضوع بکنه.

لیلا فرنس

(چشمانش از تعجب گرد می شوند)

هیوگو، کرولاین هاوارد رو می شناخته؟ مطمئنی؟

میچل کلارک

معلومه که مطمئنم. همه شون جزو یه محفلِ نزدیک به هم
توی ناحیه دابلیو ۸ بوده: کلوب های مشترک، مهمونی های
شب مشترک، بچه هاشون یه مدرسه می رفته. ارتباط خیلی
صمیمی ای با هم داشته.

هیوگو فریزر

(با قیافه ای معذب)

این جووری نبود.

جی جی نورتون

- واقعاً؟ پس «چه جووری» بود؟

هیوگو فریزر

خیلی خب، آره، درسته که توی محافل مشترکی بودیم، ولی همچین چیزی توی اون قسمت از شهر اون قدرها هم غیرعادی نبود.

بیل سرافینی

حالا دقیقاً تا چه حد به هم نزدیک بودین؟ آشنایی‌های گذرا با هم داشتن؟ با هم دوست بودین؟ دوست صمیمی؟

جی جی نورتون

(با قیافه گرفته)

شاید حتی از اون دوست‌ها که گهگاه سرویسری هم با هم دارن؟ اون مرد «نامناسب»ی که باهاش در ارتباط بوده تو بودی؟

لیلا فرنس

(از یکی به دیگری نگاه می‌کند)

منظورت اینه که نامناسب بودنش به خاطر متأهل بودنش نبوده، بلکه به خاطر سیاه‌پوست بودنش بوده؟ خدای من...!

سکوتی برقرار می‌شود؛ هیوگو توی چشم هیچ‌کس نگاه نمی‌کند.

آلن کیننگ

(گلوش را صاف می‌کند)

به نظرم شاید الان لحظه اشاره به اون ماشین باشه...

لیلا فرنس

ای وای!

آلن کیننگ

اون رُنه بود که گفتم سال ۲۰۰۳ یه ام جی بی قرمز داشته؟ همون که نتونستم ترغیبش کنم جلوی دوربین باهام حرف بزنه، سرینا همیلتون^۱ اسمشه؛ ولی اون زمان، قبل از اینکه ازدواج کنه، اسمش سرینا فریزر^۲ بوده. هیوگو برادرشه. و برای اینکه مشکوک نباشه، ماشین اون رو امانت می گرفته. ظاهراً همیشه این کار رو می کرده.

لیلا فرنس

(به هیوگو زل می زند)
ای وای، پس تو بودی! با تو رابطه پنهونی داشته.

هیوگو فریزر

(سرش را تکان می دهد)
اون جووری نیست که به نظر می آید.

جی جی نورتون

چیزی که به نظر می آید اینه که انگیزه بی چون و چرایی برای کشتن لوک رایدرداشتی. کرولاین می خواسته رابطه ش رو با تو تموم کنه و تو حاضر نبودی قبول کنی...

هیوگو فریزر

اگه کل این ماجرا این قدر فاجعه نبود به این حرفت می خندیدم...

جی جی نورتون

تصمیم گرفتی با کرولاین روبه روی و نظرش رو عوض کنی، اما وقتی رفتی اونجا، دیدی کرولاین توی اون مهمونیه و تنها کسی که خونه ست لوکه...

هیوگو فریزر

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)
نه، به هیچ وجه! اصلاً همچین چیزی نبوده! و در هر صورت به رابطه معمولی و کوتاه مدت بود.

میچل کلارک

به قول جی جی: «آره، باور کردم.»

هیوگو فریزر

(رویش را به او می کند)
خودت چی؟ چرا بهمون نمی گی اون شب واقعاً اونجا چی کار می کردی؟ چون مطمئناً اون چرت و پرتی که راجع به «شنیدن به گزارش از بی سیم پلیس» از خودت درآوردی نبوده.

میچل کلارک

اون وقت تو از کجا می دونی؟

هیوگو فریزر

چون من و کرولاین دوست بودیم؛ چون با من حرف می زد.

نفسی تازه می کند. بقیه به او زل زده اند. او دستانش را بالا می گیرد.

ببینین، من قبلاً نمی‌تونستم چیزی بگم، چون می‌دونستم چطور
به نظر می‌آد...

مزمه‌هایی در اطراف میز به گوش می‌رسند، یک نفر زیر لب می‌گوید: «آره،
باور کردم.»

... با این حال قضیهٔ اون دوست‌های «نامناسب» رو که مورا هاوارد
اون تابستون باهاشون در ارتباط بوده یادتونه؟ یکی شون فقط
دوستش نبود، مورا باهاش رابطهٔ نزدیکی داشت. برای همین
کرولاین این قدر نگران بود...

میچل کلارک

(بالحنی خیلی سرد)

بهمش می‌گفت «نامناسب»، مگه نه؟ اون وقت این دقیقاً دلیلش
چی بود؟ چون مثل تو سیاه‌پوست بود؟ نه، تو به این خاطر که یه
حروم‌زادهٔ پول‌داری و در ظاهر فقط سیاه‌پوستی، ولی در باطن یه
سفیدپوستی که کسی کاری به کارت نداره، اما دوست نامناسب مورا
فقط یه سیاه‌پوست بدبخت سطح‌پایین بود؟ خاک زیر کفش‌های
پرادای^۱ تو بود؟ منظورت همینه؟

هیوگو فریزر

خودت می‌دونی که منظورم این نیست. مورا پونزده سالش بوده،
لامصب! از نظر قانون تجاوز حساب می‌شده...

میچل کلارک

(سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد)

نمی‌توننی ثابت کنی که من بوده‌م...

هیوگو فریزر

(به اوزل می‌زند)

مورا توی یکی از رویدادهای مدرسه باهاش آشنا شده. روزنامه‌نگار بوده... تو هم روزنامه‌نگار بودی، درمورد رویدادهای اون ناحیه هم گزارش تهیه می‌کردی، از جمله رویدادهای اون مدرسه.

(نفس عمیقی می‌کشد)

و بله، مرد مذکور سیاه‌پوست بوده. این دامنه رو خیلی سریع محدود می‌کنه...

میچل کلارک

(بازهم سرش را تکان می‌دهد)

این که نشد مدرک.

هیوگو فریزر

و این مسئله رو توضیح می‌ده چرا اون شب اونجا بودی. وقتی می‌دونستی مادرش خونه نیست یواشکی رفتی داخل که ببینی ش؟ به خاطر همین نبوده که مورا این قدر مشتاق بوده بره توی اون آپارتمان بالای گاراژ زندگی کنه؟ تا با خیال راحت همدیگه رو ببینید؟ کرولاین که مطمئناً این طور فکر می‌کرد.

نمی‌دونستی لوک قصد داره نره اون مهمونی، مگه نه؟ تا جایی که می‌دونستی، قرار بوده بئاتریس اون شب پرستار بچه باشه؛ بئاتریسی که هفتاد و خرده‌ای سن داشته و کاملاً ناشنوا بوده؛ ولی لوک ناشنوا نبوده، شنوایی اون هیچ مشکلی نداشته. یه صدایی شنیده، اومده بیرون و میچ تو رو سر بزنگاه گرفته...

میچل کلارک

نمی‌توننی این رو گردن من بندازی. اصلاً فکرشم نکن! اگه من کشته بودمش مدرکش به جا می‌موند، دی‌ان‌ای به جا می‌موند و بذار بهت یادآوری کنم که هیچی پیدا نکردن که من رو به چیزی مرتبط کنه.

(به هیوگو اشاره می‌کند)

تو هم می‌توننی همین رو درمورد خودت بگی؟ چطوره تو یه نمونه دی‌ان‌ای بهمون بدی تا ببینیم پلیس کلان‌شهر می‌تونه مطابقتی با دی‌ان‌ای روی اون کاپشن پیدا کنه یا نه؟

هیوگو فریزر

من کاملاً حاضرم. چیزی برای مخفی کردن ندارم؛ چون من اونجا نبودم.
برخلاف تو.

لیلا فرنس

ولی تو ی مهمونی بودی، درست؟ اون ماشینه بیرون بوده، فلیس فرانکس اون رو دیده...

هیوگو فریزر

(مردد می‌ماند)

خیلی خب، آره، درست می‌گی، من اونجا بودم... ولی...

جی جی نورتون

(مداخله می‌کند)

صبر کنین، صبر کنین! هیوگو، چیزی که تو الان راجع به میچ گفتی

با ترتیب وقایع جور در نمی‌آد. امکان نداره میچ اون شب یواشکی رفته باشه داخل تا مورا رو ببینه؛ چون دخترها کل شب توی سینما بوده‌ن. این رو در نظر بگیر که کرولاین براشون بلیت خریده بوده و فیلم تا ساعت ۱۰:۱۵ تموم نشده...

هیوگو فریزر

فقط چون اون دیده دخترها رفته‌ن داخل، به این معنی نیست که واقعاً اونجا مونده باشن.

بیل سرافینی

فکر می‌کنی زودتر اومده‌ن بیرون؟

هیوگو فریزر

به نظرم ممکنه مورا این کار رو کرده باشه، مطمئنم که قبلاً هم این کار رو کرده. تا خونه هم پیاده بیست دقیقه راه بوده.

بیل سرافینی

پس فرضیه تو اینکه اون و میچ از قبل قرار گذاشته بودن همدیگه رو توی اتاق بالای کارگاه ببینن؟ ولی هیچ کدومشون خبر نداشته لوک قراره توی خونه بمونه؛ چون لوک بعد از اینکه کرولاین دخترها رو رسونده تصمیم گرفته نره مهمونی؟

هیوگو فریزر

دقیقاً!

میچل کلارک

بس کنین بابا! همه این حرف‌ها مزخرفه...

آلن کنینگ

(با صدای آهسته)

پس چرا اصل ماجرا رو برامون تعریف نمی‌کنی؟ با مورا هاوارد توی رابطه بودی یا نه؟

یا ترجیح می‌دی خودش رو بیاریم اینجا ازش بپرسیم؟ شاید بهتر باشه از گای بپرسیم نظرش در این مورد چیه.

برمی‌گردد و به آن سمت اتاق نگاه می‌کند. دوربین نگاه او را دنبال می‌کند، به آرامی می‌چرخد و در نمای زاویه باز نه تنها اعضای تیم، بلکه گای را هم در جایی که تمام مدت نشسته بوده می‌بینیم. در سمت دیگر اتاق روی صندلی نشسته و سرش را میان دستانش گرفته. بعد از لحظه‌ای سرش را بالا می‌آورد. عصبانی به نظر می‌رسد.

گای هاوارد

پای مورا رو وسط نمی‌کشین، فهمیدین؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

دیگه برای رئیس بازی درآوردن دیر شده رفیق...

گای هاوارد

(بلند می‌شود و به سمت او می‌آید)

گم شو، نیک! فقط گورت رو گم کن...

بیل سرافینی

(دستانش را بالا می‌گیرد)

خیلی خب، خیلی خب، یه کم استراحت کنیم، باشه؟

میچ، به نظرم واقعاً لازمه باهامون روراست باشی. حداقل به خاطر مورا.

میچل کلارک

(نفس عمیقی می کشد)

باشه، باشه.

آره.

آلن کنینگ

منظورت از «آره» اینه که باهاش توی رابطه بودی؟

میچل کلارک

(آب دهانش را قورت می دهد، بعد با سر تأیید می کند)

آره، باهاش توی رابطه بودم.

دوربین همچنان روی زاویه باز است. گای به اوزل می زند بعد سرش را پایین می اندازد و رویش را آن طرف می کند. میچ به بقیه اعضای تیم نگاه می کند.

بینین، من به این کارم افتخار نمی کنم، ولی فراموش نکنین که اون موقع خودم هم هنوز بیست و یک سالم نشده بود و اون نسبت به من شخصیت خیلی پخته تر و چشم و گوش بازتری داشت...
(وقتی قیافه هایشان را می بیند)

منظورم از این حرف این نبود که... لعنتی، دارم حرفم رو اشتباه می رسونم... نمی خوام تقصیر رو بندازم گردن اون، جدی می گم، همه ش تقصیر منه، خودم این رو می دونم. فقط منظورم این بود

که تجربیات و تربیت اون کاملاً با من فرق داشت. کنار اون، «بچه»
من بودم؛ ولی آره، می‌دونستم که زیر سن قانونیه و نمی‌خوام این
رو توجیه کنم، ولی درمورد تجاوز...
(رویش را به هیوگو می‌کند)

... اصلاً همچین چیزی اتفاق نیفتاد. دوستش داشتم. هیچ وقت
حاضر نبودم به کاری که دلش نمی‌خواد بکنه مجبورش کنم.
در واقع اون بود که توی این جنبه از قضیه مشتاق بود.

منظر می‌رسد هیوگو قانع نشده؛ معلوم است بقیه نمی‌دانند چه چیزی
را بلور کنند. گای به طرف پنجره می‌رود و پشت به بقیه یک دستش را روی
شیشه می‌گذارد.

لیلا فرنس

(با ملایمت)

اونم تو رو دوست داشت؟

میچل کلارک

(شانه بالا می‌اندازد)

این طور فکر می‌کردم.

هیوگو فریزر

بیشتر بهش می‌خوره از تو برای انتقام از مادرش استفاده کرده
باشه.

میچل کلارک

(که حالا عصبانی شده، رویش را به او می‌کند)

ببین، گفت دوستم داره، خب؟ درضمن نمی‌دونم به چه حقی این قدر از خود متشکری! تو که با مادرش در ارتباط بودی و به زنت خیانت می‌کردی...

هیوگو فریزر

(خودش هم عصبانی می‌شود)
مادرش یه زن بالغ بود، نه یه بچه زیر سن قانونی...

بیل سرافینی

کافیه، بچه‌ها. همون طور که گفتم، یه کم استراحت کنیم...

سکوت معذب‌کننده‌ای برقرار می‌شود؛ هیوگو بلند می‌شود و می‌رود تا برای خودش یک لیوان آب بریزد. دوربین روی زاویه باز باقی می‌ماند.

بیل سرافینی

میچ، با اینکه اصلاً دوست ندارم درمورد هیچی با آلن موافق باشم، به نظرم این رو راست می‌گه که لازمه بهمون بگی اون شب واقعاً چی شد؛ چون هیوگو درست می‌گه؛ چون معلومه وقایع اون جوری که اول این برنامه تعریف کردی پیش نرفته‌ن.

میچل کلارک

من نکشتمش، من هیچ نقشی درش نداشتم...

بیل سرافینی

(بالحن دل‌جویی)
من که نمی‌گم تو کشتی‌ش؛ ولی می‌خوایم حقیقت رو بدونیم.

میچل کلارک

باشه، باشه.

(نفس عمیقی می کشد)

درمورد فیلم درست می گی. مورا با املی هماهنگ کرده بود که زودتر
بره و املی هم براش لاپوشونی کنه. رفتم ناتینگ هیل گیت سراغش
و با هم برگشتیم آپارتمان من.

جی جی نورتون

باید بعد از دورنی پلیس براش تنزل به حساب اومده باشه...

هیوگو فریزر

(با طعنه)

خب، از قبل می دونیم که از زندگی بدون امکانات خوشش
می اومده...

میچل کلارک

گم شو، هیوگو!

بیل سرافینی

بهش توجه نکن. بعدش چی شد؟

میچل کلارک

حدود ساعت ده مورا رو سر خیابونشون پیاده کردم. قرار بود ساعت
ده و ربع مورا رو اونجا ببینم تا با هم برن خونه.

آلن کنینگ

(با سر تأیید می کند)

این دیده شدن یه نفر با مشخصات تو رو توی خیابون توضیح می‌ده...

میچل کلارک

درسته. بگذریم. موقع برگشتن سر راهم بنزین زدم و داشتم حساب می‌کردم که یه تماس عجیب از موبایل مورا دریافت کردم. نتونستم سر در بیارم قضیه چیه. چند دقیقه طول کشید تا متوجه شدم اشتباهی بهم زنگ زده. موبایلش توی جیبش خود به خود شماره‌گیری کرده بود.

بیل سرافینی

این تماس چه ساعتی بود؟

میچل کلارک

به ساعت نگاه نکردم، ولی حدس می‌زنم حدود ۱۰:۳۵ بوده باشه.

بیل سرافینی

از صداهایی که می‌اومد نفهمیدی چه خبره؟ از حرف‌هاش چیزی نشنیدی؟

میچل کلارک

(آه می‌کشد و سرش را تکان می‌دهد)

راستش نه. بیشتر مثل نفس نفس زدن بود، تقریباً ناله می‌کرد. سعی کردم باهاش حرف بزنم، ولی معلوم بود که صدام رو نمی‌شنوه...

بیل سرافینی

پس دور زدی و برگشتی؟

میچل کلارک

معلومه که برگشتم. تو بودی برنمی گشتی؟

بیل سرافینی

بعدش چی شد؟

میچل کلارک

بعد از اون دیگه کم و بیش همون چیزهایی بود که براتون تعریف کردم. وقتی رسیدم اونجا پلیس ها اومده بودن.

بیل سرافینی

پشت سر ماشین پلیس راه افتادی و رفتی پشت خونه؟

میچل کلارک

آره. داشتم دنبال مورا می گشتم.

آلن کینگ

ولی یه جنازه پیدا کردی.

میچل کلارک

(آب دهانش را قورت می دهد)
درسته.

بیل سرافینی

قبلش با لوک آشنا شده بودی؟

میچل کلارک

(با سر جواب منفی می دهد)

نه. فقط از دور دیده بودمش.

هیوگو فریزر

بدون شک همون موقعی که توی اون اسطبل قایم شده بودی و داشتی با مورا خوش و بش می کردی.

میچل کلارک

(بدون اینکه به او توجه کند)

هیچ وقت باهاش حرف نزده بودم و در هر صورت با اون وضعیتی که جنازه ش داشت، نمی شد تشخیص داد کیه؛ هیچ کس نمی تونست تشخیص بده...

بیل سرافینی

بعد چی شد؟

میچل کلارک

(شانه بالا می اندازد)

همون جوری بود که قبلاً گفتم. دیدم پلیس ها دارن می آن طرفم، منم فقط فرار کردم.

لیلا فرنس

چرا به پلیس ها نگفتی مورا رو می شناسی؟

میچل کلارک

واقعاً لازمه پرسی؟

هیوگو فریزر

چون نمی خواسته به تجاوز متهمش کنن.

میچل کلارک

من بچه بودم؛ یه بچه سیاه پوست که توی یه خونه دولتی توی
لدبروک گروو بزرگ شده بود. نمی خواستم دردسر قانونی دیگه ای
برام پیش بیاد و نمی خواستم کلی گرفتاری هم واسه مورا درست کنم.

لیلا فرنس

(آه می کشد)

فکر کنم می تونم درک کنم.

آلن کینینگ

و فقط همین؟ چیز دیگه ای نیست که بهمون نگفته باشی؟

میچل کلارک

فقط همین. همون طور که گفتم، من هیچ نقشی توی این ماجرا
نداشتم. وقتی من رسیدم اونجا از قبل مرده بود. این حقیقت محضه.

جی جی نورتون

(زیر لب)

بار اول هم همین رو گفتم؛ دقیقاً کلمه به کلمه.

سکوت کوتاهی برقرار می شود.

آلن کینینگ

مورا چی؟

به اوزل می زنند. گای از کنار پنجره می چرخد و همان جا می ایستد و به آلن
چشم می دوزد.

لیلا فرنس

منظورت چیه که مورا چی؟

آلن کنینگ

به پلیس گفته شده دخترها حدود ۱۰:۳۰ اومدهن خونه و هیچ وقت کسی این رو زیر سؤال نبرده. توی گاه شمارمون هست؛ ولی اگه حرف های میچ راست باشه، مورا می تونسته یه کم بعد از ساعت ده برگرده خونه، با فرض اینکه یه راست رفته باشه خونه و منتظر املی نمونه باشه و اون ساعت دقیقاً می شده وسط اون مدت زمانی که می دونیم در طولش لوک کشته شده، و اگه اون تماس اشتباهی واقعاً ساعت ۱۰:۳۵ بوده باشه، می شه ده دقیقه قبل از ساعتی که مورا ادعا می کنه جنازه رو پیدا کرده، و یه چیز دیگه هم هست: مورا موهاش قهوه ایه.

بقیه کم کم معذب می شوند: معلوم است این حرف ها به کجا ختم می شوند. آلن به پشتی صندلی اش تکیه می دهد و به افراد دور میز نگاه می کند.

خب، اگه مورا بوده باشه چی؟ اگه اون کشته باشدش چی؟

سکوت. گای کنار پنجره رنگش به شدت پریده و دستانش را آن قدر محکم مشت کرده که پشت انگشتانش سفید شده.

بیل سرافینی

(کمی روی صندلی اش جابه جایی می شود)

خب، با اینکه بدون شک حرف زدن راجع به این موضوع برای

همه مون معذب کننده ست، باید سعی کنیم بی طرفانه به کل این ماجرا نگاه کنیم...

لیلا فرنس

(نگاه معذبی به گای می اندازد)
وقتی بحث راجع به یکی از اعضای خانواده خودت نباشه گفتن همچین چیزی آسونه...

بیل سرافینی

می دونم، باور کن می دونم؛ ولی اگه قرار باشه همه مظنون های احتمالی رو در نظر بگیریم، فایده این کارها چیه؟

آلن کنینگ

دقیقاً! خب، مورا.
(دوباره به گاه شمار اشاره می کند)
چون طبق اون، اگه ساعت ده خونه بوده باشه، قطعاً وقت کافی داشته...

میچل کلارک

جداً فکر می کنی یه دختر پونزده ساله می تونسته اون حمام خون رو راه بندازه؟ تازه مسئله انگیزه هم هست... آخه چرا باید این کار رو می کرده؟

آلن کنینگ

(توی چشمان او زل می زند)
باورم نمی شه تو یکی دیگه لازم باشه این سؤال رو بپرسی. «لوک»

می خواسته رابطه عشقولانه شما رو به مادر مورا لو بده، مگه نه؟ کاری که یه بار برای همیشه به اون رابطه های یواشکی تون خاتمه می داده. به نظر من که برای یه نوجوون بی پروا انگیزه کافی ای بوده. درضمن، از قبل می دونیم که ازش متنفر بوده.

بیل سرافینی

(تأیید می کند)

نظر حرفه ای م رو بخوابم بگم، کارهایی که از نوجوون ها برمی آد همیشه شگفت زده م می کنه... و به خصوص دخترها.

آلن کنینگ

(به اعضای تیم نگاه می کند، ولی به گای نه)

ترتیب زمانی وقایع هم جور درمی آد: میچ پیاده ش می کنه، مورا متوجه می شه می خواد بارون بیاد، پس به جای اینکه منتظر املی بمونه، تصمیم می گیره یه راست بره خونه.

در حین صحبت او، کات به: بازسازی: «مورا» از یک اتومبیل فورد سفید پیاده می شود و اتومبیل بلافاصله حرکت می کند. می توانیم ببینیم که مرد داخل اتومبیل سیاه پوست است. دورین «مورا» را دنبال می کند که از کنار خیابان پرنور به طرف دورنی پلیس می رود. هیچ کس دیگری آن اطراف نیست. دم دروازه رمزورود را می زند و از ماشین رو بالا می رود. دختری که نقش مورا را بازی می کند، شباهت زیادی به عکس های او در آن سن دارد.

آلن کنینگ

خونه رو دور می زنه و می ره سمت اتاقش، اما هیچ تلاشی نمی کنه

که در معرض دید نباشه؛ چون فکر می‌کنه بئاتریسه که مشغول پرستاریه و حتی متوجه هم نمی‌شه؛ اما بئاتریس نیست که داخل خونه‌ست، لوکه.

وقتی «مورا» به تراس می‌رسد، «لوک» می‌آید دم پنجره‌های فرانسوی. در حالی که معلوم است خیلی عصبانی است در را به‌تندی باز می‌کند. «مورا» برمی‌گردد و سعی می‌کند فرار کند، اما «لوک» دنبالش می‌آید و بازویش را می‌گیرد. کشمکشی پیش می‌آید. دوربین زوم می‌کند و موهای «مورا» را نشان می‌دهد که توی زیپ کاپشن لوک گیر می‌کنند. «مورا» هلش می‌دهد و «لوک» سر می‌خورد و محکم روی پله‌های سنگی می‌افتد و بعد بی حرکت همان جا می‌ماند.

شاید مورا فکر می‌کنه اون رو کشته، شاید در واقع از مردنش خوشحاله، و شاید - فقط شاید - در هر صورت نمی‌دونه مرده یا نه و فکر می‌کنه بهتره مطمئن بشه.

سرعت فیلم کم می‌شود و «مورا» را نشان می‌دهد که با سنگی در دست بالای سر لوک ایستاده و به آرامی آن را بالای سر خود می‌برد.

قاب ایستا.

کات به: اعضای تیم. آلن تکیه می‌دهد و به بقیه نگاه می‌کند.

به هر حال صورتش رو با ضربات سنگ نابود می‌کنه.

سکوت. گای کنار پنجره رویش را برگردانده.

میچل کلارک

(سرش را به نشانه مخالفت تکان می دهد)
من که هنوز توی کتم نمی ره. حتی اگه مادرش فهمیده بود.
بدترین اتفاقی که می تونست بیفته چی بود؟ تنبیهش می کرد یا
پول توجیبی ش رو قطع می کرد یا به همچین چیزی. بی خیال! این
دلیلی واسه کشتن طرف نیست...

بیل سرافینی

لیلا... خیلی ساکت شدی. به عنوان یه روان شناس برداشت تو
چیه؟

لیلا فرنس

(در حالی که نگران به نظر می رسد)
فقط امیدوارم این هم یکی دیگه از اون نمونه های الگوی رفتاری
نباشه که به طرز هولناکی آشناست.

سکوتی کوتاه؛ اول جی جی متوجه می شود.

جی جی نورتون

وای، فکر می کنی ازش سوءاستفاده می کرده؟ به خاطر همین مورا
اون جووری واکنش نشون داده؟

لیلا فرنس

(با آه)

واقعاً امیدوارم این طور نباشه؛ ولی این ممکنه توضیح بده چرا هر
دو این قدر از همدیگه بدشون می اومده...

دوربین به سرعت می چرخد و گای را نشان می دهد که از لابه لای اسباب و اثاثیه رد می شود و به پشت دوربین می رود. لایلا پریشان به نظر می رسد.

ای وای، گای! خیلی متأسفم... نباید این مسئله رو مطرح می کردم...

آلن کنینگ

(با صدای آهسته)

ما برای کشف حقیقت اینجا هستیم لایلا، «هر حقیقتی که باشه». گای خودش این رو گفت.

(دستانش را از هم باز می کند)

اگه این کاریه که ادعا می کنه داره انجام می ده، نمی تونه با وسواس انتخاب کنه کدوم «حقیقت» رو کشف کنیم، فقط به این دلیل که خوشش نمی آد.

بیل سرافینی

(به لایلا)

ممکنه همین اتفاق افتاده باشه؟ ممکنه مورا کشته باشدش؟

لایلا فرنس

(با چهره ای قاطع)

شاید؛ اگه واقعاً آزش سوءاستفاده می کرده.

(نفس عمیقی می کشد)

چند ماه بوده توی یه خونه زندگی می کرده، اگه در طول این مدت همچین چیزی در جریان بوده، به راحتی می تونم تصور کنم فشار اون وضعیت چطور ممکنه براش تحمل ناپذیر شده باشه و فراموش نکنیم که قشر پیش پیشانی مغز نوجوون ها هنوز کاملاً

رشد نکرده که یعنی کنترل تکانه خیلی ضعیف‌تری نسبت به بزرگ‌سال‌های بالغ دارن.

پس بله، شاید، اگه از قبل تحت اون مقدار فشار روحی بوده و بعد یه دفعه با عصبانیت باهاش رودررو شده، فکر می‌کنم احتمالش هست. ممکنه به اون صورتی که آلن الان توصیف کرد از کوره دررفته باشه.

هیوگو فریزر

یا شاید خیلی زرنگ‌تر از اون چیزی بوده که فکر می‌کنین. شاید دلیل اصلی اینکه صورتش رو نابود کرده این بوده که کاری کنه به نظریاد کار هر دیوونه‌ای ممکن بوده باشه، تا پلیس رو گمراه کنه.

بیل سرافینی

میچ، تو اون موقع باهاش در ارتباط بودی، هیچ وقت چیزی راجع به اینکه اون شب چه اتفاقی افتاد بهت نگفت؟ گمونم هیچ وقت چیزی راجع به سوءاستفاده نگفته باشه، وگرنه تا الان بهمون گفته بودی.

میچل کلارک

(با سر جواب منفی می‌دهد)

اون شب آخرین باری بود که باهاش حرف زدم. صبح روز بعدش با یه پیامک باهام به هم زد. تا چند هفته بعدش سعی کردم باهاش حرف بزنم، ولی حاضر نبود تماس هام رو جواب بده.

هیوگو فریزر

که به نظر من این به خودی خود حاکی از یه چیزیه.

بیل سرافینی

(به میچ)

این کارش به نظرت عجیب نیومد؟

میچل کلارک

(شانه بالا می اندازد)

اون موقع نه. با اون همه اتفاقاتی که افتاده بود نه. درضمن، واقع بین باشیم، پسرهای بیست و یک ساله دقیقاً به هوش احساسی شون معروف نیستن. فقط با خودم فکر کردم خودش به اندازه کافی مشکل داره، دیگه لازم نیست منم به مشکلاتش اضافه بشم.

و آره، اگه بخوام کاملاً صادق باشم، شاید فکر می کردم بهتره فاصله بگیرم. اون شب یه بار خطر از بیخ گوشم رد شده بود.

(به سمت بیل نگاه می کند)

و جهت اطلاع، تو درست می گی: هیچ وقت هیچی راجع به اینکه لوک رفتار نامناسبی باهاش داشته به من نگفت؛ حتی یک کلمه.

آلن کینینگ

(به پشتی صندلی اش تکیه می دهد)

حالا اگه مورا بوده باشه، به نظرتون کرو لاین می دونسته؟

چند لحظه طول می کشد تا این سؤال را هضم کنند. بیل سوت کوتاهی می کشد.

بیل سرافینی

وای...!

آلن کنینگ

این باید نتیجه‌گیری بدیهی باشه دیگه، نه؟ شاید همون شب نه، یه کم بعدش. یادتونه شرلی بوکر راجع به تراپی رفتن بچه‌ها چی گفت؟ اگه مورا واقعاً «لوک» رو کشته باشه می‌تونم به راحتی تصور کنم چرا به روان‌شناس نیاز داشته. حتماً از لحاظ روانی داغون بوده.

لیلا فرنس

(که معلوم است از انتخاب کلمات او بدش آمده)
اون پیداش کرده. فکر نمی‌کنی همین‌ها به تنهایی...
(با اشاره به عکس‌های صحنه جرم)
...کافیه تا روح و روان یه نوجوون پونزده ساله عادی رو به هم بریزه؟

آلن کنینگ

صد درصد؛ ولی یه توضیح دیگه هم هست، و همون طور که قبلاً گفتم، نمی‌تونیم، چون خوشمون نمی‌آد همین جوری نادیده بگیریمش.

بیل سرافینی

(که او هم به تابلو و تخته نگاه می‌کند)
ولی لباس‌هاش چی؟ اگه مورا لوک رو با اون ضربات شدید می‌کشت سرتاپاش خون و مواد دیگه بدن می‌شد. امکان نداشته پلیس‌ها متوجه همچین چیزی نشن.

هیوگو فریزر

ساده‌ترین توضیحش اینه که لباس‌هاش رو عوض کرده. توی خونه بوده... به یه عالمه لباس تمیز دسترسی داشته.

لیلا فرنس

(نگاهی به گاه‌شمار می‌اندازد)
ولی فرصت کافی برای این کار داشته؟

هیوگو فریزر

(به این موضوع فکر می‌کند)
به نظرم تقریباً فرصت داشته؛ با فرض اینکه یه‌کم بعد از ده رسیده
باشه خونه. تا ساعت ۱۰:۴۷ با ۹۹۹ تماس گرفته نشده.

جی جی بلند می‌شود، به طرف تابلو می‌رود و مقابل تعدادی عکس که از
روی فیلم‌های قبلی گرفته شده‌اند می‌ایستد.

دوربین زوم می‌کند.

جی جی نورتون

(به یکی از عکس‌ها اشاره می‌کند)
خب، می‌دونیم اون شب توی مهمونی دوستشون چه لباس‌هایی
تنش بوده. سؤال اینجاست که وقتی پلیس‌ها بعد از تماس با ۹۹۹
رسیدن خونه، هنوز همون لباس‌ها تنش بوده یا نه.

تارک عثمان

(سرش را بلند می‌کند)
متأسفانه هیچ فیلمی ندارم. رسانه‌ها اجازه نداشتن اون شب
هیچ فیلمی از بچه‌ها نشون بدن.

هیوگو فریزر

(به آلن)

مطمئناً اگه مورا جنازه رو پیدا کرده، پلیس لباس هاش رو برای آزمایش برده، درسته؟ در این صورت باید یه چیزی توی پوشه باشه که نوشته باشه چی تنش بوده.

شروع به بررسی پوشه هایشان می کنند. اول بیل پیدایش می کند.

بیل سرافینی

ایناهاش... هودی طوسی، تی شرت سفید، شلوار جین.

(به جی جی که هنوز کنار تابلو است نگاه می کند)
مطابقت داره؟

جی جی نورتون

(متقابلاً به او نگاه می کند)
آره، تا جایی که به نظر می آید؛ ولی معمولاً یه نوجوون عادی چند تا تی شرت سفید و شلوار جین داره. به نظرم نمی شه گفت این یه مدرک قطعیه. به راحتی می تونسته قبل از رسیدن پلیس لباس هاش رو عوض کنه.

لیلا فرنس

هودی چی؟

جی جی نورتون

هودی توی این عکس های قبل تر تنش نیست؛ ولی اگه بخوایم منصف باشیم، ممکنه به این خاطر باشه که داخل بوده و نیازی بهش نداشته.

هیوگو فریزر

یه دقیقه صبر کنین! درمورد این روایت جدیدت از وقایع، آلن می‌شه توضیح بدی «لوک» چطور کاپشن تنش بوده؟

چند نفر با قیافه‌ی حالت نگاهش می‌کنند، اما بیل سریع‌تر از بقیه متوجه می‌شود.

بیل سرافینی

می‌دونم چی می‌خوای بگی. اگه وقتی مورا رو از پنجره دیده داشته تلویزیون می‌دیده، چرا قبل از رویارویی با مورا می‌ره کاپشن می‌پوشه؟ آدم اصلاً همچین کاری نمی‌کنه، می‌کنه؟ حتی اگه بارون بوده، که می‌دونیم نبوده... حتی دراون صورت هم کاپشن نمی‌پوشیده.

آلن کینگ

(شانه بالا می‌اندازد)

این چیز مهمی نیست، شاید تلویزیون نمی‌دیده، شاید می‌خواست به بیرون روی موتورسیکلت کار کنه.

دوباره کات به: بازسازی: دوربین به عقب برمی‌گردد و به نقطه‌ای می‌رود که «مورا» در تراس پیدایش می‌شود. فیلم دوباره پخش می‌شود. این بار «لوک» با کاپشن لی مشکی‌اش در اتاق پذیرایی ایستاده که یک دفعه او را می‌بیند. بقیه سکانس مثل قبل پخش می‌شود.

کات به: اعضای تیم.

لیلا فرنس

ولی وقتی مرده کلیدهای کارگاه همراهش نبوده‌ن، درسته؟ قبلاً
راجع به این حرف زدیم.

آلن کیننگ

(با خون‌سردی)

شاید همون لحظه‌ای که داشته دنبالشون می‌گشته مورا پیدااش
شده.

هیوگو فریزر

من که قانع نشدم. به نظرم حقایق معلوم خیلی بهتر با یه سناریوی
دیگه جور درمی‌آن: یعنی اون شب یه نفر دیگه غیرمنتظره یا طور
دیگه‌ای اومده اونجا و لوک تصمیم گرفته بیرون خونه باهاش
صحبت کنه. به خاطر همین کاپشن پوشیده. به نظر من که مورا
هیچ نقشی درش نداشته.

(یک لحظه مکث)

ولی این رو قبول دارم که چیزهایی که میچ بهمون گفت چند تا سؤال
مهم رو به وجود می‌آره، مهم‌تر از همه اینکه امکان داره اون قدری
زودتر رسیده باشه خونه که یا به قول آلن خودش مرتکب قتل شده
باشه، یا خیلی بیشتر از اونیه که تا حالا اقرار کرده درموردش بدونه.
مشکل اینجاست که این سؤال رو فقط خودش می‌تونه
جواب بده.

سروصدایی ناگهانی می‌آید، دورین می‌چرخد و درهای اتاق مجاور را نشان
می‌دهد که به شدت باز می‌شوند. همه برمی‌گردند و مورا را می‌بینند که آنجا
ایستاده و هرکدام از دستانش روی یکی از درهاست.

مورا هاوارد

می‌خواین بدونین چه اتفاقی افتاد؟ باشه.

بپرسین دیگه.

بهتون می‌گم چه اتفاقی افتاد.

فید آوت آهسته.

کات به: نیک وینسنت، پس‌زمینه سیاه ساده، کلوزآپ و مستقیم رو به دوربین.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

تا اینجا سریال چیزهای زیادی راجع به شیوه جنجالی ساختش شنیدین. بهمون اتهام حيله‌گری، سوءاستفاده و حتی حقه‌بازی زده شده؛ ولی من بابت هیچ‌کدومش عذرخواهی نمی‌کنم. چرا؟ چون در عرض چند ماه تونستیم پرونده‌ای رو حل کنیم که به مدت دو دهه پلیس کلان‌شهر رو مغلوب کرده بود. درست، بعد از این همه سال، بالاخره به حقیقت پی بردیم. می‌دونیم چه کسی لوک رایدرو کشت. خودتون رو خوب آماده کنین... می‌تونم بهتون قول بدم ما جراجویی فوق‌العاده هیجان‌انگیزی در پیش داریم.

فید آوت

کات به: دورنی پلیس. مورا هنوز در آستانه درهای دولنگه است و گای حالا کمی آن طرف‌تر ایستاده. اعضای تیم در پیش‌زمینه دور میز نشسته‌اند و همه به سمت مورا چرخیده‌اند.

گای هاوارد

(یک قدم به سمت خواهرش برمی دارد)
موری... مجبور نیستی این کار رو بکنی...

مورا هاوارد

عه، جدی؟ تک تک حرف هاشون رو شنیدم، و اون حروم زاده...
(با دست لرزان به آلن اشاره می کند)
... الان به من اتهام قتل زد.

گای هاوارد

(به او نزدیک تر می شود)
نزد؛ دقیقاً این کار رو نکرد. فقط سعی دارن احتمالات مختلف رو
حذف کنن. هیچ کس واقعاً معتقد نیست کارتو بوده.

مورا هاوارد

واقعاً؟ خب، من که این طور شنیدم.

از کنار او می گذرد، وارد اتاق می شود و مقابل آلن می ایستد.

می خوای بدونی چه اتفاقی افتاد؟ پس چرا از خودم نمی پرسی،
لعنتی؟

با شدتی عمدی یک صندلی بیرون می کشد و با خصومتی آشکار آن را
یکی دو متر جلوتر از آلن روی زمین می کوبد، بعد تکیه می دهد.

آلن کنینگ

(با خونسردی)

باشه، اگه می‌خوای این جوری باشه، تعریف کن. روایت خودت رواز
اتفاق‌های اون شب برامون بگو.

مورا هاوارد

روایت من نیست...

آلن کنینگ

(شانه بالا می‌اندازد)

روایت، شرح، «حقیقت خودت»، هرچی. لازم نیست خیلی به
معنای کلمات گیر بدی.

بیا با فیلمه شروع کنیم. مادرت تو و املی رو برد ناتینگ‌هیل گیت و
براتون بلیت خرید. فیلم «ظلم تحمل‌ناپذیر»^۱ بود، درسته؟

مورا هاوارد

(زیر لب زمزمه می‌کند)

چقدرم به اون وضعیت می‌خورد.

آلن کنینگ

(که مشخص است کنج‌کاو شده، اما به خودش اجازه نمی‌دهد از
بحث منحرف شود)

فیلم ساعت ۸ شروع شد و قرار بود حدود ۱۰:۱۵ تموم بشه، پس
اگه زمان برگشتن رو هم در نظر بگیریم، تو و املی باید ساعت ۱۰:۳۰
رسیده باشین خونه.

(منتظر جواب او می‌ماند، اما مورا به خودش زحمت نمی‌دهد)
اما ظاهراً فکرهای دیگه‌ای توی سرت بوده. تقریباً بلافاصله از
سینما اومدی بیرون و میچ با ماشین سوارت کرد.

آلن به میچ اشاره می‌کند و مورا تقریباً برخلاف میلش به طرف او نگاه می‌کند. آن دو یک لحظه با هم چشم در چشم می‌شوند؛ از آخرین باری که با هم در یک اتاق بوده‌اند اتفاقات زیادی رخ داده. مورا دوباره رویش را از او برمی‌گرداند. لبش کمی می‌لرزد. میچ پشتش به دوربین است، اما می‌بینیم که لیلا نگاه مضطربی به او می‌اندازد.

مورا هاوارد

درسته.

آلن کینگ

دو ساعت بعدی رو توی خونهٔ اون بودی، بعدش درست قبل از ساعت ده توی لاربرت ژود پیاده‌ت کرد. با املی اونجا قرار گذاشته بودی تا با هم برگردین خونه؟

مورا با سر تأیید می‌کند؛ همچنان ارتباط چشمی برقرار نمی‌کند.

اما وقتی میچ پیاده‌ت کرد املی اونجا نبود، درسته؟

مورا یک لحظه خیلی کوتاه مردد می‌ماند، بعد با سر جواب منفی می‌دهد.

کی رسید اونجا؟

مورا هاوارد

حدود پنج دقیقه بعد. از دست من عصبانی بود. می‌خواست به جای سینما بره خونهٔ دوستش، ولی من می‌خواستم اونجا باشه تا واسه من لاپوشونی کنه.

آلن کنینگ

چه ساعتی با هم برگشتین دورنی پلیس؟

مورا هاوارد

حدود ۱۰:۳۰. خودت این رو می دونی.

آلن کنینگ

ولی تا ۱۰:۴۷ به ۹۹۹ زنگ نزدی. دلیل این تأخیر چی بود؟

مورا هاوارد

(چشم غره می رود)

چند بار دیگه باید بگم؟ رفتیم توی آشپزخونه تا نوشابه و یه چیزی بخوریم. هیچ اثری از لوک نبود...

آلن کنینگ

منظورت بئاتریس نیست؟ مطمئناً انتظار داشتی اون پرستار بچه اونجا باشه، نه لوک، درسته؟

مورا هاوارد

(کمی سرخ می شود)

البته، منظورم این بود که هیچ کس نبود.

آلن کنینگ

این موضوع نگرانت نکرد؟ آخه قرار بود بئاتریس اونجا باشه، مگه نه؟ مادرت برادرت رو تنها نمی داشته.

مورا هاوارد

(برای اولین بار به او زل می‌زند)
وقتی بئاتریس پرستاری می‌کرد معمولاً تمام مدت در حال اتو کردن بود، گمونم فکر کردم همون جاست.

آلن کنینگ

توی آشپزخونه اتو نمی‌کرد؟

مورا هاوارد

(با طعنه)
ما یه اتاق رخت‌شویی داریم؛ از اسمش معلومه، نابغه.

آلن کنینگ

(بدون اینکه اجازه بدهد او تحقیرش کند)
خیلی خب. درهای تراس چی؟ باز بودن یا بسته؟

مورا هاوارد

ببین، خودت همه این‌ها رو می‌دونی...

آلن کنینگ

(بالبختی سرد)
به هر حال می‌خوام بگی.

مورا هاوارد

بسته بودن، خب؟

آلن کنینگ

و بعدش چی شد؟

مورا هاوارد

من و املی یه کم حرف زدیم، نوشابه مون رو خوردیم، بعد اون رفت طبقه بالا، منم رفتم سمت اتاقم. همون موقع بود که پیداش کردم. (یک لحظه مکث)

درضمن نه، نمی خوام دوباره همه اون وقایع رو تکرار کنم.

آلن کنینگ

پس خلاصه ماجرا اینه که بعد از اینکه میچ رسوندت، یه راست نرفتی خونه، منتظر خواهرت موندی.

مورا هاوارد

درسته.

حالا آلن رگباری سؤال می پرسد.

آلن کنینگ

وقتی رسیدی خونه کسی رو در حال خروج از خونه ندیدی؟

مورا هاوارد

نه.

آلن کنینگ

بالوک جروبخت نکردی، چون به این متهمت کرد که به جای سینما با میچ بودی؟

مورا هاوارد

نه.

آلن کنینگ

موهای تو نبودن که توی زیپ کاپشن لوک گیر کرده بودن؟

مورا هاوارد

(چشمانش گرد می شود)

نه...

آلن کنینگ

ازت سوءاستفاده می کرد؟

مورا با وحشت کمی نفسش را داخل می برد؛ قبل از جواب دادن مکث خیلی کوتاهی می کند.

مورا هاوارد

نه.

آلن کنینگ

املی چی؟ اون از تو کوچیک تر بوده، راحت تر می شده گولش زده. لوک اون رو هدف گرفته بود؟ به خاطر همین هر دو تون اون قدر ازش بدتون می اومد؟

مورا هاوارد

(بالحن گزنده)

ببین، فقط ازش خوشمون نمی اومد، خب؟ والسلام! همه چیز که
کودک آزاری نیست، می دونی؟ مثل این سریال های جنایی مزخرف
که نیست.

آلن کنینگ

با چه لباسی رفتی سینما؟

مورا هاوارد

(در حالی که کمی تلاش می کند از آن همه تغییر جهت ناگهانی آلن
جانماند)
همون لباسی که توی مهمونی تنم بود: شلوار جین، تی شرت،
کتونی...

آلن کنینگ

و مطمئناً کاپشن؟ آخه هوا سرد بوده، قبلش بارون اومده و
هواشناسی پیش بینی کرده بوده که دوباره بارون می آد...

مورا هاوارد

درسته، ببخشید، اون هودی هم که مامانم برام گرفت تنم بود.

آلن کنینگ

فقط اون؟ فکر نمی کنم اون توی بارون شدید زیاد به درد بخوره.

مورا هاوارد

(برخلاف میلش لبخند می زند)
آره، مامان هم دقیقاً همین رو گفت؛ ولی پالتویی که خوشم بیاد

نداشتم. فقط لباس مدرسه م بود که اونم حاضر نبودم توی یه جمعه شب حتی جنازه م هم توش دیده بشه.

آلن کنینگ

و اون هودی همونی بود که پلیس اون شب با بقیه لباس هات بردش؟

مورا هاوارد

درسته.

آلن کنینگ

که جواب آزمایش خون همه شون منفی شد.

مورا هاوارد

(دوباره اخم می کند)

آره، که چی؟ چرا منفی نباشن؟

آلن کنینگ

تو جنازه رو پیدا کردی؛ خیلی عجیب نبوده که حداقل یه مقدار خون روی لباس هات دیده شه؛ به خصوص روی هودی.

مورا هاوارد

(سرش را به علامت نفی تکان می دهد)

هیچ وقت در اون حد بهش نزدیک نشدم... گفتم که... به محض اینکه دیدم یه جنازه ست دویدم...

آلن کنینگ

پس یعنی هودی رو بایه هودی دیگه عوض نکردی؟ بایه هودی تمیز؟

مورا هاوارد

آخه چرا باید همچین کاری می کردم؟

آلن کنینگ

شاید خون روش بوده؛ اون قدر زیاد که نشه این طور توجیهش کرد که صرفاً به خاطر پیدا کردن جنازه بوده.

مورا هاوارد

اگه یادت رفته باید خدمتت عرض کنم، بازرس کنینگ، دارودسته توکل اون خونه صاحب مرده رو گشتن. یعنی، می دونم که همه شون یه مشت بی عرضه ن، ولی احتمالاً حتی اون پلیس های توی فیلم های کمدی هم می تونستن یه هودی رو که یه سطل خون روش ریخته پیدا کنن.

آلن کنینگ

اگه قبل از زنگ زدن به پلیس انداخته باشی ش توی ماشین لباس شویی نه...

مورا هاوارد

(با طعنه)

عه، جدی؟ اون وقت چطور دقیقاً باید این کار رو می کردم، انیشتین؟ ماشین لباس شویی از قبل روشن بود...

مکت می کند، ناگهان و باترس متوجه حرفی که زده است می شود.
گونه هایش سرخ می شوند و رویش را آن طرف می کند.

آلن کنینگ

پس یه نفر دیگه ماشین لباس شویی رو روشن کرده بوده. قبل از
اینکه تو بررسی خونه.
کی؟

مورا هاوارد

(بدون اینکه توی چشمان او نگاه کند)
از من نپرس...

آلن کنینگ

دارم ازت می پرسم.

مورا هاوارد

آخه من از کجا بدونم؟ فکر کنم مامان...

آلن کنینگ

ولی مگه از همون اول بهمون نگفتی مادرت هیچ وقت خودش
لباس ها رو نمی شسته؟ اینکه از این کار متنفر بوده؟ مگه اصلاً
بئاتریس رو به خاطر همین استخدام نکرده بود؟

مورا هاوارد

(شانه بالا می اندازد)

پس حتماً بئاتریس بوده که ماشین لباس شویی رو روشن کرده. حالا
اصلاً این چه اهمیتی داره...

مکث می‌کند و لبش را گاز می‌گیرد.

آلن کنینگ

(با صدای آهسته)

خیلی هم اهمیت داره، چون بئاتریس اون شب اونجا نبوده. ساعت دو بعد از ظهر از خونه رفته بوده بیرون. هیچ ماشین لباس شویی‌ای توی دنیا نیست که هشت ساعت برای خودش کار کنه. (سکوتی برقرار می‌شود) املی بود.

جمله‌اش سؤال‌ی نیست. مورا جواب نمی‌دهد.

می‌دونی فکر می‌کنم چه اتفاقی افتاده؟

مورا رویش را آن طرف می‌کند، به نظر می‌رسد چیزی نمانده گریه‌اش بگیرد.

فکر می‌کنم اصلاً بعد از اینکه میچ رسوندت با املی رفتی خونه. به نظرم یه مدت اونجا منتظرش وایسادی و بعد متوجه شدی اونم درست مثل تو زودتر از سینما اومده بیرون؛ بنابراین با فرض اینکه املی از قبل رفته خونه تو هم رفتی خونه و درست هم حدس زده بودی، اون توی خونه بوده؛ ولی هیچی نمی‌تونسته تورو برای چیزی که پیدا کردی آماده کنه.

کات به: بازسازی: همان طور که قبلاً نشان داده شد، «مورا» از فوردد پیاده می‌شود، اما این بار همان جا در خیابان منتظر می‌ماند و به ساعتش نگاه

می‌کند. مدتی آنجا می‌ماند، بعد به سمت دورنی پلیس راه می‌افتد، دم دروازه رمز ورود را می‌زند و از ماشین رو بالا می‌رود. وارد خانه می‌شود، اما کسی آنجا نیست. در حالی که کمی سردرگم به نظر می‌رسد وارد آشپزخانه می‌شود. سروصدایی می‌شنود و وقتی درِ اتاق رخت‌شویی را باز می‌کند، می‌بیند ماشین لباس‌شویی روشن است. هاج و واج به نظر می‌رسد، اما بعد چیزی باعث می‌شود بچرخد؛ املی است که صورتش خونی است و رنگش مثل گچ شده. اتفاق هولناکی رخ داده است.

آلن کیننگ

املی درمونده بوده - هول شده بوده - یه کم عقل از سرش پریده بوده. می‌گه نمی‌دونسته قرار بوده لوک مراقب بچه باشه، وگرنه زودتر نمی‌اومده خونه. می‌گه دعوای خیلی شدیدی با هم کرده‌ن؛ شاید املی تهدید کرده که به مادرش می‌گه لوک باهاش چه کار می‌کرده، حالا هرچی که بوده.

روی صحنه بازسازی شده به حرف‌هایش ادامه می‌دهد.

دلیلش هرچی که بوده، کشمکشی بینشون پیش اومده و توی اون گیرودار موهاش توی زیپ کاپشن لوک گیر کرده‌ن. تونسته ازش دور بشه و سعی کرده از توی باغ فرار کنه؛ ولی لوک دنبالش اومده، پایین پله‌ها افتاده دنبالش، شاید دوباره با هم درگیر شده‌ن، املی هلش داده، شاید لوک بُر خورده...

کات به: دورنی پلیس. مورا دستش را جلوی دهانش گذاشته است و بی صدا گریه می‌کند. گای جلو می‌آید و دستش را روی شانه او می‌گذارد.

آلن کنینگ

نمی‌دونه چی کارکنه. به تو التماس می‌کنه کمکش کنی، تو هم قبول می‌کنی.

خواهرته، دوستش داری و قبول می‌کنی بهش کمک کنی و لاپوشونی‌ش کنی...

مورا هاوارد

(سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد)
نه، این جور نبوده...

لیلا فرنس

(با ملایمت)
پس چه جوری بود، مورا؟

مورا هاوارد

(با صدای لرزان)
اصلاً ازم نخواست کمکش کنم، حتی نمی‌دونست من اونجام...

بیل سرافینی

صبر کن ببینم... چی گفتی؟

مورا هاوارد

(نفس عمیقی می‌کشد؛ گای شانه‌اش را محکم‌تر می‌گیرد)
وقتی برگشتم، رفتم توی آشپزخونه و املی رو توی اتاق رخت‌شویی دیدم. به نظر می‌اومد داره یه چیزی رو می‌شوره. نمی‌تونستم ببینم چیه، ولی به نظر می‌اومد خون روش باشه. بعد در ماشین رو باز کرد

و هرچی رو که بود گذاشت داخلش و روشنش کرد. یه کم عجیب بود؛ چون می‌دونستم از قبل لباس تمیزتوی ماشین هست، ولی املی به خودش زحمت نداد درشون بیاره، فقط دوباره روشنش کرد.

بیل سرافینی

در این مورد سؤالی ازش نپرسیدی؟

مورا هاوارد

(با سر جواب منفی می‌دهد)

نه. نمی‌خواستم خجالت بکشه. ببین، فکر کردم حتماً به خاطر عادت ماهیانه‌ش تصادفاً لباسش خونی شده. اون موقع تازه عادت ماهیانه‌ش شروع شده بود و من فقط فکر کردم قضیه همینیه.

بیل سرافینی

پس یعنی فقط برگشتی بیرون؟ بروز ندادی که اونجا بودی؟

مورا مردد می‌ماند، بعد با سر تأیید می‌کند.

بعدش چی شد؟

مورا هاوارد

یه راست رفتم سمت اتاقم...

صدایش می‌لرزد و دوباره دستش را روی دهانش می‌گذارد.

بیل سرافینی

و همون موقع متوجه شدی خون درواقع از کجا اومده.

مورا نگاهی به او می اندازد، بعد دوباره با سر تأیید می کند.

و تصمیم گرفتی که ازش محافظت کنی. نمی خواستی اجازه بدی
خواهر سیزده ساله ت تا آخر عمرش توی زندان باشه؛ به هر قیمتی
که شده.

مورا کورکورانه دستش را بالا می برد و دست گای را می گیرد.

حالا بعدش چی شد؟

مورا هاوارد

برگشتم داخل، دیدم اونجاست، توی آشپزخونه. ظاهراً خیلی
حالش بد بود، ولی چیزی نگفت. بهش گفتم لوک مرده و اونم سعی
کرد متعجب به نظر بیاد؛ ولی می دونستم که تعجب نکرده.
بهش گفتم می خوام زنگ بزnm پلیس و اینکه وقتی رسیدن بهشون
بگیم ماکل شب سینما بودیم و تازه برگشتیم. گفتم در غیر این
صورت ممکنه مردم فکر کنن کار ما بوده.

لیلا فرنس

اون وقت اون چی گفت؟

مورا هاوارد

چیز خاصی نگفت، فقط گفت می خواد بره بالا به گای سر بزنه.

به بالا نگاه می کند؛ اشک از صورتش جاری شده.
اون وقت بود که فهمیدم.

فهمیدم کار املی بوده.

قاب ایستا و فید آهسته.

- تیتراژ پایانی -

پیغام‌های صوتی مورا هاوارد برای املی هاوارد بین ساعت ۵:۴۰ بعدازظهر و ۱۱:۰۵
شب چهاردهم ژوئیه ۲۰۲۳



ام اگه هستی خواهش می‌کنم جواب بده

باید باهات حرف بزنم... بهت پیام دادم، ولی جواب نمی‌دی.

خواهش می‌کنم ام، کار مهمی دارم.



املی... پنج بار بهت زنگ زده‌م، بهم زنگ بزن ضروریه





ام... من بیرون آپارتمانتم، ولی در رو باز نمی‌کنی

دیگه دارم می‌ترسم کجایی؟



0.09



-0.13

Speaker

Call back

Delete



اپیزود هشت | در دست فیلم برداری |

درای رایزر فیلمز

لندن W1Q 2UD، خیابان شروود ۲۲۷



تهیه کننده: نیک وینسنت کارگردان: گای هاوارد تدوینگر: فابیو بوی محقق: تازک عثمان دستیار تولید: چنی تیت مدیر لوکیشن: گای جانسون صبحانه سر صحنه از ۰۷:۳۰ ناهار در حین کار از ۱۲:۳۰ پایان فیلم برداری ۱۷:۵۰	برنامه کار بدنام: چه کسی لوک راید را کشت؟ چهارشنبه دوم نوامبر ۲۰۲۳ اپیزود ۸: در محل روز ۱ از ۲	بازیگران آلن کینگ (AC) میچل کلارک (MC) هیوگو فریزر (HF) لیلا فرنس (LF) جی جی نورتون (JJN) بیل سرافینی (WS) ساعت حضور عوامل ۰۸:۱۵ ساعت آماده شدن دوربین: ۰۸:۳۰ طلوع آفتاب ۰۷:۰۲ غروب آفتاب ۱۶:۳۷ بیش بینی وضع هوا ۱۴ درجه، بارانی 
---	--	---

توجه: تعدادی جای پارک در محل، باید پیشاپیش رزرو شود نزدیک ترین ایستگاه مترو: هالند پارک شماره تماس اضطراری ۰۷۰۰۰ ۶۱۶۱۷۸	لوکیشن: لندن W8 OTF کمپدن هیل، لاربرت رود ۲، دورنی پلیس
--	--

عوامل	نام	لندن	نام	مکان
تاریخ	نام	لندن	نام	مکان

تیتراژ: مونتاژ سیاه و سفید به سبک فیلم هنری از عکس‌ها و کلیپ‌های کوتاه: صحنه جرم، پوشش خبری معاصر، عکس‌های خانوادگی

آهنگ: «چیزی نیست، مامان (فقط خون‌ریزی دارم)» (باب دیلن)، از ساوندترک فیلم «ایزی رایدر» [۱۹۶۹]

پایان تیتراژ

بدنام

فید این

چه کسی لوک رایدر را کشت؟

فید آوت

کات به: نیک وینسنت، پس‌زمینه سیاه ساده، مستقیم رو به دوربین.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

اپیزود قبلی رو با یه صحنه مبهوت‌کننده به پایان رسوندیم: حل یه پرونده بیست‌ساله به صورت زنده جلوی دوربین؛ قاتلی که هیچ‌وقت کسی حتی بهش شک هم نکرده بود. برای یه فیلم‌ساز مثل این بود که سریال منحوس دوباره تکرار بشه. منحوس رو یادتونه؟ رابرت درست^۱، یه قاتل زنجیره‌ای که تونس‌ته بود چند دهه از چنگ عدالت فرارکنه و بالاخره قبول کرد که باهاش

1. Robert Durst

مصاحبه بشه؟ و اگه این به اندازه کافی دراماتیک نبود، اون صحنه باورنکردنی آخرش رو به یاد بیارین که وقتی فکر می کرد قسر دررفته، رفت دست شویی؛ ولی یه چیز رو فراموش کرده بود: میکروفنش هنوز روشن بود. زل زد توی آینه و آهسته گفت: «من چه غلطی کردم؟» «خب معلومه، همه شون رو کشتم.»

بوم!

هیچ کس فکر نمی کرد توی صنعت ما دیگه چیزی بهتر از این تولید بشه و در طول هشت سال بعد از ساخته شدن منحوس، واقعاً هم هیچ وقت این اتفاق نیفتاده؛ یعنی هیچ وقت تا همین الان. سازندگان منحوس طبیعتاً کشفیاتشون رو در اختیار مقامات گذاشتن و شب قبل از پخش آخرین اپیزود، رابرت درست به جرم قتل عمد دستگیر شد.

نقطه اوج فوق العاده ای بود، ولی برای قرارگرفتن توی سریال دیگه دیر شده بود.

ما هم کشفیات خودمون رو در اختیار مقامات گذاشتیم و در طول این تابستون، پلیس کلان شهر تحقیقات خودش رو انجام داده، از جمله آزمایش های پیشرفته دی ان ای روی موهای پیدا شده توی زیپ کاپشن.

در ماه اکتبر در حدی مدارک و شواهد به دست آورده بودن که مجرم رو دستگیر کنن، ما هم فرصت کافی به دست آوردیم تا سریال رو موقتاً متوقف کنیم که یعنی حالا می تونیم این رو بهتون نشون بدیم.

روی فیلم اصلی هاوارد که با دست بند از یک بلوک آپارتمانی بیرون می آید به صحبت هایش ادامه می دهد. دو مأمور پلیس با یونیفرم پشت سر املی بیرون می آیند؛ دوربین دنبالشان می کند که او را به طرف ماشین پلیسی

می برند، در عقب را باز می کنند و او را به داخل هدایت می کنند. املی به چشم هیچ کس نگاه نمی کند.

فکر می کردیم پرونده رو حل کردیم، فکر می کردیم به لطف کارهای ما این پرونده برای همیشه بسته شده، اما اشتباه می کردیم؛ این پایان ماجرا نبود، هنوز خیلی تا پایان ماجرا مونده بود.

کات به: مونتاژ خبرهای بازداشت.



کات به: فیلمی از گای که دوربین ها و میکروفن هایی احاطه اش کرده اند. صورتش را اصلاح نکرده و رنگش پریده است، اما خونسرد و بر خودش مسلط است.

خبرنگار شماره ۱

واکنشت به این خبر چیه، گای؟ حتماً خیلی برات شوکه کننده بوده.

گای هاوارد

خب، بله؛ یعنی، هیچ کدوممون انتظار این رو نداشتیم. بدترین خبریه که می تونست به دستمون برسه...

خبرنگار شماره ۱

ولی تو مسئول این کاری... اگه تو تصمیم نگرفته بودی این مستند رو بسازی هیچ کدوم از این اطلاعات افشا نمی شد و خواهرت قسر درمی رفت...

گای هاوارد

مسئله «قسر در رفتن» نیست، اون یه بچه بوده؛ بچه ای که تحت فشار روحی غیر قابل تحملی قرار داشته...

خبرنگار شماره ۱

پس می تونی تأیید کنی مردی که به اسم لوک راید می شناختی ش ازش سوء استفاده می کرده؟ مدرک موثقی در این مورد داری؟

گای هاوارد

نه، ولی...

خبرنگار شماره ۱

این مدارک جدیدی که پلیس در اختیار داره - اون آزمایش های دی ان ای جدیدی که انجام دادن - ثابت کردن موهای گیر کرده توی زیپ کاپشن مقتول مال خواهرت بوده، درسته؟

گای هاوارد

به من این طور گفته...

خبرنگار شماره ۲

واسم اصلی ش جونا مک کنا بوده؟ یه کانادایی که سال ۱۹۹۱ مرگ خودش رو جعل کرده؟

گای هاوارد

ظاهراً...

خبرنگار شماره ۲

راجع بهش چی می تونی بهمون بگی؟

گای هاوارد

هیچی؛ منم درهمون حدی می دونم که شما می دونین. فکر می کنم پلیس داره تلاش می کنه خانواده ش رو پیدا کنه...

خبرنگار شماره ۳

خانواده خودت چی؟ نظراون ها دراین مورد چیه؟ بازداشت شدن خواهرت رو تقصیر تو می دونن؟

گای هاوارد

(کمی از این سؤال می رنجد)

تقصیر من نیست. من از کجا می دونستم چه چیزهایی کشف می کنیم؟

خبرنگار شماره ۴

مادرت چی؟ مورا چی؟ اون ها چه حسی دارن؟

گای هاوارد

مادرم آلازایمر داره؛ دروضعیتی نیست که...

خبرنگار شماره ۴

ولی اون حتماً می‌دونسته، نه؟ بعید می‌دونم دوتا دختر نوجوون
همچین رازی رو بین خودشون نگه داشته باشن.

گای هاوارد

هیچ چیزی حاکی از اینکه مادرم چیزی می‌دونسته وجود نداره.

خبرنگار شماره ۴

شاید اون شب نه، ولی بعداً چی؟ مگه خواهرها تفرقه بودن ترایی؟
مگه خودت نرفتی؟ چطور ممکنه یه مادر اطلاع نداشته باشه؟

گای هاوارد

این‌ها مسائل خصوصیه...

خبرنگار شماره ۴

توی سریالته، رفیق. این از نظر من علنی‌ش می‌کنه. این دوتا با هم
تناقض دارن.

گای هاوارد

(کم‌کم از آن‌ها فاصله می‌گیرد)

حرف دیگه‌ای ندارم. اگه سؤال دیگه‌ای دارین، می‌تونین از وکیل
پرسین. فعلاً ممنون می‌شم حریم خصوصی من و خانواده‌م رو
رعایت کنین...

خبرنگار شماره ۴

«توی این شرایط سخت»، آره، حتماً.

(زیر لب)

و فعلاً تا می‌تونی از این قضیه نهایت استفاده رو ببری.

خبرنگار شماره ۳

(با صدای آهسته حرف او را تأیید می‌کند)

تعداد بیننده‌ها بیست درصد می‌ره بالا، تازه با یه تخمین محافظه‌کارانه.

کات به: استودیو، ابرهای تیره‌ای در آسمان هستند و باران روی پنجره‌ها می‌بارد. نیک سر میز است، تارک هم همین‌طور. حالا دو تلویزیون روی دیوار است.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

بنابراین با خودم فکر کردم با این همه اتفاقی که افتاده بهتره برای بار آخر دور هم جمع شیم و خوشحالم که بگم گای هم از طریق زوم از سامریست بهمون ملحق می‌شه؛ جایی که این مدت پیش مادرش مونده.

یکی از صفحه‌های تلویزیون روشن می‌شود. گای داخل یک اتاق نشیمن است و باغ بزرگی در آن طرفش دیده می‌شود. درخت‌ها عریانند و قسمت‌های گود و تو خالی، مه جمع شده است. گای نسبت به دفعه قبل لاغرتر، شکسته و نامرتب به نظر می‌رسد. موهایش نیاز به اصلاح دارند و لباس‌هایش اتو نشده‌اند. تصویرش روی حالت بی صداست.

لیلا فرنس

گای، می‌خوام از طرف همه‌مون بگم چقدر بابت عاقبت این

ماجرأ متأسفم. حتماً الان به خودت و خانواده ت خیلی سخت می‌گذره. امیدوارم کمک‌هایی رو که لازم داری دریافت کنی، املی هم همین‌طور. کلی از چیزهایی که درباره‌ی گذشته‌ش فهمیدیم الان با عقل جور درمی‌آید. کاش اون موقع یه نفر متوجه این وضعیتش می‌شد و مداخله می‌کرد. خیلی دل‌خراشه‌گای، واقعاً دل‌خراشه.

گای به نشانه‌ی تصدیق یک لحظه دستش را بالا می‌برد، ولی دکمه‌ی باز شدن صدرا نمی‌زند.

جی جی نورتون

(به بقیه‌ی اعضای تیم نگاه می‌کند)
بقیه رو نمی‌دونم، ولی انگار از زمانی که این برنامه رو شروع کردیم، سال‌ها می‌گذره یا شاید این تجربه من رو این قدر پیر کرده...

بیل سرافینی

(بالحنی سرد، به نیک)
خب، باید از نتیجه‌ی کار راضی باشی؛ اسمت توی همه‌ی مطبوعات هست؛ کسایی به من زنگ زده‌ن که سی ساله باهاشون حرف نزده‌م.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

همه‌مون توی همه‌ی مطبوعات هستیم، بیل. یه تلاش تیمی بود.

هیوگو فریزر

ولی همیشه همچین حسی نداشت، نیک. برای ما نه.

جی جی نورتون

ولی من هنوز درک نمی‌کنم چطور پلیس اون زمان این پرونده رو حل نکرده. الان خیلی بدیهی به نظر می‌آد؛ مثلاً یکی ش اینکه اون شب متوجه نشدن ماشین لباس شویی روشنه؟

لیلا فرنس

(شانه بالامی اندازد)

خونۀ بزرگیه. اگه املی ماشین رو روی مدت زمان کوتاهی گذاشته باشه، ممکنه موقعی که پلیس‌ها رفته‌ن توی اتاق رخت شویی رو نگاه کنن دورش تموم شده باشه.

جی جی نورتون

و در هر صورت پس‌نگری چیز شگفت‌آوریه و از این حرف‌ها. هیچ‌کدوممون هم همچین چیزی رو پیش‌بینی نمی‌کردیم. تازه ما چندین هفته با دقت زیادی این پرونده رو بررسی کردیم. یه کم پرروییه که طبق اون پلیس کلان‌شهر رو مقصر بدونیم. (نگاهی به سمت گای می‌اندازد)

بیاین واقع‌بین باشیم، اون دخترها خیلی حرفه‌ای لاپوشونی کرده‌ن.

هیوگو فریزر

(زیر لب)

شاید یه کم زیادی حرفه‌ای...

جی جی نورتون

(که ظاهراً حرف او را نشنیده)

خب، حداقل الان همه مون از لیست مظنون ها خارج شدیم. همه اون «تصادف ها» یی که نیک همه ش می خواست مردم باورشون کنن، اصلاً تصادف نبودن. حدس بزن چی بودن، نیک؟ حقیقت بودن.

نیک می خندد، ولی چیزی نمی گوید.

لیلا فرنس

(به سمت گای و بعد به نیک نگاه می کند)
می دونیم مورا در چه حاله؟ حتماً شوک بدی بهش وارد شده.

روی صفحه تلویزیون، گای به سمت چپ نگاه می کند. به نظر می رسد نشنیده باشد.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

فکر کنم خوبه.

لیلا فرنس

املی چی؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

تا جایی که می دونم خوبه. پلیس ها چیز زیادی نمی گن.

جی جی نورتون

(با طعنه)

خب، حتماً از کار تو خیلی حظ کرده نیک؛ بدون اینکه

کوچیک‌ترین هزینه‌ای کنن پرونده رو براشون حل کردی، همه اون سردرگمی‌های باقی‌مونده رو خیلی قشنگ روشن کردی...

هیوگو فریزر

ولی دقیقاً این‌طور نیست.

چند نفر با نگاه پرسشگرانه‌ای رویشان را به طرف او می‌کنند. روی صفحه، گای نگاهی به او می‌اندازد و اخم می‌کند.

میچل کلارک

(با اخم)

چی می‌خوای بگی، هیوگو؟

هیوگو فریزر

(به پشتی صندلی‌اش تکیه می‌دهد)

خب، هنوزیه سری سردرگمی‌ها باقی‌مونده. کاپشنه چی؟ همون کاپشن لی سیاهی که «لوک» تنش بوده.

سکوت کوتاهی برقرار می‌شود.

لیلا فرنس

(تلاش می‌کند به یاد بیاورد)

آره، راجع به اون صحبت کردیم. منظورت اینه که وقتی مرده چرا کاپشن تنش بوده؟

هیوگو فریزر

آره. طبق آخرین بازسازی نیک - که فکر می‌کنم از نظر پلیس حتماً

تشابه نسبتاً زیادی با اتفاقات واقعی داره - املی رسیده خونه،
«لوک» رو اونجا پیدا کرده، دعوای شدیدی با هم کردهن و املی
سعی کرده از توی باغ فرار کنه...

بیل سرافینی

(با سر تأیید می کند)

در این صورت چرا کاپشن تنش بوده؟ وقتی املی برگشته اون داخل
بوده.

هیوگو فریزر

دقیقاً!

لیلا فرنس

صبر کنین، موقعی که برامون سؤال بود کارمورا بوده یا نه، مگه
دقیقاً راجع به همین نکته حرف نزدیم؟

میچل کلارک

چرا، و نتیجه گرفتیم که شاید می خواسته بره کارگاه...

هیوگو فریزر

و من هم گفتم توضیح خیلی ساده ترش اینه که یا تازه بایه نفر
دیگه ملاقات کرده، یا می خواسته ملاقات کنه؛ کسی که «لوک»
می خواسته باهاش توی باغ حرف بزنه؛ مثلاً همون فرد مرموزی که
از کینگزکراس زنگ زده.

جی جی نورتون

(تا حدی به شوخی، ولی فقط تا حدی)

وای، دوباره از اول اون بحث رو شروع نکن! این جوری فقط بهونه دیگه‌ای می‌افته دست نیک تا دوباره شروع کنه به اتهام زدن به همه مون...

هیوگو فریزر

(حرف او را قطع می‌کند)

و آسیب دیدگی‌های املی چی؟ یعنی درواقع عدم آسیب دیدگی. اگه درگیری با «لوک» در حدی شدید بوده که موهاش توی زیپ کاپشنش گیر کرده، چطور هیچ اثری روی بدنش نمونه؟ حتی یه خراش هم روش نیفتاده بوده.

لیلا فرنس

(با اخم)

از این بابت مطمئنیم، آره؟

آلن کینگ

هیچی درمورد آسیب دیدگی توی پرونده ذکر نشده و بعید می‌دونم پلیس این مورد رو از قلم انداخته باشه.

جی جی نورتون

اتفاقاً هیوگو الان به نکته خیلی خوبی اشاره کرد. نظرت چیه، نیک؟ می‌تونیم بفهمیم آیا کسی تا حالا سوالی در این مورد از املی پرسیده یا نه؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(بالبخت)

به نظرم می‌تونیم یه کاری کنیم که یه کم از این هم بهتر باشه،
جی جی.

باسر به تارک اشاره می‌کند، تارک هم روی صفحه کلیدش می‌زند و صدای
ضبط شده‌ای را می‌شنویم.

کیفیت صدا زیاد خوب نیست؛ کمی مبهم است و چند دقیقه طول می‌کشد تا
اعضای تیم صداها را بشناسند. دوتا زن هستند؛ زن‌هایی جوان. یکی شان دارد
از دیگری می‌پرسد حالش چطور است؟ می‌پرسد با او خوب رفتار می‌کنند یا نه؟

هیوگو فریزر

صبر کن ببینم... این که مورا است...

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(با صدای آهسته)

واملی. درسته.

هیوگو فریزر

(رویش را به او می‌کند)

این رو چه جوری گیر آوردی؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

فقط گوش کن، هیوگو. فقط گوش کن.

ادامه صدای ضبط شده پخش می‌شود.

مورا هاوارد

یه چیز دیگه هم بود... از دستم عصبانی نشی، خب؟ نیک.

تهیه کننده - ازم خواست یه چیزی ازت بپرسم...

املی هاوارد

اگه اون پفیوز نبود هیچ کدوم از این اتفاق ها نمی افتاد. گای چقدر
آشغاله که قبول کرد همچین غلطی بکنه...

مورا هاوارد

ببین، می دونم، ولی نیک خیلی اصرار کرد، منم گفتم ازش می پرسم،
خب؟

اگه دوست داری می تونی بهش بگی گم شه، ولی می خواست بدونه
چرا هیچ خراشی چیزی روت نبوده؟ منظورم اون شبهه. اگه با لوک
دعوا کرده بودی.

املی هاوارد

که این طور! آره، بهش بگو بره گم شه.

مورا هاوارد

بی خیال ام...

یک لحظه سکوت.

موهای توی زیپ قطعاً موهای تو بوده - این رو ثابت کردن - وکیل
بهم گفت...

املی هاوارد

آره، ولی موهام اون موقع توش گیر نکرده ن. ببین، من اون کوفتی

رو واسه امتحان کردن تنم کردم، خب؟ کاپشنه رو؛ چند روز قبلش.
همیشه ازش خوشم می اومد و امتحانش کردم. حتماً همون موقع
موهام توش گیر کرده. والسلام.

مورا هاوارد

پس یعنی اون شب باهاش دعوا نکردی؟

املی هاوارد

(صدایش را پایین می آورد)

بی خیال بابا! خودت که می دونی باهاش دعوا نکردم.

مورا هاوارد

نه، نمی دونم... من هیچی نمی دونم...

املی هاوارد

ای بابا! بی خیال...

مورا هاوارد

(با صدای آهسته)

ازت سوءاستفاده می کرد؟ می تونی به من بگی... اگه این کاررو
می کرده...

املی هاوارد

معلومه که این کاررو نمی کرد.

مورا هاوارد

ولی داری اجازه می دی که همه همچین فکری بکنن؛ پلیس ها، وکیل...

املی هاوارد

نه بابا؟ خب معلومه که دارم این کار رو می کنم. این چیزیه که همه شون می خوان بشنون... از خداشونه این رو بشنون...

مورا هاوارد

ولی اگه لوک ازت سوءاستفاده نمی کرده، پس چرا؟ چرا... می دونی...

املی هاوارد

این قدر زدمش که مرد؟ این قدر زدم توی صورتش که مغزش دراومد؟

مورا هاوارد

وای، ام... واقعاً؟

املی هاوارد

اوه بی خیال! تو هم مثل من خوب می دونی که من هیچ نقشی توی مردنش نداشتم...

مورا هاوارد

من این رو نمی دونم... من اصلاً نمی دونم...

املی هاوارد

شوخی می کنی، درسته؟

مورا هاوارد

معلومه که شوخی نمی کنم؛ تمام این سال ها - فکر می کردم - فکر می کردم دارم از تو محافظت می کنم.

املی هاوارد

(که حالا صدایش به سختی شنیده می شود)
فکر می کردی داری از من محافظت می کنی؟

مورا هاوارد

(با نجوا، تقریباً عصبانی)

پس فکر کرده بودی دارم چه گهی می خورم؟ من تو رو دیدم... خون
توی سینک، اون قضیه ماشین لباس شویی، بعدش هم وقتی رفتم
بیرون و پیداش کردم فقط... فقط... فکر کردم...

املی هاوارد

وای، موری، آخه چرا چیزی نگفتی؟

مورا هاوارد

چی باید می گفتم؟ وقتی بهت گفتم لوک مرده اصلاً تعجب نکردی،
وقتی هم گفتم باید به پلیس بگیم کل شب توی سینما بودیم، فقط
قبول کردی. حتی نپرسیدی چرا؟ اگه کار تو نبود، پس چرا آخه باید
همچین کاری می کردی؟

املی هاوارد

ای وای!

وای وای وای وای...!

نیک با سر به تارک اشاره می کند و تارک صدای ضبط شده را متوقف می کند.
نیک به اعضای تیم که بیشترشان در مراحل مختلف شوک و ناباوری اند
نگاه می کند.

هیوگو فریزر

پس همه اشتباه فهمیدن: پلیس، ما... همه. کار املی نبوده.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

این طور به نظر می آید.

لیلا فرنس

(به نیک)

مورا این رو برای تو ضبط کرد؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(با سر تأیید می کند)

توی زندان هیث ساید^۱؛ جایی که املی منتظر محاکمه ست.

جی جی نورتون

پس مورا فکر کرده کار املی بوده، املی هم فکر کرده کار مورا بوده، ولی هیچ کدوم شون حرفی نزده‌ن؛ بنابراین هیچ وقت نفهمیده‌ن هردو اشتباه فکر می کرده‌ن. قضیه شد مثل داستان های تامس هاردی^۲...

آلن کیننگ

(رویش را به او می کند)

ولی حرف هاشون دقیقاً این ها نبود، مگه نه؟

درست می گی، قطعاً مورا فکر کرده املی قاتله، ولی املی همچین

حرفی درمورد مورا نزد، درسته؟

1. Heathside
2. Thomas Hardy

لیلا فرنس

مطمئننی؟ مطمئن نیستم من این جوری شنیده باشم.

بیل سرافینی

راستش من توی این یه مورد با آلن موافقم...

میچل کلارک

(درحالی که گیج شده)

ولی اگه املی نبوده، پس کی بوده؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(بالبختی یک وری)

ظاهراً هیوگو درمورد حرفی که قبلاً زد درست گفت: اون شب یه نفر دیگه اونجا بوده.

به افراد دور میز نگاه می کند و یک ابرویش را بالا می برد. مفهوم کامل حرفی را که زده به تدریج هضم می کنند.

لیلا فرنس

ای وای، باز شروع شد...

نیک وینسنت (تهیه کننده)

خب؟

هیوگو فریزر

شوخی می کنی؟ هنوز فکر می کنی ممکنه کاریکی از ما بوده باشه؟ حتی بعد از همه حرف هایی که زدیم تا خلافتش رو ثابت کنیم؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(شانه بالامی اندازد)

اگه جور درمی‌آد باید قبول کرد، هیوگو.

و در هر صورت، من مطمئن نیستم شما همه‌تون چقدر «مدرک» درست و حسابی ارائه دادین. آره، با عصبانیت کلی اظهار بی‌گناهی کردین، ولی اینکه نشد «مدرک»، حداقل نظر من اینه.

میچل کلارک

اوه بی‌خیال! همه این‌ها فقط واسه تأثیر گذاشتن روی بیننده‌ها بود، درسته؟ که تعداد بیننده‌ها رو ببری بالا؟ هیچ وقت واقعاً فکر نکردی کاریکی از ما بوده...

بیل سرافینی

(تأیید می‌کند)

خودش هم خوب می‌دونه که همه‌ش چرت و پرت بوده.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

واقعاً می‌دونم؟ بیننده‌ها مون که ظاهراً با حرفت موافق نیستن و من از این بابت مطمئنم، چون واقعاً ازشون پرسیدم. بعد از پخش اپیزود شیش، قبل از اینکه هیچ‌کدوم از دخترها بیان جلوی دوربین، توی توئیتریه نظرسنجی گذاشتیم، از بیننده‌ها مون پرسیدیم به نظرشون کی از همه بیشتر احتمال داره توی قتل نقش داشته باشه، و نظرشون این بود: و همون طور که می‌بینین، تقریباً هیچ‌کدومتون حرف‌هاتون کاملاً قانع‌کننده نبوده.

صفحه‌نمایش نتایج نظرسنجی را نشان می‌دهد:



کدامیک از این افراد را برای ارتکاب قتل محتمل تر از بقیه می دانید؟
#بدنام #چه-کسی-لوک-رایدر-را-کشت؟

٪۱۵

آلن کنینگ

٪۱۴

میچل کلارک

٪۱۳

هیوگو فریزر

٪۹

لیلا فرنس

٪۱۱

جی جی نورتون

٪۹

بیل سرافینی

لیلا فرنس

خب، گمونم می تونست بدتر از این باشه...

هیوگو فریزر

(با حالت ناامیدی مصنوعی)

ولی درمورد آلن، ای وای ای وای...!

آلن کنینگ

به قول خودت دیگ به دیگ می گه روت سیاه، هیوگو.

جی جی نورتون

(به صفحه نمایش زل می زند، بعد رویش را به نیک می کند)

این‌ها درصدن، درسته؟ در این صورت یه نفر رو از قلم انداختی، جمع این درصدها فقط هفتاد و یک درصده.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

خوب خواست جمعه، همیشه حضوری دانشمند خیلی مفید واقع می‌شه، درست می‌گی، واقعاً یه نفر رو از قلم انداختیم.

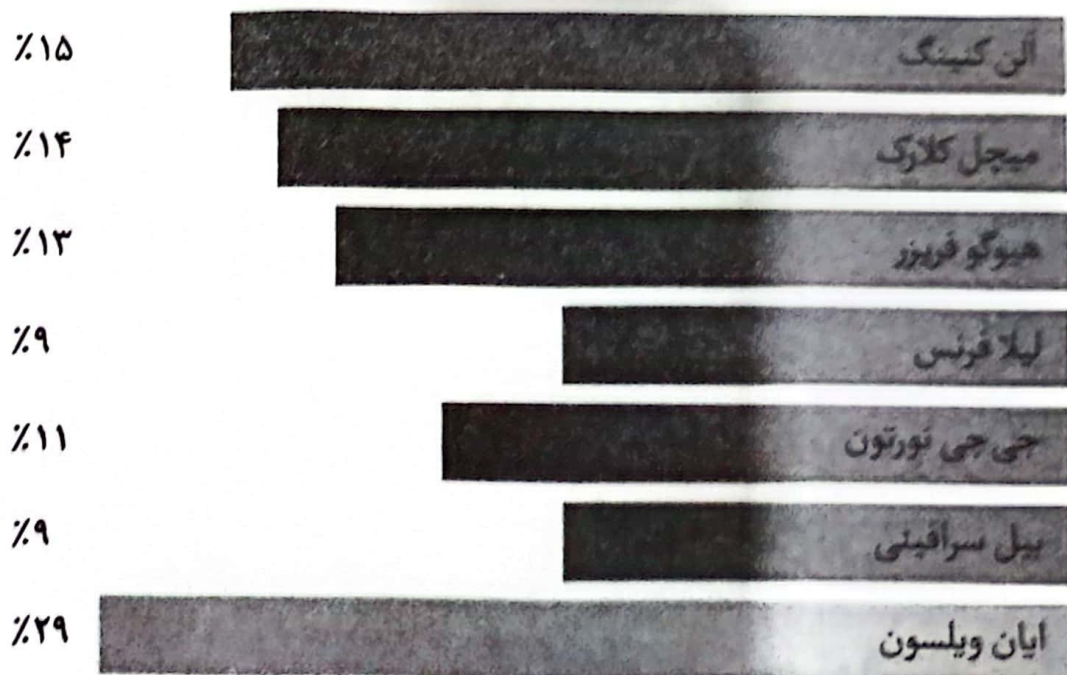
صفحه‌نمایش به فهرست کامل تغییر می‌کند:

درای رایزر فیلمز

@dryriserfilms



کدام یک از این افراد را برای ارتکاب قتل محتمل‌تر از بقیه می‌دانید؟
#بدنام #چه‌کسی-لوک-رایدر-را-کشت؟



۱۶۸۷۵ رأی، نتیجه نهایی

هیوگو فریزر

آها، آقای ویلسون گریزون. گمونم انتظارش می‌رفت.

جی جی نورتون

ولی من مطمئن نیستم این ما رو به کجا می‌رسونه، چون اون هنوز
داره خیلی خوب نقش اسکارلت پیمپرنل^۱ رو بازی می‌کنه...

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

این قدر تند نرو، جی جی. معلوم شد بیننده‌هامون تنهاکسایی
نبوده‌ن که از آخرین باری که ما سر این میزدورهم جمع شدیم
باهامون در ارتباط بوده‌ن.

به اوزل می‌زنند.

لیلا فرنس

(از نیک به تارک نگاه می‌کند)
ویلسون رو پیدا کردین؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

با اینکه خیلی دوست داشتم بگم من این کار رو کردم، ولی اون ما
رو پیدا کرد. سریال رو نگاه می‌کرده... می‌تونم بگم با علاقه وافر...

آلن کیننگ

(زیر لب)

شرط می‌بندم که همین طوره.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

و باتوجه به چیزهایی که دیده، احساس کرده از لحاظ اخلاقی
وظیفه داره بیاد جلو.

هیوگو فریزر

(با طعنه)

عه، واقعاً؟ بعد از این همه مدت یه دفعه لحظه آخر احساس کرد،
مسئولیت اخلاقی داره؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

صبر داشته باش، هیوگو، صبر داشته باش...

لیلا فرنس

(بایی صبری)

بگو دیگه، چی گفت؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

بیاین یه نگاه بندازیم.

تصویر صفحه نمایش به مصاحبه‌ای با ایان ویلسون تغییر می‌کند.
پشت میزی با سطح مرمر داخل باری کنار ساحل نشسته. درختان
نخل، خانه‌های کم‌ارتفاع با حال و هوای خانه‌های سه‌گوش هلندی و
در دوردست‌ها تپه‌های نارنجی‌رنگ درخشانده‌ای به چشم می‌خورند.
پوستش برنزه شده، پیراهن کتان کرم‌رنگ به تن دارد، یک عینک آفتابی
روی سرش گذاشته، یک نگرونی روی میز است و سیگاری که دود از آن
بلند می‌شود داخل زیرسیگاری است. موهای بلوندش کم‌پشت شده‌اند و
چاق‌تر از قبل شده؛ اما همچنان اعتماد به نفس دارد.

میچل کلارک

اینجا کجاست؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

(نگاهی به او می‌اندازد)

سواکوپموند^۱. توی ساحل نامیبیا. اونجا زندگی می‌کرده. من تا حالا اونجا نرفته بودم، ولی الان می‌فهمم چرا اونجا رو انتخاب کرده؛ آب و هواش عالیه، آدم‌هاش خوبن...

هیوگو فریزر

(بالحن نیش دار)

مطمئنم همین طوره. نداشتن پیمان استرداد مجرمین با انگلیس هم بدون شک جاذبه‌هاش رو بیشتر کرده.

کات به: مصاحبه که روی صفحه‌نمایش داخل اتاق نشان داده می‌شود، بتایراین واکنش اعضای تیم را در طول آن می‌بینیم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

خب، ایان، چرا بعد از این همه سال الان می‌خوای سکوت رو بشکنی؟ حتماً می‌دونستی که پلیس حدود بیست ساله می‌خواد باهات حرف بزنه.

ایان ویلسون

البته، ولی به قول سریال‌های پلیسی آمریکایی «به توصیه‌ی وکیل‌هام با این کار موافقت نکردم».

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

تا الان.

ایان ویلسون

درسته.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

حالا چی شد که نظرت عوض شد؟

ایان ویلسون

منم مثل بقیه سریالتون رو دنبال کردم، همه فرضیه‌هاتون رو راجع به رخ دادن قتل دیدم و بعد که اعلام کردی قراره یه راز خیلی بزرگ افشا بشه و قسمت آخر به تعویق افتاد، یه سروگوشی به آب دادم و فهمیدم پلیس کلان‌شهر می‌خواد اون دختره رو بازداشت کنه؛ املی رو.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

و فکر می‌کنی آدم اشتباهی رو گرفته‌ن؟

ایان ویلسون

از این بابت مطمئنم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

خیلی خب، پس تعریف کن... اون شب واقعاً چه اتفاقی افتاد؟

ایان ویلسون

(نوشیدنی‌اش را برمی‌دارد)

درمورد یه چیز درست حدس زدین. من اونجا بودم. واقعاً اون روز از کینگزکراس به رایدروزنگ زدم.

چند نفر از اعضای تیم با شگفتی نفسشان را فرومی‌برند؛ هیوگوزیرلب می‌گوید: «می‌دونستم.» نیک با لبخندی از خودراضی آن‌ها را از نظر می‌گذراند؛ معلوم است که از واکنششان لذت می‌برد.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

باهاش قرار گذاشتی که بری اونجا؟ باهاش حرف بزنی؟

ایان ویلسون

درسته. می‌خواستم راجع به وصیت‌نامه باهاش صحبت کنم؛ وصیت‌نامه فلورنس. قرار بود کل ارث به رایدربرسه و این از نظر من منصفانه نبود. مادرم داشت پیرتر می‌شد؛ حالش خوب نبود، دیگه مثل قبل نمی‌تونست تحرک داشته باشه. اون پول می‌تونست تفاوت خیلی بزرگی ایجاد کنه.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

ولی تو رابطه خیلی نزدیکی با فلورنس نداشتی، درسته؟ مادرت هم همین‌طور.

ایان ویلسون

نه، ولی بابام با شوهرش رابطه نزدیکی داشت؛ اون و ویکتور رایدربرسه قدیم‌ها دوست صمیمی بودن و می‌دونم که ویک قطعاً می‌خواست حداقل یه مقدار به ما برسه. هیچ‌وقت حتی لوک رو از نزدیک ندیده بود.

(جرعه‌ای از نوشیدنی‌اش را می‌نوشد)

البته من اون زمان نمی‌دونستم «لوک» اصلاً در واقع لوک نیست و بنابراین هیچ حقی نسبت به اون ارث نداره، حروم‌زاده متظاهرا

(شکلکی درمی آورد)

با در نظر گرفتن همه شرایط شاید همون بهتر که نمی دونستم.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

بنابراین رفتی دورنی پلیس تا راجع به وصیت نامه حرف بزنی. ولی قبل از اینکه این بحث رو ادامه بدیم، از اونجا که می دونم مردم سؤال می کنن، داری اقرار می کنی که عذر غیبتت دروغ بوده؟

ایان ویلسون

(به جلو خم می شود تا سیگارش را بردارد)
معلومه که دروغ بوده.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

«کریستین» رو وادار کردی برات دروغ بگه؟

ایان ویلسون

(لبخند ناخوشایندی می زند)
راستش خودش پیشنهاد کرد. من ازش کمک خواستم، اونم باکمال میل بهم کمک کرد. سال ها بود با هم دوست بودیم. اگه پلیس کلان شهر به خودش زحمت می داد بررسی کنه به این موضوع پی می برد.

(دود سیگار را به سمت نیک فوت می کند)
درواقع اصلاً اون بود که درمورد کل این جریان به من خبر داد.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

با دادن شهادت دروغ، برای تو ریسک بزرگی کرده. ممکن بود تحت پیگرد قرار بگیری.

ایان ویلسون

(پوزخند کوتاه سردی می زند)

حرف های خنده دارنزن! اون زمان پلیس کلان شهر با دوتا دست و یه نقشه هم حتی نمی تونست ماتحت خودش رو پیدا کنه. به راحتی اون احمق ها رو گول زد، و به هر حال بعداً، بعد از مردن مامان، حسابی «براش جبران کردم».

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(به آرامی سر تکان می دهد)

اتفاقاً برام سؤال شده بود که پول اون متل رو از کجا آورده...

ویلسون یک ابرویش را بالای می برد و جرعه دیگری می نوشد، اما حرفی نمی زند.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

خب، برگردیم سراغ اتفاقی که واقعاً اون شب افتاد. قرار گذاشتی که بری اونجا؛ ولی درو برات باز نکرد، درسته؟

ایان ویلسون

(سیگارش را برمی دارد و یک پک طولانی به آن می زند)

گفت می خواد توی باغ باهام حرف بزنه. البته فقط می خواست برتری خودش رو نشون بده، می خواست باهام مثل یه کارگر بی سروپا رفتار کنه.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

بعدش چی شد؟

ایان ویلسون

مشخصاً سعی کردم باهاش منطقی حرف بزنم.
(مکت)

نیک وینسنت (تهیه کننده)

خب؟

ایان ویلسون

ظاهراً «حوصله» بحث نداشت.
(به جلو خم می شود و خاکستر سیگارش را توی زیرسیگاری
می تکاند)
جروبحت یه کم بالاگرفت، یه کم با حالت ناجوری همدیگه رو هل
دادیم و، خب، سُرخورد.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

سُرخورد؟

ایان ویلسون

(دوباره به سیگارش پک می زند)
آره. از روی اون پله ها. به نظر من که مثل تله مرگ بودن. راستش
تعجب کردم که چطور تا حالا کسی گردنش نشکسته.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

احیاناً تو هلش ندادی؟

ایان ویلسون

نه، من هلش ندادم.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

حتی یه هل خیلی کوچیک؟

ایان ویلسون

نه. شرمنده که نقطه اوج سریالت رو خراب کردم رفیق، ولی اون خودش خود به خود سر خورد.
خیلی خب، آره، ممکنه یه کم تعادلش به هم خورده باشه، ولی دلیلش این بود که اون داشت من رو هل می داد.
تقصیر خودش بود، نه من.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

ولی ما از روی کالبدشکافی ش می دونیم اون ضربه ای که به پشت سرش وارد شده خیلی شدید بوده؛ مطمئناً در حدی که بی هوش بشه. سعی نکردی بهش کمک کنی؟

ایان ویلسون

آخه من که بهیار نیستم...

نیک وینسنت (تهیه کننده)

ولی می تونستی زنگ بزنی ۹۹۹...

ایان ویلسون

ایک دیگری به سیگارش می زند؛ معلوم است می خواهد وقت بیشتری به دست بیاورد)
گمونم می تونستم؛ ولی اون موقع دیگه بیشتر قصدم این بود که گورم رو از اونجا گم کنم. بیشتر به خاطر اینکه نمی خواستم دردسرهای همراه بیمار و این حرف ها برام پیش بیاد.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

«بیشتر»؟ پس یعنی این تنها دلیلش نبود؟

ایان ویلسون

(مردد می‌ماند)

اگه واقعاً می‌خواهی بدونی، دیدم یه چراغ توی خونه روشن شد.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

چراغ؟ کجا؟

ایان ویلسون

طبقه بالا... بالای تراس. باید یکی از اتاق خواب‌ها بوده باشه. قه
کردم یه نفر رو پشت پنجره دیده‌م...

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

پس زدی به چاک؟

ایان ویلسون

(چشم‌هایش باریک می‌شوند)

آره، فلنگ رو بستم. در حال فرار خوردم زمین و نزدیک بود گردن
خودم هم بشکنه، ولی آره، بلافاصله ملک رو ترک کردم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

پس برای اینکه هیچ شک و تردیدی باقی نمونه می‌پرسم، آخرین
باری که «لوک» رو دیدی بیهوش بود، ولی به طور کلی سالم
بود.

ایان ویلسون

(لیوانش را برمی دارد)
درسته.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

کتکش نزدی... هیچ آسیبی بهش نزدی؟

ایان ویلسون

نه، بهش دست هم نزدم.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

خب، می دونم که یه نفر این کار رو کرده. تو ندیدی کی بود؟

ایان ویلسون

(به آرامی)
نه به اون صورت، نه.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

این یعنی چی؟

ایان ویلسون

بین، من ندیدم اتفاقی رخ بده؛ من تازه فرداش فهمیدم طرف
مرده، چه برسه به اینکه بدونم چه بلایی سرش اومده.
(دستش را دراز می کند تا خاکستر سیگارش را بتکاند)
اوضاع کاملاً داغون بود. اگه به پلیس ها می گفتم هیچ وقت حرفم
رو باور نمی کردن. فکر می کردن کار من بوده و راستش اگه خودم

هم جای اون‌ها بودم، همین فکر رو می‌کردم... اگه یه نفر همچین داستان گوزپیچ‌کننده‌ای تحویل می‌داد.
حاضر نبودم همچین ریسکی بکنم. ممکن بود بهم اتهام قتل بزنن.
هرکی جای من بود ریسک نمی‌کرد.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

حالا دقیقاً چی دیدی؟

ایان ویلسون

(پک دیگری به سیگارش می‌زند)

همون طور که خودت گفתי زدم به چاک، ولی وقتی رسیدم نبش خونه، یه لحظه برگشتم پشت سرم رو نگاه کردم. تازه داشت بارون می‌گرفت، ولی از خونه نور می‌زد بیرون. در تراس باز بود...

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

قبلش باز نبود؟

ایان ویلسون

(با سر جواب منفی می‌دهد)

به هیچ وجه! فراموش نکن که اصلاً در رو برام باز نکرد. کنار خونه رو دور زدیم و اون موقع در پشتی قطعاً بسته بود.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

وقتی پشت سرت رو نگاه کردی چی دیدی؟

ایان ویلسون

همون طور که گفتم صحنه خیلی عجیب و غریبی بود؛

یه نفر اونجا بود، وایساده بود بالا سرش... فقط همین جوری بهش
زل زده بود.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

ندیدی این شخص بزندش؟

ایان ویلسون

نه، ولی دیدم چی توی دستشه.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

حتی توی تاریکی هم تونستی ببینی چیه؟

ایان ویلسون

پنج دقیقه قبلش پام خورده بود به اون لعنتی، معلومه که
می دونستم چیه.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

و دیدی اون شخص کیه؟

ایان ویلسون

آره، دیدم کیه.

(پک دیگری به سیگارش می زند)

ولی همون طور که گفتم، اگه می گفتم هیچ کس حرفم رو باور نمی کرد.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

چرا؟

ایان ویلسون

چون یه بچه فسقلی بود.
بهش نمی‌اومد ده سال بیشتر داشته باشه، فقط همین جوری مثل
یه زامبی با اون چیزتوی دستش وایساده بود اونجا.
انگاریه صحنه از فیلم «طالع نحس»^۱ بود... اگه واقعاً می‌خوای
بدونی، از ترس زهره‌ترک شدم.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

برنگشتی؟ سعی نکردی باهاش حرف بزنی؟

ایان ویلسون

شوخی می‌کنی؟
گورم رو از اونجا گم کردم و دیگه پشت سرم رو هم نگاه نکردم.

قاب ایستا.

در سکوتی که بعد از آن برقرار می‌شود، نیک دستش را رو به پایین، به کنار
صندلی‌اش می‌برد و چیزی را از یک کیسه پلاستیکی مدرک درمی‌آورد
و روی میز می‌گذارد. یک چوب کریکت بچگانه است. دوربین به آرامی
می‌چرخد تا بتوانیم چهره بهت‌زده هریک از اعضای تیم را ببینیم. گای را
نمی‌بینیم.

لیلا فرنس

(دستش را روی دهانش می‌گذارد)
خدای من...!

میچل کلارک

این روز کجا پیدا کردی؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

طبقه بالا؛ دو روز پیش که داشتیم بساط فیلم برداری رو آماده می کردیم. البته اون موقع دیگه می دونستیم باید دنبال چی بگردیم.

آلن کنینگ

فکر می کنم لازم نیست من بهت بگم این بازرسی غیرقانونی بوده. باورم نمی شه کسی بهت اجازه داده باشه.

نیک وینسنت (تهیه کننده)

(بالحن یکنواخت)

نه، کسی اجازه نداد.

هیوگو فریزر

(به کیسه مدرک اشاره می کند)

دادی ش آزمایش؟

نیک وینسنت (تهیه کننده)

آره، دادمش به آزمایشگاه خصوصی.

جی جی نورتون

خب؟

نیک وینسنت (تهیه‌کننده)

معلومه که یه نفر پاکش کرده، ولی هنوز آثار خیلی خفیفی از خون
توی چوبش مونده. هنوز نتونستیم مشخص کنیم خون کیه...

لیلا فرنس

(با صدای آهسته)

املی... املی پاکش کرده. خونی که مورا توی اتاق رخت‌شویی دیده،
خون روی این بوده...
حتماً اتفاقی رو که افتاده دیده... تمام این مدت حقیقت رو
می‌دونسته...

گونه‌هایش سرخ شده‌اند. بعضی‌شان نگاهی به سمت گای می‌اندازند، ولی
صفحه‌نمایش بیرون قاب است. او را نمی‌بینیم.

بیل سرافینی

(سرش را با ناراحتی تکان می‌دهد)

تعجبی نداره که به تراپی نیاز داشته... ای بابا! طفلک اون بچه...

میچل کلارک

(با اخم)

حالا چی توی ماشین لباس‌شویی بوده؟

جی جی نورتون

(رویش را به او می‌کند)

حدس می‌زنم لباس خوابش بوده باشه... باید خیس خون شده
باشه...

لیلا فرنس

خدای من! حتماً املی اون رو شسته، لباس هاش رو براش عوض کرده، برش گردونده توی تختش...

جی جی نورتون

(با سر تأیید می کند)

بعد هم گذاشته مورا فکر کنه کار خودش بوده... که خودش قاتله. حدود بیست سال از برادر کوچیکش محافظت کرده...

میچل کلارک

ولی مطمئناً اون که واقعاً فکر نمی کرده بندازنش زندان؟ آخه ده سالش بیشتر نبوده...

هیوگو فریزر

(با صدای آهسته)

پسرهایی هم که جیمی بالجر^۱ رو کشتن، ده سالشون بود. اون ها رو انداختن زندان، ده سال بعد هم، همون موقعی که «لوک» کشته شد، توی زندان بودن. ماجراش توی روزنامه ها چاپ شد، و املی سیزده سالش بوده... اون قدری بزرگ بوده که راجع به اون پرونده بدونه.

میچل کلارک

ولی قاتل های بالجر سایکوپت بودن... ما داریم راجع به گای حرف می زنیم. چی می تونسته باعث بشه یه بچه ده ساله نرمال دست به همچین کاری بزنه؟

لیلا فرنس

ولی بچه‌های ده‌ساله «نرمال» نیستن میچ... حداقل نه به اون شکلی که بزرگ‌سال‌ها هستن. همون طور که قبلاً گفتم، بچه‌ها مثل بزرگ‌سال‌ها فکر نمی‌کنن؛ نمی‌شه با بچه‌ای توی اون سن راجع به انگیزه حرف زد، فقط تکانه‌ست.

و اون «تکانه» می‌تونسته هرچیزی باشه؛ از تنفر فطری از مردی که جایگزین پدرش شده گرفته تا عصبانی بودن از اینکه یه برنامه تلویزیونی رو از دست داده یا نتونسته کریکت بازی کنه...

جی جی نورتون

(به لیلا)

به نظرت گای اصلاً یادش مونده چه اتفاقی افتاده؟ به نظر نمی‌آد یادش باشه... درواقع اون جووری که ویلسون توصیف کرد ممکنه در حال خواب‌گردی بوده باشه.

لیلا فرنس

فکر نمی‌کنم اصلاً یادش مونده باشه... نمی‌تونه... اگه یادش می‌موند خودش رو درگیر این برنامه نمی‌کرد...

هیوگو فریزر

(مداخله می‌کند)

ولی داریم راجع به کسی حرف می‌زنیم که اختلال حافظه‌گزینشی مزمن داره. اون کیک کوفتی عروسی چی؟ ادعا می‌کنه اون رو هم یادش نمی‌آد...

لیلا فرنس

نه، فکر نمی‌کنم حافظه‌گزینشی باشه... یا حداقل نه به اون شکلی که مدنظر توئه.

یادته همون اول کارگفت وقتی پدرش از حال رفته و مرده فقط خودش اونجا حضور داشته؟ شیش سالش بوده. تصورش رو بکن یه اتفاقی این قدر ناگهانی و خشن چه تأثیری می‌تونسته روی بچه‌ای توی اون سن داشته باشه...

میچل کلارک

(با سر تأیید می‌کند)

بالین حال، به نظر می‌آد اون خاطره رو به‌کلی از ذهنش پاک کرده.

لیلا فرنس

دقیقاً نکته‌حرفم همینه. بچه‌هایی که توی سن کم دچار ترومای جدی می‌شن، نمی‌تونن درست هضمش کنن، بنابراین حافظه درواقع از کار می‌افته. من بارها همچین چیزی رو توی بچه‌هایی که از شون سوءاستفاده شده دیده‌م. به عنوان مکانیسم بقا وارد حالت انفکاک می‌شن.

میچل کلارک

نمی‌دونم دقیقاً منظورت از انفکاک چیه. درمورد چه نوع رفتاری داریم حرف می‌زنیم؟

لیلا فرنس

بچه می‌تونه وارد حالت گریز بشه، ذهنشون از محیط اطراف جدا می‌شه...

(نفس عمیقی می کشد)

می تونن عصبانیت های شدید و به ظاهر تصادفی ای هم از خودشون بروز بدن؛ عصبانیت هایی که بعدش تقریباً هیچ وقت چیزی ازش یادشون نمی آد.

گفت وگویی بعدی روی صحنه بازسازی شده ادامه پیدا می کند. نمای سرپایین دوربین از بالای باغ دورنی پلیس. هوا تاریک است، باران می بارد، از در پشتی کاملاً باز نور بیرون می زند. دوربین به تدریج تا سطح زمین پایین می رود؛ «لوک» به پشت روی پله ها افتاده. «گای» با چوب کریکته در دست بالای سرش ایستاده. به نظر می رسد «لوک» دارد به هوش می آید، اما وقتی کم کم حرکت می کند، «گای» چوب را بالای سر می برد و دو بار محکم آن را فرود می آورد. بدن «لوک» تکانی می خورد، بعد بی حرکت می ماند؛ اما رگبار ضربات همچنان ادامه دارد. دوربین به آرامی به صورت پسرک نزدیک می شود. خون از پیشانی و گونه ها و موهایش جاری شده.

تصویر کلوزآپ نزدیک تر می شود، تا اینکه تنها چیزی که می بینیم، چشمان بچه است؛ چشمانش کاملاً بی حالتند.

میچل کلارک

حالا چه چیزی ممکنه بوده باعث همچین واکنش خشونت آمیزی بشه؟

لیلا فرنس

بستگی داره. ممکنه یه بوی اصدای خاص کافی باشه تا ترومای اصلی رو بیدار کنه، ولی می تونه دلایل بصری هم داشته باشه...

هیوگو فریزر

(با سر تأیید می کند)

مثل دیدن صحنه از حال رفتن یه نفر جلوی چشمشون، دقیقاً به همون صورتی که پدرشون مرده.

لیلا فرنس

و نکته اینه که گای، در سطح نیمه هشیار، اون اتفاق براش تداعی کننده این بوده که پدری که دوستش داشته «رفته» و دیگه هیچ وقت برنمی گرده.

این پسر بچه ایه که به خاطر از دست دادن پدرش سوگ عمیقی رو از سر گذرونده، و نه تنها هیچ کس ظاهراً متوجه این حقیقت نشده بوده، بلکه ترومایی که موقع اون مرگ براش به وجود اومده، مانع این شده که سوگش به شکل سالمی ابراز بشه.

عصبانی و سوگوار و سردرگم بوده. هیچ چیزی توی دنیاش دیگه با عقلش جور در نمی اومده. تنها چیزی که با عقل جور در می اومده، این بوده که همه چیز خوب بوده تا اینکه لوک از راه رسیده؛ توی ذهن کودکانهش، همه ش تقصیر لوک بوده.

و اون شب، در حالت انفکاک عمیق، یه کاری در این مورد کرده؛ کاری کرده که لوک هم «بره».

کات به: استودیو.

لیلا تکیه می دهد و سرش را با ناراحتی تکان می دهد؛ عمیقاً آشفته به نظر می رسد.

لیلا فرنس

من خودم رو مقصر می دونم... باید خیلی وقت پیش همه این

نتیجه‌گیری‌ها رو می‌کردم. همه نشونه‌هاش جلوی چشم بود؛ همه اون عکس‌هاش که سردرگم و ناراحت به نظر می‌اومد، رفتارهای تخریبی، «خیال‌پردازی»، حتی اون کیک کوفتی...

نفس عمیقی می‌کشید و رویش را به صفحه‌نمایش می‌کند.

گای... باورکن باید این مشکل رو حل کنی. این دفعه درست و حسابی. باید بایه نفر حرف بزنی...

حرفش را ادامه نمی‌دهد.

دوربین به آرامی از کنار میز می‌چرخد تا صفحه‌نمایش را ببینیم. کسی آنجا نیست. صندلی‌ای که گای رویش نشسته بود خالی است.

کات به: صحنه‌ای از اپیزود ۱: گای در اتاق نشیمن دورنی پلیس نشسته، شلوار جین و پیراهن سفید نو به تن دارد، ساعت براتلینگ گران‌قیمتی که مادرش به او داده و دست‌بند زنجیر نقره دستش است. خوشحال و آرام به نظر می‌رسد، در آستانه فرصتی که می‌تواند زندگی‌اش را از این رو به آن رو کند.

نیک وینسنت (تهیه‌کننده) - خارج از قاب

حالا سال ۲۰۲۳ئه و نزدیک به بیست سال از این ماجرا می‌گذره. چرا الان دوباره رفتی سراغ این ماجرا؟

گای هاوارد

چون می‌خوام حقیقت رو بدونم؛ چون به عنوان یه فیلم‌ساز این

کارمه، و چون خانواده‌م نزدیک به دو دهه‌ست دارن با فکر این
ماجرای زندگی می‌کنن و تا زمانی که یه نفر باعث وبانی این کاررو پیدا
نکنه هیچ کدوممون هیچ وقت به آرامش نمی‌رسیم.
می‌خوام به حقیقت پی ببرم.
هر حقیقتی که باشه.

فید آوت

- تیتراژ پایانی -

اپیزود هفت و هشت
| پخش، ۷ نوامبر |

بدنام

چه کسی لوک را بدر کشت؟

یک سریال مستند غیراقتباسی از شورانر

از: بیل سرافینی

به: دیوید شولمن

موضوع: آخرین گزارش

ممنون که دوشنبه وقت گذاشتی. همون طور که به توافق نظر رسیدیم، حالا که می‌دونیم اسم اصلی کلاهبردارمون جونا مک‌کنا بوده، من در زمینه حساب‌های غیرفعال برون مرزی و بانک‌های سوئیس بیشتر تلاش می‌کنم و از کارشناس‌های این حیطة مشاوره تخصصی می‌گیرم.

اولویت اصلی من اینه که خواهرش رو پیدا کنم، چون ربکا مک‌کنا به احتمال قریب به یقین وارث بلافاصل برادرشه و بدون اون توانایی مون در ارتباط درست با مؤسسات مالی ای که هنوز دارایی‌هایی به اسم جونا مک‌کنا دارن به شدت محدود می‌شه.

با این حال، همچنان نتونستیم خانم مک‌کنا رو پیدا کنیم؛ به خصوص به این دلیل که نمی‌تونیم مطمئن باشیم هنوز با این اسم زندگی می‌کنه یا نه. تارک عثمان بهم گفته تیمش پیشرفت چندانی در خصوص نهادهای پزشکی و پرستاری بین‌المللی نداشته و متأسفانه بعیده که پلیس هم کمک خاصی بکنه؛ حتی اگه بریتانیایی‌ها تصمیم بگیرن گای رو تحت پیگرد قانونی قرار بدن (که باتوجه به گذر زمان و سنش در زمان ارتکاب جرم و مشکلات روحی و روانی ای که مشخصاً اون زمان داشته، خودم شخصاً بعید می‌دونم این کار رو بکنن) پرس‌وجو می‌کنم که ببینم آیا از نظر پلیس کلان شهر ارزشش رو داره دلارهای مالیات دهنده‌ها رو صرف پیدا کردن خواهره بکنن یا نه. از قبل شواهد و مدارک فرعی برای تأیید هویت مک‌کنا در اختیار دارن؛ ولی هنوز گزینه‌های دیگه‌ای هم هست؛ می‌خوام با آشناهام توی اینترپل و بخش تخصصی افراد گم‌شده تماس بگیرم تا ببینم می‌تونن کمکی بکنن یا نه. با در نظر گرفتن همین مسئله، الان دارم ترتیبی می‌دم تا تعداد زیادی عکس با کیفیت با نرم‌افزار تغییر سن تهیه بشه (یعنی با عینک و بدون عینک، با رنگ قرمز اصلی موهاش و با رنگ‌های دیگه و کوتاهی و بلندی). فقط باید امیدوار باشیم نتیجه‌ای حاصل بشه.

در این فاصله تو از تعطیلاتت توی جکسون هول^۱ حسابی لذت ببر. پیش‌بینی هوای چند روز آینده از لحاظ برف خوب به نظر می‌آد.

با آرزوی بهترین‌ها و تعطیلاتی خوب برای خانواده

بیل

پس از کشفیات «دل خراش»، جسد کارگردان بدنام پیدا شد

پرونده لوک رایدِر قربانی
دیگری گرفت

نوشته آنجلا اودیوه

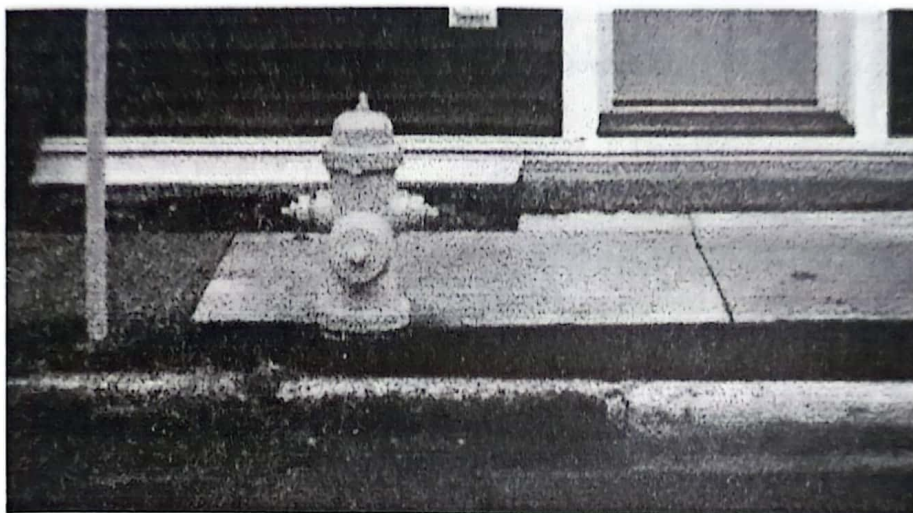
پس از پایان شورانگیز سریال بدنام شورانر که هفتم نوامبر پخش شد، پرونده قتل معروف کمبدن هیل شوک دیگری وارد کرد. در لحظات پایانی ایزود آخر معلوم شد که گای هاوارد، کارگردان سریال و پسر خوانده مقتول، قاتل اصلی جونا مک‌کنا بوده که در سال ۲۰۰۶ با اسم «لوک رایدِر» با مادر هاوارد ازدواج کرده بود. هفته گذشته هاوارد بازداشت شد و سپس به قید ضمانت آزاد شد تا دادستانی سلطنتی پرونده را با توجه به اطلاعات جدید افشا شده از طریق سریال که پیش از این خواهر هاوارد را مجرم شناخته بود بازبینی کند... یکی از تکان دهنده ترین افشاگری‌های ایزود آخر، زمانی رخ داد که تیم تولید چوب بیسبال بیگانه‌ای را پیدا کردند که متعلق به آقای هاوارد بود.

هنوز آثاری از خون رویش دیده می‌شود و از این رو ممکن است از آن برای حمله به «لوک رایدِر» در شب مرگش استفاده شده باشد. منابع پلیس تأیید کرده‌اند که این چوب بیسبال برای آزمایش کامل فارنزیک به آزمایشگاه منتقل شده است. کمی بعد از ساعت سه بعد از ظهر دیروز، زمانی که مادر هاوارد یعنی کرولین بویر که سال ۲۰۰۹ با جرمی بویر سفیر سابق ازدواج کرد، به همراه پرستارش از دکتر برگشت، پلیس ایون و سامرست به یک تماس ۹۹۹ پاسخ داد. خانم بویر پس از اینکه از حال رفت با آمبولانس به بیمارستان یوویل منتقل شد... گفته می‌شود که هاوارد سی ساله، صبح دیروز بعد از یک حمله قلبی که منجر به نتیجه اوردن بوده باشد فوت

کرده است. اگرچه هیچ یادداشت خودکشی‌ای پیدا نشده و اتاق کمی به هم ریخته بوده است و احتمالاً چند قلم از وسایلش گم شده‌اند، این طور برداشت می‌شود که پلیس مرگ او را مشکوک در نظر نگرفته است. دوستان این فیلم‌ساز گفته‌اند رازهای برملا شده در این برنامه او را «کاملاً خرد» کرده و او «هیچ خاطره‌ای» از این حمله نداشته است. ادعای یکی از همسایه‌های سالمند او مبنی بر اینکه یک زن موقرمز عینکی را با لباس پرستاری در حال ورود به خانه دیده از سوی پلیس رد شده، چون آن‌انسی که برای خانم بویر پرستار فرستاده تأیید کرده که دیروز به خانه او نرفته‌اند و هیچ پرستاری با چنین مشخصاتی ندارند.

روزنامه فلمبورو

روزنامه منطقه شما از سال ۱۹۶۸



شیرآتش نشانی تازه رنگ شده در لیتل ریوررود، فلمبورو. تکمیل این پروژه دو سال طول کشیده است.

همه شیرهای آتش نشانی حال رنگ شده‌اند

مایکل لندری
خبرنگار منطقه

رنگ‌های روشن رنگ‌آمیزی مجدد کنند. عواید حاصل از این کار به مؤسسات خیریه محل اهدا می‌شود. متیو سرتریس، مدیر مدرسه، گفت: «این یک تلاش جمعی زیبا بوده و ارزش کار تیمی را به بچه‌ها نشان داده و به آن‌ها آموخته که حتی چنین اقدامات مثبت جزئی‌ای هم می‌توانند تفاوت بزرگی ایجاد کنند.»

در خیابان ویکتوریا، درست بیرون مدرسه، یک شیرآتش نشانی را خراب کرد، دانش‌آموزان کلاس هفتم تصمیم گرفتند خودشان به ترمیم و نوسازی آن ناحیه کمک کنند. شیرآتش نشانی جایگزین شده همان آخر هفته رنگ شد و از آن پس کسب‌وکارهای آن محل اسپانسر بچه‌ها شده‌اند تا شیرهای آتش نشانی محل خود را با

پروژه‌ای که با تصادف یک کامیون شروع شد طی رویداد ویژه‌ای در دبیرستان فلمبورو تکمیل شد. در اکتبر ۲۰۲۱، زمانی که کامیونی

است تا در صورت پیدا شدن صاحبش قابل شناسایی باشد، اما گفته می‌شود یک اسم کوچک با حرف اول «G» و اشاره به تاریخ تولدی در قرن ۲۱ جزو این حکاکی است. گروه‌های دوسه اظهار داشت: «این ساعت سوای ارزش معنوی‌اش، آن قدر قیمتی است که باورم نمی‌شود صاحبش متوجه گم شدنش نشده باشد. اگر صاحب آن را می‌شناسید، لطفاً در کلانتری فلمبورو با ما تماس بگیرید.»

صاحب ساعت اسرارآمیز هنوز پیدا نشده

به گفته گروه‌های پی‌یردوسه از کلانتری فلمبورو، صاحب ساعت مچی باارزشی که شش ماه پیش در قبرستان کلیسای سنت لورنس پیدا شده همچنان نامعلوم است. این ساعت مردانه، از برند برایتلینگ اونجر، با بند کروم، روی یادبودی که بچه‌های محل اسمش را «یونس و نهنگ» گذاشته‌اند پیدا شد. حکاکی پشت آن افشا نشده

اخبار ۵-۲، درباره شهر ۷-۶، وضعیت هوا ۹، اعلامیه‌های فوت ۱۵، مشاغل ۱۱، ملک ۱۲، تبلیغات ۱۴-۱۳، ورزشی ۱۶-۱۵

| درباره نویسنده |

کارا هانتِر نویسندهٔ پرفروش رمان‌های جنایی مجموعهٔ بازرس آدام فالی^۱ و تیم مأموران پلیسش در آکسفورد است. کتاب‌های او فقط در انگلستان بیش از یک میلیون نسخه فروش داشته‌اند و تا به حال به ۲۷ زبان ترجمه شده‌اند. سومین کتاب او یعنی بدون راه فرار^۲، از سوی ساندی تایمز به عنوان یکی از صد رمان جنایی برتر از سال ۱۹۴۵ به بعد انتخاب شد. اولین رمانش، نزدیک به خانه^۳، بیش از پانصد هزار نسخه فروش داشته، جزو کتاب‌های منتخب باشگاه کتاب خوانی ریچارد و جودی بوده و در فهرست نامزدهای نهایی کتاب جنایی سال در جوایز کتاب بریتانیا در سال ۲۰۱۹ قرار گرفته است. پنجمین کتاب این مجموعه، کل حقیقت^۴، برای باشگاه کتاب خوانی ریچارد و جودی در تابستان ۲۰۲۱ انتخاب شد. این مجموعه هم‌اکنون برای اقتباس تلویزیونی در دست تولید است، و همچنین شرکت نیل استریت پروداکشنز^۵ امتیاز اقتباس قتل در خانواده را خریداری کرده است.

-
1. *DI Adam Fawley*
 2. *No Way Out*
 3. *Close to Home*
 4. *The Whole Truth*
 5. *Neal Street Productions*